

زن و سکس در تاریخ

از الهه آسمان تا برده خانگی

جلد اول

زن و سکس در تاریخ، از الهه آسمان تا برده خانگی (جلد اول)
سیامک ستوده

ویراستار: امید آزادی

طرح روی جلد: کیوان مهجور

چاپ اول، آمریکا، ۲۰۰۳ در ۴۰۰ نسخه

چاپ چهارم، آمریکا، ۲۰۰۶ در ۱۰۰۰ نسخه

چاپ پنجم، زیر زمینی در ایران، ۲۰۰۸، در ؟؟؟ نسخه

این کتاب فقط در خارج کشور در کتابفروشی ها و یا از طریق آدرسهای زیر قابل
ابتیاع است.

آدرس تماس با نویسنده:

Siamac Sotudeh

CEES

Siamac Sotudeh

pobox 55338 300 borough dr.

scarborough On. M1P-4Z7

canada

ssconnect@yahoo.com

www.siamacsotudeh.com

310-358-9991

ای الهه عشق

آه ... ای الهه عشق
مادرِ زمین
خالقِ هستی
بنگر چه رفت بر تو
چگونه قلب تو و طپش های گرم آن
بامال قدرت و حرص داشتن شد.
چگونه گنجینه های لطیف عشق تو
اسیر حرص مالکیت مرد شد.
اکنون چو برده ای صبور
بر حال زار خود بگری
و با اشک هایت
دریایی از خشم را
بر غاصبان شوکت گذشته ات
روانه کن
من در انتظار دوباره آمدنت هستم.

نوامبر ۲۰۰۲

سیامک ستوده

تاریخ پیدایش انسان و زندگی اجتماعی اش به قریب به یک میلیون سال قبل باز می‌گردد. از این مدت، به جز شش هزار سال آخر آن نظام مادر تباری برقرار بوده است که در آن زن و مرد در روابط میان خود از آزادی و برابری کامل بر خوردار بوده‌اند و تنها در شش هزار سال اخیر است که با برقراری نظام پدرسالاری این روابط دچار محدودیت و زن به بردهٔ مرد تبدیل شده است. در نظام مادر تباری انسان نه تنها در مسائل جنسی، بلکه در همه موارد دیگر نیز از آزادی کامل برخوردار بوده است. دیکتاتوری، سرکوب، شکنجه، اعتیاد، فحشاء، دزدی و زندان، همین طور تبعیض و تجاوز جنسی به زن، از فرآورده‌های عصر تمدن یعنی همین شش هزار سال اخیر بوده‌اند.

انسان بدوی هر چند از نظر زندگی مادی در سطح بسیار پائین تری قرار داشته، ولی از نظر مناسبات اجتماعی و جنسی بینهایت دمکراتیک و از بشر کنونی انسانی‌تر بوده است. انقلاب پدر سالاری و استقرار مالکیت خصوصی در ۶ هزار سال قبل عظیم‌ترین انقلابی بوده است که تاکنون بشر بخود دیده است، هر چند کثیف‌ترین و ضد انسانی‌ترین آن. تمدن کنونی بر پایه این انقلاب بوده که شکل گرفته است. از اینرو، تمامی دردها و مصائب بشر کنونی از جنبه‌های منفی همین انقلاب ناشی شده است. برای همین، در سراسر تاریخ همواره سعی بر این بوده و هست تا اطلاعات مربوط به آن در پرده نگاه داشته شود. چرا که در غیر اینصورت، با اطلاع از آن، بساط نظامات و تمدن کنونی درهم پیچیده خواهد شد. در سایه این بیخبری عمومی است که مطالعه کتابی که در دست دارید اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. مطالعه این کتاب چشم شما را چنان بروی واقعیت و دروغ پردازی‌های تاریخی، منجمله روابط میان زن و مرد باز خواهد کرد که ممکن است هرگز نظیر آنرا در زندگی خود تجربه نکرده باشید. این کتاب افکار شما را در مورد تاریخ، جامعه و زن بکلی دگرگون خواهد ساخت.

فهرست مطالب

بخش اول

زن وسیله و موضوع سکس

فصل اول : مبادله سکس در خانواده

- ۱- شوهرم باید خرج مرا بدهد
- ۷ چون من خودم را در اختیار او می گذارم
- ۱۱ ۲- شغل و ثروت برای مرد و زیبایی برای زن
- ۳- چرا زنان برعکس مردان براحتی حاضر به خوابیدن با مردان نیستند؟
- ۱۳ ۴- ازدواج با پول
- ۱۵ ۵- آموزش فروش سکس
- ۱۸ ۶- چگونه با پول ازدواج کنید.
- ۱۹ ۷- باز هم یک آمار دیگر
- ۲۰ ۸- یادداشتها
- ۲۱

فصل دوم : مبادله سکس بیرون از خانواده

- ۲۳ ۱- مردها فقط دنبال سکس اند
- ۲۵ ۲- مردان میدانند برای چه پول خرج میکنند. زنان چطور؟

- ۲۹ ۳- نشریات باصطلاح مبتدل به چه کار جدی مشغولند؟
- ۲۹ ۴- دو سؤال مهم
- ۳۰ ۵- دوست سوء استفاده چی نه. کاری کن که او ترا بخواهد.
- ۳۱ ۶- هیچ احمقی برای کسی بیهوده پول خرج نمی کند
- ۳۴ ۷- زنان بیش از مردان مراقب ارزش کالای خود هستند
- ۴۱ ۸- یادداشتهای

فصل سوم : بسته بندی سکس قبل از فروش

- ۴۳ ۱- چرا زنان لباس سکسی می پوشند؟
- ۴۵ ۲- چرا مردان موضوع سکس نیستند؟
- ۴۶ ۳- شلوار راحتی ساوان
- ۴۸ ۴- تعریف سکسی بودن مرد و زن یکی است ؟
- ۵۱ ۵- سکسی پوشیدن ونمایش بدن نادرست است؟
- ۵۷ ۶- یادداشتهای

فصل چهارم : مبادله سکس در محیط کار

- ۶۰ ۱- آیا زنان در طی قرارداد کار فقط نیروی کارشان را میفروشند؟
- ۶۵ ۲- چرا فقط زنانند که سکس و زیباییشان برای جلب مشتری بکار میرود؟
- ۶۶ ۳- چرا آرایش برای زنان در محیط کار اینقدر مهم است؟
- ۶۷ ۴- با مسئولینهای جدیدتان زیبایانه برخورد کنید. چگونه ؟
- ۷۵ ۵- یادداشتهای

فصل پنجم : چه کسی به شخصیت زنان بعنوان وسیله سکس شکل می دهد؟

- ۷۷ ۱- رسانه های گروهی

- ۷۸ ۲- تلویزیون و سینما
- ۳- نمونه های نقش ساز در رسانه های گروهی :
- ۷۸ دخترها سر قرار می‌روند , پسرها سر کار
- ۸۳ ۴- چگونه نشریات شخصیت زنان و مردان را شکل می دهند؟
- ۹۲ ۵- نشریات نوجوانان
- ۹۷ ۶- آیا نشریات پسران نیز همین نوع شخصیت سازی میکنند؟
- ۹۷ ۷- آیا برای دختران نیز نشریه مشابهی وجود دارد؟
- ۱۱۱ ۸- نیراژ نشریات نوجوانان
- ۱۰۱ ۹- نشریات زنان
- ۱۰۳ ۱۰- هنر آشنائی با مردان و لاس زدن با آنها
- ۱۱۰ ۱۱- زنان در چه ابعادی در این زمینه آموزش می بینند؟
- ۱۲- آیا رسانه های گروهی آمریکا تنها شخصیت زنان
- ۱۱۷ در آمریکا را شکل میدهند؟
- ۱۳- آیا مردان هم مثل زنان در نشریاتشان بیشتر به
- ۱۱۹ زیبایی خود فکر می کنند؟
- ۱۲۴ ۱۴- چه کسانی طرف خطاب اصلی نشریات اقتصادی و مالی اند ؟
- ۱۲۷ ۱۵- یادداشتها

بخش دوم

زن برده خانگی

فصل اول : مالکیت خانواده بر دختر

- ۱۲۹ ۱- چرا زنان قبل از ازدواج حق برقراری رابطه جنسی باکسی را نداشتند؟
- ۱۲۹ ۲- قید و بندهای قرون وسطائی بر دست و پای زنان
- ۱۳۴ ۳- تقدس حق مالکیت بر سکس و مجازات سرپیچی از آن
- ۱۳۷ ۴- آیا رابطه جنسی فقط با شوهر برای دختر امری داوطلبانه بوده است ؟

- ۱۳۸ ۵- آیا مالکیت مرد بر زن با مالکیت بر اشیاء تفاوتی داشته؟
- ۱۴۰ ۶- ارزش مصرف دختر و حفظ آن تا شب عروسی
- ۱۴۴ ۷- بستن مجرای دختر برای جلوگیری از مصرف آن
- ۱۴۴ ۸- دنیای دیگر
- ۱۵۵ ۹- استفاده جنسی از دختر به محض رگل شدن
- ۱۵۹ ۱۰- آیا تجاوز به زن خسارت مالی به صاحب آن محسوب می شده؟
- ۱۶۴ ۱۱- عشق پدری
- ۱۷۳ ۱۲- یادداشتها

فصل دوم : شرایط خرید زن بهنگام ازدواج

- ۱۷۵ زن خوب برای شوهر به چه معنی بود؟
- ۱۷۶ ۱- اطاعت
- ۱۸۲ الف- تهدید و تسویق برای به اطاعت کشیدن زنان
- ۱۹۳ ب- زن مظهر شرارت و شهوت
- ۲- پاکدامنی
- ۱۹۶ الف- ماندن در خانه
- ۱۹۷ ب- عروس قرآن
- ۲۰۳ پ- حجاب
- ۲۰۶ ۳- وفاداری
- ۲۰۸ الف- وفاداری حتی پس از مرگ شوهر
- ۲۰۹ ب- مراسم "ساتی" یا خود سوزی زن
- ۲۱۵ یادداشتها

فصل سوم : مالکیت شوهر بر زن ازدواج یا انتقال حق مالکیت بر زن به غیر

- ۲۱۹ ۱- چرا خرید زن؟

۲۲۸	۲-نفقه در برابر سکس یا فحشای زن در خانواده
۲۳۶	۳-فحشا در خارج از خانواده
۲۳۶	۱-فحشای آزاد
۲۳۸	۲-صیغه یا ازدواج موقت
۲۴۰	۳-فحشای مقدس
۲۴۲	۴-فحشای درباری
۲۴۲	۵-فحشای دولتی
۲۴۵	۴-یادداشتها

فصل چهارم : زن و خانواده

۲۴۷	۱-خانواده بعنوان واحد اقتصادی پایه
۲۵۲	۲-روابط سلسله مراتبی در درون خانواده
۲۵۵	۳-زن بعنوان نیروی کار خانگی
۲۶۲	۴-زن بعنوان وسیله تولید مثل
۲۶۶	۵-خانواده و قدرت اربابی
۲۷۱	۶-یادداشتها

فصل پنجم : زن در نظام سرفداری

۲۷۳	۱-نظام سرف داری
۲۷۶	۲-مقایسه سرف با برده
۲۸۱	۳-سرفداری و موقعیت زن در خانواده
۲۸۸	۴-زن برده و زن سرف
۲۹۸	۵-آیا زن سرف واقعا توسط شوهرش استثمار میشود؟
۳۰۴	۶-مردسالاری و ستم دوگانه بر زنان
۳۰۷	۷-ستم دوگانه بر زنان در سیستم برده داری

۳۱۱

۸- یادداشتها

بخش سوم

زن : الهه آسمان

زن و سکس در ماقبل تاریخ

فصل اول : موقعیت زنان در دوران ماقبل تمدن

- ۳۱۳ ۱- آیا زنان همیشه در موقعیت فرودستی قرار داشته اند؟
- ۳۱۵ ۲- آیا زنان از موقعیت قابل احترامی در جامعه برخوردار بوده اند؟
- ۳۱۹ ۳- نقش زنان در پیشرفت جامعه بدوی
- ۳۲۷ ۴- یادداشتها

فصل دوم : نظام مادر تباری

- ۳۲۹ ۱- کلان واحد اقتصادی پای، در نظام مادر تباری
- ۳۳۱ ۲- چرا در کلان زنان با وجود موقعیت بالاتر بر مردان مسلط نبودند؟
- ۳۳۶ ۳- آیا هرگز نظام مادر سالاری وجود داشته است؟
- ۳۳۷ ۴- نظام مادر تباری در جوامع ماقبل تمدن
- ۳۴۳ ۵- یادداشتها

فصل سوم : سکس در جامعه بدوی

- ۳۴۵ ۱- آیا روابط جنسی در جامعه بدوی آزاد بوده است؟
- ۳۴۹ ۲- آمیزش جفتی و پدیده از دواج
- ۳۵۰ ۳- چگونه آمیزش گروهی جای خود را به آمیزش جفتی میدهد
- ۳۵۵ ۴- آزادی سکس در جوامع ماقبل تمدن
- ۳۵۸ ۵- سکس در جامعه بدوی

یادداشتها
فصل چهارم : پیدایش خانواده و خانواده پدرسالار

- ۳۶۳ ۱- بوکوتامالا یا خانه های عشق
۳۶۵ ۲- چگونه مرد برای اولین بار به خانه زن راه میابد
۳۶۸ ۳- آغاز ازدواج
۳۷۱ ۴- چگونه نطفه های خانواده در درون کلان شکل میگیرد
۳۷۴ ۵- پیدایش پدر
۳۸۰ ۶- تبدیل هدیه به زن بها
۳۸۳ ۷- یادداشتها

فصل پنجم : مالکیت خصوصی و اضمحلال نظام مادرتباری

- ۳۸۵ ۱- پیدایش مالکیت خصوصی و اضمحلال نظام کلان
۳۹۰ ۲- جایگزینی نظام پدرتباری بجای مادرتباری
۳۹۵ ۳- مقایسه نقشهای زن و مرد در دوران قبل و بعد از تاریخ
۴۰۲ ۴- ازدواج در میان اقوام بومی
۴۰۵ ۵- یادداشتها

بخش چهارم

زن در گذار به نظام پدرسالاری
چگونه الهه آسمان به زانو در میآید

فصل اول : نظام های اشتراکی و مادرتبار در همه جا و ازگون می شوند

- ۴۰۷ ۱- اشرافیت قبیله ای و اضمحلال کلان
۲- اضمحلال نظام کلان در آتن و رم و عروج تمدنهای برده داری
۴۰۸ از دل آنها - آتن

- ۴۱۳ ۳-اصلاحات سولون
 ۴۱۴ ۴-جایگزینی ارتش حرفه ای بجای توده مسلح در کلان
 ۴۱۷ ۵-رم
 ۴۱۹ ۶-حمله و تسلط اقوام پدرسالار بر جوامع مادرتبار
 ۴۳۱ ۷-اهریمن سازی از خدایان زن
 ۴۳۵ ۸-یادداشتها

فصل دوم : نظام پدر سالاری و مذاهب جدید

- ۴۳۷ ۱-مذاهب پدرسالار
 ۴۳۹ ۲-درک خطی از تاریخ و نقش آن در شکل گیری مذاهب پدرسالار
 ۴۴۰ ۳-درک خطی از تاریخ و مذهب زرتشت
 ۴۴۴ ۴-گناه آلودگی سکس در نظام پدرسالاری
 ۴۴۹ ۵-یادداشتها

فصل سوم : اسلام و نقش آن در استقرار نظام پدرسالاری در میان اعراب

- ۴۵۱ ۱-اوضاع اقتصادی-اجتماعی عربستان قبل از اسلام
 ۴۵۴ ۲-بقایای نظام مادرتباری در عربستان و نقش اسلام در از میان بردن آن
 ۴۵۶ ۳-حق زنان برای گرفتن طلاق قبل از اسلام
 ۴۵۷ ۴-چگونه در اسلام نظام چند زنی برقرار میشود
 ۴۵۹ ۵-نمونه های زنان در موقعیتهای بالا قبل از اسلام
 ۴۶۱ ۶-آیا بهشت زیر پای مادران است یا روی دوش آنان؟
 ۴۶۴ ۷-کشیدن زنان به زیر پرده حجاب و قطع رابطه شان با مردان
 ۴۶۸ ۸-منع آرایش و بیرون رفتن از خانه
 ۴۶۹ ۹-چرا در اسلام و سایر مذاهب قوانین ضد زن بمرور ایام جابرا نه تر میشوند
 ۴۷۳ ۱۰-آیا اسلام وضع زنان در ایران و سرزمینهای مفتوحه را بهبود بخشید؟
 ۴۷۷ ۱۱-یادداشتها

فصل چهارم : تلاشی نظامهای اشتراکی و مادرتبار در آمریکا بدست اروپائیان

- ۴۷۹ ۱- مسیحیت پدر سالار در برابر سرخپوستان مادرتبار
- ۴۸۳ ۲- نظام اشتراکی و مادرتبار در میان "سنگا" ها
- ۴۸۷ ۳- زنان سنگا و مسئله زمین
- ۴- چگونه سفید پوستان نظام مادرتباری بومیان "سنگا" در آمریکا را
- ۴۹۰ متلاشی کردند
- ۴۹۴ ۵- چگونه زنان سنگا در برابر توطئه سفیدها مقاومت می‌کنند
- ۴۹۷ ۶- تحمیل نظام پارلمانی بر نظام شورائی بومیان
- ۴۹۷ ۷- موقعیت زنان در نظام جدید
- ۵۰۳ یادداشتها

فصل پنجم : نقش مسیحیت در برقراری نظام پدرسالاری در میان "چروکی ها"

- ۵۰۵ ۱- توطئه برای بیرون آوردن زمین از جنگ چروکی ها
- ۵۰۶ ۲- باز هم مقاومت زنان در برابر طرح تقسیم زمین
- ۵۰۹ ۳- توطئه مردان, قانون اساسی جدید و بیرون انداختن زنان از شورای ملی
- ۵۱۰ ۴- اشرافیت قبیله ای , تشکیل ارگان اجرائی دولتی و نیروی پلیس
- ۵۱۲ ۵- چگونه نظام دمکراسی به حق مالکیت خصوصی هم خیانت می‌کند.
- ۵۱۹ ۶- یادداشتها
- ۵۲۱ منابع خارجی
- ۵۲۹ منابع فارسی
- ۵۳۱ فهرست اعلام

خلاصه پیشگفتار

چاپ اول

کتابی که در دست دارید جلد اول مجموعه ایست که جلد دوم آن تحت همین عنوان در آینده نزدیک منتشر خواهد شد. جلد اول کتاب، دوران ماقبل تمدن یعنی دوران بدویت، بربریت و بخشی از دوران تمدن تا عصر جامعه مدرن سرمایه داری را در بر می گیرد، و جلد دوم به خود جامعه مدرن و موقعیت زن در آن می پردازد، یعنی به عصر بعد از انقلابات سرمایه داری تا زمان حاضر.

جلد اول با اشارات پراکنده و متنوع به اشکال مختلف وابستگی زن در بخش اول شروع می شود و در بخشهای بعدی کتاب که جلد دوم را نیز در بر می گیرد، هر یک از این اشکال وابستگی بطور جداگانه و تحلیلی مورد بررسی دقیق قرار می گیرند. جلد دوم کتاب بطور عمده به شکل سرمایه دارانه وابستگی زن اختصاص دارد.

شیوه نگارش کتاب به نحوی است که مطالب آن از موضوعات ساده و شاید از یک نظر پیش پا افتاده شروع و بتدریج مطالب آن عمیق تر و تحلیلی تر می شوند. علت این امر آنست که طرف خطاب من در این کتاب عمدتاً افراد معمولی و ناآگاه جامعه می باشند. برای همین من سعی کرده ام تا کتاب را با نمونه هائی از تجربیات عملی و روزمره خود آنها، و بطریقی شیرین و جذاب شروع کنم تا بتدریج که خواننده به مطاب کتاب و ادامه مطالعه آن علاقمند میشود، بتوانم همان مطالب را از زوایای پیچیده تری مورد بررسی و تامل قرار دهم.

بعبارت دیگر، از اینطریق سعی شده است تا خواننده نه به

یکباره ، بلکه قدم به قدم، و به کمک اطلاعاتی که در قسمت‌های اولیه کتاب بدست می‌آورد ، برای ورود به مباحثات بعدی راجع به مسئله زنان آماده شود. بعلاوه ، این نحوه نگارش ، شاید به درک مسئله به شکل عملی تر آن و در نتیجه کاربرد استنتاجات آن در زندگی روزمره زنان نیز بهتر کمک کند.

بهرحال ، همه مقصود نویسنده در اتخاذ چنین رویه ای اینست که بتواند زنان معمولی و اقشار وسیع آنان را مورد خطاب خود قرار دهد و ریشه های بردگی و وابستگی آنان را برایشان روشن سازد . زنانی که بیش از همه با درد و ستمی که بر آنان روا می شود آشنائی دارند و بشرطی که مسئله به روش درستی برای آنان مطرح گردد ، بیش از هر کس دیگری از ظرفیت درک ریشه های بنیانی مصائب و گرفتاری های خود برخوردار می باشند.

بخش دوم کتاب عمدتاً شکل فئودالی بردگی زن به مرد را مورد بررسی قرار می دهد . شکلی که در حال حاضر سایه آن ، به درجات مختلف بر سر بخش بزرگی از جهان معاصر ، بخصوص بخشهای عقب افتاده تر آن ، سنگینی می کند .

اهمیت این بخش یکی هم در فوریتِ ضرورتِ افشاگری از جریانات ارتجاعی و سد کردن کوشش های آنها در نقد ارتجاعی از شکل سرمایه دارانه وابستگی زن در جوامع مدرن به نفع اشکال عقب افتاده تر آن می باشد .

و اما بخش سوم کتاب ، به وضعیت زن در دوران ماقبل تاریخ اختصاص دارد . دورانی که در آن زن در برابری کامل با مرد و از موقعیت بالا و ارجمندی برخوردار بوده است .

اهمیت این بخش در پرده برداشتن از این حقیقت است که

انسان در ۹۹ درصد از تاریخ تا کنونی اش در نظامی کاملاً عادلانه و انسانی تر از آنچه که عصر تمدن نام گرفته است میزیسته . دورانی که در آن نظام مادر تباری برقرار بوده و زن همچون الهه آسمان مورد پرستش قرار داشته است .

و سرانجام بخش چهارم کتاب که به شرح چگونگی از میان رفتن جوامع اولیه انسانی و نظام عادلانه آنها و افتادن زن به دامان بردگی مرد می پردازد. این بخش بخصوص از این جهت مهم است که تمدن را به صلابه می کشد و نشان می دهد که انسان در ۴ الی ۵ هزار سال اخیری که از عمر متمدنانه اش می گذرد، چون منجلابی از جنایت ، فقر و کثافت ببار آورده است . منجلابی که یا باید در آن غرق شده و برای همیشه از میان برود و یا بر علیه آن بپا خیزد و برای همیشه خود را از آلودگی های آن پاک سازد .

سیامک ستوده جولای ۱۹۰۳

پیشگفتار

چاپ چهارم

با استقبال عمومی از کتاب زن و سکس خوشبختانه این کتاب در طی دو سال و نیمی که از انتشار آن میگذرد، به چاپ چهارم خود رسید. چاپ چهارم بدلائل مختلف نسبت به چاپهای قبلی از کیفیت بالاتری برخوردار میباشد. علاوه بر اینکه از لحاظ چاپ بسیار مرغوب و بهتر است، بعلاوه، با غلط گیری مجدد متن، خواندن آن از روانی و سهولت بیشتری برخوردار میباشد. مضافاً بر اینکه در جریان بازبینی کتاب اصلاحات و تغییراتی، هرچند بسیار جزئی، مانند اضافه

کردن بعضی مدارک و مطالب به متن قبلی، آنرا مستندتر و قابل فهم تر نموده است. از جمله در پرتو مطالعات و اطلاعات بیشتری که در جریان تحقیق برای نوشتن "کتاب تاریخ گفته نشدهٔ اسلام" بدست آوردم، در بخش مربوط به نقش اسلام در استقرار پدرسالاری در عربستان، توانستم تغییرات مختصری که ارزیابی دقیقتری از این نقش را بدست میدهد، بعمل آورم. باین دلایل، حجم کتاب در چاپ چهارم از ۵۴۰ به ۶۰۰ صفحه افزایش یافت.

نکته دیگر اینکه در طی دو سال میان چاپ اول و چهارم کتاب، تغییر مختصر ولی مثبت و قابل لمسی نیز در محیط فرهنگی ایرانیان خارج از کشور بچشم میخورد که قابل ذکر میباشد. این تغییر از اینقرار است که اگر نگوئیم برای اولین بار، ولی حداقل بشکل بارزتری نسبت به گذشته، زن در ترانه های ایرانی از قالب گذشته اش خارج شده در نقش جدیدی ظاهر میشود. باین معنا که نه صرفا مانند گذشته بعنوان یکی از اجزاء ضروری نظام پدرسالاری، بلکه بعنوان جزء ستمکش آن مطرح میگردد.

در گذشته، در ترانه های ایرانی هیچگاه به زن در موقعیت ستمکشی اش نگاه نمیشد. زن بیشتر موجودی برای عاشق شدن، یا عاشق او شدن، یعنی صرفا برای رنگ آمیزی عاشقانه جامعه مردسالار بود؛ یا موجودی برای پرستش و تکمیل جنسی دنیای مردان. البته، گاهی نیز بعنوان مادر، جزء دیگر نظام خانوادهٔ مردسالار که فرزندان مرد را در دامان پر محبتش بزرگ میکند، مطرح میگشت.

بهرحال، در همهٔ موارد فوق، زن نه بعنوان جزء ستمدیده و استثمار شونده نظام مردسالار، بلکه همچون جزء زینت دهندهٔ آن در

نظر گرفته میشود، بدون آنکه به دردها و مظلومی که بر او روا میگردد حتی اشاره ای هم بشود. ولی در این یکی دو سال ما شاهد این هستیم که در یکی دو ترانه بعنوان یک موجود تا حدودی ستمکش مطرح میشود. اینکه تا چه حد مباحثات کتاب زن و سکس و کتابهای دیگر در مورد ستمکشی زن و طرح وسیع این مباحثات توسط خود من در تلویزیونهای ایرانی خارج از کشور در برجسته نمودن این جنبه از موجودیت اجتماعی زن موثر واقع شده است به قضاوت دیگران وابسته است. ولی تا آنجا که به من مربوط میگردد، اگر این کتاب توانسته باشد حتی باندازه سرسوزنی هم در این مورد نقش ایفا کرده باشد، جای بسی خوشبختی برای من و دیگرانی که در این امر سهیم بوده اند میباشد. بخصوص که شاید باز هم برای اولین بار این امکان بوجود آمده است که در خارج از کشور کار نظری و رادیکال بر افکار عمومی و بخصوص کار هنری که از تاثیر گذاری بیشتری بر افکار عمومی برخوردار است، اثر گذار باشد، و بعبارت دیگر، کار نظری بلافاصله موثر گشته ما به ازاء عملی خود را در جامعه بدست آورد. اگر چنین باشد، و من دچار خوشبینی بیش از اندازه نشده باشم، باید گفت که این قدمی خوشحال کننده ای برای همه خواستاران عدالت و ایده برابری زن میباشد.

اینها عواملی بودند که باعث گشتند تا من با وجود مشغله زیاد با علاقه بیشتری به تصحیح و چاپ چهارم کتاب مبادرت نموده، اینکار را با جدیت دنبال نمایم، و از اینرو خوشحالم که اکنون میتوانم آنرا در اختیار شما قرار دهم.

پیشگفتار چاپ پنجم

با چاپ پنجم کتاب در ایران، آنهم بطور زیر زمینی، این کتاب سرانجام پس از ۵ سال که از انتشار آن در امریکا می گذرد، سرانجام به مقصد اصلی خود ایران میرسد. اینرا از این جهت می گویم که محتویات کتاب، بااستثنای مطالب بخش اول، بیشتر منطبق با وضعیت زنان در داخل میباشد. در کشورهای غربی که نظام سرمایه داری رشد کافی نموده و بقایای نظامات قرون وسطائی تقریبا بطور کامل از میان رفته است، مسئله وابستگی زن به مرد و نابرابری میان آنها دیگر از لحاظ تاریخی بسر آمده و تنها بصورت بقیائی از گذشته وجود دارد و شکل جدید وابستگی زن، وابستگی به سرمایه، جای آنرا گرفته است. در حالیکه در کشورهایی مانند ایران، هنوز شکل قدیمی تر اسارت زن، چیزی که موضوع اصلی این کتاب می باشد، رایج میباشد. جلد دوم کتاب هرچند موضوعش وضعیت زن در جامعه مدرن سرمایه داری میباشد، ولی تا آنجا که به زنان ایران مربوط می شود، سعی دارد تا آنها را نیز نسبت به اشکال معاصر تر وابستگی زن، دامی که سرمایه جهانی معمولا بر سر راه زنان آزاد شده از بندهای قرون وسطائی می گذارد، بیآگاهد. بی شک پتانسیلی که سرکوب های فوق وحشیانه جمهوری اسلامی در زنان برای آزاد کردن خود ایجاد نموده چنان عظیم و کوبنده است که اگر با نیروی آگاهی عجین گردد، میتواند وسیله رهائی آنان از نه تنها بندهای قرون وسطائی، بلکه از اشکال معاصر و غربی را نیز فراهم آورد، و زنان ایران را به نیروی پیشروی جهانی در امر آزادی زن تبدیل نماید.

بخش اول

زن

وسیله و موضوع سکس

فصل اول

معامله سکس در خانواده

شوهرم باید خرج مرا بدهد چون من خودم را در اختیار او میگذارم

تعجب نکنید • این گفته یک دختر ۱۵ ساله ایرانی است • نه از یک خانواده سنتی و نا آگاه ، بلکه از خانواده ای تحصیل کرده که والدینش او را برای تحصیل به خارج فرستاده بودند. مادرش در ایران دبیر و پدرش ساکن لس آنجلس بود .

او را در خانه یکی از دوستانم که او هم ایرانی است و در امریکا زندگی میکند ملاقات کردم صحبت از مسایل دیگر شروع شد • از اوضاع مدارس و دختران جوان در ایران • بیشتر از دو سه ساعت با من گفتگو و بحث میکرد • آدم بسیار تیزبین و با هوشی بود • همین بس که در مورد تمام مسائلی که در اطرافش میگذشت و با آنها اندک برخوردی داشت، صاحب نظر و مطلع بود.

باین ترتیب بود که پس از گفتگو در باب بسیاری از مسائل، از وضعیت تحصیلی دختران در مدارس ایران گرفته تا رابطه شان با پدر و مادرها و مسئله مواد مخدر در میان آنان ، بحث به برنامه خود او در مورد آینده اش کشید. من از او در مورد رشته تحصیلی مورد علاقه اش

سؤال کردم.

- نمیدانم . شاید رشته ادبیات را انتخاب کنم.
- ولی با رشته ادبیات واقعا مشکل بتوان معیشت خود را تامین کرد.

- من اگر کار کنم برای معیشتم نمی کنم .
- پس چگونه معیشتت را تامین می کنی ؟
- از طریق شوهرم .
- از طریق شوهرت ! چرا از طریق او ؟ هرکس در جامعه باید کار کند و معیشتش را خودش تامین نماید.
- من نگفتم که کار نمیکنم . گفتم که مخارج خانه با شوهرم خواهد بود .

- پس تو پولت را چه می کنی ؟
- برای خودم نگه میدارم .
- چرا ؟
- برای اینکه اگر مرا گذاشت و رفت پول برای زندگی ام داشته باشم .

- ولی تا وقتی که کار میکنی همیشه پول برای زندگیت خواهی داشت

- بله ، ولی اینطور مطمئن تر خواهیم بود.
- ولی این خودخواهانه خواهد بود که تو پولت را برای خودت جمع کنی و او پولش را خرج کند. چرا او باید کار کند و به تو بدهد ؟
- برای اینکه او شوهر من است.

بهر حال آنروز من هرچه کردم نتوانستم او را وادار کنم که دلیل اینرا که چرا شوهرش باید خرج او را بدهد بمن بگوید تا اینکه چند روز

بعد همان دوستی که در خانه او این بحث جریان داشت به من گفت که دختر مزبور بعدا به او گفته بود: «آنروز، در بحث با دوستت من رویم نشد باو بگویم که چرا شوهرم باید خرج مرا بدهد. او باید خرج مرا بدهد برای اینکه من خودم را در اختیار او میگذارم.»

البته پذیرفتن این واقعیت تلخ که بسیاری از زنان قصدشان از ازدواج تامین زندگیشان توسط مرد و بعبارت عریان تر، دادن سکس در برابر تامین زندگیشان است، برای زنان و حتی بسیاری از مردان دشوار و غیر قابل هضم است، و بهمین خاطر است که معمولا به هزار و یک دلیل متوسل میشوند که به نحوی آنرا توجیه کنند. از این قبیل که مثلا زن باید در خانه از بچه ها نگهداری کند و یا وقتی دو نفر همدیگر را دوست دارند و عاشق یکدیگرند مسئله مخارج و اینکه چه کسی آنرا بپردازد اصولا مطرح نیست.

در مورد اول من البته بعدا مفصلا صحبت خواهم کرد که چگونه تا وقتی که مرد نان آور خانه است و مخارج زن را میدهد زن چه کار خانگی بکند و چه نکند بهر حال استقلال اقتصادی خود را از دست داده و وابسته به مرد میشود و در این رابطه اگر مرد بخواهد از این وابستگی به نفع خود استفاده کند، آنوقت همه کارهای او منجمله سکس نیز جنبه اجباری و خدماتی و نتیجتا مبادلاتی پیدا میکنند و مبادله سکس در برابر مخارج زندگی به مبادله نابرابرانه تر سکس + کارخانگی در برابر مخارج زندگی تبدیل میشود که بمراتب از حالت اول بدتر است و در آن زن بمراتب بیش از حالت قبل استثمار میشود. ولی در اینجا، بهرحال، مانند مورد بالا، منظور وقتی است که زن، بدون کار خانه، و تنها صرف اینکه زن مرد است فکر میکند که مرد باید مخارج وی را بپردازد.

و اما در مورد دوم اگر واقعا مسئله مادیات بین دو دلداده عاشق

مطرح نیست - که این کاملاً حرف منطقی و درستی است، باید به این سؤال پاسخ داد که چرا در این مورد، همیشه این مردان هستند که باید جور اینگونه مخارج عاشقانه را بکشند؟

اگر دوست شما زنگ بزند و برایتان تعریف کند که به تازگی ازدواج کرده و دیگر سر کار نمی‌رود شاید شما از این که او بالاخره سرو سامان گرفته و دیگر احتیاجی به کار کردن ندارد خوشحال شوید و حتی از اینکه توانسته است شوهری پیدا کند که صاحب درآمد کافی برای تامین مخارج هردویشان است به او تبریک خواهید گفت. ولی اگر همین شخص برای شما تعریف کند که بتازگی با شخصی ازدواج کرده که کار نمی‌کند و او مخارج وی را می‌پردازد آیا شما باز هم به او تبریک خواهید گفت و یا اینکه بالعکس به او هشدار می‌دهید که انتخاب درستی نکرده است و احتمالاً شوهرش از او سوء استفاده میکند.

برای اطمینان از این مسئله به تحقیقی که موسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه میشیگان در سال ۱۹۸۶ در مورد دختران و پسران دوره پیش دانشگاهی (High School Senior) در آمریکا منتشر کرده توجه نمائید. وقتی از دختران دانش آموز سؤال شد که در مورد ازدواجی که در آن آنها تمام وقت کار کنند و شوهرشان اصلاً کار نکند چه فکر میکنند، ۷۷ درصد آنان فکر چنین ازدواجی را غیر قابل قبول دانستند، ولی در مورد عکس، یعنی اینکه شوهرانشان تمام وقت کار کنند و آنها هیچ، فقط ۳۹ درصد آنرا غیر قابل قبول دانستند. همین آمار برای پسران بترتیب ۱۵ درصد و ۷۵ درصد بود.

بعبارت دیگر، تنها ۳۹ درصد از دختران حاضر نبودند خرجشان توسط شوهرشان داده شود در حالیکه، پسرانی که حاضر باین نبودند که زنشان خرج آنها را بدهد ۷۵ درصد بودند. بالعکس، در

حالیکه فقط ۱۵ درصد پسران مخالف دادن خرج زن خود بودند این رقم یعنی مخالفین دادن خرج شوهر در میان زنان ۷۷ درصد بود.^۱

شغل و ثروت برای مرد و زیبایی برای زن

اگر زنی از خانواده شما ، مثلا خواهر یا دختر شما ، روزی به خانه بیاید و بگوید که قصد ازدواج با کسی را دارد ، اولین چیزی که از او سؤال میشود چیست ؟ جز اینکه او چه کاره است ؟ و بعبارت دیگر چقدر درآمد دارد ؟

حالا اگر شخص مزبور پسر خانواده باشد و باطلاع همه برساند که قصد ازدواج با دختری را که بتازگی با او آشنا شده است دارد مسلما کسی در مورد شغل و درآمد زن سؤال نمیکند و یا حداقل این اولین سؤال آنها نخواهد بود . بالعکس ، چیزی که همه خواستار اطلاع از آنند اینست که او را ببینند یعنی سر از زیبایی و تا حدودی هم اخلاق او در آورند ؟ البته این اخلاق هم بخشی از خصوصیات خود کالای فروشی است که بعدا در باره آن صحبت خواهیم کرد مثل سر بزیر و مطیع بودن در جوامعی که زن در آن هیچ حقوقی در برابر مرد ندارد.

در مورد شوهر، اگر آنها بدانند که آدم پولداریست و یا شغل مناسبی دارد همه با نظر مثبتی با او برخورد میکنند و در مورد قیافه و اخلاق او کوتاه میآیند . در حالیکه ، در مورد زن اینطور نیست یعنی پولدار بودن زن باعث میشود که همه فکر کنند که چرا او که پولدار است میخواهد با مردی که پول ندارد ازدواج کند و بلافاصله به دنبال عیب و علتی در او میگردند.

جالب است . در مورد زن، این پولدار بودن است که غیر طبیعی

بنظر آمده و شک می‌آورد و در مورد مرد، پولدار نبودن. گوئی پولدار بودن صفت ذاتی مرد و زیبا بودن صفت ذاتی زن است. مردی که بی پول است و دختری که زشت است هر دو به یک اندازه از شانس یافتن همسر دلخواه خود محرومند. چرا که مرد برای خرید زن و زیبایی وی باید پول داشته باشد و زن برای فروش آن باید زیبا باشد. پول نقطه قوت مرد و زیبایی نقطه قوت زن است. بدون اینها، هیچ یک نمیتوانند براحتی وارد بازار مبادله شوند. برای همین مشغله عمده زنان زیبایی و مشغله عمده مردان پول، موقعیت، و قدرت است. اگر فکر میکنید این در جوامع پیشرفته و مدرن سرمایه داری حقیقت ندارد به آمار زیر توجه کنید:

بنا بر آمار مجله «روانشناسی امروز» در آمریکا ۳۱ درصد از زنان احساس میکنند که این برایشان مهم است که همسرشان زیبا باشد. این رقم برای مردان ۵۶ درصد است^۲

باین ترتیب ملاحظه میشود که چگونه در امریکا نیز برای مردان بیش از زنان، زیبایی همسر اهمیت دارد.

برای زنان چه چیزی در مورد مرد مورد نظرشان مهم است؟ به بررسی مجله "پول" نگاه میکنیم.

طبق تحقیق این مجله ۵۸ درصد از زنانی که از آنها سؤال شده است که در رابطه با جفت مورد نظرشان چه چیزی برایشان مهم است گفته اند مقدار پولی که وی بدست می‌آورد. در حالیکه تنها ۲۵ درصد از مردان مقدار پول جفت مورد نظرشان برایشان اهمیت داشته است.^۳ آیا باز هم در این مورد تردید دارید؟

چرا زنان برعکس مردان به راحتی حاضر به خوابیدن با مردان نیستند؟

در تحقیقی^۴ که در سال ۱۹۸۹ توسط مجله امریکائی "روانشناسی و سکس انسانی" بعمل میاید از دختران دانشجو در خوابگاه دانشگاه میخوانند که هنگام شب بیرون بروند، مردی را که نمیشناسند انتخاب کنند و بعد از کمی تعریف از سر و قیافه اش او را برای سکس به خانه خود دعوت نمایند. نتیجه آنکه ۷۵ درصد از مردان دعوت زنان ناشناس را پذیرفته و حاضر می شدند با آنان بخوابند.

فکر میکنید که اگر همین اقدام در مورد زنان انجام میگرفت چند در صد آنان دعوت مردان ناشناس را برای خوابیدن با آنان می پذیرفتند؟ ۲ یا ۳ درصد؟ و یا اصلا هیچ زنی حاضر به خوابیدن با مردی که نمیشناخت در همان لحظه دعوت نمیشد؟ هر درصدی را که حدس بزنید شک نیست که در این مورد تفاوت بزرگی بین زن و مرد وجود دارد. چرا؟ زیرا از نظر زنان خوابیدن با یک مرد یعنی در اختیار او قرار دادن خود و بعبارت دیگر برایگان دادن کالای سکس خود به او ، و البته هیچکس کالایش را در ازاء هیچ ، به چوب حراج نمی بندد.

این متاسفانه طرز تفکری است که اکثر زنان با آن بار آمده اند و نام آترا نجابت گذارده اند. نتیجه اینکه اگر زنی قواعد این معامله را رعایت نکند و تنش را در ازاء هیچ و تنها بخاطر دوست داشتن در "اختیار" کسی بگذارد متهم به بی عفتی یا حداقل بی بندوباری میشود. چون قواعد معامله را زیر پا گذارده است . چیزی که دقیقا در مورد او میگویند این است که برای خودش ارزشی قائل نیست که البته منظور برای تنش میباشد. و البته بنابر قواعد بازی درست هم میگویند. چون او

به تنش بعنوان یک کالا، یعنی چیزی که لازمه مصرف آن توسط دیگری پرداخت پول یا چیزی معادل آن میباید نگاه نمیکند.

آیا این در مورد کشورهای مدرن سرمایه داری مثل آمریکا صادق نیست؟ و زنان و دختران در این کشورها صرفاً بخاطر میل و علاقه شخصی است که با کسی میخوابند؟ به آمار زیر توجه کنید:

بنا به گزارش وحشتناک "سازمان پزشکی آمریکا" در تحقیقی که از پسران و دختران ۱۱ تا ۱۴ ساله بعمل آمده ۵۱ درصد از پسران و ۴۱ درصد از دختران مورد سؤال در این تحقیق گفته اند سکس با زور اگر پسر "پول زیادی برای دختر خرج کرده باشد" قابل قبول است^۵

باید توجه داشت که دختران و پسران عقایدشان را از هنگام تولدشان با خود نمی آوردند، بلکه آنها را از محیط اطراف خود یعنی از خانواده، مدرسه و رسانه های گروهی میگیرند. درست مانند آن دختر ایرانی که فکر میکرد شوهرش باید مخارج او را بدهد چون او تنش را در اختیار وی میگذارد. آیا این بنظر شما چیزی جز فحشا نام دارد؟

یک نکته دیگر. اگر من به شما بگویم "او" تنش را در اختیار "او" میگذارد، شما فکر میکنید کدام یک از این دو "او" زن است؟ اولی؟ درست حدس زدید. همیشه این زن است که تنش را در اختیار مرد میگذارد. هیچوقت نمیگوئیم مرد تنش را در اختیار زن گذاشت. چرا؟ چون زن همیشه در اختیار گذارنده و دهنده است و مرد گیرنده و استفاده کننده. و نتیجتاً، چنین رابطه ای اگر پولی شود، در آن زن فروشنده و مرد خریدار میشود.

به عبارت دیگر، چون در واقعیت چنین چیزی وجود دارد از اینرو بیان آن در زبان نیز چنین است و این خود دلیل دیگری بر اینست

که در جامعهٔ مردسالار متأسفانه زنان در رابطه اشان با مردان بدرجات متفاوت دهنده یا فروشنده سکس و مردان خریداران آنند . نکته جالب دیگر اینکه از آنجا که زبان، روابط اجتماعی را در خود منعکس میکند ، در جوامعی که زنان از حقوق بیشتری برخوردار اند، در زبان رایج آنها، کاربرد چنین عباراتی کمتر معمول است . مثلاً در زبان انگلیسی در این مورد بیشتر از کلمه خوابیدن و نه در اختیار او گذاردن استفاده می شود.

ازدواج با پول

تعجب نکنید. هر زنی بدنبال شوهر پولدار میگردد. چرا؟ برای آنکه در ازاء کالائی که در اختیار طرف مقابل میگذارد، مبلغ بالاتری (زندگی مرفه تری) را بدست آورد، مثل هر معامله دیگری. برای این منظور، یعنی برای تحصیل قیمت خوب، یا باید بینهایت زیبا باشد و یا از خانواده ای ثروتمند. در حالت اول، این ازدواج، ازدواج زیبایی با پول است و در حالت دوم، ازدواج پول با پول. در هر دو حالت، هر چند عشق هم میتواند وجود داشته باشد، ولی در اصل چنین الزامی وجود ندارد. زیرا در حالت اول زن برای ثروت مرد است که با او ازدواج میکند و مرد هم برای زیبایی و سکس زن . قبول ندارید؟ به این سئوالات پاسخ دهید: چند بار شنیده اید که یک مرد پولدار با یک زن زشت ازدواج کرده باشد؟ ولی حتما بارها دیده اید که یک زن زیبا با یک مرد زشت بخاطر پولدار بودنش ازدواج کرده است؟ نه؟

حالا چند بار شنیده اید که یک زن بسیار زیبا با یک مرد بی

پول ازدواج کرده باشد؟ پاسخ معلوم است. خیلی بندرت. زن‌ها میدانند که زیباییشان خریدار دارد و مردان نیز میدانند که برای زیبایی، مانند هر چیز دیگری، باید پول خرج کنند. ولی چرا همیشه این زن‌ها هستند که دنبال شوهر می‌گردند؟ زیرا زنان فروشنده‌اند و مردان خریدار و طبق قواعد بازار همیشه این فروشنده است که باید دنبال مشتری بگردد. مگر در موارد کمیابی کالا.

نشریات زنان را ورق بزنید و بعنوان شاهی بر مدعای من به مقالات آنان در مورد آموزش هایشان به زنان برای آشنا شدن با مردان پولدار و بچنگ آوردن آنها توجه نمائید.

این نشریات با تمام نیرو و در تیراژهای ملیونی و بطور شبانه روزی، در تلاش آلوده کردن ذهن زنان و دختران جوان به اینند که راز موفقیتشان در زندگی زیبا سازی خود و فروش زیبایی خویش به بالاترین قیمت است.

و حالا یک سؤال دیگر. آیا در نشریات مردان نیز به چنین مقالات و آموزشهایی بر می‌خورید؟ مسلماً نه. مردان در نشریاتشان یاد می‌گیرند که چگونه زنان زیبا را به تور بزنند. ولی زنان چه؟ آنها باید یاد بگیرند که چگونه مردان پولدار را به چنگ بیاورند.

به یکی از این آموزشهای جالب در نشریه پرفروش "کاسموپولیتن" (Cosmopolitan) که نشریه ایست برای زنان توجه نمائید. اینکه یک زن معمولی، نه چندان زیبا، چگونه میتواند یک ملیون را به تور بزند.

"کاسموپولیتن" یکی از نشریات پرفروش امریکاست، با تیراژی^۶ معادل ۹۸۵،۵۸۱،۲. از جمله آموزشهای این نشریه به ملیونها خواننده زنش یکی هم اینست که چگونه سر راه افراد پولدار قرار بگیرند.

به مقاله ای^۷ در این مورد در شماره سپتامبر ۱۹۸۴ توجه کنید. عنوان مقاله "خودت را یک زن ثروتمند جا بزنی" است و "زیرعنوان" آن "عطش قاطی شدن با ملیونها". آموزشهای آن اینطور شروع میشود:

۱- "وقتی بملاقات آدم ثروتمند و مجردی که از شهری دیگر آمده است میروید، با یک لیموزین به فرودگاه بروید". او از اینکه آدم بافکری هستید خیلی خوشش خواهد آمد، همینطور از 'اینکه' زن متمکنی هستید". (جالب است، مگر قرار نبود که زنان موفق تهدیدی برای مردان بشمار آیند؟) چرا ولی اگر قرار است که شوهر پولداری به تور بزنی باید اول با آنها قاطی شوی و برای اینکار اگر آدم بسیار زیبایی نیستی، باید وانمود کنی که تو هم هم‌رنگ و هم طبقه آنهایی.

البته اگر به تیراژ کاسمو توجه کنید متوجه میشوید که طرف خطاب او زنان با زیبایی دیوانه کننده نیستند. هیچ آدم عاقلی ادعا نمیکند که در امریکا به اندازه تیراژ کاسمو زنان بینهایت زیبا وجود داشته باشند. بنابراین کاسمو مانند همه مجلات با تیراژ بالا برای زنان معمولی مینویسد.

۲- وقتی که پول ندارید "بگوئید قرار بود به ریو (Rio) یا "سی چلز" (Seychilles) بروید ولی منصرف شده اید. "کاسمو" برایتان میگوید که چقدر برای یک زن مهم است که نام مکانهایی را که هیچگاه قرار نیست به آنجا برود بزبان بیاورد."

در بین تکه راهنمائیهای دیگر، عناوین بعضی از قسمتها از این قرارند: "مثل آدمهای پولدار حرف بزنی"، "خود را مشتری آدمهایی که نامشان معروف است وانمود کنید"، "از آدمهای محشر بعنوان دوستانتان نام ببرید"، "در باره مامان و بابایتان حرف بزنی"..... (اینکه آنها خیلی سفر میکنند و در فکر خرید خانه ای در "ساردنی" Sardinia هستند) "مثل بریتانیاییها حرف بزنی" ("من مرد کوچکی بطور وحشتناک خوبی را میشناسم که زیپ تعمیر میکند) و در آخرین قسمت

: "مواظب شکارچیان پول باشید".

آموزش فروش سکس

زنان مانند هر فروشنده دیگری برای فروش کالایشان آموزش می بینند. قسمت اعظم این آموزشها از طریق رسوم و آداب معاشرت که در خانه به دختران یاد داده میشود است که به آنان منتقل میگردد. حتی براحتی بله نگفتن عروس بر سر سفره عقد در بعضی از فرهنگهای سنتی، نمایش سنبلیک نوعی چانه زدن برای بالا بردن قیمت کالائی است که در جریان فروش است. البته قیمت کالا قبلا در مذاکرات میان والدین تعیین شده است و در اینجا قصد، صرفا آموزش نمایشی و تاکید بر این است که دختر نباید براحتی بله بگوید و دارائی خود را در اختیار مرد قرار دهد. این همان روش سنتی آموزش است که در گذشته عمدتا از طریق مراسم و جشنها انجام میگرفته است. ولی در جامعه مدرن سرمایه داری که همه چیز منجمله آموزش، کالائی شده است، این امر نیز مانند هر حرفه دیگری از طریق موسسات مخصوص این کار انجام میپذیرد. آموزش زنان برای یافتن مردان و شوهران پولدار یکی از این موارد است. به آگهی زیر در این مورد توجه کنید تا مطمئن شوید که فروش سکس توسط زنان صاحب زیبایی بمردان صاحب پول حد اقل در امریکا نه یک مورد استثنائی بلکه یک کسب و کار جدی و پردرآمد است.

چگونه با پول ازدواج کنید^۸

North Park

University 1-15

عاشق یک مرد پولدار شدن هم مثل دل بستن به آدم بی پول راحت است. "اگر حاضر باشید جور برنامه ریزی، صبر و پیگیری لازمه را در این مورد بکشید رویایتان میتواند به تحقق پیوندد . ما میگردیم بینیم آدمهای پولدار کجا هستند و اینکه شما واجد شرایط لازم برای کدامیک از آنها هستید ، ما شما را برای جستجو، ریختن یک استراتژی، رابطه برقرار کردن با آنها، وبهره برداری از تمام مراحل عمل آماده میکنیم .

"باربارا جونز" یک مشاور روابط عمومی و ارتباطات میباشد. مخارج هر جلسه ۲۵ دلار و ظرفیت هر کلاس ۶-۱۵ نفر است.

جلسه اول : دوشنبه ۱۴ ژانویه	۶.۵ الی ۹.۵ بعد از ظهر
جلسه دوم : پنج شنبه ۲۱ فوریه	۶.۵ الی ۹.۵ بعد از ظهر

تعجب نکنید. این آگهی مربوط به دوره بینهایت پرترفداریست در "ساندیه گو" ، یکی از شهرهای امریکا که نامش همان طوری که در آگهی آمده "چگونه با پول ازدواج کنید" است و در این دوره به زنان - و فراموش نکنید که فقط به زنان - آموخته میشود که چگونه مردان پولدار را به تور بزنند.

و این تنها مورد نیست . در شهر نیویورک نیز دوره ای وجود دارد بنام «ازدواج به بالا»^۹ (Marrying Up) که توسط خانم روان شناسی بنام "جووانا استیچن" (Joanna Steichen) که نویسنده کتابی بهمین نام

نیز میباشد تدریس میشود. فراموش نکنید که منظور از کلمه " به بالا"، بالا رفتن از نردبان ترقی است.

در این دوره ها در واقع زنان میآموزند که چگونه بهترین مشتری را برای کالای خود پیدا کنند و بعبارت دیگر برای آن بازاریابی نمایند و این شکل آموزش دیده و حرفه ای تر همان کاری است که زنان معمولی بدرجات متفاوت در رابطه با ازدواج انجام میدهند.

باز هم یک آمار دیگر

در میان پولدارها در سنین بالا هم میتوان این امر را مشاهده کرد. بر اساس آمار موجود ، در آمریکا، در میان این دسته از افراد، زنان مجرد بیش از مردان مجردند . چرا ؟ چون از یک طرف مردان پولدار و مسن با زنان جوان و نه پیر ازدواج میکنند چون میتوانند جوانی و زیبایی آنها را خریداری نمایند. لذا پیرها بی شوهر میمانند. ولی از طرف دیگر زنان پولدار پیر نمیتوانند به راحتی مردان با پولشان مردان جوان را خریداری کنند و لذا بیشتر از مردان تنها و مجرد میمانند.

بعبارت دیگر مردان برای ازدواج فقط به پول احتیاج دارند ولی زنان به زیبایی . لذا بهنگام پیری زنان بیش از مردان خلع سلاح میشوند.

یادداشتها

فصل یکم

-
- ¹ - Monitoring the Future: Questionnaire Responses, In the Nation's High School Seniors. Jerald Bachman, Lloyd Johnston, Patrick O'malley. Institute for Social Research, The University of Michigan
- ² - Psychology Today, April, 1986.
- ³ - Americans and Their Money. Money Magazine, 1988.
- ⁴ - Journal of Psychology and Human Sexuality. In Barbara Keesling, Cosmopolitan Magazine, April 1988, No. 198, p. 199.
- ⁵ - Almanac 1988, Social Attitudes About Rape, 372.
- ⁶ - SRDS, Consumer Magazine Advertising Source, Dec. 1998, Vol. 80, No. 12.
- ⁷ - Warren Farrell Ph.D. Why men are the way they are, Berkley Books, Ny. P. 79.
- ⁸ - Ibid, p. 43.
- ⁹ - Joanna Steichen, Rawson Associates, 1984. In Farrell Warren, Why men are the way they are, p. 43, (1986).

فصل دوم

معامله سکس بیرون از خانواده

مردها فقط دنبال سکس اند

این شکایت اکثر زنان است که میگویند مردها فقط دنبال سکس اند. در واقع نیز چنین است. رابطه زنان و مردان حتی خارج از خانواده نیز در خیلی از موارد بر اساس مبادله سکس قرار دارد. با وجود این، زنان، با آنکه خودشان در یک طرف این معامله قرار دارند، با اینحال، دوست دارند خود را از اتهام شرکت در چنین معامله ای مبرا دارند و بجای آن مردان را سرزنش کنند.

آیا شما تا بحال شنیده اید که وقتی زن و مردی با هم آشنا میشوند و شروع به بیرون رفتن میکنند در تمام مدت زن پول رستوران، سینما و مخارج دیگر را بپردازد؟ طبیعتاً نه .

اگر موقع پرداختن صورت حساب، مرد عذرخواهی کند و به بهانه رفتن به دستشویی، خود را از مهلکه بیرون بکشد و یا جلوی گیشه سینما خود را کنار بکشد تا زن پول بلیط را بپردازد، شما در مورد او چگونه فکر خواهید کرد؟ جز اینکه خواهید گفت که او یک آدم سوء استفاده گر است ؟

اگر آن زن دوست شما باشد و برای شما تعریف کند که با مردی

که بتازگی آشنا شده مرتبا بیرون میروند ، ولی این او، یعنی دوست زن شماسست که همیشه پول غذا ، سینما و غیره را میپردازد عکس العمل شما در برابر این مسئله چه خواهد بود ؟ در این صورت ، آیا اولین سئوالی که از او خواهید کرد این نخواهد بود که : مگر او کار نمی کند؟ و پاسخ او هر چه که باشد ، یعنی چه او کار بکند یا نکند ، آیا شما به او گوشزد نخواهید کرد که او مطمئنا دارد از تو سوء استفاده می کند؟ و اگر شما زن باشید آیا دوستتان را از بیرون رفتن با چنین مرد سوء استفاده گری بر حذر نخواهید داشت ؟

یک چنین قضاوتی بر مبنای چه فرضی بنا شده است ؟ چرا این مرد است که همیشه باید صورت حساب مخارج را بپردازد ؟ و اگر نپردازد شاید و سوء استفاده گر است ؟ حتی اگر مرد بیکار و زن کار داشته باشد؟

چرا عکس این صادق نیست ؟ چرا به زنی که پول میز را نمی پردازد چنین اتهاماتی زده نمی شود و از او ، وقتی با مردی بیرون می رود چنین انتظاری را ندارند ؟ این پولی که مرد باید بپردازد در قبال چیست ؟ لابد حتما زن باید به او چیزی داده باشد که جبران نکردن آن با پول دال بر شیادی و سوء استفاده گری وی قلمداد می گردد ؟ این چیز چیست ؟ زن چه چیزی برای دادن به او دارد که دیگران نمی توانند باو بدهند ؟ جز سکس ؟ جز همان چیزی که مردها اغلب برای آن با زنها بیرون میروند و پول خرج آنان میکنند تا بتوانند آنرا بدست آورند؟

جالب اینجاست که زنها خودشان در این معامله سکس مشتاقانه شرکت دارند و بشدت مراقب آنند که طرف مقابل بر خلاف قواعد آن

عمل نکند یعنی بهنگام بیرون رفتن، و در موارد دیگر، مخارج آن را بپردازد و آنوقت، از اینکه مردها دنبال سکس اند شکایت دارند!

مردان میدانند برای چه پول خرج میکنند زنان چطور؟

این تنها زنان نیستند که در مورد رعایت قواعد این بازی وسواس دارند. مردان نیز حواسشان جمع است که در این معامله مغبون نشوند و در ازاء پولی که خرج می کنند حتما کالای مورد نظرشان را دریافت دارند. به مطالب مجله "سلامت مردان" (Men's Health)^۱ چاپ امریکا که برای بالا بردن هوشیاری خوانندگان مرد خود در این مورد به آنها آموزش میدهد توجه نمائید. نام مقاله اینست: "دوست سوء استفاده چی نه، کاری کن که او ترا بخواهد". عنوان فرعی مقاله نیز از این قرار است:

"هیچوقت نگذارید رابطه تان با زن در سطح دوستانه بماند. چگونه مطمئن شوید که قرارتان با دست دادن خشک و خالی تمام نمی شود"

و بعد مقاله اینطور شروع می شود:

"چند نفر از شما دنبال زن جذابی میگردید که با او فقط دوست باشید؟ منظور زنی که با او سکس نداشته باشید ... کسی که شما برایش گوش مفت، شانه ای برای گریه کردن و آدم خوب و مدد کاری باشید که با زندهای دور و برش اصلا سکس نداشته باشد، چنان که بعد از گذراندن یک شب طولانی با هم، شما را با یک علامت ماتیکی روی گونه تان و دستی که به پشتتان میزند و یک بالا آمدگی روی جیب

شلوار تان بخانه بفرستد ..."

و بعد نویسنده، راهنمائی های خود را در این مورد که چطور عمل کنید که او برای خوابیدن با شما جذبتان شود، اینطور شروع میکند :

"۱- هنگامی که می خواهید او را برای بیرون رفتن دعوت کنید صریح و مستقیم باشید؟ ، طوری که او بداند قرار برای یک رابطه دوستانه نیست و گرنه بازنده خواهید بود.

۲- قبل از دعوت در مورد اینکه او را به کجا می برید نقشه داشته باشید.

۳- با سرو وضع خوب سر قرار بروید.

۴- کمی زودتر از موقع سر قرار باشید.

۵- هیچوقت در مورد مشکلات خودتان و یا دوست پسر سابق او حرف نزنید . اگر او شروع به صحبت از دوست پسر سابقش کرد حرف او را قطع کنید و بگوئید : بگذار درمورد رابطه ای که ادامه نیافته حرف نزنیم"

و نویسنده بلافاصله اضافه میکند:

"با این گفته بطور ضمنی شما به او حالی میکنید که این قرار شاید آغاز یک عشق همیشگی باشد . ولی البته معنیش این نیست که شما واقعا اینطور فکر میکنید."

بعد به جالب ترین قسمتی که مورد نظر من در این مقاله است میرسد و میگوید:

۶- "اگر می خواهید تاثیر خوبی بگذارید، پول میز را تماما بپردازید . البته

ممکن است او اصرار کند که چیزی بپردازد... ولی قبول نکنید • چرا که اگر شما آنرا بپردازید این باعث میشود که او فکر کند که از نظر شما او چیزی به شما بدهکار است."

و البته واضح است که این چیز همان سکس است . و بعد شاید خواندن آخرین رهنمود او برای پایان رساندن موفقیت آمیز قرار نیز بیفایده نباشد:

"خداحافظی به روش دوستانه : بوسه دوستانه روی گونه- دست دادن برای خداحافظی یا زدن به بازو؟ طبق تعریف کسی را که دوستان است هیچوقت لبه‌های وی را به طریق معنا داری نمی‌بوسید.

خدا حافظی به روش قرار: بوسه بر روی لب باعث تمیز آدم مزاحم و بی خاصیت (Creep) از کسی که شریک جنسی آینده شما خواهد بود میشود. اول بگوئید : امشب به من خیلی خوش گذشت بعد یک دستتان را روی باسن اش (بله باسن اش) بگذارید . بطرفش خم شوید و لبانش را تماما ببوسید (لطف کنید و زبانتان را برای خودتان نگهدارید)... این باعث میشود که او صریحا بداند که شما در پی دوستی با او نیستید و با این عمل برای او دیگر راحت نخواهد بود که شما را فقط بعنوان یک دوست در نظر بگیرد."

البته این فقط مردان نیستند که سر از کارشان در می آورند. زنان هم میدانند که چه می کنند. حالا ببینید زنان چگونه برای فروش کالای خویش آموزش می بینند. ببینید "رولان" (Revlon - کمپانی سازنده وسائل زیبایی) از قول "جان کالینز" (Joan Collins) چگونه به دختران و زنان راه و روش فروش کالای خود را آموزش میدهد. عنوان

مقاله این است: "هنر آتش بپا کردن در مرد" در آموزشهای "جان کالینز" بزنان گفته می شود:

"حتی یک زن ۵۱ ساله هم اگر شانه اش را بجلو بیاندازد تا پیراهن از سر شانه دیگرش بپائین بیافتد، اگر عطر درستی را بخودش زده باشد و با یک گیلان شامپاین خود را سر حال آورده باشد، می تواند درون مرد مورد نظرش آتش بپا کند، و بعد کنار بنشیند و تماشا کند که "چه اتفاقی می افتد. این راه کشیدن مردان بسوی خود است؛ زیرا که بزنان یاد می دهد که چگونه کنار بنشینند تا مردان بسوی آنها کشیده شوند. حالا او می تواند دست رد به سینه تمام مردانی که به طرفش کشیده شده اند بزند و فقط آنرا که خودش می پسندد انتخاب و به جنب و جوش بیاندازد. این بهترین فرمول برای داشتن کنترل اوضاع در دست خود است."

فکر میکنید که این مطلب در "کاسموپولیتن" چاپ شده است؟ نه. در مجله "زن کارکن" (Working Woman)، مجله ای که برای پیشرفت شغلی و اقتصادی زنان چاپ می شود^۲، رو بسوی خواننده تحصیل کرده دارد و مقالات آن بنقل از SRDS^۳ بر روی پیشرفت شغلی، مدیریت، مهارتهای ارتباطی، توسعه کار و کسب های کوچک، استراتژی های سرمایه گذاری و تکنولوژی جدید تمرکز دارد. "جان کالینز" برای دیگران یک مدل است. او دارد به زنان چه حرفه ای را یاد میدهد؟ البته هیچ کس کاملاً مطمئن نیست. آیا این، بازی "چگونه شهره دیگران شدن" و "چگونه در دیگران آتش بپا کردن" یا "چگونه خوشبختی را بچنگ آوردن" فقط یک بازی است؛ بازی به چنگ آوردن مردی که از همه سر است و از همه موفق تر؟^۴

بله مردان با پول و قدرت و زنان با سکس در دل دیگران آتش بپا می کنند و هر دو میدانند برای چه این کار را انجام می دهند.

نشریات باصطلاح مبتذل به چه کار جدی مشغولند؟

توجه داشته باشید که اینها آموزشهای نشریاتی است که از تیراژ بسیار بالائی برخوردارند. مثلاً نشریه "بهداشت مردان" هر ماه نزدیک به یک میلیون و نیم نسخه فروش دارد^۵ و اگر دقت کنید که هر شماره معمولاً توسط چندین نفر خوانده میشود آنگاه متوجه خواهید شد که چگونه مردان بطور دائم و در مقیاس میلیونی، آنهم در کشور پیشرفته ای که زنان آن نسبت

به نقاط عقب افتاده جهان از حقوق چشمگیری برخوردارند، برای معامله سکس با زنان بطور روزمره آموزش می بینند. و این تنها یکی از دهها نشریه ایست که به این نوع آموزشها در میان مردان و زنان اشتغال دارند.

در ضمن اگر خواننده تیزهوشی باشید متوجه میشوید که این نشریات آنطور که بعضی با مبتذل قلمداد کردن آنها از کنارشان رد می شوند و جدی بحسابشان نمی آورند بالعکس، بسیار هم جدی هستند و مانند هر نشریه دیگری با هدف روشنی منتشر شده و وظایف خاصی را پیش روی خود دارند که شب و روز با جدیت تمام در به انجام رساندن آنها کوشش و فعالیت می کنند.

دو سؤال مهم از زنان

اگر کسی بر سر این مسئله هنوز مشکل دارد که در جامعه

کنونی تا وقتی که سنتهای مزبور وجود دارند رابطه زن و مرد عمدتاً بر پایه مبادله سکس قرار داشته و برای همین وقتی که مرد و زن با هم بیرون میروند، این مرد است که باید پول خرج کند نه زن، باید به دو سؤال پاسخ دهد.

اول اینکه اگر مردها برای مبادله سکس نیست که با آنها بیرون میروند پس چرا خود زنان، مردان را متهم میکنند که آنان فقط برای سکس است که دنبال زنان هستند. آنها به این تناقض چگونه پاسخ می‌دهند؟

دوم اینکه اگر مسئله بر سر مبادله سکس نیست پس آن چیزی که در این میان زنان با مردان مبادله می‌کنند و به آنها می‌دهند چیست که نپرداختن بهای آن از طریق خرج کردن برای زن، پای شیادی و سوء استفاده گری مرد گذاشته می‌شود؟

آیا همین قضاوت در مورد مرد هم می‌شود؟ اگر مردی همواره مخارج زنی را که با او بیرون می‌رود بپردازد آیا کسی با او می‌گوید که آن زن دارد از او سوء استفاده می‌کند؟ مسلماً نه، مگر در یک مورد. اینکه زن حاضر به برقرار کردن هیچگونه رابطه نزدیک با او نباشد. در اینصورت همه به او خواهند گفت: این زن دارد گوش ترا میبرد، سرت را شیر میمالد یعنی از تو پول میگیرد ولی بتو سکس نمی‌دهد. به عنوان مقاله ای که از مجله "سلامت مردان" برایتان خواندم یکبار دیگر ولی اینبار با نگاهی موشکافانه تر نگاه کنید.

«دوست سوء استفاده چی نه، کاری کن که او ترا بخواهد»

همانطور که می‌دانید طرف خطاب، مردها هستند: آقایان!

مواظب باشید زنی که با او بیرون می روید از شما سوء استفاده نکند . کاری کنید که او شما را بخواهد یعنی در قبال پولی که خرجش می کنید به شما سکس بدهد . بعبارت دیگر ، معامله بطور عادلانه انجام گیرد. اینست یکی از وظایف جدی نشریه "سلامت مردان." فکر می کنم اکنون شما هم قبول دارید "پاسداری" از حقوق اتباع در جامعه سرمایه داری که در آن همه چیز بر پایه مبادله ارزشهای برابر انجام می‌گیرد یک وظیفه مهم و جدی است .

در واقع چه چیزی مهمتر و جدی تر از پاسداری از "حقوق" افراد! است؟ چگونه است که دفاع از حق کارگر هنگامی که سرمایه دار مزد خدمات او را نمی پردازد عین عدالت و مایه افتخار است.

ولی همین امر در مورد کسی که نوع دیگری خدمت را عرضه میکند مایه شرم و ننگ ؟ مبادله سکس و پول یعنی فحشا جزء لایتنجزای نظام سرمایه داریست و اگر در راستای منطق درونی این نظام به آن نگریسته شود بهمان اندازه طبیعی و قابل دفاع است که هر مبادله دیگر. این هم دلیل دیگری است بر اینکه در جوامع امروزی رابطه زن و مرد عمدتاً بر پایه مبادله سکس قرار دارد و این امر بهمان اندازه زشت و نادرست است که همه مبادلات دیگر.

هیچ احمقی برای کسی بیهوده پول خرج نمی‌کند

وقتی زنان از مردها انتظار دارند که برایشان پول خرج کنند ، در واقع از آنها می خواهند که وظیفه خود را در قبال مبادله سکس انجام دهند. برای همین اگر زنان به وظیفه خود عمل نکنند آنان هم از حماقت سرمایه گذاری در معامله ای که چیزی عایدشان نمیکند دست

بر میدارند . بگذارید در این مورد خاطره جالبی را برایتان نقل کنم .
 روزی دختر جوانی که همیشه به سکسیست بودن مردها انتقاد
 می کرد نزد من شکایت میکرد که هر وقت با پسرها بیرون میرود آنها
 همان شب اول می خواهند با او بخوابند و اگر جریان طبق میل آنان
 پیش نرود و نا امید شوند دیگر به او زنگ نمی‌زنند. او فکر می کرد که
 با پسرها هیچوقت نمی‌شود دوست واقعی شد . زیرا آنها فقط بفکر
 سکس اند .

من از او سؤال کردم که وقتی با آنها بیرون میروی چه کسی
 پول شام را می دهد ؟

_ البته که او می دهد . مگر انتظار داشتی که من بدهم ؟
 _ نمی دانم ، ولی تو میگوئی که احتیاج داری حد اقل چند
 ماهی با او بطور معمولی بیرون بروی و او را خوب بشناسی تا بتوانی باو
 نزدیک شوی .

_ بله ، من نمی‌توانم کسی را که اصلا نمی شناسم ، همان شب
 اول به او احساس داشته باشم و باو نزدیک شوم .

البته ، من این را می فهمم ، ولی حساب بکن که هیچ آدم
 احمقی نمی‌آید سه ماه برای تو پول خرج کند تا تو تصمیم بگیری که آیا
 با او خواهی ماند یا نه. اگر هفته ای یکبار هم بیرون بروید او در ماه
 حداقل باید ۲۰۰ دلار خرج کند . و این برای یک دانشجو یا یک جوان
 معمولی پول کمی نیست . تازه اگر تو از او خوشت نیاید چی؟ آیا
 پولهایی را که او خرج تو کرده باو پس میدهی ؟ بنابراین وقتی تو باو
 میگوئی که از آن دخترهایی نیستی که همان شب اول با کسی که
 بیرون میروی بخوابی و احتیاج به چند ماهی برای شناختن او داری ، در

واقع قیمت خیلی بالائی برای خودت پیشنهاد میکنی و نتیجتاً معامله را از دست میدهی و او دیگر به تو زنگ نمیزند.

— پس تو داری از فروش سکس پشتیبانی میکنی و بمن میگوئی که با هر کس که آشنا میشوم همان شب اول با او بخوابم؟

— نه ، من نه از فروش سکس پشتیبانی می‌کنم و نه به کسی می‌گویم که چه بکند . من تنها دارم مسئله را توضیح میدهم . قضیه خیلی ساده است . تو میخواهی او را وادار کنی برای تصاحب تو پول بیشتری خرج کند و او زیر بار چنین چیزی نمی‌رود. اگر تو خرج خودت را بدهی آنوقت او هم بیرون رفتن با تو را مشروط به خوابیدن با تو نمیکند . تو او را وادار میکنی که برای تو پول خرج کند و او هم در برابر این از تو سکس میخواهد. تو از انجام معامله ای که خودت بانی آن بوده ای سر باز میزنی او هم دیگر بتو زنگ نمیزند . اگر زیباتر از این بودی و یا او در وضعیت تنهائی قرار داشت شاید بیشتر از این حاضر بود ریسک کند و به امید نتیجه ، پول خرج کند.

— ولی آیا تو حاضر نیستی برای بدست آوردن دختر مورد علاقه ات فداکاری کنی و کمی پول خرج کنی؟

— شما چطور!!؟ چرا همیشه این مردان هستند که باید برای بدست آوردن زن مورد علاقه شان فداکاری کنند ، هدیه بخرند ، او را بیرون ببرند . چرا زنان اینکارها را نمیکنند؟

اینها البته سئوالاتی بودند که او برای آنها پاسخی نداشت ، هرچند پاسخ آنها روشن بود.

زنان بیش از مردان مراقب ارزش کالای خود هستند

در جامعه مردسالار قدرت اقتصادی به مرد تعلق دارد و از کودکی به پسر یاد میدهند که این اوست که در رابطه با زنان باید خرج کند. ضمناً او از طریق مشاهده و تجربه می‌آموزد که هیچ دختری از آدم خسیس و بی مایه خوشش نمی‌آید و هرچه هدیه مرد برای زن گرانبهاتر باشد بیشتر مورد احترام و تحسین زن و اطرافیان او قرار می‌گیرد. توجه کنید که او به هنگام خرید هدیه گرانبها برای زن بیشتر مورد تحسین اطرافیان زن و نه لزوماً اطرافیان خودش قرار می‌گیرد.

چون خریدن هدیه گرانبهاتر بهمان اندازه که اطرافیان زن را خوشحال میکند معلوم نیست که باعث نارضایتی و اعتراض فامیل خودش نشود، چراکه پرداخت بهای بالا برای کالائی که قرار است بعداً باو بدهند همانطور که فروشنده و اطرافیان او را شاد مینماید، ولی خریدار و اطرافیان او را ممکن است مغبون و ناراضی کند. عیار حلقه و نگین نامزدی دقیقاً بنا بر درجه زیبایی و سطح درآمد خانواده ای که زن به آن تعلق دارد تعیین می‌شود. احترام و عشق به زن برحسب مقدار پولی که بپای او ریخته میشود ابراز و اندازه گیری میگردد.

پسرها وقتی که با دختری آشنا می‌شوند و او را برای بیرون رفتن دعوت میکنند دقیقاً بنا به درجه زیبایی و سکسی بودن دختر است که در مورد نوع رستورانی که قصد دارند او را ببرند تصمیم میگیرند.

ولی این داد و ستد فقط یک طرف ندارد. طرف مقابل یعنی دختر هم میداند و از کودکی به او می‌آموزند که هر چه زیباتر باشد باید

سطح انتظارش را از مرد بالاتر ببرد. بهمین دلیل معمولاً پیشنهادات پایین از جانب او رد میشود.

البته او هم میتواند مانند مردان از طریق بدست آوردن معلومات، پول و یا هر چیز دیگری بجز سکس توجه دیگران را بخود جلب کند. ولی این چیزی نیست که از کودکی به او میآموزند.

بالعکس، همه جا، بجای اینکه او را تشویق کنند که در پی هنر، معلومات و حرفه و تخصص پردرآمدی باشد، به او یاد میدهند تا از طریق جادوی زیبایی و مطلوبیت جنسی اش آینده خود را تضمین کند.

آنچه که از کودکی به او آموخته میشود این نیست که برای آنکه بتواند در آتیه وسائل راحتی فرزندان و شوهرش را فراهم کند باید درس بخواند و یا حرفه ای بیآموزد تا شغل مناسبی بدست آورد. اینها آموزشهایی است که به پسران داده می شود.

آنچه که به او بعنوان یک دختر توصیه میشود اینست که برای تامین زندگی مناسب برای فرزندان و خانواده اش در آینده، با مردی که این خصوصیات، یعنی شغل و قدرت اقتصادی لازم را دارد، ازدواج کند. و به او یاد میدهند و خود او نیز از طریق تجربه میآموزد که درجه زیبایی و قابلیت‌های زنانه اش است که نوع شوهرش را در آینده تعیین میکند. اگر هم او را تشویق به درس خواندن کنند باز هم هدف آنست که بعنوان یک زن تحصیل کرده بتواند شوهر بهتری پیدا کند. برای اینست که زنان هنگامی که به آینده شان فکر میکنند بیشتر به همسر داشته و نداشته اشان میاندیشند تا مردان که بیشتر در فکر شغلِ حال و آینده خودشانند.

برعکس جامعه سنتی که در آن برای زن نقشی جز بردگی

سکس ، تولید مثل و کار بی جیره و مواجب در نظر گرفته نشده ، در جامعه مدرن زن فقط وقتی که زیبا باشد می‌تواند زندگی اش را از طریق فروش سکس تامین نماید. در غیر اینصورت ، یعنی زن نازیبا ناچار است برای تامین معیشت خود مانند مردان بر روی استعدادهای دیگرش تکیه نماید.

چنین زنی ، از روی تجربه می آموزد که بجای سرمایه گذاری کردن بر روی کالای زیبایی که فاقد آنست بر استعدادهای دیگرش تکیه کند، هر چند، بهر حال ، اگر دچار افسردگی ناشی از بحران سکسی- هویتی نگردد، حداقل در حسرت نداشتن کالائی که بهای بالائی برای آن می پردازند باقی خواهد ماند.

بهرصورت ، علیرغم موقعیت روحی اش ، عملاً ، هنگامی که نمی تواند با کالای زیبایی وارد بازار مبادله شود با استعدادهای دیگرش اینکار را میکند.

باینحال ، در چنین جامعه ای با آنکه زنان هم مثل مردان کار میکنند و معیشت خود را عمدتاً از طریق در آمد خود تامین می نمایند، با این وجود همچنان زنان کمتر از مردان روی کارشان تمرکز دارند و از طریق آن به آینده خود فکر میکنند. در اینمورد، در تحقیقات بعمل آمده در آمریکا معلوم شده است که در صد مردانی که بیشتر روی کارشان تا رابطه با همسرشان تمرکز دارند دو برابر زنان است . یعنی ۳۴ در صد مردان در مقابل ۱۶ در صد زنان.^۶

بهر حال، در چنین جامعه ای بهای کالای زیبایی به حدی است که دختری که بینهایت زیبا باشد حتی اگر بخواهد هم بر تواناییهای دیگرش تکیه کند ، با چنان فشارهای وسوسه انگیزی برای به

مبادله گذاردن این کالا در مقابل پول و زندگی مرفه و اشرافی مواجه خواهد شد که کمتر یارای مقاومت در برابر آنرا خواهد داشت .

این ویژگی جامعه ای است که اساس آنرا پول و سرمایه تشکیل میدهد . در چنین جامعه ای به مردان پول و قدرت داده شده است که هر چه را که میخواهند با آن بخرند و به زنان هم یاد داده شده که برای خوشبختی در زندگی و دستیابی به یک زندگی راحت ، مراقب باشند تا در بازار مبادله ، کالای سکس ، زیبایی و جذابیت خود را به قیمت بالا بفروشند یعنی بدنبال شوهر پولدار باشند. و این یعنی فحشا . منتها در شکل پوشیده و مقبول آن. در چنین جامعه ای ، قسمت اعظم قواعد اخلاقی حاکم بر روابط زن و مرد چیزی جز قواعد و آداب ناظر بر این مبادله نیست . البته هیچیک از طرفین هنگام انجام چنین مبادله ای از عمل خود احساس شرمندگی نمیکنند. زیرا به کنه عملی که انجام میدهند واقف نمی باشند، و بر اثر تکرار در زندگی، زشتی و قباحت آن نادیده گرفته میشود .

بالعکس ، تصویری که آنان از عمل خود دارند یک تصویر وارونه است . باین معنی که پرداختن مخارج زن توسط مردی که او را بیرون میبرد به مرد احساس مردانگی و غرور و به زن احساس مورد ارزش ، احترام و علاقه واقع شدن را میدهد. بعبارت دیگر، هنگامی که مرد برای زن پول خرج میکند این به هر دو احساس هویت میدهد ، هویتی که از قبل برای آندو تعیین شده است . هویت مرد بعنوان خریدار و هویت زن بعنوان فروشنده سکس . در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی و در جامعه ای که معیار ارزش ، پول است جز اینهم نمیشود انتظار داشت.

با چنین احساسی از این عمل است که زن و مرد بزرگ می شوند و لذا وقتی که این کار را در مورد خودشان انجام میدهند نه تنها

احساس بدی نسبت بآن ندارند ، بلکه بالعکس ، فکر میکنند آنطور که در شأنشان بوده است عمل کرده اند.

همانطور که قبلا هم گفتم جامعه ، همواره با اخلاقیات خود بر هر کار زشتی ، تاوقتی که به نفعش باشد، جامعه زیبا می پوشاند . خاصیت اخلاقیات در هر جامعه هم اغلب همین است. اینکه زشت را زیبا و زیبا را زشت جلوه دهد.

البته در اینجا به یک نکته باید توجه داشت . مسئله بر سر خریدن هدیه یا دعوت دیگران به شام نیست . اینها بخودی خود نه تنها چیز بدی نیستند بلکه در جای خود بسیار زیبا و وسیله ابراز علاقه و احترام به دیگران می باشند . ما در فصلهای بعدی خواهیم دید که در جوامع ماقبل تمدن که در آنها مالکیت خصوصی و پول وجود نداشته است چگونه رسم هدیه دهی همچون وسیله ای برای ایجاد دوستی میان قبایل و میان زن و مردی که قصد دوستی با یکدیگر را داشته اند به کار گرفته می شده است .

حتی اینکه مرد یا زن در رابطه با یکدیگر به این یا آن طریق سعی نمایند که طرف مقابل را از نظر جنسی بخود جذب نمایند و فی المثل نگذارند شبشان با تنها دست دادن خالی بپایان رسد جزئی از روابط شخصی بین دو انسان بوده و هیچگونه اشکالی به آن وارد نیست. اینها بخشی از گنجینه عواطف انسانی و از جمله راز و رمز عشوه گری و مهر ورزیدن انسانها نسبت به یکدیگر است که بدون آنها رابطه بین زن و مرد به یک رابطه صرفا فیزیکی - حیوانی تنزل نموده و از ظرافتهای عاطفی و انسانی اش تهی میگردد .

مسئله وقتی دچار اشکال میشود که اولاً چنین رابطه طبیعی از چهارچوب اراده آزاد انسانی خارج شده ، از حالت بلاواسطگی اش درآمده

و اسیر قدرت پول میگردد، و ثنیا این قدرت تنها در اختیار یک طرف معادله یعنی مرد گذارده میشود و بدتر از آن اینکه، زن نیز به عنوان قربانی به چنین رابطه ای تن داده خود مشوق و پاسدار آن میگردد. در اینصورت ، رابطه با هر توجیهی که بر سر آن سوار شود چیزی جز مبادله سکس در برابر پول یعنی فحشا نخواهد بود.

بعبارت ساده ، هر زنی که فکر می کند جفت جنسی اش باید مخارج او را بپردازد کاری جز فحشا انجام نمی دهد . حتی اگر این جفت جنسی شوهر او باشد . انتظار خرج کردن پول به علامت نشان دادن عشق تا وقتی که یک طرفه باشد نوعی فحشا در پوشش کاذب دوست داشتن است این جزئی از فرهنگ مردسالارانه است که زنان را نیز آلوده به خود و به شریک جرم خویش تبدیل کرده است.

یادداشتها

فصل دوم

-
- ¹ - Men's Health, May 1998.
 - ² - Working Woman.
 - ³ - SRDS, Consumer Magazine Advertising Source, 1998.
 - ⁴ - Warren Farrel, Why Men Are the Way They Are? p. 87, 1988.
 - ⁵ - SRDS, Consumer Magazine Advertising Source, 1998.
 - ⁶ - American Couples, Philip Blunstein and Pepper Schwarts, 1985.

فصل سوم

بسته بندی سکس قبل از فروش

چرا زنان لباس سکسی میپوشند؟

مسئله سکس تنها به فروش آن محدود نمی شود. سکس نیز مانند هر کالای دیگری ، قبل از فروش ، برای جلب مشتری ، باید در شکل جذاب و تحریک کننده ای بسته بندی شود . و این کاری است که زنان هنر آنرا خوب میدانند و بطور روزمره به آن مشغول اند. به این داستان گوش کنید.

روزی دختر جوان و زیبایی ۲۱ ساله ای نزد من گله میکرد که بسیار تنهاست و برای او یافتن دوست پسری که واقعا او را دوست داشته باشد دچار مشکل شده است . وقتیکه من علت آنرا از او سوال کردم همان پاسخی را داد که دختر دیگری که قبلا ذکر وی رفت به من داده بود:

"با هر پسری که آشنا میشوم فقط بفکر سکس است و قبل از آنکه فرصت اینرا بدهد که با هم آشنا و دوست شویم همان شب اول می خواهد با او بخوابم . چند شب پیش بالاخره پس از مدت ها برای اولین بار با پسر دانشجویی آشنا شدم که با دیگران فرق داشت و بنظر میرسید که آدم با فکر و مطلعی است و برای مدت زیادی

با من از مسائل جدی و جالبی حرف میزد. ابتدا از او خوشم آمد و پیش خودم گفتم که بالاخره پس از مدتی با کسی آشنا شدم که بجز سکس به چیز دیگری هم فکر میکند. برای همین دعوتش را برای رفتن به خانه یکی از دوستانش که در آنجا چند تنی از آنان با دوست دخترهایشان دور هم جمع بودند پذیرفتم. ولی همینکه بآنجا رسیدیم پس از اندکی همه امیدم را به او از دست دادم. چون با کمال پروئی از من دعوت کرد که برای خوابیدن با هم به یکی از اتاقهای بالا برویم. گویی همه این روشنفکر نماینها فقط برای جلب من به خودش بود."

به او گفتم که اگر او از چنین دعوتی تعجب کرده است، برای من اصلا عجیب نبوده است. با تعجب، برای توضیح بیشتر، بحالت سوال کننده ای چشم بمن دوخت. من نگاهی به سرو وضعش انداختم. لباس چسبان، سکسی و بسیار تحریک کننده ای بتن داشت که تنها بخشهایی از تنش را پوشانده بود، بطوریکه کمتر کسی ممکن بود به اندامش که بکمک لباسی که به تن کرده بود چندین بار سکسی تر مینمود جذب نشود. باو گفتم: - چرا نرفتی با او بخوابی؟ گفت برای اینکه نمیخواستم. گفتم. خب، اینکه ناراحتی ندارد. او از تو چیزی در خواست کرد و تو هم آنرا رد کردی. مشکل تو در کجاست؟

- مسئله اینجاست که من نمی فهمم چرا پسرها تنها چیزی که

در من می بینند سکس است؟

- برای اینکه این تنها چیزی است که تو از خودت به آنها نشان میدهی. به نحوه لباس پوشیدنت نگاه کن. تو تمام تلاشت را بکار برده ای که توجه دیگران را به اندام و سکس خودت جلب کنی. بنابراین این تعجبی ندارد که آنها هم برای همین به سراغ تو بیایند.

- یعنی تو میگوئی که من بخاطر مردها حق اینرا ندارم لباسی را

که دوست دارم بپوشم؟

-من چنین چیزی نگفتم . تو حق داری هر لباسی را که میخواهی بپوشی . ولی وقتی لباس سکسی میپوشی سکس خود را بدیگران عرضه میداری . عبارت دیگر وقتی روی این جنبه خودت تکیه میکنی، به دیگران علامت میدهی که بتو از همین جنبه نگاه کنند. بنابراین، از اینکه دیگران هم به این چشم بتو نگاه میکنند و به طرفت میآیند گله نداشته باش . این چیز است که من میگویم . من نمیگویم که لباس سکسی نپوش . تو آزادی هر طور که میخواهی لباس بپوشی . ولی دیگران را بخاطر توجه به چیزی که خودت آنها را به آن جلب میکنی سرزنش نکن .

چرا مردان موضوع سکس نیستند؟

زنان لباس سکسی میپوشند نه بخاطر آنکه بدن زنها سکسی است و مال مردان نیست. سکسی پوشیدن زنها برای عرضه جذاب و تحریک کننده چیز است که می خواهند توجه مردان را بآن جلب کنند. به توصیه مجله پر فروش "سلامت برای زنان امریکائی" (American's Health for Women) به "آنها که برای کم کردن وزن خود به باشگاه ورزشی (Gym) میروند" ، در مورد اینکه چه لباس هائی بپوشند که توجه مردان را بخود جلب کنند ، توجه کنید:

"لباسهای خیلی گشاد (اگر حمل بر شلختگی نشود) عملاً شما را چاق تر از آنچه که هستید نشان میدهد . در حالیکه لباس بینهایت چسبنده توجه دیگران را به تمام برآمدگیهای بدنتان جلب میکند!"^۱

آیا زنان به اینگونه توصیه ها عمل میکنند؟ برای پاسخ به این

سؤال به خودتان زیاد زحمت فکر کردن ندهید. کافی است سری به خیابانها بزنید تا متوجه حقیقت امر شوید.

حالا ببینید لباسی که به مردان توصیه میشود چگونه است • برای این منظور اینبار به مجله "سلامت مردان" سر میزنیم.^۲ در یکی از صفحات این مجله در مقابل تصویر مردی بنام چاک این عبارات آمده است:

"این چاک است . ما او را در یک باجه تلفن پیدا کردیم . یک گرم کن رایان بتن داشت و یک زنجیر طلا در دست . او را گرفتیم ، به یک انبار دور افتاده بردیم و شلوار خاکی گشاد، راحت و صد در صد پنبه ای ساوان (Savan) و یک پیراهن تا پائین دکمه دار را تنش کردیم . آخرین بار که او را دیده بودند با یک تلفن دستی در فرودگاه لس آنجلس بود که از طریق آن داشت یک تیم فوتبال را میخرید."

شلوارهای راحتی ساوان

در هر دو مورد بالا، مسئله تبلیغ در مورد لباس است . اولی در مورد لباس زنان و دومی در مورد لباس مردان • در آگهی مربوط بزنان، لباس مورد توصیه، چسبنده و تنگ است و در آگهی مربوط به مردان گشاد و راحت . در اولی تمرکز روی نشان دادن سکس و برآمدگیهای بدن و جلب توجه مردان بآن است و در دومی تمرکز روی نشان دادن موفقیت شغلی و اقتصادی.

پیامهای ضمنی این دو پیام از این قرارند: سرمایه زنان سکس شان است که باید آنرا برای کسب موفقیتشان که جلب توجه مردان است نشان دهند و سرمایه مردان هوش شان است که باید آنرا برای

موفقیت خود که موفقیت اقتصادی و در اینجا خرید تیم فوتبال است، بکار گیرند.

در عکس مربوط به آگهی دوم تمرکز عکس روی شلوار-کالای مورد تبلیغ- برای مردان است که گشاد و راحت یعنی مساعد برای کار و فعالیت است و در حالیکه با اشاره انگشتی که در این عکس، مرد، در حال فکر کردن، به سرش دارد، توجه بیننده خود بخود به مغز او یعنی به اینکه آدم با فکری است جلب میشود.

او آدم با فکری است، نه تنها برای اینکه توانسته است تیم فوتبال را بخرد (چیزی که طراح آگهی آنرا نه با تصویر بلکه با کلمات توضیح میدهد)، بلکه همچنین برای اینکه شلوار ساوان را انتخاب کرده است (و اینرا عکاس از طریق نورانی و برجسته کردن خط کراوات که نقش رابط سر و شلوار چاک را ایفا مینماید به بیننده القاء میکند). در یک کلام اگر زنها بدنشان را بکار بیاندازند و لباس سکسی بپوشند موفق میشوند (در جلب توجه مردان) و اگر مردها مغزشان را بکار بیاندازند و شلوار ساوان بپوشند موفق میشوند (در خرید تیم فوتبال)

بنابراین، تفاوت لباسها از اینجا معلوم میشود. لباس زن باید او را سکسی و لباس مرد باید او را پولدار کند. آیا این لباسها در دو آگهی بالا چنین چیزی را به بیننده القاء نمیکنند؟

کودکان، و در اینجا دختران، از همان بچگی، با دیدن روزمره این آگهی ها، به نقش خود در جامعه آینده، نقشی که جامعه مردسالار برای آنان تعیین کرده است، پی برده با آن آشنا میشوند.

تحت تاثیر چنین نقشهای متفاوت جنسی در جامعه است که زنان برای جلب مردان لباس سکسی میپوشند و مردان لباسی را به تن میکنند که "سطح بالای" اقتصادی و طبقاتی آنان را نشان می دهد.

برای روشن شدن بیشتر مطلب به آمار گیری زیر در مجله آمریکائی "زن نو" (New Women)^۳ توجه نمائید. در قطعه ای تحت عنوان "لباسها سخن میگویند" به نقل از "جان مارشال تاون سنت" در کتاب "زنان چه میخواهند، مردان چه میخواهند" چنین آمده است:

"وقتی ازدانشجویان دختر کالج پرسش بعمل آمد که ترجیح میدهند با چه نوع مردهائی رابطه برقرار کنند (از بیرون رفتن برای قهوه خوری و صحبت کردن گرفته تا قرار گذاردن، رابطه جنسی و حتی ازدواج)، افرادی با سر و وضع و لباس "سطح بالا" یا "سطح پائین"؟، پاسخ اکثریت این بود که مردهای با قیافه معمولی ولی با لباس "سطح بالا" را به مردهای جذاب با لباس "سطح پائین" ترجیح میدهند."

بله مردان و زنان هر کدام با علائم و نشان خود وارد بازار مبادله میشوند. سرو وضع و لباس آنها اغلب حکم برچسب های روی کالا را دارد که نوع و خصوصیات آن کالا را برای خریداران خود تبلیغ میکنند. زیبایی برای زنان و قدرت اقتصادی برای مردان.

تعریف سکسی بودن مرد و زن یکی است؟

آنچه که باعث میشود به یک مرد نسبت سکسی داده شود با آنچه که یک زن را سکسی میکند از زمین تا آسمان فرق دارد. آنچه که یک زن را سکسی میکند اندازه ها، پستی ها و برآمدگیهای بدن به اضافه جذابیتهای سطح آن مانند رنگ و حالت پوست و موی است یعنی آنچه که صرفا به فیزیک وی مربوط میشود و البته حالات و حرکات او تا آنجائی که بتوانند این جذابیتها را برجسته نموده و بر شدت تاثیر آنها

بیافزایند.

در حالیکه سکسی بودن یک مرد نه اینکه خصوصیات مزبور اصلا در آن دخالتی نداشته باشند، ولی بیشتر با علائم و نشانه هائی غیر فیزیکی مشخص میشوند مثل شخصیت، زرنگی و هوش، قدرت و موقعیت اجتماعی-اقتصادی، جدی بودن، تعهد و مهربانی و خلاصه آنچه که به غیر ظاهر وی مربوط میشود.

برای همین در مورد زن، عریانی بدن و لباسی که این عریانی یعنی خصوصیات فیزیکی بدن زن را نشان میدهد بعلاوه آرایش، پوست و هر آنچه که به ظاهر فیزیکی وی مربوط شود جزء تفکیک ناپذیر سکسی بودن وی محسوب میشود. در حالیکه سکسی بنظر آمدن مرد بهیچ وجه لازمه اش عریانی بدن وی نمیباشد.

در واقع بهمان اندازه که در مورد زن بنمایش گذاردن زیبایی بیرونی اش لازمه سکسی بودن وی است در مورد مرد به نمایش گذاردن خصوصیات درونیش زنان را به وی جذب میکنند. در واقع سکسی بودن رفتار زن و مرد نیز بر همین محور دور میزند. رفتار و حرکات سکسی زن به بدنش و نحوه بنمایش گذاردن تحریک آمیز و دلفریبانه آن مربوط میشود در حالیکه حرکات سکسی مرد بیشتر به ویژگی درونی و شیوه رفتاری (Personality) وی مربوط میگردد که از جهاتی موقعیت اجتماعی - اقتصادی وی را نشان میدهد.

بنا بر تحقیق مجله "۱۷ ساله ها"، ۸۱ درصد از دختران نوجوان با کسی قرار میگذارند که چندان مالی برای نگاه کردن نیست ولی در عوض پرسونالیتی دارد. این رقم برای پسران نوجوان ۵۲ درصد میباشد.^۴

البته به چنین تصویری از رابطه مرد و زن نشریات تجارتي در آگهی هایشان دامن میزنند. ولی باید همواره نیز توجه داشت که این آگهی ها برای آنکه در کارشان هم که شده موثر واقع شوند، بهر حال ناچارند تا آنجا که شده بر باورهای بینندگان و خوانندگان خود یعنی مردم تکیه کنند، و البته این در حالی است که آنها خودشان در شکل دادن این باورها نقش درجه اول را ایفا میکنند. به یکی از این آگهی ها در مجله "ایبونی من" (Ebony Man) توجه کنید.^۵

در زیر عکسی که در آن ، دو دختر زیبا با اشتیاق به مردی که آنطرف تر ایستاده است نگاه میکنند ، یکی از دخترها از دیگری سؤال میکند:

"اولین چیزی که در یک مرد سراغ میگیریم چیست؟ و دختر دیگر جواب میدهد:
"..... اوم پرسونالیتی عال."

آیا این در مورد مردان هم صادق است؟ آنها هم اولین چیزی را که در یک زن سراغ میگیرند پرسونالیتی اوست یا... اوم ...زیبائی و سکس عالی؟ به آمار زیر توجه نمائید :

در همان تحقیق بالا ۴۶ در صد از نوجوانان پسر گفته اند که بخاطر سکس است که سر قرار کسی میروند . این رقم برای دختران نصف پسران یعنی با کمی تفاوت معادل ۲۴ در صد بوده است.

در نمایش مجله "سلبریتی" (Celebrity) از تصاویر ۳۰ تن از بقول نویسنده "سکسی ترین تیکه های هالیوود" برای نمونه حتی یکی از مردها هم لباس نیمه عریان که هیچ، لباسی که در آن بدنش را کمی

هم عریان کرده باشد بتن ندارد^۶

سکسی پوشیدن و نمایش بدن نادرست است؟

اتفاقاً سکسی پوشیدن و جلب دیگران به زیبایی خود، طبیعی ترین کاری است که یک مرد یا زن ممکن است در رابطه با یکدیگر انجام دهند. این در واقع یکی از جنبه های جذاب و شورانگیز روابط انسانی است.

اشکال وقتی پیش می آید که این به هویت فرد تبدیل میشود. باین معنا که شخص به خود تنها با سکس و زیبایی بدنی اش هویت می بخشد و بجای آنکه این تنها جزئی از هویتش را تشکیل دهد- که امری منطقی و طبیعی است، به تمامی هویت و شخصیتش تبدیل می گردد. بطوریکه وقتی به خودش فکر میکند چیزی جز یک موجود سکسی یعنی کسی که تنها خاصیتش اینست که یک بدن سکسی و زیبا دارد را نمی بیند. و از آنجا که در جامعه سرمایه داری هر کس ضرورتاً با مبادله توانائیها و استعدادهایش است که امرار معاش می کند، لذا او هم ناچار بعنوان فردی که تنها استعدادش سکسی بودن وی است، به این یا آن طریق، به فروشنده این کالای خود تبدیل میشود. آنوقت او نیز مانند هر فروشنده دیگری برای فروش کالایش ناچار است که در عرضه جذاب و جلب کننده آن بکوشد و خود را هرچه بیشتر به موضوع سکس و زیبایی تبدیل نماید.

مردان به فروشنده سکس تبدیل نمی شوند زیرا آنها بجای پرداختن به زیبایی شان و سرمایه گذاری بر روی آن- حداقل آنقدر که زنان بآن میپردازند، نیرویشان را از همان کودکی صرف پرورش

استعدادهای دیگرشان میکنند. استعدادهایی که به آنها قدرت، پول و موقعیت میدهد. آنها با این تواناییهاست که وارد بازار کار میشوند.

برای آنکه تصویر درستی از اینکه چقدر مسئله زیبایی برای زنان مهم است داشته باشید کافی است بدانید که بنا به گزارش مجله "نیوزویک" در سال ۱۹۸۴، هر سال در امریکا، ۷۵۰۰۰ مسابقه ملکه زیبایی با ۷۵ میلیون بیننده برگزار میشود که ۷۵ درصد از بینندگان یکی از مهمترین آنها "میس آمریکا" زنان بوده اند.^۷ این مسابقه که در ابتدا فقط در امریکا و شاید کانادا پخش میشد در سال ۱۹۸۰ چنان کارش بالا گرفت که شروع به پخش بین المللی نمود و تا سال ۱۹۹۷ در حدود ۴۰ کشور مختلف جهان پخش می شده است.^۸

مسابقه ملکه زیبایی جهان (Miss Universe agent) نیز در سال ۱۹۸۶ از طریق تلویزیون در ۵۴ کشور مختلف جهان با ۶۰۰ میلیون تماشاچی بنمایش گذارده شد که تخمیناً ۸۲ میلیون آنها تماشاچیان امریکائی بودند.^۹

در مکزیک، همسایه جنوبی امریکا، حتی در بعضی شهرهای بسیار کوچک نیز چنین مسابقاتی با تشریفات تمام برگزار میشود.^{۱۰} فکر میکنید مسابقه سرشناس سوپر بال، بزرگترین مسابقه بازی فوتبال امریکائی، را که در سال ۱۹۸۴، ۷۵ میلیون تماشاچی داشته است، و در آن مبارزه بر سر قدرت و نه زیبایی است که به نمایش گذاشته میشود اکثراً چه کسانی تماشا میکرده اند. جز مردان؟^{۱۱}

آیا باز هم تردید دارید که مشغله اصلی زنان زیبایی است و مشغله مردان قدرت؟ برای اطمینان به آمار زیر که مربوط به بعضی سالهای دهه ۸۰ است توجه کنید:

در امریکا هر روز به طور متوسط ۱۶۹ زن بینی شان را برای

زیبائی عمل میکنند. این رقم برای مردان فقط ۵۶ نفر است.^{۱۲} براساس همین آمار تعداد زنانی که روزانه در امریکا پوست صورتشان را برای از بین بردن چین و چروکهای آن میکشند (Face lift) بطور متوسط ۱۶۵ نفراند و تعداد مردان فقط ۱۸ نفر.^{۱۳}

و سرانجام ، اگر از میان زنان در این کشور ، حدود ۳۶٪ ، به میزان کالری در هر وعده غذای روزانه اشان توجه دارند، در میان مردان تنها ۱۶ درصدشان باین امر میپردازند.^{۱۴} و در حالیکه ۳۳٪ از دختران دبیرستان (Senior High School) قرص لاغری مصرف کرده اند، این رقم برای پسران دبیرستانی ۹ درصد است.^{۱۵}

باین ترتیب است که وقتی زنان فقط با سکس و زیبایی شان به خود هویت می بخشند و مردان با قدرت و پول ، آنوقت طبیعی است که هر کدام بدنبال تحقق آن تصویری راه بیافتند که از خود دارند. باین ترتیب است که زنان به موضوع سکس و فروشنده آن تبدیل میشوند. وگر نه، سکس و زیبایی نه تنها چیز بدی نیست ، بالعکس یکی از جذابیتهای شور انگیز بشری است که آزاد کردن آن از تملک دیگران و محدودیتهای نهاده شده برآن، فقط تا حد کنونی اش، به قیمت قرن ها تلاش و مبارزه بشری تمام شده است.

بنابراین بحث بر سر پوشیدن یا نپوشیدن لباس سکسی نیست. بنظر من حتی آدمها میتوانند اصلا لباس نپوشند ولخت و عریان زندگی کنند . اینها مسائل قراردادیست که بخودی خود و در ذات خود هیچگونه اصلتی را دارا نمیباشند.

در واقع، نقش لباس ، صرفنظر از جنبه حفاظتی آن در برابر سرما و گرما ، یکی هم این است که بی تناسبی ها و نارسائیهای فیزیکی

بدن را از نظر بیننده بپوشاند و در واقع بدن را بمطلوب ترین شکل ممکن نشان دهد.

بخصوص در مناطق معتدل که جنبه حفاظتی لباس بسیار محدود است لباس عمدتاً برای شکل دادن به بدن و زیباتر ساختن آنست که طراحی می شود. تا جائیکه از لحاظ صرفاً نظری حتی میتوان گفت کسانی که بدن واقعا زیبا و بدون نقصی دارند برای جلوه بهتر بدنشان اساساً نیازی به لباس ندارند.

بنابراین مسئله بر سر پوشیدن یا نپوشیدن لباس سکسی و جلب متقابل زن و مرد بیکدیگر از این طریق نیست. بلکه موضوع عبارت از مبادله و وسیله قرار دادن سکس برای تأمین معاش و کسب درآمد یعنی تبدیل کردن آن به کالا است. چرا که همینکه چنین شد آنوقت مردان که از قدرت اقتصادی بالاتری برخوردار هستند با قدرت پول و امتیازات اقتصادی زنان را تحت کنترل خود در میآورند و زنان که فاقد چنین قدرتی هستند به ابزار سکس و زیبایی در دست مردان تبدیل میشوند.

باین ترتیب است که مردان با قدرت اقتصادی خود در نقش خریداران سکس و زنان در نقش فروشندگان آن وارد میدان میشوند. نتیجه این میشود که این زنان یعنی فروشندگان سکس اند که برای فروش کالای خود باید آنرا بطور جذاب و تحریک کننده ای بسته بندی و عرضه نمایند. و مردان، که خریدار و صاحب پول اند برای انجام چنین معامله ای، چندان نیاز به لباسهای سکسی یا نمایش دادن بدنشان ندارند.

البته این کار را همانطور که از آمار نقل شده در بالا پیداست، مردان نیز، و تا حدودی انجام میدهند چون آنها هم در رقابت با یکدیگر

بهر حال از هر وسیله ای برای جلب زنان استفاده میکنند . ولی حربه اصلی آنان در این زمینه ، قدرت اقتصادی و یا موقعیت اجتماعی اشان است که آنها را با شغل خوب ، خانه مجلل و ماشین آخرین سیستم برای جلب زنان به نمایش میگذارند.

بهر حال، هر کس در این میان سعی میکند بمدد آنچه که در دست دارد وارد مبادله شود و با به بنمایش گذاردن آن مقصود خود را دنبال نماید . آنکس که فکر میکند که دارائی دیگری جز سکس ندارد برای بدست آوردن آنچه را که ندارد ، یعنی پول و قدرت ، دارائیش، یعنی سکس را، به نمایش میگذارد . برای همین لباس سکسی میپوشد. و آنکس که بجای زیبایی ، از دارائی موثرتری چون پول برخوردار است- که با آن، همه چیز، منجمله سکس و زیبایی را نیز میتواند بخرد ، نیازی به پوشیدن لباس سکسی ندارد . زیرا آنچه را که باید برای مبادله به معرض نمایش بگذارد نه بدنش بلکه قدرت اقتصادی و اجتماعیش است . و از اینرو لباسی را میپوشد که چنین قدرت و موقعیتی را منعکس کند . نحوه متفاوت لباس پوشیدن زن و مرد از همینجا ناشی میشود .

نتیجه اینکه آنکس که غیر سکسی میپوشد در پی سکس است و کسی که سکسی میپوشد در پی چیزی جز سکس ، یعنی در پی پول و امکانات اقتصادی . جامعه سرمایه داری جامعه وارونه ایست و این تناقض، خصوصیت جامعه وارونه است.

یاداشتها

فصل سوم

-
- ¹ - American's Health For Women, March, 1998, p.58.
- ² - Men's Health May 1998, p. 6.
- ³ - New Women, May 1998, John Marshall, p. 20.
- ^۴ - Seventeens, February, 1987 .
- ⁵ - Ebony Man, July, 1998.
- ⁶ - Celebrity. November, 1998.
- ⁷ - M. Back, "A Controversial Spectector Sport", News Week, September 17th, 1984.
- ⁸ - Barbara Peterson Burwell. Polly Peterson Bowles. Becoming a Beauty Queen. 1997. p. 17.
- ⁹ - Ibid.
- ^{۱۰} - مشاهدات خودم در مکزیک در El Campo de Morelo، Michuacan در ۱۹۹۵ .
- ¹¹ - M. Back, "A Controversial Spectector Sport", News Week, September 17th, 1984
- ¹² - USA Today, September, 14, 1989.
- ¹³ - Ibid.
- ¹⁴ - The New York Time, January 6, 1988.
- ¹⁵ - Gender and Society, September, 1988.

فصل چهارم

مبادله سکسی در محیط کار

آیا زنان در طی قرارداد کار فقط نیروی کارشان را میفروشند؟

در اکثر موارد بله . ولی در موارد زیادی هم نه . آیا هیچوقت شنیده اید مردی را که خواهان استخدام در اداره یا شرکتی بوده است بخاطر آنکه جذاب و سکسی نبوده استخدام نکرده باشند؟ مسلماً نه . ولی چنین چیزی در مورد زنان امری رایج است . البته آنرا بخاطر غیرقانونی و ناپسند بودنش بزبان نمی آورند ولی عملاً و وسیعاً بکارش میگیرند . بله، در بسیاری موارد زیبایی یک امتیاز مثبت برای زنان در امر استخدام شدن است. همه ما با این تجربه، چه بطور شخصی و چه از طریق شنیده هایمان، آشنایی داریم. در بسیاری از کارها زنان و دختران زیبا خیلی راحت تر از آنها که فاقد این امتیازند استخدام میشوند. زیرا کارفرما که خریدار نیروی کار است با استخدام نیروی کار زیبا، مثل این است که برای خرید آن مبلغ کمتری

می پردازد. باور نمیکنید؟ به استدلال زیر توجه کنید.

قرارداد کار مانند هر پیمان دیگری پیمانی میان کارفرما و صاحب نیروی کار است. در این پیمان، نیروی کار یا فرد کارکن متعهد میشود که نیروی جسمی و فکری خود را برای مثلا ۸ ساعت در روز در ازاء مبلغ معینی پول در اختیار کارفرما قرار دهد و بعبارت دیگر نیروی کار خود را به او بفروشد.

هنگامی که کارفرما سعی میکند بهترین را از میان متقاضیان کار انتخاب کند در واقع سعی میکند بهترین مبادله را انجام دهد. بهترین مبادله یعنی آنکه در ازاء پولی که بعنوان مزد میپردازد کسی را برگزیند که باو بیشترین کار و خدمت را ارائه دهد. یعنی کسی که قوی تر است و میتواند در طول مدت معینی نسبت به دیگران کار بیشتری انجام دهد و یا آنکه باهوش تر یا آموزش دیده تر است و کار با کیفیت بالاتری را در ازاء همان مبلغ مزد تحویل میدهد.

زیبایی کیفیتی است که در قرارداد کار ذکر نمیشود زیرا فرض بر این است که عامل قرار دادن آن منجر به تبعیض میان افراد میشود. برای همین هیچکس نمیتواند آگهی بزند که به چند زن یا مرد زیبا احتیاج دارد.

از اینرو، هنگامی که یک کارفرما زن زیبایی را برای استخدام از میان دیگران بر می گزیند، مگر در موارد فوق العاده، اغلب، بابت زیبایی او پولی نمی پردازد و بعبارت دیگر زیبایی او را بطور مجانی در خدمت خود یا فعالیت اقتصادی میگیرد.

از اینرو انتخاب بین استخدام یک زن زیبا و یک زن زشت که توانائی هایشان در موارد دیگر یکی است انتخاب میان دو نوع مبادله است که در یکی کارفرما در ازاء مزدی که میدهد کالای زیبایی را نیز

بطور مجانی و بدون آنکه در قبال آن چیزی بپردازد بچنگ می آورد . کالای زیبایی نیز مانند نیروی کار احتیاج به نگهداری و تجدید روزانه خود دارد که این کار از طریق آرایش، تغذیه ویژه، ورزش و غیره عملی می‌باشد که بهای آن باید معادل مخارج مزبور یعنی مخارج تجدید آن پرداخت شود و این تازه وقتی است که کارمند یا کارگر چندان زیبا نباشد و گرنه کارفرما در صورتی که با شخص بسیار زیبایی طرف است، بخاطر آنکه زیبایی نیز از جمله محصولات محدود طبیعت است، لذا برای بانحصار درآوردن آن باید بسیار بیشتر بپردازد .

ولی این فعلا از بحث ما خارج است زیرا این نوع زنان بسیار زیبا در صنایع دیگر بعنوان مدل، مانکن و یا فاحشه رسمی و غیر رسمی ، که صرفا از زیبایی استثنائی آنها استفاده میشود، و البته با درآمدهای بسیار بالا، استخدام میشوند.

بهرحال، تا زمانی که کارفرما خواستار آنست که کارمند یا کارگرش کمی زیبا باشد و یا اگر نیست با وسائل آرایش و غیره حتی المقدور خود را زیبا ساخته و ظاهر خود را بیاراید، باید حداقل، مخارج آنرا بپردازد و این همان کالای زیبایی است که من از آن صحبت می‌کنم و کارفرما معمولا بدون آنکه بهای آنرا بپردازد با استخدام نیروی کار زیبا به همان بهای نیروی کار نازیبا، مثل آنست که بهای کالای دوم را بعنوان ضمیمه کالای اولی نمیبپردازد و آنرا مفت و مجانی بچنگ می آورد . برای همین است که وی از میان متقاضیان کار آنرا که در شرایط برابر زیباتر از بقیه است انتخاب میکند.

اما این نوع مبادله، در جایی برای کارفرما مطلوب است که همانطور که گفته شد زیبایی برای وی قابل استفاده باشد .

معمولا کارفرما بدو دلیل در حین امضای قرارداد کار چشم به

کالای زیبایی میدوزد. یکی هنگامی که کالای مزبور را برای مصرف شخصی خودش میخواهد و دیگری وقتی که قصد استفاده از آن در کار را دارد .

حالت اول هنگامی است که قصدش از استخدام فرد مزبور، در ضمن، ایجاد رابطه سکسی با او باشد. در اینصورت بسته به اینکه تا چه حد فرد مورد نظر زیبا و دست یافتن به وی برای او چشم نا پوشیدنی باشد، کارفرما حاضر خواهد بود در مورد توانائی های کمی و کیفی فرد در انجام کاری که اسما برای انجام آن استخدام میشود، به درجات مختلف، و یا تا حد نادیده گرفتن کامل آنها، کوتاه بیاید.

در اینجا، در حالت اول، مبادله، مبادله سکس و کار هردو با پول و در حالت دوم، مبادله صرفا سکس با پول است، و البته همان طور که گفته شد، در هردو مورد، صرفا برای مصرف شخصی خریدار.

این صورت مسئله از جانب مرد یعنی کارفرماست. ولی تا آنجا که به زن مربوط میشود اگر او در جریان فروش نیروی کارش به هیچ وجه نخواهد وارد مبادله سکس گردد، سعی میکند اینرا از طریق نحوه آرایش، نحوه لباس پوشیدن و رفتار و حرکات خود در همان هنگام مصاحبه به طرف مقابل حالی نماید.^۱

کارفرما نیز اگر آدم باتجربه و تیزهوشی در این زمینه باشد از سرمایه گذاری بیهوده بر روی چیزی که در به چنگ آوردن آن مطمئن نیست از همان ابتدا خودداری میورزد. در این صورت، زن با تضعیف موقعیت خود در رقابت با دیگران فرصت استخدام شدن را از دست می دهد. چون در واقع در برابر مزدی که قرار است به وی بدهند حاضر به در اختیار گذاردن چیزی بیش از نیروی کار خود در نزد کارفرما نیست. ببینید "هلن براون" نویسنده کتاب "صاحب همه چیز شدن- عشق،

موفقیت، سکس، پول"، تجربه شخصی اش را در این مورد چقدر واضح و بی پرده بیان میکند:

"ارزیابی من کاملا شخصی است، کاملا پیش داورانه، اما من فکر میکنم اگر کارفرما یا کسی که شما را استخدام کرده با درخواست های جنسی ناخواسته اش عرصه را بشما تنگ کرده و هرچند شما با او صحبت کرده و به مدیریت هم شکایت برده اید باز هم مطلقا دست از کارش برنمیدارد، در اینصورت شما باید کارتان را ترک کنید. آیا تاکنون هیچکس شغلش را بخاطر سایر شرایط نامطلوب کار عوض نکرده؟ اینهم خیلی ساده یکی از همانهاست .

وقتی با اجازه شما به سالهای ۴۰ فکر میکنم، سالهایی که گیر آوردن شغل کار ساده ای نبود و تواز ترس اخراج، مراقب بودی مبادا کاری بکنی که نوعی دست زدن به سینه کارفرمای حساب شود، حتی به سینه یک کارفرمای شهوتران، در این سال ها مطمئنا چیزهای زیادی اتفاق می افتاد اما، خدای من، اصلا بیاد ندارم که هیچوقت چیز بد و سنگینی از این قضایا ببار آمده باشد. یکبار یکی از روسای من در شرکت جدی و عزیز "موزیک امریکا" از من خواست که روزهای جمعه^۲ را هم بیایم تا او از شر کارهای مانده اش خلاص شود و او در آنجا در دفتر زیبایی خلوتش با آن آنتیکهای بی نظیرش دنبال من میکرد و گاهی مرا میگرفت، اما فقط برای بغل کردن و چند ماچ... آیا این خیلی وحشتناک بود؟ نه، البته این قرار نبود جزئی از کار باشد، ولی مگر چقدر اسباب زحمت من شده بود؟"^۳

ولی اگر زن قصد مبادله سکس در جریان کار را داشته باشد، قصد خود در این مورد را، و اینکه در این زمینه تا چه اندازه قصد پیشروی دارد، از همان ابتدا، از طریق حرکات بدن و آرایش و لباس خود و بعدا در جریان کار به نمایش میگذارد.

از آنجا که صحبت در این مورد بطورکلی و بخصوص در حین عقد قرارداد کار، غیر قانونی بوده و ممکن است برای کارفرما عواقب

وخیمی ببار آورد، لذا در ابتدا، دو طرف مبادله تنها با زبان بی زبانی و علائم پوشیده است که قصد خود را در انجام چنین معامله ای به یک دیگر حالی میکنند و میزان دقیق آنچه که بعدا هر کدام در اختیار دیگری قرار میدهند در جریان چانه زدنیهای بعدی و در جریان یک کوشش و تلاش عملی معلوم میشود؛ اینکه آیا اصولا زن حاضر به خوابیدن با کارفرمای خود هست؟ و اینکه در اینمورد خواستار چه بهائی است؟ آیا خود را تنها در ازاء تضمین شغل در اختیار او می گذارد؟ و یا در ازاء چیزی بیشتر؟، از ارتقاء شغلی گرفته تا خریدن هدیه های گرانبها و یا در نهایت امر ازدواج و تامین "خوشبختی" نهائی.

بهر حال اینها قیمتها و نرخهای متفاوتی هستند که زن و مرد برای رسیدن به توافق بر سر مبادله چیزی که در ابتدا به هنگام عقد قرارداد کار، تنها بطور کلی بر سر آن مذاکره و توافق کرده بودند، حول آن چک و چانه زده و زور آزمائی میکنند .

و اما درمورد دوم یعنی هنگامی که قصد کارفرما از استفاده از کالای زیبایی نه استفاده شخصی بلکه بکارگیری آن در جهت رونق کسب و کارش میباشد، زیبایی زن برای استفاده مشتریان و جلب آنان بکار میرود. یک نمونه آشنا در این مورد استخدام زنان و دختران زیبا برای کارفروشنده است که باعث جلب بیشتر مشتری میشود. برای همین است که در بعضی از مشاغل ما شاهد آنیم که بیشتر زنان بکار میروند تا مردان .

چرا فقط زنانند که سکس و زیبایشان برای جلب مشتری بکار میرود؟

چرا مردان و زیبایی آنها برای جلب مشتریان زن مورد استفاده قرار نمیگیرد؟ مگر مشتری زن وجود ندارد؟

پاسخ روشن است. مردان قدرت خرید بیشتری دارند و لذا جلب نظر آنان تا زنان مهمتر است. بعلاوه آنها بیشتر مشاغل بالاتر را اشغال میکنند، در حالیکه زنان که بیشتر در مشاغل پائین تر اشتغال دارند و ضمناً از قبل، بموضوع زیبایی و سکس تبدیل شده اند، ناچارند در رقابت با مردان از زیبایی خود، درجائی که مورد مصرفی برای کار فرما دارد، استفاده کنند.

برای مثال، دلیل اینرا که چرا در امریکا در ۱۹۹۶، ۷۷/۹ در صد گارسن ها و ۸۸/۲ در صد مهمانداران وسائل نقلیه عمومی منجمله مهمانداران هواپیماها زن بوده اند^۴، حداقل بخشا باید در حقیقت بالا جستجو کرد. میگوییم بخشا، چرا که من هرگز مدعی این نیستم که ترکیب جنسی اشتغال تماما به سکس و عامل جنسی بستگی دارد و مثلاً در مسئله بالا نباید عوامل دیگری مثل تبحر به دلیل تاریخی بیشتر زنان در کارهائی مانند امور خانگی و یا دقت، دل سوزی و احساس مسئولیت بیشتر آنان را در بعضی کارها فراموش کرد.

چرا آرایش برای زنان در محیط کار

اینهمه مهم است؟

آرایش یکی دیگر از اشکال عرضه سکس در شکل جذاب و دلپذیر آنست. مقدار زمان، توجه و پولی را که زنان، روزانه صرف آن میکنند بخش مهمی از انرژی و وقت آنان را بطور روزمره در خود می‌بلعد. فقط آرایش روزانه زنانی که بسر کار میروند بطور متوسط روزانه حدود یکساعت طول میکشد. اگر این مقدار وقت مصرفی برای آرایش روزانه را به زمانیکه صرف خرید وسائل آرایش میشود اضافه کنیم و زمان کار لازم برای تامین مخارج این وسائل و زمانی را که زنان صرف خواندن نشریات مد و زیبایی برای مطلع نگاهداشتن خود از آخرین مدها و اخبار و کشفیات مربوط به مد و زیبایی میکنند به آن بیافزائیم، آنوقت به ابعاد واقعی انرژی و وقتی که زنان صرف زیبایی خود میکنند پی میبریم. تازه این بدون محاسبه مدت زمانیست که آنها باید برای تامین مخارج بالای انواع مختلف جراحی‌های پلاستیک روی صورت و سایر اعضای بدنشان کار کنند.

اگر همه اینها را روی هم بریزیم متوجه میشویم که چگونه بخش واقعا مهمی از وقت آنان صرف آرایش و زیبایی سازی خود می‌شود.

من قبلا نشان دادم که چرا زنان بیش از مردان به زیبایی خود اهمیت میدهند و چرا زیبا بودن برای آنها تا این درجه اهمیت دارد. زنان بیشتر خود را با زیبایی خویش و مردان خود را با موقعیت اجتماعی و شغلی‌شان هویت می‌بخشند. از اینرو، در حالیکه مردان انرژی و وقت

خود را بیشتر صرف پیشرفت شغلی و اجتماعی خویش می کنند زنان نیرو و انرژی بیشتری را صرف زیباسازی خود مینمایند
اینرا نیز من در گذشته بقدر کافی توضیح داده ام که چگونه جامعه مرد سالار از کودکی و به وسایل گوناگون به زنان میآموزد و در ذهن آنها فرو میکند که نه تنها، ولی حداقل در کنار چیزهای دیگر، زیبایی خود را نیز به یکی از وسایل مهم پیشرفت خویش قرار دهند.
بعبارت دیگر، در حالیکه به مردها توصیه میشود که در محیط کار برای پیشرفت در سلسله مراتب اداری یا سازمانی، پیگیرانه در صدد بالا بردن اطلاعات علمی و فنی خود بوده و با وظایف خود مسئولانه برخورد کنند. به زنان یاد داده میشود که چگونه در محیط کار با مسئولیت هایشان "زیبایانه" برخورد نمایند .

میخواهید سر از برخورد "زیبایانه" بامسئولیتها در محیط کار در آورید؟ به جزوه ضمیمه نشریه کاسموپولیتن شماره سپتامبر ۱۹۸۵ که نامش "کتاب راهنمای پیشرفت در کار" است و در آن به خواننده آموزش داده می شود که چگونه وسایل آرایش "ماکسی" را برای موفقیتش در محیط کار بکار برد توجه نمائید . عنوان یکی از مقالات جزوه مزبور از این قرار است:

"با مسئولیتهای جدیدتان.....زیبایانه برخورد کنید"

چگونه؟

"قبل از آنکه سر کار بروید بجای طرح حمله به کارها و به انجام رساندن موثر آنها طرح حمله به مردها... را بکشید. اینطور:
۱- طرح خط حمله تان را بکشید: با یک قلم خط لبتان را بکشید- اینکار، حدود خط لب، شکل و حالت آنرا تعیین میکند.

۲ - مواظب باشید زیباییتان (خط حمله تان-ازمن) را در تمام طول روز حفظ کنید. چگونه؟ با "ماتیک نرم پر دوام". یادتان باشد که همیشه آنرا برای استفاده در وقت فراغت از کار، دم دست نگه دارید.

۳

۴- به شما کمک میکند که در تمام روز خوشبو و زیبا باشید.

بعبارت دیگر مسئولیتهای جدید خود را بر سر کار "زیبایانه" بعهده بگیرید.

- ببخشید! من نفهمیدم. از کدام مسئولیت صحبت میکنید؟
مسئولیت کاری؟

- بله مسئولیت کاری: کار جلب مردان بر سر کار. مگر انتظار دارید که زنان بر سر کار بفکر مسئولیت هایی از نوع دیگری هم باشند؟
- اگر از مجله کاسمو و تهیه کننده ضمیمه اش بپرسید... البته که نه.

توجه داشته باشید که نشریه کاسمو نشریه مورد علاقه تنها یک گروه کوچک از زنان نیست. این نشریه هر هفته دو میلیون و نیم خریدار دارد و همراه با دهها نشریه دیگر زنان که همگی با همین نوع آموزش ها از جمله پر تیراژترین نشریات زنان هستند هر هفته دهها میلیون خواننده را تحت تاثیر قرار میدهند.

بنا بر این، بحث بر سر پرت و پلاهای یک نشریه نیست. مسئله بر سر مطالبی است که شبانه روز میلیونها زن با آنها آموزش دیده و شستشوی مغزی میشوند. آیا زنان به این نصایح گوش می دهند؟ برای اطمینان در این مورد به تحقیقی در مورد تفاوت جفتهای مطلوب زنان و مردان در محیط کار توجه نمایید:

طبق این تحقیق از میان مجموع مردان و زنانی که در امریکا با

یک دیگر قرار میگذارند حدود ۳۰ درصد آنها با همکاران خود در محل کار قرار میگذارند. مردان با زنان هم طراز خود ولی زنان بیشتر دوست دارند با کارفرماها بیرون بروند. چرا؟ چون مردان قصدشان از بیرون رفتن با زنان سکس است و زنان "بالا رفتن از نردبان ترقی". ضمیمه کاسموپولیتن در مقاله دیگری تحت عنوان "ماکسی (نام کمپانی وسائل آرایش) کار را به لذت تبدیل میکند" اینطور ادامه میدهد:

"ظاهر شما- منظور زیباییتان (از من)- در سخنرانیها و کنفرانسها میتواند در عکس العمل دیگران به آنچه که شما عرضه میکنید بسیار موثر باشد. و شاید تاثیری پایدار بر روی کسی که برای شما مهم است- رئیس یا مقامات بالای شرکت (از من)- بگذارد". بر روی کسی که مسئولیت اصلی و البته "زیبایانه" شما در سر کار، جلب وی میباشد.

و بعد از آنکه در مورد اهمیت استفاده از کرم نرم کننده پوست

دست و چگونگی استفاده از آن صحبت میکند اظهار میدارد:

"شما با کمک دستهایتان (و نه ایده ها و افکارتان-از من) است که خود را ابراز میکنید. لذا به زیبا نگهداشتن آنها علاقمندید.."

و بعد پرده از یکی دیگر از راز و رمزهای موفقیت زنان در کار بر

میدارد و میگوید:

"از ینرو، شما چه در حال روشن کردن نکته ای پشت میز سخنرانی باشید، چه در حال برداشتن فنجان قهوه، این دستهای شماست (و نه چیز دیگری مثل منطق، قدرت فکری، اطلاعات و تیز هوشی شما-از من) که نشان دهنده اینست که آیا شما کارتان را خوب انجام میدهید یا نه."

بله، تواناییهای فکری و شغلی شما نیست که ضامن موفقیتان در کار و انجام مسؤلیتهایتان است. آنچه که در این مورد اهمیت دارد زیبایی و در این مورد بخصوص زیبایی دستهای شماست که با آن دارید در پشت میز سخنرانی به نکته ای اشاره میکنید و یا فنجان قهوه را بر میدارید. اینست آن پیامی که نشریه کاسموپولیتن به میلیون ها خواننده خود می دهد و زنان آنرا شبانه روز از تمامی وسائل ارتباط جمعی دریافت میکنند و در نتیجه مطابق آن بار می آیند.

و سرانجام: تصاویر شش جفت چشم گوناگون با آرایش های مختلف برای نشان دادن "چشمهائی که بکمک "ماکسی" برای شما موفقیت ببار می آورد" و همچنین توصیه اینکه "رمز زن شاغل خوش سر و رو، کیف آرایش خوب بسته بندی شده اوست" و لابد نه هیچ چیز دیگر.

البته نگوئید اینها مطالب تبلیغاتی مربوط به آگهیهای تجارتي است و ربطی به خود نشریه کاسموپولیتن ندارد. در دنیای تصویری که ما در آن زندگی میکنیم قدرت پیامهای تصویری بسیار بیشتر از پیامهای نوشتاری است و تا آنجا که به رسانه های گروهی مربوط می شود پیامها عمدتا از طریق تصاویرند که به خواننده منتقل میشوند و برای همین، امروزه تلویزیون به یکی از قدرتمندترین وسائل تاثیر گذاری تبدیل شده است.

بااینحال برای آنکه هیچگونه شکی در این امر باقی نماند که آنچه که از خلال آگهی های تجارتي موجود در نشریات زنان پخش میشود دقیقا مطابق سیاستهای گردانندگان این نشریات میباشد، به مطلب زیر از کتاب "صاحب همه چیز بودن" نوشته "هلن براون" یکی از معروفترین سردبیران نشریات دیر آشنای کاسموپولیتن توجه کنید.

راهنمائیهای وی ناشی از تجربیات شخصی خود وی میباشند، - تجربیاتی که بقول خودش آنها را از زمانی که " یک جوان رسیده مشکل آفرین در روستاهای کوچک کوه اوزارک بوده " و در جریان " ۱۷ شغل گوناگون منشیگری ... تا شغل کنونی اش در کاسموپولیتن در نیویورک " روزانه بکار می بسته است، و همانطور که خواهید دید، بی کم و کاست، خلاصه و فشرده همان چیزهائی است که نشریات مد و زیبایی بطور شبانه روز چه از طریق مقالات و چه از طریق آگهی های تجارتي خود در ذهن زنان و دختران جوان فرو میکنند. او می گوید :

"بسته بندی خود (یعنی اینکه ظاهرتان چطور است و چه چیزی را عرضه میکنید) مهم است . این میتواند مردان زیادی را به خود جلب کند، البته نه همه را."^۵

او اینرا در سن ۱۹ سالگی کشف میکند. البته، نه "بسته بندی سکس برای عرضه جذاب و دلپذیر آن" را! . اینرا که زیبایی تا چه حد برای زن قدرت میآورد. او در جای دیگری میگوید:

"در سن ۱۹ سالگی بود که شروع به کشف این قضیه کردم که خواستنی بودن - اون طوری - به زن نوعی قدرت روی مردان می دهد..."^۶

البته از نظر او خواستنی بودن لزوما معنایش زیبا بودن نیست بلکه تلاش در دلبری برای جلب مردان است . چیزی که فقط خاص زنان زیبا نیست بلکه هر زنی با آموزش و تمرین میتواند از عهده آن برآید. و حالا او بشما میگوید که فایده دل بری کردن در سر کار چیست . اینرا در بخشی میگوید که عنوانش اینست :

"زن نبودن در محل کار را - بهر معنائی که هست - فراموش کن."^۷

تحت این عنوان او چنین ادامه میدهد:

"ما قبلاً گفتیم که زنان موفق همچنان موجودیت جنسی خود را حفظ میکنند. آنچه که شما هم لازم است باشید- یا اگر نیستید بشوید- دلربا بودن است ... وقتی مردی (کارفرما، مشتری و یا کارکن شما) با شما حرف میزند اگر میتوانید با نحوه نگاه کردن باو کاری کنید که او احساس مردیت و اطمینان از خود بیشتری بکند. اینکار را بکنید."

از این همه صراحت لذت نمی برید؟ اگر چرا، به بقیه داستان گوش کنید:

"... من شاهد یکی دو مورد بوده ام که در آن مرد چنان دیوانه همکار زن، معمولاً کارمند خود میشود که تا سرحد جنون پیش میرود و اعتبار شغلی اش را- البته با کمک زن! - (چرا با کمک زن؟ چون اگر به معامله شیرینی با وی تن ندهد نوبت چماق تهدید و رسوائی است که بالا میرود- از من) بکلی از دست میدهد اما هرگز ندیده ام که عکس چنین چیزی اتفاق بیافتد، هرگز! شاید علت آن اینست که تا این اواخر ما (زنها) هیچگاه شغل بالائی نداشتیم که کسی بخواهد آنرا ضایع کند."

"هلن براون" چقدر وضع موجود را صریح و صادقانه بیان می کند:

۱- زنان در کنار سایر استعدادهای شان از قدرت دیگری نیز برخوردارند که نامش سکس یا دلبری از مردان است.

۲- آنها اگر میخواهند مثل خود او به مقامات بالا برسند، باید آنرا در محیط کار برای نفوذ روی مردان بکار برند و بعبارت دیگر از آن برای سرمایه گذاری در جهت پیشرفتشان استفاده کنند.

۳- برای اینکار آنها باید ظاهر خود (بخوان سکس خود) را در شکل جذاب

و جلب کننده ای عرضه کنندو از اینکه هنگام حرف زدن با مردان، از طریق نحوه نگاه کردن به آنها، احساس مردیت آنها (بخوان ترغیب آنان برای قدم پیش گذاشتن برای معامله) را تقویت کنند، ابائی نداشته باشند. او خودش این کارها را کرده و در آن موفق بوده است.

۴- زنان هیچوقت در این کار دچار زیان و خسارت نمیشوند زیرا چیزی مثل مشاغل بالا ندارند که از دست بدهند. بالعکس این مردانند که اگر طرف خود را درست نشناسند و از روی ندانم کاری به پای این معامله بروند رسوائی ببار میآورند و دچار زیان میشوند. البته بکمک زنان .

اینها درست چیزهائییست که در محیطهای کار وجود دارند. زنان سعی میکنند با دلربائی از مردانی که در موقعیت های بالا قرار دارند مثل مدیران، مامورین بالای اجرائی و خلاصه صاحبان و روسای شرکتهای و دوایر دولتی بآنها نزدیک شده و چه از طریق دوستی و چه از طریق ازدواج با آنها ولی بهرحال از طریق معامله سکس و زیبایی موقعیت مادی و شغلی خود را بهبود بخشند. هلن براون تنها کارش اینست که اوضاع را باصراحت توصیف میکند و بر آن صحنه میگذارد و بزنان اطمینان میدهد که در جامعه سرمایه داریِ مردسالار، این نه تنها درست بلکه سریعترین راه پیشرفت زنان در زندگی شخصی و شغلی آنان است . از همین رو یکی از نتیجه گیریهای کلی او برای زنان از این قرار است :

"اساسی ترین چیز بعد از اتمام کار- یا در حین آن- ظاهر و احساس شماسست. این غیر قابل تصور است که زنی که در پی "صاحب همه چیز بودن" است بخواهد چاق باشد، یا حتی توپُر، از اینرو حالا میخوایم قوانین رژیم غذایی خودم را بشما بگویم."^۸

اینست آنچه که "هلن گورلی براون" نویسنده کتاب "صاحب همه چیز شدن" بعنوان راه موفقیت در کار، به زنان توصیه میکند.

میدانید او کیست؟ او برای مدت ۱۷ سال سردبیر نشریات کاسمو-پولیتن بوده است. نشریه ای که در امریکا میلیونها تیراژ داشته و بجز این، در ۱۷ کشور دیگر جهان نیز بزبانهای مختلف چاپ و توزیع می گردد. آیا هنوز هم فکر میکنید مطالب مندرج در آگهی های تجارتي در نشریات مزبور با نظریات گردانندگان این نشریات متفاوت بوده و ربطی به خواست آنان ندارد؟

یادداشتها

فصل چهارم

۱- جان موئی نویسنده کتاب "لباس زنان برای موفقیت" در بخشی از کتابش تحت عنوان "اطلاق خواب یا اطلاق کار- به انتخاب شما"، میگوید: "... بسیاری زنان، از جمله زنان صاحب کسب و کار همچنان بخود به چشم موضوع سکس و زیبایی نگاه میکنند. جنسیت بیشک نقش مهمی در زندگی ما دارد. اما هنگامی که جنسیت به فاکتوری در انتخاب لباس در کار و کسب تبدیل میشود، به کار و شغل زن لطمه وارد میآورد.

متاسفانه، آزمایشات ما اثبات میکنند که لباسی که برای موفقیت در کار بتن میشود و لباسی که برای جذابیت جنسی پوشیده میشود کاملاً با هم متفاوتند. بجز در موارد بسیار نادر، شما نمیتوانید هر دو را در یک زمان با هم داشته باشید. بیشتر مردان، دست به چنین کاری نمیزنند، و آنهایی هم که میزنند ناموفق از کار در می آیند، حداقل در فعالیتهای کاری.

John T. Molloy, Women's dress for success, p. 21.

^۲- در اصل انگلیسی آن، روزهای یکشنبه است.

^۳- Gurley Brown Hellen, "Having it all- love, success, sex, money", p. 49.

^۴- Statistical abstract of United States, 1997, the national data book, us., Dept. of commerce, economic and statistics administration, bureau of sensus.

^۵-Gurley Brown Hellen, "Having it all- love, success, sex, money", p. 234.

^۶- همانجا، ص ۲۰۴.

^۷- همانجا، ص ۵۰.

^۸- همانجا، ص ۹۶.

فصل پنجم

چه کسی به شخصیت زنان بعنوان موضوع سکس شکل میدهد؟

رسانه های گروهی

مسئله بر سر اینست که به زنان از همان کودکی و از طریق کلیه وسائل موجود ، از آموزشهای والدین_ که خودشان نیز بعنوان افراد جامعه از جمله قربانیان پیشین چنین آموخته هائی هستند- گرفته تا وسائل تاثیرگذار قدرتمندتر بصری مانند تلویزیون ، سینما و مطبوعات همه و همه بطور شبانه روزی می آموزند و به باور آنان در می آورند که اگر سکس تنها وسیله رای جلب مردان و موفقیت آنان در زندگی شخصی و اجتماعیشان نباشد بی شک موثرترین سلاح در این زمینه است .

من از مطبوعات بعنوان وسیله بصری نام بردم چون نشریات مد و زیبایی بیشتر پر از تصاویر هستند تا مقالات و در عصر کنونی که عصر تصویر است و نه نوشتار ، پرفروش ترین مجلات از این نوع نیز، به تبعیت از سایر رسانه های گروهی ، پیامهای خود را اغلب از طریق تصاویر و بخصوص آگهی های تجارتي خویش است که به خوانندگان خود منتقل می کنند.

برای این منظور سری به نشریات مربوط به مد و زیبایی و خود بهسازی (Self-Improvement) که پر از تصاویر سکسی و وسائل آرایش و زیبایی اند بزنید تا متوجه شوید چگونه این نشریات پیامهای ضمنی خود را از طریق تصویر و بخصوص تصاویر تبلیغاتی به ذهن خوانندگان خود فرو می کنند.

تلویزیون و سینما

در اغلب این موارد، مردان صاحبان پول و قدرتند و زنان صاحبان زیبایی و سکس. مردان برای زنان پول خرج می کنند، آنان را به رستورانهای مجلل و سفرهای رویایی میبرند، از آنها نگهداری می کنند و برای شان هدیه های گرانبها می خردند و زنان بعنوان شریک بی اراده جنسی، نقش همسر، دوست دختر و معشوقه آنان را ایفا میکنند.

زنان از طریق زیبایی فیزیکی و ظرفیت های سکسی شان است که در رقابت با یکدیگر راه موفقیت خویش را بالا و آنها از کانال جلب مردان طی می کنند و مردان برای جلب زنان بسوی خویش موقعیت اقتصادی _ اجتماعی شان را وسیله قرار می دهند. به گزارشی از نشریه "کریستین ساینس مانیتور" در این مورد توجه نمائید.^۱

نمونه های نقش ساز در رسانه های گروهی

دخترها سر قرار میروند و پسرها سر کار

محققین بکرات می گویند، پیام های رسانه های گروهی برای دختران عمدتاً تکیه بر زیبایی و عشق دارند. آنها دنیای محدودی را

بروی چشم بینندگان خود می‌گشایند که در آن برای زنان زیبایی و موفقیت در رابطه با مردان و برای مردان کار و سابقه شغلی اهمیت دارد. در گزارشی که روز چهارشنبه منتشر شد و تحت سرپرستی یک گروه هوادار کودکان بنام "کودکان حالا" و بنیان خانواده کایزر (Kaiser) انجام گرفت در مورد برنامه های تلویزیونی، آگهی های تجارتي، فیلمهای سینمائی و مجلات نوجوانان و تبلیغات درون آنان چنین آمده است :

"در تلویزیون و فیلمهای سینمائی و آگهی های تجارتي ، ما مردان را اغلب بعنوان کسانی که شغل دارند و یا سر کار میباشند میبینیم ، در حالی که زنان اغلب سر قرار با مردان دیده می شوند."

اینرا "لوتیس سالیسبوری" رئیس گروه "کودکان حالا" میگوید. او می گوید، در تمام رسانه های گروهی "در جایی که مردان بیش از زنان در لباس و یونیفرم کار دیده میشوند، زنان در موارد خیلی بیشتری از مردان در لباس زیر و نیمه لخت (Lingerie) و یا در لباس خواب مشاهده میشوند." بعضی نتایج این تحقیق از این قرارند:

- ۱_ در نمایش های تلویزیونی ، ۴۱ در صد کاراکتر های مرد در حال کارند در حالی که این رقم برای زنان کمی بیشتر از ۱۵ در صد است.
- ۲_ مردها در نمایش های تلویزیونی و فیلمهای سینمائی بیشتر از زنان در مورد کار صحبت می کنند. زنان بالعکس ، چه در نمایش های تلویزیونی و چه در فیلم های سینمائی بیش از مردان در مورد روابط رمانتیک حرف میزنند.
- ۳_ در مجلات نوجوانان که طرف خطابشان دختران اند بیش از یک سوم مقالات در مورد قرار گذاشتن با پسرهاست. تنها ۱۲ درصد آنها در مورد مدرسه و سابقه کاری اند. بعلاوه در آنها مقالات مربوط به مردان معروف بیش از مقالات مربوط

به زنان معروف اند.

سالیسبوری میگوید اگر این مقاله ها مثل سایر مقاله ها در رسانه های گروهی بودند چندان تاثیری نداشتند. ولی مسئله اینست که آنچه که ما در اینجا میبینیم تاثیر مداوم و رو به فزاینده آنها است. چرا که آنها با پیام هایشان دختران امریکائی را در محاصره خود گرفته اند. در برنامه های تلویزیونی نیز که در پر بیننده ترین ساعتهای روز (Prime Time) پخش میشوند وضع اگر بدتر از این نباشد بهتر از آن نیست. در این برنامه ها، شخصیتهای زن ۱۰ برابر بیش از شخصیتهای مرد لباسهای تحریک کننده به تن دارند.^۲

همینطور است وضعیت برنامه های پولی (برنامه هائی که با پرداخت پول نمایش داده میشوند) تلویزیون که برای تماشای آنها محدودیت سنی وجود دارد (R-Rated, Pay- Programs). زنان در این برنامه ها در ۵۴٪ از صحنه ها، لباس های تحریک کننده و یا نیمه لخت زیر (Lingerie) به تن دارند و مردان فقط در ۱۰ درصد صحنه ها لباس تحریک کننده می پوشند.^۳ و اما در برنامه های اخبار تلویزیون که آنها نیز از جمله پر بیننده ترین برنامه ها میباشند، طبق تحقیق دیگری وضع مجریان زن از این قرار است.

مرد	زن	شغل
٪۷۷	٪۲۳	۱_گویندگان اخبار
٪۷۹	٪۲۱	۲_گزارشگران
٪۹۱	٪۹	۳_متخصصین
٪۷۰	٪۳۰	۴_مصاحبه شوندهگان در خیابانها

۵_ گزارشگران هوا	۵٪	۹۵٪
۶_ خبرگزار ورزشی	۰۴٪	۹۹.۶٪

این تفاوت نقش های جنسی و وسیله سکس قرار دادن زنان تنها به برنامه های تلویزیونی معمولی در امریکا اختصاص ندارد. در برنامه های تلویزیونی اقلیتهای ملی در این کشور و تلویزیونهای سایر کشورها نیز، بدرجه ای که فرهنگ سرمایه داری و بخصوص نوع امریکائی آن گسترش یافته است، این مسئله حتی گاهی بشکل عریان تری به چشم میخورد.

در تبلیغ کنسرت "آلابینا" و "آندی" در تلویزیون ایرانی "جام جم" در لس آنجلس ببینید با جنس متفاوت ایندو خواننده که اولی زن و دومی مرد است چگونه برخورد می شود. متن تبلیغ که در آن سعی شده است تفاوت جنسی مزبور، در تُن صدای گوینده و موسیقی متن که در رابطه با نام هر یک از دو خواننده مذکور تغییر میکند، هر چه بیشتر برجسته شود از این قرار است:

کنسرت پرشکوه اندی و آلابینا بمناسبت روز ولنتاین در هالیوود پالادیوم.

سکسی..آلابینا	پر انرژی اندی
عشق.....آلابینا	پر قدرت.....	اندی
تحریک کننده..	آلابینا	گرم اندی

بنابراین آلابینا که خواننده زن است سمبل سکس، عشق و تحریک جنسی و اندی که خواننده مرد است مظهر قدرت، انرژی و گرمی میشود. فکر میکنید دختران و پسران نوجوان که به این تبلیغات نه یکبار و دو بار، بلکه مدام گوش می دهند هر یک بنا بر جنسشان خود را در کدامیک از این دو سو قرار داده و سعی می کنند در قالب آن

فرو روند؟ قدر مسلم آنکه با گوش کردن به این آگهی هیچ پسری سعی نمی کند در قالب آلابینا فرو رفته مثل او سکسی و تحریک کننده باشد و هیچ دختری هم سعی در این نمی کند که مثل اندی پرقدرت و پیرانرژی باشد.

و حالا به نوع مکزیکی این نوع تبلیغات توجه کنید. در برنامه پربیننده تلویزیونی "ریتیم شب" (El Ritmo de la Noche) که هم در مکزیک و هم در لس آنجلس در کانال اسپانیش زبان ۳۴ پخش می شود، "کاندیده پرز" (Candide Perez) مرد مجری برنامه هر بار که خواننده و مهمان زن زیبایی را دعوت می کند، پس از معرفی و خوش و بش های اولیه با وی، از او می خواهد که چند بار بدور خود بگردد و همه برآمدگیها و پیچ و خمهای اندام زیبا و سکسی خود را به تماشاچیان نشان دهد و بعد با متری که از جیب خود در می آورد، باسن، کمر و سینه های او را اندازه میگیرد و با اعلام آن به تماشاچیان غافل و نا آگاه، غریو شادی و کف زدن آنها را بر میانگیزاند.

آیا او این کار را با مردان هم انجام می دهد؟ خیلی بندرت. شاید یک در ده. چرا که میهمانان زن او اغلب برای هنر+ اندام سکسی اشان است که دعوت می شوند، در حالی که مهمانان مرد بیشتر بخاطر هنرشان. و البته تقصیر این امر را نباید تماما به گردن آقای "پرز" انداخت. او چیزی را که در بیرون، در درون خود جامعه وجود دارد تقلید و تشویق میکند. گناه او هم دقیقا در همین است که میمون وار و بنا بر منافع شخصی اش همان چیزی را که در بیرون وجود دارد، و نه بخاطر احترام به انسان و انسانیت، خلاف آنرا، تبلیغ و تشویق می کند. و اما در رسانه گروهی قدرتمند دیگر یعنی فیلمهای سینمایی هم اوضاع چندان بهتر از این نمیباشد.

طبق تحقیق دیگری که در مورد فیلمهای سینمایی زیر ۱۷ سال ممنوع (X-Rated movies) بعمل آمده ، ۵۸ درصد شخصیت های زن، منشی دفتری ، دانشجو یا زن خانه دارند و ۶۲ درصد از شخصت های مرد صاحب تخصص یا کسب و کار.^۴ باین ترتیب میبینید که تلویزیون و سینما، این قدرتمندترین وسائل تبلیغاتی قرن ، با چه شدتی نقشهای کاملا متفاوت جنسی را که در آن زنان صاحبان سکس و زیبایی و مردان صاحبان پول و قدرت اند بطور روزمره تبلیغ میکنند و با تکرار شبانه روزی آنها در برابر چشم بینندگان خود، آنها را به نرم های پذیرفته شده در زندگی روزمره تبدیل می نمایند.

چگونه نشریات شخصیت زنان و مردان را

شکل میدهند؟

نشریات نوجوانان

نوجوانان، گروه سنی ۱۳ تا ۱۹ را تشکیل میدهند. سنینی که بخصوص در مراحل پائینی آن شخصیت آنان شکل میگیرد. سنینی که در آن صفحه ذهنشان خالی و به آسانی تاثیر پذیر است و از اینرو بخش اعظم شخصیت بعدی آنان در همین سنین و از طریق همین تاثیر گذاری ها طرح ریزی می شود .

اجازه دهید ببینیم نشریاتی که برای این گروه از جوانان چاپ میشوند چگونه در این کار حساس شکل دهی شخصیت نقش ایفا می کنند.

برای این منظور ابتدا سراغ نشریات نوجوانان دختر میرویم و از میان آنها بطور نمونه نشریه امریکائی "نوجوان (Teen)"^۵ را انتخاب می

کنیم. در خلاصه ناشر برای معرفی مجله چنین آمده است:
 "مجله تین برای دختران ۱۲ تا ۱۹ ساله چاپ میشود. هدف
 تحریریه آنست که نقش سالمی را در مورد نوجوان امریکائی و آینده وی
 ایفا نماید..."^۶ اجازه دهید با نگاهی به فهرست مطالب مجله با نقش
 سالمی! که قرار است در مورد آینده جوانان امریکائی ایفا نماید کمی
 آشنا شویم. مطالب و محتویات نشریه مزبور از این قرارند:

صفحات اول و دوم: تصویر یک دختر سکسی در رابطه با تبلیغ
 وسائل آرایش

صفحه سوم: تبلیغ پدیکور برای ناخن پا.

صفحه چهارم: فهرست مطالب.

صفحه پنجم: تبلیغ محصولات برای زیبایی و سلامت پوست.

صفحه ششم: تبلیغ در مورد ناخن و زیباسازی آن.

صفحه هفتم: تبلیغ در مورد مواد ضد بوی زیر بغل همراه با

عکس یک زن زیبا + خصوصیات چشم ها، لب ها، پوست و پیراهن
 عکس سکسی روی جلد.

صفحه هشتم: در مورد باکرگی و نادرست بودن آن. "لباس را

هم قبل از خرید امتحان میکنند. اگر شوهرش شل بود چی؟

صفحه نهم: نامه های رسیده + تبلیغی (Playtex).

صفحه دهم: "ظاهر شما" مقاله ای در مورد آرایش و زیبایی

زن.

صفحه یازدهم: تبلیغ ژیلت درمورد تراشیدن موی پای زنان و

مهم بودن زیبایی آن.

صفحه ۱۲ و ۱۳: راهنمایی و تبلیغ در مورد رنگ کردن مو و

زیبائی.

صفحه ۱۴ و ۱۵: باز هم در باره وسائل آرایش و تراشیدن موی

پا.

صفحه ۱۶: لباس برای زنان. استیل کنار آب، در یک جزیره.
چهار صفحه پی در پی در مورد پارتنی دخترانه (Slumber Party)
صفحه ۱۷: در مورد لباس، شورت، لباس بالاتنه، و زیبایی زیر
آفتاب.

تمام صفحات دیگر از همین قماش اند و با مقالاتی عمدتاً با
عنوان های زیر: "دوستان من می گویند تو خوشگلی ولی من زشتم"،
"دستم زیاد عرق میکند چه کنم؟"، "از سرگرفتن قرار با پسرها"،
"دکتر عشق"، "در مورد عشقهای ناگهانی در اولین برخورد"، "در مورد
سوپر استارهای جوان"، "سر و وضع سکسی و داغ"، "امسال تابستان
شانه هایتان را بیرون بیاندازید"، و دهها آگهی در مورد مدل شدن و وزن
کم کردن و مسائلی از این قبیل اینها مطالب نشریه ایست که بنا به
تعریف طبقه بندی شده کتاب "مجلات برای کتابخانه ها"، "تلاش
میکند به دخترانی که سال های بسیار حساس ده دوازده سالگی بیالا را
میگذارند کمک کند." ^۷ نشریه ای که بقول ناشر آن "تمرکزش روی خود-
به سازی نوجوانان، تیمار (Grooming)، و رشد فیزیکی، ذهنی، و
اجتماعی آنها می باشد." ^۸

بله، واقعا که با اندک توجهی به تیترا مطالب نشریه نیازی به
توضیح نمی ماند که منظور منتشرکنندگان این نشریه از کمک به
نوجوانان در سنین بحرانشان، سنینی که شخصیت آتی آنان در حال
شکل گیری است و در بحران جستجو و تلاش برای شکل دادن به آن
میباشند چیست.

مختصات این شخصیت آتی را میتوان از خلال مطالب نشریه بخوبی مشاهده کرد. این مطالب تماما مربوط به ظاهر فیزیکی دختران است. چیزی که بطور عوام فریبانه ای از جانب ناشران نشریه کمک به "رشد فیزیکی" آنان نام گرفته و از محدوده مطالبی از قبیل وزن کم کردن برای سکسی کردن بدن، زیباسازی آن از طریق یاد گرفتن اینکه چگونه و از چه وسائلی برای تراشیدن موی پاها و مانیکور ناخنهای دست و پا و از این قبیل مسائل استفاده نمایند، موی سرشان را چگونه رنگ کنند و چگونه شانۀ هایشان را برای جلب پسران بیاندازند و از چه لباسهایی برای بیشتر سکسی جلوه دادن خود و در یک کلام "بسته بندی و عرضه جذاب کالای سکس شان" استفاده نمایند فراتر نمیروند. و اگر هم مطالب نشریه از این محدوده فراتر برود به عرصه "رشد ذهنی و اجتماعی" نوجوانان وارد میشود که آنهم چیزی جز آماده کردن "ذهنی" آنان برای قبول و هضم نقشی که بعنوان موضوع و وسیله سکس به آنان محول شده است و جایگاه اجتماعی حاصل از آن نیست. این همان نقشی است که تحریریه مجله قرار است در مورد آینده جوانان امریکائی ایفا کند. یعنی آنان را به موضوع و وسیله سکس و لذت جوئی مردان تبدیل نماید.

واضح است هنگامی که دختران جوان تمام ذهن و فکرشان متوجه زیبا و سکسی کردن خود باشد و عملا هم شبانه روز به این کار مشغول باشند، در این صورت در مورد خود به چیزی جز وسیله و موضوع سکس نگاه نمی کنند و برای خود هویتی جز این قائل نمی شوند.

اگر با چنین نتیجه گیری مخالفید به من حتی یک مقاله نشان دهید که به خواننده دریافتی جز این از خود بدست دهد و او را در زمینه

ای خلاف این رشد دهد. نه تنها این شماره از نشریه مزبور بلکه تمام شماره های دیگر آن و سایر نشریات مشابه ، که یکی دو تا هم نیستند، آنقدر پُرند از این نوع مطالب، که برای دختران جوانی که مرتباً آنها را می خوانند و مطالبشان را سرمشق رفتار و کردار خود قرار می دهند، نتیجه اش چیزی جز این نیست که گوئی در نظر آنان دنیائی غیر از دنیای زیبایی و سکس وجود ندارد. دنیائی که در آن تنها چیزی که برای یک دختر اهمیت دارد زیبایی و سکسی بودن اندام ، طراوت پوست، موی زیبا و در یک کلام هرچه زیباتر و دل فریب تر بودن برای جلب توجه دیگران به خود است.

باین ترتیب است که تکرار شبانه روزی چنین مطالبی در ذهن دختران، از آنجا که هیچ چیز الهام بخش دیگری در برابرشان وجود ندارد، کم کم به هویت واقعی آنها تبدیل شده و این اعتقاد قوی را در آنان بوجود می آورد که چیزی جز یک وسیله زیبا و سکسی نیستند .

«مطالعات "کارل گیلیگان" (Carol Gilligan) روانشناس دانشگاه "هاروارد" نشان می دهد که برای دختران، سن حوالی بلوغ ، سن بحران است. از نظر او بین ۱۱ تا ۱۶ سالگی دختران اتکا به نفس خود را از دست میدهند و دچار شک و تردید میشوند.

از نظر " مری پیفر" (Mary Pipher) روانشناس بالینی امریکائی نیز این دورانی است که اعتماد به نفس دختران داغان می شود و از نظر هر دوی آنها و دیگران بدن در مرکز این بحران قرار دارد. بطوریکه "در سن ۱۳ سالگی ۵۳٪ دختران امریکائی و در سن ۱۷ سالگی ۷۸٪ آنها از بدنشان ناراضی اند." ^۹ یک تحقیق دیگر از بررسی خاطرات دختران جوان توسط "جوآن جاکوب برامبرگ" (Joan Jacob Brumberg) نشان میدهد که "زنان در دوران حاضر خود را قبل از هرچیز با بدن و

زیبائیشان تداعی می‌کنند. در خاطرات دختران امروز، بعد از رابطه عاشقانه با پسران، بدن چیزی است که بیش از هر چیز ذهن دختران را بخود مشغول داشته است. این جملات که من زشتم، من خیلی چاقم بیش از همه دیده میشود.^{۱۰}

بحران دوران بلوغ لزوماً قرار نیست به تردید دختران جوان نسبت به زیبایی و جذابیت خویش منتهی شود. چنین تردیدی در آنها توسط جامعه ای بوجود می‌آید که در آن بر روی زیبایی زن بیش از اندازه تاکید میشود و در آن سمبل سکس بودن برای دختران جوان موضوع تبلیغ شبانه روزی است. جامعه ای که در آن رسانه های گروهی و نشریاتش با نمایش شبانه روزی تصاویر مدلها، ستارگان سینما و در یک کلام زنانی که از لحاظ زیبایی و جمال در حد کمال اند آنان را در برابر دیدگان نوجوانان بصورت ایده آلهای و الهه های که بخاطر زیبائیشان درهای ثروت و جلال به رویشان گشوده شده است به نمایش در می آورند و از این طریق عطش تقلید و مانند آنها شدن را بصورت یک اشتیاق و نیاز دائمی در آنها بوجود می آورند.

می گویم بصورت یک اشتیاق و نیاز دائمی، چرا که صحنه های تحسین و تجلیل از مدلها و ستارگان زیبا را در خلال فیلمهای سینمایی و تلویزیونی و تصاویر و داستانهای پر آب و تاب نشریات را شبانه روز و بدون وقفه، در برابر دیدگان آنان به نمایش می‌گذارند. تو گوئی زیبا بودن تنها دلیل موجودیت و حق حیات و احساس خوشبختی کردن است. بخصوص نشریات مد و زیبایی که از جمله پر فروش ترین نشریات می باشند پراند از مصاحبه با ستارگان زیبا، مدلها و مانکن ها و زنان زیبا که قرار است راز موفقیت خود را برای خوانندگان خود بر ملا کنند و راه به خوشبختی رسیدن را، از آن نوعی را که آنها سمبلش

هستند، پیش پایشان بگذارند.

در چنین شرایطی که دختران جوان چیزی جز چنین مدلها و قهرمانانی را در برابر خود نمی بینند چاره ای ندارند که دائما خود را با آنها مقایسه کنند و بیش از پیش به نقائص و کمبودهای فیزیکی خود در مقایسه با آنان پی ببرند، و وقتی که در دنیای واقعی نیز از خلال تجربه روزمره شان توجه بیشتر به زنان و دختران زیبا را مشاهده می کنند، آنوقت هر چه بیشتر نسبت به وضعیت فیزیکی خود دچار تردید و از زشتی نسبی خود دچار نگرانی و گرفتار بحران می شوند. نتیجه آنکه دیوانه وار بر امر زیبا سازی خویش، سکسی و زیبا جلوه دادن خود تلاش می کنند.

اینجاست که تمام آن آموزش های مربوط به مُد و زیبایی که نمونه های آنرا در بالا، در نشریه "نوجوان" دیدید به یک امر جدی و یک نیاز واقعی برای دختران جوان تبدیل میشود.

تیراژهای میلیونی این نشریات خود شاهدهی بر این اند که چگونه کار آنها مبنی بر تلاش برای پاسخ گوئی به این نیازها، نیازهای کاذبی که خودشان آنها را در میان زنان و دختران بوجود آورده اند، کاری جدی و پر طرفدار است.

برای همین، مسئله مرکزی مجلات و نشریاتی که طرف خطابشان دختران جوانند کار روی بدن است. برای نمونه نشریه امریکائی "۱۷ ساله" (که جفت نشریه "نوجوان" است)، در شماره جولای ۹۵ خود داستانی دارد که عنوان ان اینست: "آیا از بدنتان متنفرید؟" در این مقاله هر چند نویسنده راههائی را برای جلوگیری از چنین احساسی پیشنهاد می کند ولی در عین حال می پذیرد که این کار در دنیائی که در آن "بدن شما خیلی، خیلی مهم است" کاری

بینهایت دشوار است.^{۱۱}

در همین شماره "نوجوان" که در بالا از نظرتان گذشت مقاله "همه دوستانم میگویند که تو خوشگلی ولی من زشتم" نمونه دیگری است از انبوه این نوع مقالات در نشریات مزبور. مقالاتی که درست در سنینی که دختران جوان دچار بحران هویتی و سقوط اعتماد به نقششان هستند شبانه روز بر سر آنان میبارند و با تاکید بر اهمیت داشتن اندام و صورت زیبا بحران هویتی آنان را به نوعی بحران "خود زشت بینی" تبدیل میکنند.

بنابراین، این خود دختران نیستند که دچار بحران خود زشت بینی می شوند بلکه این جامعه است که برای گرم کردن بازار و تجارت خود چنین بحرانی را در میان نوجوانان بوجود می آورد. من از جامعه صحبت می کنم زیرا نشریات بعنوان یک عامل اجتماعی و ببرونی تنها بخشی از آن مجموعه شرایط مادی و مابین عظیم تبلیغاتی هستند که شبانه روز باین کار یعنی به تشویق دختران و زنان به امر زیباسازی خود مشغولند. اگر اخلاقیات و رسوم مردسالارانه رایج، آموزشهای والدین که خود نیز از جمله قربانیان سیستم آموزشی و تبلیغاتی موجودند را به آن اضافه کنیم آنگاه به ابعاد مجموعه عواملی که دختران را بسوی چنین بحرانی سوق میدهد پی میبریم.

اگر جامعه با همان نیروئی که به تبلیغ و ترویج اهمیت زیبایی و سکسی بودن می پردازد چیز دیگری مثلا انسانیت و احساس مسئولیت اجتماعی را در میان جوانان تبلیغ میکرد آنوقت ما بجای بحران خود زشت بینی در میان نوجوانان شاهد شور و تلاش آنان برای کسب فضائل انسانی و مسئولیتهای اجتماعی می بودیم.

بنابراین، اگر نوجوانان در سنین مزبور دچار خلاء هویتی اند این

بخاطر آنست که در چنین سنینی آنان بطور طبیعی در پی شخصیتی برای خودند و از این رو در درون یک بحران بسر می برند. اینکجه چه هویتی را در برابر آنان بگذاریم سرنوشت این بحران را تعیین می کند.

تئوری "شمای جنسی بم" (Bem)^{۱۲} در این مورد نمونه جالبی را ارائه میدهد. بنا بر این تئوری، در جامعه ای که در آن تفاوت جنسی وجود دارد دختران تصویری را که از خود می سازند مبتنی بر تعاریفی است که از جنس نر و ماده در آن جامعه بآنها عرضه می شود. مثلا، در جایی که مردان در نیروی کار نقش رهبری را دارند دختران بخاطر این تعریف جنسی نقشهای کم اهمیت تری را برای خود انتخاب می کنند.

در نتیجه، نمونه های نقش ساز (Role Models) زنان مثلا تعداد شخصیتهای دانشمند زن در رسانه های گروهی منجمله تلویزیون، روی علاقه دختران جوان به علوم اثر قطعی می گذارد.

بعلاوه، در امریکا بنابر تعریف "کلی" (Kelly) (۱۹۸۵)، رسانه های گروهی، خانه و مدرسه در ایجاد "تصور مردانه از علم" نقش دارند و این روی علاقه دختران به علم تاثیر میگذارد.

از سوی دیگر، محققان در امریکا دریافته اند که دختران معمولا علاقه خود را به علوم در سنین بین ۹ تا ۱۴ از دست میدهند (۱۹۸۲)^{۱۳} و از مشاغل علمی در طول سالهای دبیرستان کنار می کشند (۱۹۸۴). (Bruer) همچنین، دانشجویان زن بر سر کارهای علمی از دانشجویان مرد عقب می افتند (Smith) (۱۹۹۲)

نتیجه آنکه، از میان کسانی که در فاصله سالهای بین ۹۳-۱۹۹۲ جوایز علمی دریافت داشته اند، تنها ۳۹ درصد از دارندگان مدرک فوق لیسانس و ۳۱ درصد از دارندگان مدرک دکترا در رشته های کشاورزی، بیولوژی و علوم فیزیکی فقط ۱۵ درصد از کل دارندگان

مدرک فوق لیسانس و تنها ۱۰ درصد از دارندگان مدرک دکترا در رشته مهندسی زن بوده اند.^{۱۴} و همینطور تنها ۸ درصد از مهندسیین و ۲۷ درصد از دانشمندان علوم طبیعی که در اوائل ۱۹۹۶ در امریکا شاغل بوده اند از میان زنان بوده اند.^{۱۵} این است گوشه ای از آن نقشی که نشریات در شکل گیری شخصیت دختران و زنان بعنوان اینکه بخود تنها بعنوان موضوع سکس و زیبایی فکر می کنند ایفا می نمایند.

آیا نشریات پسران نیز همین نوع شخصیت

سازی میکنند؟

مطلقاً نه . من مدتی تلاش کردم تا بلکه نشریه مشابه "نوجوان" یا "۱۷ ساله" را برای نوجوانان پسر پیدا کنم . شاید باورتان نشود. ولی هرچه تلاش کردم مطلقاً نتیجه ای نگرفتم . در نشریات پسران همه چیز بود جز حتی اندکی از آنچه در نشریات دختران یافت می شود. گوئی نوجوانان پسر مطلقاً احتیاجی ندارند که حتی اندک توجه و علاقه ای به آنچه که در مرکز توجه و اشتغال ذهنی دائمی دختران است یعنی مد و زیبایی داشته باشند.

بالعکس، نشریات آنان پر است از آموزشها، توصیه ها و تشویق و ترغیب هائی که آنان را برای ایفای نقش آتی اشان در جامعه آماده کند. نقش رهبری و اداره جامعه .

در واقع ، اگر هم آنها در سنین نوجوانی به مسائلی از نوع مسائل مورد علاقه دختران توجه داشته باشند، این توجه در حدی نیست که انتشار نشریه ویژه ای در این مورد برای آنان برای ناشرین صرف داشته

باشد و لذا باصرفه تر آنست که نوجوانانِ پسر نیاز خود را در این مورد با مراجعه به نشریات مردان (در سنین بالاتر)- که بعدا در مورد آنها صحبت خواهیم کرد_ برطرف نمایند.

بهرحال، بهر طریق که مسئله را در نظر بگیریم یک مسئله قطعیت انکار ناپذیر دارد و آن اینکه، آن توجه شگفت آوری که دختران نوجوان بین سنین ۱۴ تا ۱۹ سالگی به مسئله مد و زیبایی خود دارند با توجه بسیار اندک پسران در همین سنین به مد و زیبایی کاملاً فرق دارد می خواهید ببینید پسرانِ نوجوان به چه چیزهائی توجه دارند؟

به مطالب پر فروش ترین نشریه نوجوانانِ پسر " زندگی پسران " Boy's (Life) با تیراژ ۱،۳۰۰،۰۰۰ نگاه می کنیم.^{۱۶}

این نشریه برای پیشاهنگان چاپ می شود و بنا به توصیف مجموعه "مجلات برای کتابخانه ها" مقالات آن مجموعه ای از موضوعاتی را در بر میگیرد که مورد علاقه پسران است، منجمه ورزش، سرگرمیها، طبیعت و علوم^{۱۷} به مطالب آن نگاه میکنیم. اول به فهرست مقالات میپردازیم:

ابتدا یکی دو مقاله راجع به ماهیگیری. تکه ای که در میان سطور این مقالات با حروف درشت بر آن تکیه شده اینست: "قبل از حرکت اطلاعات کافی جمع آوری کنید".

بعد مقاله ای در مورد یک سوپر استار "بیس بال" بنام "نومار گارسیا پارا" (Nomar Garcia Parra). مقاله ای همراه با تصویر دیگری در مورد بیس بال.

یک مقاله همراه با تصویری از یک باز (Falcon). آموزش کوهنوردی.

یک مقاله تحت این عنوان: "تفریح درجه یک. بزن یا بخور.

آتش لیزر همچنانکه این نوجوانان جنگنده های واقعی را در نبردهای ساختگی به پرواز در می آورند." زیر_عنوان مقاله از این قرار است :
 "آموزش زنده ماندن"، همراه تصویر یک پسر نوجوان در حال هدایت یک هواپیمای جنگنده .

بطری های قاصد، در مورد پیام رسانی و تاریخ آن از طریق گذاردن پیام درون بطری و رها کردن آن روی آب . و سرانجام مقاله ای همراه با تصویری در مورد اینکه اگر در طبیعت گم شدید چگونه راهتان را پیدا کنید. و بعد به فهرست ستونها میرسیم که مطالب آنها در این مواردند:

ورزش ، علوم، دوچرخه سواری ، زمین ، تاریخ ، ماهیگیری ، تهیه کلکسیون ، سلامت ، و سرانجام سرگرمیها که شامل کار دستی ، ماشین ، هواپیما، ترن ، نقاشی و ماهی گیری میباشد و بعد صفحه جوک ها.

و اما جالب تر از همه مطالب کارتونهاست : در همه کارتونها این پسر است که با شخصیت فداکار ، شجاع و مهربان خود قهرمان و کاراکتر نجات دهنده داستان را تشکیل می دهد . و دختر که شخصیت ضعیف ، قابل ترحم و بسیار حساسی دارد، و در عوض تا دلتان بخواهد زیبا و دوست داشتنی است، نقش موجودی را ایفا میکند که خودش در حل مشکل اش بسیار عاجز است و در نتیجه برای کمک به شخصیت پسر روی می آورد.

در کارتون اول، پسر پیش آهنگ در حالیکه دختر بیهوشی را بغل کرده و او را از صحنه تصادف دلخراش اتومبیل دور می کند باعث نجات او از مرگ میشود.

در داستان دوم دختر زیبائی از قهرمانِ پسرِ داستان میخواهد که

خواهرش را که توسط یک زن جادوگر نفرین شده است از چنگال او نجات دهد. و وقتی پسر باو می گوید که این کار ساده ای نیست، دختر شکوه کنان باو میگوید، افسوس که در زندگیش هیچ قهرمان دل و جرات داری را ندارد. و آنوقت پسر که با گفته دختر به سر غیرت آمده میگوید: "من (با دوستم) یا مشکل ترا حل می کنیم و یا می میریم"، و جواب دختر از اینقرار است: "قهرمان بزرگوار و نجیب من. من می دانستم که تو مرا ناامید نخواهی کرد." و آنوقت قهرمان داستان به دنبال ماموریت خود میرود.

حالا مطالب این نشریه را با نشریه "نوجوان" (Teen) مقایسه کنید. توجه داشته باشید که هردو نشریه کارشان آموزش و پرورش خوانندگان نوجوان و آماده سازی آنان برای ورود در جامعه و بعهده گرفتن مسئولیتهایی است که برای آنها تعیین شده است.

من می گویم برای آنها تعیین شده است زیرا در جامعه هر کس همان مسئولیتی را بعهده می گیرد که برای آن تربیت شده. بنا بر این در هر جامعه ای برای دانستن اینکه در آن مردان و زنان هر کدام چه مسئولیتها و مقاماتی را در دست می گیرند باید دید که بدوا آنها برای بعهده گرفتن چه مسئولیتها و کارهایی تربیت می شوند و البته نباید فراموش کرد که مطبوعات و رسانه های گروهی یکی از مهمترین وسائل این کار و در نتیجه مطالب آنها یکی از شاخص های فهم این مسئله اند.

بهرحال، این آموزشها در افراد، منجر بهمان توانائی هایی میشود که همانطور که قبلا توضیح دادم افراد با مبادله آنهاست که بقا و موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را تضمین می کنند. در جامعه ای که همه چیز بر پایه مبادله است اساسا راهی جز این هم وجود ندارد.

حالا آموزشهای متفاوتی را که زنان و مردان می گیرند با هم مقایسه کنید. آنها که می آموزند یا عبارت بهتر آموزش داده میشوند که تمام نیرویشان را برای هرچه زیباتر و سکسی تر کردن خود بکار برند چه کسانی اند؟ جز زنان و دختران جوان؟ و آنها که آموزششان اینست که از طریق ورزشهای گوناگون قدرت فیزیکی خود را پرورش دهند، با بازی با وسائل پیچیده ای چون ماشین و ترن و با نقاشی خود را سرگرم کنند، از طریق تمرین با هواپیماهای جنگنده و آتش لیزر آموزش زنده ماندن را ببینند، اطلاعات خود را در مورد زمین، تاریخ، و علوم بالا ببرند، و بیاموزند که چگونه در مورد هر کاری ابتدا اطلاعات کافی بدست آورده و بعد حرکت کنند» و چگونه قهرمان و حل کننده مشکلات دیگران شوند چه کسانی اند؟ جز مردان و پسران جوان؟ جز آنان که قرار است صاحبان آتی جامعه شوند؟ و آنرا رهبری کنند؟

و برای چنین موقعیت و مسئولیتی است که آنها این چنین آموزشهایی را می بینند و زنان و دختران جوان که قرار است وسیله سکس و لذت جوئی آنان شوند آموزشهای ویژه دیگری را. در پاسخ به چنین آموزش هائیکه در آمریکا ۹۵ درصد از دختران نوجوان از نارسائی در خوراک مانند (Anorexia Nervosa) رنج می برند.^{۱۸} چرا؟ برای باریک و سکسی کردن اندامشان، آنطور که مورد دلخواه مردان است. آیا این نارسائیهها علت دیگری می توانند داشته باشند؟ وقتی همین نارسائیها در میان پسران نوجوان فقط ۵ درصد است علت این بیماری چه چیز دیگری میتواند باشد؟^{۱۹}

آیا برای دختران نیز نشریه مشابهی وجود دارد؟

بله و نه. بله، چون برای مثال نشریه "نوی نوجوان" (Teen Voices) که مانند مجله "زندگی پسران" نشریه ای غیر انتفاعی است، درست در نقطه مقابل "نوجوان" قرار دارد. این نشریه، که بنا بر مجموعه "مجلات برای کتابخانه ها" هدفش "مقابله با تصویری است که رسانه های گروهی از زنان می دهند"^{۲۰}، بر خلاف مجلات تجارتي که تمرکزشان روی مد و زیبایی است میکوشد "در خدمت بهبود موقعیت اقتصادی و اجتماعی دختران جوان باشد."^{۲۱} و نه، چونکه تیراژ این نشریه و نشریات مشابه آن در مقابل نشریات رقیب آنقدر پائین است که صدایش در میان آنها گم است و در واقع مثل آنست که اصلا وجود خارجی ندارند.

تیراژ نشریات نوجوانان

" ۱۷ ساله" (Seventeen)، جوان و مدرن" (Young & Modern) "سسی" (Sassy)، نشریاتی که مانند نمونه "نوجوان" تماما روی مد و زیبایی تکیه دارند و به "چهار خواهر" معروفند بترتیب ۱،۳۶۰،۰۰۰، ۱،۹۵۰،۰۰۰، ۱،۸۲۹،۰۰۰ و ۲،۳۰۰،۰۰۰ در مجموع بالغ بر ۷،۴۳۹،۰۰۰ میشود و تیراژ "نوی نوجوان" که در این مقایسه، نشریه مقابل آنان میباشد، فقط ۳۰،۰۰۰ عدد است یعنی هیچ^{۲۲} حالا آیا من حق دارم که بگویم نشریاتی که در امریکا برای نوجوانان دختر چاپ میشود بآنها میآموزند که چگونه زیبا و سکسی باشند و آنها که برای

نوجوانان پسر منتشر می شوند بانها میآموزند که چگونه موفق و قدرتمند؟ و اما هنوز تحقیق ما به یک اصلاح کوچک احتیاج دارد. ممکن است بمن ایراد بگیرند که مقایسه نشریه "نوجوان" و نشریه "زندگی پسران" مقایسه درستی نیست چرا که اولاً نشریه "نوجوان" یک نشریه تجارتي است، در حالی که نشریه "زندگی پسران" یک نشریه غیر انتفاعی است و از این رو نمیتوان آنها را با یکدیگر مقایسه کرد. ثانیاً اولی برای دختران ۱۰ تا ۱۹ سال منتشر میشود در حالی که دومی برای پسران در سنین بین ۱۰ تا ۱۴ سال.

بعبارت دیگر نشریه "نوجوان" دختران ۱۲ سال ببالا را نیز که به سن بلوغ رسیده اند در بر میگیرد و بنا بر مقتضای سنیشان به مسائل مد و زیبایی برای آنان می پردازد و از آنجا که پسران، بطور معمول، تازه در سنین ۱۴ سالگی است که به سن بلوغ میرسند این یک امر طبیعی است که در نشریه "زندگی پسران" اثری از مسائل مربوط به مد و زیبایی و سکس وجود نداشته باشد.

این دو انتقاد هر دو درست اند. برای همین من سعی کردم از یک طرف به جستجو برای پیدا کردن یک نشریه غیر تجارتي برای دختران پردازم و از طرف دیگر به جستجوی نشریه ای برای پسران که مثل نشریه "نوجوان"، برای پسران نیز روی مسائل مربوط به مد و زیبایی تاکید داشته باشد.

در مورد اول، همانطور که قبلاً گفتم به نشریه "نوای نوجوان" برخوردم که تیراژش در مقایسه با رقبایش تقریباً هیچ است. و در مورد دوم همانطور که قبلاً ذکر کردم با کمال تعجب به هیچ نشریه ای برای پسران نوجوان که روی مد و زیبایی تکیه کند و یا حتی به آن پردازد برخوردم.

همین اتفاق بخشاً در مورد موضوع انتقاد دوم رخ داد. به این معنی که نشریات دیگر پسران برای رده های بالاتر از ۱۴ سالگی (۱۴ تا ۱۹ سالگی) ابدأ، هیچکدام مربوط به مد و زیبایی نبودند بطوریکه این مسئله خود مرا نیز دچار تعجب و حیرت کرد. بله این نشریات که تماماً نشریات تفریحی، فکاهی (Comic) و تخیلی (Fiction) مانند نشریه "دیوانه" (Mad) با نیم میلیون تیراژ در ۱۹۸۹، "چهار خارق العاده" (Fantastic four) و "Star Log" بودند، مطالب آنها عمدتاً حول خشونت، رقابت و عملیات خارق العاده، داستانها و مطالب خنده دار و طنزآمیز (دیوانه)، سفرهای فضائی توسط انسانهای فوق معمولی، کارتون، و زنان سکسی و زیبا (چهار خارق العاده)، داستانها و مطالبی از فیلمهای سینمایی و تلویزیونی، فضائی و داستانهای هرکول و خلاصه مطالبی که در آنها همه جا مرد نماینده قدرت و زن سمبل زیبایی است، دور می زد و همانطور که در بالا گفتم هیچ شباهتی به مطالب نشریات دختران نداشتند.

اما در جستجو برای یافتن نشریه ای برای دختران هم سن و سال خوانندگان "زندگی پسران" به مجله مشابهی بنام "زندگی دختران" (Girl's Life) رسیدم. این نشریه برای دختران بین ۸ تا ۱۴ سال منتشر میشود و هر چند به مسائل مد و زیبایی در حد بسیار کمی می پردازد و از این لحاظ مطالبش مستقیماً هدف تبدیل دختران به موضوع زیبایی و سکس را دنبال نمی کنند ولی از آنجا که دختران را تماماً با مسائل شخصی شان مشغول نموده و آنان را با مسائل اجتماعی و نقشی معادل مردان _ که میتوانند در آینده ایفا کنند _ آشنا نمی نماید باز هم در معنای عمومی تر آن در رده همان نوع نشریات رایج زنان قرار

میگیرد.* با اینحال ، از آنجا که در مقابل ما نشریات چند میلیونی "چهار خواهر" وجود دارند که کار وسیله سکس و زیبایی قرار دادن دختران را به صریح ترین شکل آن انجام میدهند ، و این نشریه بهر حال در این جنبه مسئله با آنها تفاوت اساسی دارد، حتی اگر من نشریه "زندگی دختران" را در رده مقابل آنان طبقه بندی نمایم، همچنان ۲۵۰ هزار تیراژ* این نشریه در مقابل تیراژ ۷ میلیونی نشریات "چهار خواهر" تغییری در اساس بحث ما بوجود نمی آورد . در اینکه مطالب نشریات نوجوانان تا آنجا که به دختران مربوط می شود هدف "وسیله سکس و زیبایی کردن" آنان را و تا آنجا که به پسران نوجوان مربوط میشود هدف دیگری ، اینکه چگونه موفق و قدرتمند شوند را دنبال می کنند. فکر می کنید محتویات برنامه های تلویزیونی هدفی جز اینرا دنبال می کنند؟ باین خبر توجه کنید:

نیویورک تایمز در نوامبر ۹۸ از قول "ریچ کرونین" رئیس اجرائی کانال "خانواده فاکس" (Fox Family) اعلام میکند که "کمپانی وی قصد دارد سال آینده ۲ کانال کیبل جدید را آغاز کند. کانال پسران و دختران.

*توضیح ناشر در مورد نشریه از اینقرار است : "زندگی دختران نشریه ایست برای دختران بین ۸ تا ۱۴ سال که تمام چیزهایی را که برای دختران مهم است در بر دارد: دوستی، خود به سازی، مد و زیبایی ، سینما، ویدیو، موزیک و افراد مشهور (Celebrities)

* بر طبق "Consumer Magazine Advertising Source" بجز رقم ۲۵۰ هزار عدد که مربوط به تعداد نسخی است که بفروش رفته اند ۳۵۰ هزار نسخه نیز بطور مجانی توزیع شده است که ما نمیتوانیم آنرا بحساب آوریم. چرا که اولاً قرار گرفتن مجانی آنها در دست خوانندگان لزوماً بمعنی علاقه آنها به مطالب آن نبوده و ثانیاً معلوم نیست که توزیع این مقدار اضافی ادامه یافته باشد یا نه .

با این حال، والدین، کسانی که دستشان در تعلیم و تربیت است و سایر اعضای اجرائی تلویزیون از این ترس دارند که کانال جداگانه پسران محل نمایش کاراته، لیزر و توهین و کانال دختران مملو از چیزهای شیرین راجع به نگهداری بچه و دوست یابی شود^{۲۳}

نشریات زنان

زنان وقتی که به زیبایی فکر میکنند ۷۰ تا ۸۰ درصد به خودشان می اندیشند، ولی مردان شاید بهمان اندازه به زنان ارقام بالا هر چقدر هم نادقیق باشند ولی بهر حال در یک چیز نمی توان شک داشت. اینکه، زنان بیشتر از مردان به زیبایی خود قکر می کنند. تحقیقات انجام شده در این مورد نیز نشان می دهد که در حالیکه در امریکا فقط ۶ درصد از مردان در رویای زیبا بودن بسر میبرند، این رقم برای زنان نزدیک به ۳ برابر یعنی ۱۶ درصد میباشد.^{۲۴} بهر حال، برای نشان دادن مشخص تر این تفاوت، هیچ چیز گویاتر از خود نشریات زنان و مردان نیست. از نشریات زنان شروع می کنیم.

محتویات نشریات زنان، همچنان که در مورد نشریات نو جوانان دختر دیدیم، تماما مربوط اند به تکنیکها و روشهای "خود زیبا سازی". چیزی که نام آنرا "خود به سازی" گذارده اند و البته بمنظور استتار واقعیت و موجه جلوه دادن آنچه که نشریات مزبور عملا در حال انجام آن هستند، اینکه به زنان یاد بدهند که چگونه خود را برای مردان هرچه زیبا و سکسی تر بنمایند. برای مثال بیائید سری به نشریات مزبور بزنیم. از نشریه کاسموپولیتن شروع می کنیم.

بینید این نشریه در شماره می ۱۹۹۸ خود در پاسخ به سؤال های خوانندگان خود در مورد انتخاب لباسی که آنان را سکسی تر نشان دهد چه توصیه هائی بانان می کند:

"سؤالهای خودتان را با طراح لباس شما مطرح کنید"

"چه نوع لباسی سینه های تقریبا هیچ مرا بزرگتر جلوه می دهد؟
سینه بزرگ کن های قلبی را کنار بباندازا بجای تظاهر به چیزی که نداری
بآنچه که داری جلوه بیشتر بده
قسمت بالای تن من چاق است ، چکار کنم که مثل لحاف زیر بیکیینی
نشوم ؟

سینه بزرگ شما اگر از بالا و پائین بند حائل یا چیز اضافی داشته باشد
ظاهر بهتری خواهد داشت
میخواهید سینه های خود را بزرگ کنید؟ یک تکه پارچه اضافی زیر بند
بالائی بگذارید ، یا.....
اگر باسن تان کوچک است و سینه ندارید، یک برش پسرانه در یک رنگ
روشن تر باعث می شود که بنظر بیاید که باسن بزرگتری دارید"

و در جزوه ضمیمه خود^{۲۵} بنام "راهنمای شغلی" ، در بخش
"آن ظاهر شغلی عالی" ، خوانندگان خود را اینطور راهنمایی میکند:

"یک رمز ظاهر شغلی خوب داشتن برای زن کیف آرایش اوست . ۱_ ملاقات با
هیئت مدیره ، ساعت ۱۱ صبح . قبل از آنکه به سر قرار بشتابید برای آنکه ظاهر
"دلخواهتان" را داشته باشید از پودر پاک کننده صد در صد غیر روغنی استفاده
کنید . ۲_ قرار ناهار یک بعد از ظهر . دیشب کمی زیاد بیدار ماندید؟ زیر
چشمهایتان حلقه های سیاه بجا مانده ؟ فوراً آنها را با قلم ضد آب پوشانده و محو
کنید تا ظاهر اشتها برانگیزی _ مثل همانطوری که هستید پیدا کنید. ۳-"

آیا فکر می کنید در نشریات مردان چنین چیزهایی یافت می شود؟ روشن است که نه . چرا؟ چون این زنانند که باید روی سر و صورت و سینه و باسن خود کار کنند. این آنها هستند که قرار است بعنوان موضوع و عرضه کننده سکس وارد بازار شوند . و حالا به یک نمونه از مجله "گلمر" (Glamour) توجه کنید.

"هنر آشنائی با مردان و لاس زدن با آنان"^{۲۶}

نویسنده مقاله "جوئیس جیلسن" (Joyce Jillson) از قول

دوستش "شریل" (Cheryl) نقل می کند که:

"وقتی که خود را برای رفتن به یک مجلس عمومی می آرائید بی آنکه بفکر این باشید که آنجا برای لاس زدن میروید و اینکه اینکار را در آنجا چگونه خواهید کرد مثل اینست که لباستان را اطو کنید ولی هیچوقت آنرا نپوشید. عجب ! ولی چرا او این مطلب را از قول شریل نقل می کند؟ زیرا "شریل" آدم موفقی است. او با آنکه "یک بیوه ۳۱ ساله با خوشگلی متوسط است" با اینحال "در بازگشت از یک گردهمایی بازرگانی ۳ مرد بسیار خوش قیافه را دنبال خودش انداخته است." و این در حالیست که "بیشتر دوستان او این در و آن در میزنند بلکه برای پیدا کردن یک مرد تازه راهی پیدا کنند ، و آنوقت اینجا شریل ۳ مرد را دنبال خودش انداخته است." رمز موفقیت "شریل" در چیست؟ او میداند چگونه لاس بزند: اینطور:

"تکنیک های سه گانه لاس زنی_ پروانه را وقتی در اطراف شعله آتش رقص کنان بآن دور و نزدیک می شود در نظر آورید اول: نزدیک شدن به کسی که میخواهید با او لاس بزنید (باو راه می دهید_ازمن). دوم : عقب کشیدن کامل . خود را پس بکشید و از او دور شوید... این باو فرصت می دهد شما را خوب ارزیابی کند. سوم : لاس زدن دوباره ، (دوباره جلو بیائید_از من) اما این بار با شدت ۸۰٪ کمتر از دفعه اول لاس بزنید."

حالا به توصیه های نشریه "مادمازل"^{۲۷} در مورد "چگونگی جلب توجه یک مرد بخود" در لباسشوئی عمومی گوش کنید:

"وقتی که دارید لباسهایتان را از ماشین شستشو به ماشین خشک کن می برید ، بطور اتفاقی ، یکی از لباسهای زیر بند دارتان را جلوی پایش بیاندازید... از آنجائی که او میخواهد بشما کمک کند لازم می آید که شورت شما را برایتان از زمین بردارد و در حالیکه از ورنداز کردن آن شدیدا تحریک شده است بگوئید خانم این از دستتان افتاد."

و سرانجام یکبار دیگر ببینید نشریه آشنای کاسموپولیتن^{۲۸} در آگهی خود در باره رنگ مو، در مورد بلوند نمونه ای که مثل "جعبه شکلات" خوردنی است چه میگوید(در یک طرف صفحه عکس زن زیبا و بلوندی را انداخته است و در مقابل آن این عبارات را آورده است):

این بلوند جعبه شکلات :

- * همیشه ناخنهای پایش را لاک میزند.
- * و شاید واقعا فکر میکند که جواهرآلات_ که برای او حکم سرمایه گذاری را دارند بهترین دوست یک دخترند (چرا که با آنها می تواند مرد پولداری را به تور بزند و چند برابر آنها سود ببرد، البته از طریق فروش سکس).
- * با معاون رئیس بانک لاس میزند .
- * هیچوقت کفشی که احساس ناراحتی بوجود می آورد نمی پوشد .
- * در ورزش هیچ امیددی باو نیست (و میخواهد که همینطور بماند).
- * عینک فریبنده ای میزند .
- * در چارموس(Charmeuse) سفید ساتن میخواهد .
- * یک گربه ایرانی دارد .
- * بطور تحسین آمیزی حتی با چند پوند اضافی هم چاق بنظر نمی رسد .
- * وقتی که از اطاق بیرون می رود بوسه پرتاب میکند .

* می تواند مثل بچه ها بجای این که مسخرگی درآورد با ناز، و خیلی سکسی صحبت کند •

* بجای شلوار چسبان اغلب جوراب بلند درز دار با بند کشی در محل کمر می پوشد •

* تا پاهایش را تا آن بالاها به نمایش نگذارد نمیتواند داخل ماشین بنشیند •

* میداند چطور کاری کند که هر مردی را وحشی کند •

* بخودش زحمت چک کردن حساب بانکی اش را نمی دهد •

* جذب خارجی‌های سبزه ، و خوش لباس می شود •

* می تواند حتی وقتی هم که بی گناه نیست قیافه مظلوم بخود بگیرد •

داشتن موی واقعا جعبه شکلاتی (خیلی بلوند، طلائی تر از خاکستری کار وقت گیری است ، مگر اینکه آنقدر خوش شانس بوده باشی که اینطور بلوند بدنیا آمده باشی که آنهم خیلی نادر است! هیچ چیز سریعتر از ریشه های کلفت سیاه مو قیافه تان را ضایع نمی کند، بنابراین یا هر سه هفته یکبار آنها را رنگ کنید یا برای رفتن مرتب به سالن مو قرار بگذارید. هرگز می توانید "مریلین مونرو" را با موهای سیاه تصور کنید؟"

و این همه برای معرفی دختر نمونه ایست که نامش را جعبه شکلات گذارده اند. چرا جعبه شکلات؟ زیرا جعبه شکلات یادآور چیزی خوشمزه و خوردنی درون خود می باشد، و از نظر سردبیر نشریه که تافته ای جدا بافته از سردبیر قبلی اش خانم "کورلی براون" نیست، زنان نیز باید خود را مثل یک تکه شکلات خوشمزه کنند • برای چه؟ برای آنکه مردها آنها را بخورند. مگر زن خاصیت دیگری هم دارد؟! بگذارید ببینیم خود نشریه کاسمو در مورد "جعبه شکلاتش" چه میگوید:

"بعضی موطلائی ها از بدو تولد، مثل جعبه شکلات اند و بعضی بعدا وقتی بزرگ شدند اینطور میشوند. بهر حال بهر طریق که در نظر بگیرید :

- دختر جعبه شکلات یک آهن ربای واقعی
 برای مردان است (صحبت از پروانه بدور شمع
 است)، مثل اینست که در زندگی همیشه به
 به پایش گل مبرزند^{۱۰} او چینی رنگ پرده است
 شکننده با یک اشاره شهوت انگیز،
 بیشتر از یک کمی ... و بی گفتگو قابل ستایش!
 آبا تو مبتوانی یک جعبه شکلات بلوند باشی!؟"

اینست آن تصویری که رسانه های گروهی و بخصوص نشریات
 مد و زیبایی با تیراژ اعجاب انگیزشان سعی دارند به زن بدهند:

موجودی سکسی و شهوت انگیز برای لذت جوئی مردان و نه
 چیزی بیش از آن^{۱۰} وقتی که میگویم و نه چیزی بیش از آن اینرا از
 خودم نمی گویم. ببینید در گوشه یکی از همان چندصفحه ای که در آن
 دختر بلوند جعبه شکلاتی بعنوان یک دختر سکسی، شهوت انگیز، بی
 هنر و خاصیت و صد البته "نمونه" تبلیغ میشود چه میگوید:

"دخترهای جعبه شکلات بندرت
 بخودشان زحمت واری و تنظیم
 حساب بانکی اشان را می دهند....
 پس دوستِ مرد برای چیست؟
 بذار بحساب! دو تا از کلماتی
 است که بیش از همه مورد علاقه
 آنها یند اما علیرغم همه این
 ولخرجی ها، این عزیز دل ها همیشه
 تصویرمردی که دارد
 حساب های بانکی زن
 زیبایی را که با ناز و
 عشوہ کنار او لم داده
 است بالا و پائین می
 کند

بنظر می‌آید که سرمایه گذاری های
سود آوری می کنند! چطور؟ زیرا
آنها باهوش تر از آنند که راحت...
به مردان راه بدهند!"

بله اینها هستند محتویات نشریات زنان. نشریاتی که در
تیراژهای چند میلیونی علنا به زنان یاد میدهند که چگونه با نرخ بالا
فحشا کنند، و بعبارت دیگر "باهوش تر از آن باشند که راحت - و قبل از
آنکه از مردان حسابی پول بکشند- به آنان راه بدهند"، و سکس شان را
به قیمت ارزان در اختیار آنان بگذارند. بله به آنها یاد میدهند که چگونه
سرمایه گذاری سود آور کنند، و لخرجانه هرچه را که می خواهند بخرند
و از عدم توازن حساب بانکی اشان ترسی نداشته باشند. چرا که "پس
دوست مرد برای چیست؟" و به آنها یاد می دهند که دوست مرد برای
خرج کردن و از میان بردن این عدم توازن است. البته بشرط آنکه
"براحی بآنها راه ندهند." آیا بنظر شما این چیزی جز تبلیغ فحشا و
فروش سکس است؟

ولی این آگهی های تجارتي متعلق به کمپانی های بزرگ
سرمایه داری اند. چرا آنها باید زنان را تشویق به فروش سکس کنند و
در این راه چه منفعتی دارند؟ علت این امر آنست که زنها با فروش
سکس شان می توانند از کیسه مردان و لخرجی کنند و محصولات
کمپانی ها را بخرند. و هرچه آنها به قیمت بالاتری بفروشند و یا بقول
خودشان سختتر به مردها راه بدهند، بهتر می توانند برای خرید
محصولات آنها و لخرجی کنند. از اینرو می بینید که در پشت تلاش
دیوانه وار رسانه های گروهی برای تبدیل کردن زنان به موضوع و وسیله

سکس چه کسانی منتظر سوده‌های بادآورده خود نشسته اند. و همچنین می بینید که هر زنی که راه خوشبختی و موفقیت خود را در تلاش برای زیبا و سکسی کردن خود می جوید چگونه در واقع ، و ناآگاهانه، راه را برای موفقیت شرکتهای بزرگ هموار میکند و خود را قربانی سود جوئی و طمع صاحبان آنها و کلا سیستمی میکند که نهایت منفعتش به فحشا کشیدن مدرن زنان و تبدیل آنان به موجوداتی بی خاصیت است که هنری جز دل بردن از مردان و برافروختن آتش شهوت آنان ندارند .

البته، ابدأ فکر نکنید که اینها معدود مطالبی از این نوع هستند که در نشریات مزبور چاپ میشوند و مابقی صفحات آنان به مسائلی جز مد و زیبایی اختصاص یافته است . نه . بدون هیچ اغراقی و همانطور که در بالا نشان دادیم تمام صفحات این نشریات پراند از مطالبی از همین نوع . اینکه زنان چگونه با استفاده از آخرین وسائل مواد و تکنیکهای آرایش ، آخرین کشفیات تکنولوژیک در مورد از بین بردن چین و چروک صورت و حفظ طراوت و زیبائی پوست ، کم کردن وزن و نوآوری‌های مربوط به جراحیهای پلاستیک، از میان بردن موهای زائد بدن ، تکنیکهای طراحی لباس برای سکسی جلوه دادن خود و خلاصه از چگونه سکسی راه رفتن و نشستن تا نحوه نگاه کردن و لاس زدن با مردان و تاکتیکهای مختلف دل بری از مردان ، چنانچه بتوانند ، خود را به موجوداتی هرچه ممکن سکسی تر، شهوت انگیزتر و اشتهابرانگیزتر برای مردان تبدیل کنند .

سؤال- چرا این نشریات صفحات خود را صرفا به تصاویر زنان و

مطالب مربوط به زیباسازی آنان اختصاص داده اند؟

پاسخ: زیرا هدف آنها تبلیغ و فروش محصولات صنایع چند صد میلیارد دلاری مد و زیبایی است و اینکار ممکن نیست مگر آنکه آنان را هر چه بیشتر به اهمیت زیبا و سکسی بودن در زندگی شخصی و اجتماعی و توقف در آن معتقد و مومن سازند. تنها از این طریق است که زنان هر چه بیشتر به سوی محصولات آنان روی می آورند و جیب آنان را پرتر می کنند.

سؤال- چرا زنان به خرید این نوع نشریات- نشریاتی که پراند از تصاویر و مطالب مربوط به زیبایی زنان- علاقه نشان میدهند و بمقداری که باین نشریات روی میآورند باندازه یک صدم آنها هم به سراغ نشریاتی که حاوی تصاویر مردان زیبا است نمیروند(نشریات مد و زیبایی زنان از جمله پر فروش ترین نشریات اند و تیراژ نشریات حاوی تصاویر مردان به گرد آنها هم نمی رسند).

پاسخ _ زیرا در جامعه سرمایه داری ، جامعه ای که مصالحش را از منافعش نتیجه می گیرد و مصالح انسانی را به هر اندازه که لازم باشد فدای سودجویی سیری ناپذیر سرمایه و شرکت های بزرگ وابسته بآن میکند، در چنین جامعه ای، نشریات مد و زیبایی و سایر وسائل ارتباط جمعی که در کنترل جامعه مردسالار می باشند توانسته اند این ایده را به حداقل میلیونها زنی که خوانندگان و طرفداران ناآگاه و معصوم آنها می باشند بقبولانند که در زندگی بیش از هر چیز به زیبایی و سکسی بودن خودشان بیاندیشند و بآن پردازند ، اینکه این حس سکسی بودن و زیبا بودن است که ۱- به آنان احساس رضایت و هویت میدهد. و ۲- زیبا و سکسی سازی خود، بهترین سرمایه گذاری برای زنان، برای تامین آینده آنهاست ۰ و این یعنی فروش سکس.

زنان در چه ابعادی در این زمینه آموزش می بینند؟

نشریات "نوجوان" (Teen)، "۱۷ ساله" (Seventeen)، "ساسی" (Sassy)، "کاسموپولیتن" (Cosmopolitan) و نشریه "گلر" (Glamour) تنها نشریاتی نیستند که به امر "خودسازی"، رشد "فیزیکی!" و "اجتماعی!" دختران و زنان مشغول می باشند. "جوان و مدرن" (Young & Modern) "لاتینا" (Latina)، "میرابلا" (Mirabella)، "ماری کلر" (Marie Claire)، "به به" (Belle)، "فریبا" (Allure)، "مادمازل"، "وگ" (Vogue)، "بازار هارپر" (Harper's Bazaar)، "به به" (Elle)، "اسانس" (Essence)، "خود" (Self) و "شکل" (Shape) و ... نمونه های بشمار دیگری از این نوع نشریاتند که شب و روز پیگیرانه به همین کار مشغول می باشند، بکار آماده سازی زنان برای فروش سکس *

مطالب و پیامهای این نشریات نیز دقیقا از قماش همان مطالب نشریات نوجوان، کاسمو و فریبا هستند و در این زمینه اگر موثرتر و عریان تر از دیگران نباشند دست کمی از آنها ندارند. دامنه نفوذ آنها چقدر است؟ آنها بعنوان جزئی از کل دستگاه بی انتهای رسانه های گروهی، از جمله شکل دهندگان ذهنیت روزمره زنان راجع به خود بعنوان موضوع زیبایی و وسیله سکس و لذت جوئی مردانند. رهنمودهای آنان که نمونه هائی از آنها را در بخش های گذشته دیدید هر روز بطور بی وقفه به دایره وسیع خوانندگان منتقل شده و از آنجا توسط آنها بعنوان اطلاعات مربوط به مد روز، تکنیکهای زیباسازی، نحوه های رفتاری و نرمهای فکری و شخصیتی، بطور شفاهی

و به طرق دیگر به سایر زنان منتقل گردیده و به شخصیت و موجودیت ذهنی آنان شکل می دهد. برای آنکه تصویری نسبی از دایره عمل آنها در دست داشته باشید به آمار و اطلاعات زیر توجه نمایید.

در امریکا هر ماه روی هم دهها نوع نشریه مد و زیبایی برای دختران و زنان تهیه و توزیع می شوند که باین رقم باید لیست بلند نشریات مربوط به زیبایی اندام و آرایش مو و غیره را نیز که همگی آنان برای زیباسازی زنان چاپ می شوند اضافه کرد.

فقط نشریاتی که در امریکا برای استایل موی زنان منتشر می شوند یک رقم غیر قابل باوری را تشکیل میدهند. به عنوان بیشمار فقط تعدادی از آنها توجه کنید: "استیل مو" (Hair Style)، "مو" (Hair) "مو حالا" (Hair Now)، "موی زنده تر" (Hyper Hair)، "ایده های تازه برای استیل مو" (New Ideas for Hair Style)، "ایده های درست کردن مو" (Hair Do Ideas)، "موی سیاه" (Black Hair) "استیل موی کوتاه" (Short Hair Style).

اگر فکر می کنید که این لیست محتوی نام تمام نشریاتی است که در این زمینه منتشر میشوند سخت اشتباه میکنید. نه. این لیست را من از روی نام نشریات مربوطه ای که فقط روی پیشخوان یکی از مجله فروشی ها در یکی از شهرها قرار داشت تهیه کرده ام

بعلاوه در اینجا مسئله زن و زیباسازی آنچنان بهم گره خورده و یکی شده است که کمتر نشریه تجارتي را میتوان یافت که در مورد زنان باشد ولی حداقل بخشی از آن به موضوع مد و زیبایی اختصاص نیافته باشد. از لحاظ مالی دلیل آن اینست که کمپانی های وسائل زیبایی چنان سودهای کلان و در نتیجه نرخ های بالائی برای آگهی های خود می پردازند که کمتر نشریه ای میتواند از آن چشم پوشی کند،

هرچند بسیاری از نشریات مربوط به مد و زیبایی متعلق به خود کمپانی های مزبور می باشند.

بهرحال ، برای آنکه به تصویر واقعی حجم تبلیغات مربوط به موضوع زیبایی و وسیله سکس سازی زنان نزدیک شویم باید رقم این نشریات و صدها جزوه و بروشور تبلیغاتی دیگر را نیز که توسط شرکتها و کمپانی های فروشنده لباس ، وسائل آرایش و سایر وسائل مربوط به زیباسازی زنان جداگانه توسط خودشان چاپ و روزانه بر سر و روی زنان میبارد به لیست بالا اضافه کرد .

با اینحال ما تنها وقتی به تصویر واقعی از حجم تبلیغات نشریات مد و زیبایی بر روی زنان دست میابیم که علاوه بر تعدد انواع آنها، تیراژهای چند میلیونی آنها را نیز مورد توجه قرار دهیم.

برای این منظور کافی است توجه داشته باشیم که نه تنها تیراژ آنها هر یک سر به میلیونها میزند بلکه بسیاری از آنها از لحاظ تیراژ نیز در میان ۱۰۰ عدد از پرفروش ترین نشریات امریکا جای دارند .

از لیست بالا، یعنی لیست نشریات مربوط به مد و زیبایی ، نه عدد از آنها در میان ۱۰۰ عدد از پرفروش ترین نشریات امریکا در سال ۱۹۹۶ بوده اند. شش عدد مربوط به مد و زیبایی زنان و سه عدد مربوط به نوجوانان دختر با تیراژهایی معادل ۴۰۳، ۹۲۲، ۸ و

۷۹۸، ۹۲۳، ۵ و در مجموع ۱۴،۸۴۶،۲۰۱ یا ۱۵ میلیون نسخه در ماه به قرار زیر:^{۲۹}

کاسموپولیتن ۲،۴۸۶،۳۹۳

۱۷ ساله ها ۲،۴۴۲،۰۹۰

گلمر (Glamour) ۲،۱۱۵،۴۸۶

۲،۱۵۳،۸۱۵	جوان و مدرن
۱،۲۰۶،۰۵۴	مادمازل
۱،۳۲۷،۸۹۳	نو جوان
۱،۰۱۸،۱۹۰	وگ (Vogue)
۱،۰۰۰،۲۰۸	اسانس

اینها نشریاتی هستند که تقریباً تمامی صفحاتشان، چه تصاویر و چه مقالات آنها، کم و بیش تماماً مربوط به زیباسازی زنان بوده و محتوای آنها هیچ هویت دیگری جز هویت جنسی را برای زنان و دختران جوان و نوجوان تبلیغ نمی کنند.

با اینحال، باید نشریات دیگری را نیز که حداقل بخشها و یا به اشکال سنتی تری همین هویت را برای زنان دنبال می کنند به این لیست اضافه نمود که با این حساب تیراژ واقعی این نشریات سر به آسمان میزند. و تازه اینها تیراژ، نه تمامی، بلکه تنها آن دسته از نشریات مد و زیبایی اند که جزو پرفروش ترین نشریات امریکا هستند.

و اما مسئله در اینجاست که در مقابل این همه نشریات مد و زیبایی برای زنان فقط یک نشریه مشابه برای مردان در لیست ۱۰۰ پرفروش ترین نشریه وجود دارد، نشریه "سلامت مردان" با تیراژ ۱،۳۷۳،۸۱۷. و تازه، هرچند من از آن بعنوان نشریه مشابه زنان نام بردم ولی، همانطور که بعداً خواهیم دید، از لحاظ موضوع سکس سازی، چندان شباهتی هم با نشریات زنان ندارد.

بهرحال، برای آنکه تصویر دقیق تری از واقعیت داشته باشیم از محدوده پرفروش ترین نشریات در امریکا بیرون آمده و مسئله مد و زیبایی را در دایره وسیعتری بررسی میکنیم.

در یک کتاب مرجع بنام "منبع تبلیغات نشریات مصرف کنندگان" (Consumer Magazine Advertising Source) ، که کتاب قطوری است ، در مورد طبقه بندی نشریات منتشره در امریکا از لحاظ محتویات و عنوان، در بخش مربوط به "مد و زیبایی و خودتیماری" آمده است قسمت اعظم نشریاتی که در این زمینه در امریکا چاپ و توزیع میگردد آمده است. در میان این نشریات، ۲۶ عدد آنها مربوط به نان با تیراژی در مجموع معادل ۳۱،۴۶۹،۸۰۵ و فقط ۲ تای آنها با تیراژی مجموعاً معادل ۳،۱۵۶،۱۴۵ مربوط به مردان است.^{۳۰} یعنی برای زنان ۱۰ برابر مردان .

باین ترتیب، در امریکا هر ماهه معادل ۳۱/۵ میلیون نسخه نشریه دختران و زنان را با تصاویر و مقالات خود زیر بمباران تبلیغاتی خویش قرار می دهند تا بآنان بقبولانند که چیزی جز موضوع زیبائی و وسیله سکس نیستند .

تازه از سنگری که از آن بطور مدام ۳۱/۵ میلیون نشریه به سر دختران و زنان می بارد ، تازه این ۳۱/۵ میلیون خریدار، بخشی از کسانی هستند که مطالب نشریات مزبور را مطالعه کرده و بکار می بندند. چرا که اگر توجه داشته باشید که هر شماره ای که خریداری میشود معمولاً بیش از یک خواننده (یعنی حداقل دو نفر خواننده برای هر شماره) آنرا میخواند، آنوقت به رقم ۶۳ میلیون می رسیم که چیزی نزدیک به نیمی از کل جمعیت زنان در امریکا است . تازه باید رقم کسانی را هم که مطالب نشریه بطور شفاهی بآنان منتقل میگردد بآن اضافه کرد.

حالا اگر توجه داشته باشیم که از ۱۳۶ میلیون کل جمعیت زن

امریکا در سال ۱۹۹۷، حدود ۷۹ میلیون نفر آن بین ۱۴ تا ۵۵ سال دارند (گروه عمده سنی دختران و زنانی که به زیباسازی خود و در نتیجه مطالعه نشریات مد و زیبایی توجه دارند)^{۳۱} آنوقت باین نتیجه می‌رسیم که برای کمتر از هر دو و نیم نفر زن در امریکا در حالت اول (اگر هر شماره فقط یک خواننده داشته باشد) یک نشریه مد و زیبایی چاپ می‌شود. واضح است که این رقم تمامی نشریاتی را که در مورد زیبا سازی زنان چاپ می‌شوند در بر نمی‌گیرد. مثلاً، نشریات آرایش مو، زیبایی اندام و بعضی نشریات که بخشا به "مد و زیبایی و به سازی" زنان می‌پردازند و تیراژ آنها سر به میلیونها می‌زنند هنوز در این محاسبه منظور نشده‌اند.

براستی اگر اینها نیز بحساب آیند و این نیز در نظر گرفته شود که هر نشریه خریداری شده معمولا بیش از یک خواننده دارد آنوقت آیا بطور قطع به رقم یک نشریه برای هر زن و دختر نو جوان نمی‌رسیم؟ تازه این تنها یکی از توپخانه هائی است که زنان را موردهدف قرار داده است. توپخانه ای که از سنگر تنها نشریات بسوی آنان شلیک می‌شود. اگر توپخانه های دیگری را نیز که از سایر سنگرها و بخصوص از سنگر رسانه های گروهی مانند تلویزیون و سینما شلیک میکنند در نظر بگیرد آنوقت به قدرت واقعی کارزار تبلیغاتی عظیمی که شبانه روز دختران و زنان را برای تبدیل آنان به موضوع و وسیله زیبایی و سکس شستشوی مغزی می‌دهد پی خواهید برد.

برای حسن ختام اجازه دهید به اطلاعاتان برسانم که در کنار خیل نشریاتی که زنان را فقط برای سکس و زیبائیشان به رسمیت می‌شناسند فقط سه عدد نشریه ویژه زنان وجود دارد که در پی تقویت موقعیت اقتصادی و اجتماعی آنان اند. این نشریات عبارتند از "زن

کارکن " (Working Woman) که "رو بسوی خواننده تحصیل کرده یقه سفیدی دارد که در پی پیشرفت شغلی است ... مقالات آن متمرکزند روی پیشرفت شغلی، مدیریت، مهارت‌های ارتباطی، توسعه کار و کسب‌های کوچک، استراتژی‌های سرمایه‌گذاری و تکنولوژی جدید."^{۳۲} و "مادر کارکن" (Working Mother) که برای زنان مادری چاپ میشود که در بیرون از خانه نیز کار می‌کنند و لذا هم به مسائل مربوط به خانواده و نگهداری از کودکان و هم به مطالب کاری و آینده شغلی آنان می‌پردازد، و سرانجام نشریه "زنان در کسب و کار" (Women in Business) که "برای اعضای سازمان ... زنان اهل کسب و کار امریکا (Business) چاپ میشود" و طرف خطاب آن نیز زنان اهل کسب و کار، چه کارکن و چه بازنشسته است. تیراژ آنها بترتیب ۷۶۱،۴۱۹، ۳۳،۸۵۰،۰۰۰ و ۳۴۵۲،۰۰۰ و در مجموع ۱،۶۶۳،۴۱۹ است که در برابر رقم ۳۱ میلیون هیچ بنظر میاید و البته نباید فراموش کرد که این نشریات هم مانند همه نشریات تجارتي زنان، در کنار مطالب خود، مسائل مربوط به مد و زیبایی را هم بدرجات مختلف در نظر دارند.* آیا این ارقام بقدر کافی گویای این حقیقت نیستند که زنان به زیبایی خود بیش از هر چیز دیگری اهمیت میدهند؟

*البته نشریات متعدد فمینیستی نیز در جبهه مخالف نشریات تجارتي مد و زیبایی قرار دارند که هر چند تعدادشان زیاد ولی تیراژشان در مقایسه با تیراژهای چند میلیونی نشریات مد و زیبایی آنچنان ناچیز است که از لحاظ تاثیر گذاری توده ای روی زنان اصلا بحساب نمی‌آیند.

آیا رسانه های گروهی آمریکا تنها شخصیت زنان در آمریکا را شکل میدهند؟

دایره تاثیر نشریات مزبور تنها به امریکا محدود نمی گردد. این نشریات هرچند امریکائی بوده و با معیارها و نورم های امریکائی تهیه میشوند ولی در واقع دایره عملی جهانی دارند. برای مثال تنها نشریه کاسموپولیتن که در امریکا چاپ میشود در ۱۷ کشور دیگر جهان نیز بزبانهای خود آنها چاپ و در ابعاد وسیع پخش میگردد. و این سوای کشورهای است که نشریه مزبور در آنها بزبان اصلی آن بفروش می رسد. شرکت "هرست" (Herst) ناشر کاسموپولیتن که سومین شرکت بزرگ انتشاراتی امریکا است، در ضمن، منتشر کننده پرتیراژترین مجلات زنان در امریکای لاتین به نامهای (Vanidades), (Buen Hogar) میباشد.^{۳۵} ، و این تنها یک نمونه است. بقیه نشریات نیز کم و بیش به زبانهای دیگر در مقیاس وسیع در سایر کشورها توزیع می شوند.

حتی در اروپای غربی نیز که خود قطب دیگر ماشین تبلیغاتی جهانی است و در آن مثلا نشریات فرانسوی زبان در تمام کشورهای فرانسوی زبان در نقاط دیگر دنیا چاپ و منتشر میگردد، نشریات و تبلیغات امریکائی نفوذ فراوان دارند. در اغلب کشورهای اروپائی، در دهه های مطبوعاتی شان، نشریات امریکائی از نوع مذکور در بالا، مانند کاسموپولیتن و غیره، جزو آن دسته از نشریاتی هستند که بدلیل محبوبیتشان در میان زنان بیشترین و بهترین مکانها بآنها اختصاص یافته است.

در سایر کشورهای اروپائی و غیر اروپائی نیز، این نشریات بمقدار زیاد توزیع و پخش می شوند. بعلاوه اینکه، نشریات خود این کشورها نیز چیزی جز جفتهای بومی نشریات امریکائی که تماما از روی آنها تقلید شده اند نمی باشند. نمونه این نشریات مجله زن روز بود که در ایران زمان شاه با تیراژی معادل صد هزار نسخه منتشر میشد و مطالب آن تقلید محتاطانه ای از همین نشریات بود.

در زمینه سایر وسائل ارتباط جمعی نیز، مدلی که بعنوان زن "زیبا و موفق"، از طریق سینما و تلویزیون در برابر دیدگان مردم جهان قرار میگردد عمدتا از طریق رسانه های گروهی امریکائی است که به کشورهای مزبور صادر می شود.

در قسمت اعظم دنیا بخش بزرگی از برنامه های تلویزیونی برنامه های وارداتی از امریکاست. برای مثال در اکوادور، شیلی و مالزی بیش از نیمی از برنامه های تلویزیونی به انواع خارجی آن اختصاص دارد. در اروپای غربی، خاورمیانه و بخشهایی از آسیا، بیش از ۲۰ درصد از برنامه های تلویزیونی در امریکا ساخته می شوند. فقط برنامه مشهور امریکائی "بونانزا" (Bonanza) زمانی در ۶۶ کشور با تخمین ۳۵۰ میلیون بیننده پخش می شد و معادل امروزیش "دالاس" با میلیونها بیننده از مالزی تا آفریقای جنوبی تماشا میشود.

تازه بخش بزرگی از آنچه که در داخل این کشورها تهیه میشود همانطور که در مورد نشریات گفته شد به تقلید کامل یا عمده از نمونه های امریکائی انجام میپذیرد.^{۳۶}

زنان اروپای شرقی عکس العمل غریبی نسبت به برنامه های تلویزیونی که حاوی تم های سریالهای (Soap Opera) امریکای لاتین اند

سریالهای مبتدل طولانی حاوی مسائل روزمره بی ارزش و دراماتیزه شده طبقات منحط بالا) از خود نشان می دهند.^{۳۶}

سریالهائی که توسط کمپانی های تولید کننده برنامه های تلویزیونی در امریکای لاتین و به تقلید از سریالهای مشابه امریکائی ولی با حال و هوای کشورهای کمتر مدرن تهیه میشوند، در ۴ تا ۵ سال آتی انتظار می رود که این سریال های پرسوز و گداز و طولانی به اوج محبوبیت خود در کشورهای مزبور برسند.

برای مثال، در منطقه ویران و جنگ زده "بوسنیا-هرزگووینا" (Bosnia-Herzegovina) فقط برای صحنه ای از یکی از این سریال ها، که در آن ستاره زن در حال سقوط خود را از صخره ای آویزان کرده بود، ۲۰۰ تن از بینندگان در آن روز به ایستگاه محلی تلویزیون زنگ میزنند که بپرسند سرنوشت ستاره زن به کجا انجامید.^{۳۷}

آیا مردان هم مثل زنان در نشریاتشان بیشتر به زیبایی خود فکر میکنند؟

البته که نه. بینیم مطالب نشریات مردان در مقایسه با نشریات زنان چگونه اند. اول بسراغ نشریات مردان که مشابه نشریات مد و زیبایی زنان اند میرویم.

اولا در کتاب "منبع تبلیغات برای نشریات مصرف کنندگان" (Consumers Magazine Advertising Source) در قسمت نشریات مردان، بر عکس قسمت زنان، بخشی تحت عنوان "مد و زیبایی" وجود ندارد.^{۳۸} در قسمت زنان چهار بخش تحت عناوین مجلات "مد و زیبایی"، "زیبائی اندام"، "مربوط به عروس خانمها" و "دوستانگان

لباس "بچشم میخورند."^{۳۹} اینها همه مجلاتی هستند راجع به مد لباس و زیباسازی زنان. ولی در قسمت مردان فقط یک بخش تحت عنوان "زیبائی اندام" وجود دارد.

در قسمت زنان در مقابل چهار بخش مجلات مربوط به زیباسازی زنان فقط دو بخش راجع به مسائل دیگر وجود دارد: بخش مجلات مربوط به "تعلیم و تربیت و معلم" و "گروههای صنفی-حرفه ای و کلوبهای خدمات و سازمانهای بازماندگان جنگی (Veterans)" یعنی چهار به یک.

در حالیکه در قسمت مردان در مقابل پنج بخش مجلات مربوط به مسائل دیگر: اتومبیل، سیویک، ماهیگیری و شکار، مطالب ترسناک و رازآمیز و ماجراجویانه و داستانهای علمی-تخیلی فقط یک بخش مربوط به زیباسازی (تناسب اندام) وجود دارد. یعنی یک به پنج. بعبارت دیگر تعداد بخشهای مجلات مربوط به مد و زیبائی زنان چندین و چند برابر مردان است. معنای این در نظر شما چیست؟

البته من نمی خواهم بگویم که مردان اصلا به مد و زیبائی اهمیت نمیدهند. نه، آنها هم دارای نشریات مد و زیبائی خود هستند. منتها چون تعدادشان بسیار کم است لذا در کتاب مزبور مثل نشریات زنان بخش جداگانه ای بآنها اختصاص داده نشده است.

ازاینرو، در قسمت نشریات مربوط به "مد و خود تیماری" (Fashion & Grooming) همانطور که در بالا ذکر شد در مقابل ۲۶ نشریه مد و زیبائی برای زنان، فقط دو نشریه برای مردان ذکر شده است و طبق معمول با تیراژهای غیر قابل مقایسه.

قبلا نیز دیدیم که چگونه در میان ۱۰۰ پر فروش ترین نشریه امریکا در سال ۱۹۹۶ در برابر ۹ نشریه مد و زیبائی برای زنان و نوجوانان

دختر با تیراژ نزدیک به ۱۵ میلیون در ماه فقط دو نشریه مد و زیبایی برای مردان وجود داشت و با تیراژی حدود ۳ میلیون یعنی یک به پنج . این تفاوت تیراژ نیز بی گفتگو دلیل چیزی جز این نمی تواند باشد که مردان بسیار کمتر از زنان به مسئله زیبایی خود اهمیت می دهند. چقدر؟ باندازه تفاوت تیراژ خود این نشریات .

ولی نه، این نمی تواند بیان واقعی این تفاوت باشد چرا که مسئله صرفاً یک تفاوت کمی نیست بلکه عبارت از این است که یکی عمدتاً به زیبایی و دیگری به چیز دیگری اهمیت میدهد . چرا که مسئله ابداً باین نحو نیست که زنان و مردان در نشریات خود هر یک تصاویر و مطالب مربوط به زیباسازی خود را مطالعه می کنند و از آنجا که تیراژ نشریات زنان بیشتر از مردان است پس این باین معناست که آنها به مسئله زیباسازی خود بیشتر اهمیت می دهند. نه، مسئله فراتر از این است .

وقتی که نشریات مد و زیبایی مردان را ورق میزنیم در کمال تعجب مشاهده می کنیم که در این نشریات نیز چه روی جلد و چه در داخل آن بجای عکس سکسی مردان عکسهای سکسی زنان چاپ شده اند . بعبارت دیگر مردان حتی در نشریات خودشان نیز دوست دارند تصاویر زیبا و سکسی زنان را در برابر خود داشته باشند تا تصاویر مردان زیبا را .

بزبان دیگر مردان بیش از آنکه به فکر زیبایی خود باشند ب فکر زنان زیبایند و زنان (که نشریاتشان پر از تصاویر زیبا و سکسی خودشان است تا مردان) بیشتر به فکر زیبایی خودند تا تماشای تصاویر سکسی مردان .

شاید زنی بگویند که نه من اغلب اوقات به اندام سکسی مردان فکر میکنم تا به زیبایی و زیباسازی خودم. اگر چنین چیزی هم درست باشد باید بگویم شما بله. ولی جامعه مردسالار با نشریاتش میخواهد که شما بعنوان یک زن بیشتر به فکر زیباسازی خود برای مردان باشید تا نیازهای خود. این نظر خودساخته من نیست. نشریات موجود اینرا نشان میدهند.

بگذارید برای مدعیات بالا چند نمونه بیآورم: ابتدا نگاهی به نشریات مربوط به مد و زیبایی مردان میاندازیم. فکر می کنید که این نشریات مانند نشریات مشابه زنان پر از تصاویر سکسی مردان و مقالات مربوط به زیباسازی آنها است؟ ادا چنین چیزی نیست. این نشریات بر خلاف انتظار مانند نشریات زنان پراند از تصاویر سکسی زنان. به تعدادی از شماره های این نشریات که همگی مربوط به ژانویه ۱۹۹۹ میباشد نگاه می کنیم.

- ۱- FHM: روی جلد و صفحات داخلی پر از عکس های سکسی زنان.
- ۲- Maxim: روی جلد و صفحات داخلی پر از عکس های سکسی زنان.
- ۳- Dated: روی جلد و صفحات داخلی عکس های سکسی زن و مرد.
- ۴- Loaded: روی جلد، عکس سکسی زن، و در صفحات داخلی عکسهای سکسی زن و مرد هر دو.
- ۵- Details: روی جلد عکس سکسی زن و صفحات داخلی عکس های سکسی زن و مرد هر دو.
- ۶- "فقط برای مرد سیاه" (Just for Black Man): روی جلد و داخل هر دو عکسهای سکسی.
- ۷- "مرد سیاه" (Black Man): روی جلد و صفحات داخلی پر از عکس های سکسی فقط زنان.

توجه داشته باشید که تمام نشریات مد و زیبایی زنان که قبلا از آنها نام بردیم پراند از تصاویر سکسی زنان و بندرت میتوان عکس سکسی یک مرد را در آنها یافت .

باین ترتیب ، ملاحظه می کنیم که چگونه اکثر نشریات مردان برای عکس روی جلد و تصاویر داخلی خود بیشتر از عکس زنان سکسی و نیمه عریان استفاده می کنند تا عکس سکسی مردان.

سوال-چرا در نشریات زنان و مردان ، در هر دو ، این عکس های سکسی زنان و نه مردان است که اهمیت درجه اول را دارد؟
پاسخ- چون زنان در نشریات خود باید بیآموزند که چگونه خود را برای مردان زیبا و سکسی کنند و مردان نیز در نشریات خود بیآموزند چگونه از سکس زنان لذت ببرند. این خلاصه رابطه زنان و مردان در جامعه مدرن سرمایه داریست .

در نشریات مردان علاوه بر عکس سکسی زنان البته عکس مردان نیز بوفور چاپ می شود و شاید هم از نظر زنان عکس سکسی آنها (مردان). چرا که سکسی بودن مردان همانطور که در بخشهای قبلی توضیح داده شد مانند زنان لزوما با لباسهای نیمه عریان و نمایش بدنشان معنی نمی شود. از اینرو مردان در این نشریات اغلب با بدن پوشیده و لباسهای معمولی و بدون زرق و برق ظاهر می شوند.

بعلاوه برعکس نشریات زنان که ۹۰ درصد تبلیغات آنان مربوط به مسائل و وسائل مربوط به آرایش و مد و زیبایی است ، تبلیغات نشریات مردان آنطور که مثلا در نشریه ماکزیم (Maxim) بچشم می خوردند بیشتر راجع به ماشین، موتور سیکلت، مسافرت، مشروبات الکلی ، وسائل ورزشی ، موزیک و فیلمها و ویدیوهای سینمایی ، کتاب، ساعت ،

تلفن ، سیگار و البته بیش از همه کفش و لباس که همانطور که قبلا گفته شد نوع آن با مال زنان کاملا متفاوت است می باشند.

آیا خود همین نشان نمیدهد که مشغولیت های زنان و مردان با یکدیگر تفاوت دارند؟ آیا این تصویر همان چیزی نیست که در دنیای خارج میگذرد؟

واضح است که نشریات نیز مانند هر موسسه تجارتي دیگر برای جلب نظر خوانندگان خود و فروش بیشتر ناچارند کم و بیش تمایلات کامل آنان را دنبال کنند . از اینرو محتویات آنها بخشا منعکس کننده تمایلات درون جامعه می باشد .

آنها با مطالب خود در حالیکه از یک طرف این تمایلات موجود را منعکس و دنبال میکنند از سوی دیگر بعنوان یک وسیله تبلیغاتی تمایلات خوانندگان خود را مطابق میل و در جهت منافع خود شکل می دهند .

حالا اجازه دهید سری هم به نشریات جدی اقتصادی بزنیم و ببینیم که طرف خطاب این نشریات چه کسانی هستند .

چه کسانی طرف خطاب اصلی نشریات اقتصادی و مالی اند؟

از آنجا که مردان بیش از زنان در پی موقعیتهای اقتصادی و مالی اند لذا این نوع نشریات در میان مردان طرفداران بیشتری دارند. البته همانطور که در بالا دیدید مردان هم دارای نشریات مد و زیبایی ویژه خود می باشند. منتهای مراتب اینکه اگر این نوع نشریات عمدتا در میان زنان محبوبیت داشته و بعنوان نشریه ویژه آنان قلمداد میشوند

نشریات نوع دوم در میان مردان است که بیشترین خواننده را دارا می باشند.

بعبارت دیگر، در حالیکه نشریات مربوط به مد و زیبایی تقریباً قریب باتفاق آنان برای زنان منتشر میشوند، بالعکس، نشریاتی مانند فورب (Forb)، موفقیت (Success) و بسیاری نشریات دیگری که در مورد امور اقتصادی، مالی و سرمایه گذاری چاپ می شوند عمدتاً مردان را طرف خطاب خود دارند.

برای نمونه نگاهی به "فورب" شماره آوریل ۹۸ میاندازیم. در این نشریه در حالیکه بیشترین تصاویر از آن مردان است ولی در آن اثری از بنمایش گذاردن اندام سکسی یک مرد وجود ندارد.

تصویر مردان در اینجا تصاویر کسانی است که در سطوح بالای اقتصادی تصمیم می گیرند، پول در می آورند و صاحب ثروت و قدرندند. و در نشریه "موفقیت" نیز وضع بهمین منوال است.

در حالیکه حدود ۷۰ الی ۸۰ درصد تصاویر به مردها تعلق دارد، بعلاوه عکسهای مردها نیز در مقایسه با عکسهای زنان در رابطه با مشاغل کاملاً بالاتری چاپ شده اند.

در دو نشریه (C magazine) و (C Computing) شماره های آوریل ۱۹۹۸ نیز که هر دو مربوط به کامپیوترند، تصاویر ۸۰ تا ۹۰ درصد آگهی های تجارتي آنها که همگی مربوط به کامپیوترند تصاویر مردان در لباس معمولی را در بر دارند. در حالیکه نشریات مد و زیبایی همانطور که در قبل مشاهده شد ۸۰ تا ۹۰ درصد تصاویرشان تصاویر زنان سکسی اند.

یادداشتها

فصل پنجم

- ¹ - Merlyn Gardner, Role Models in Media, Girls Go on Dates , Boys Go to Work, Christian Science Monitor, May 2, 1997, p. 12.
- ² - Media Report to Women Nov. - Dec. 1987.
- ³ - Media Report to Women. March - April1, 1986.
- ⁴ - Psychology of Women Quarterly. Sept. 1988.
- ⁵ - Teen Magazine, May 1998.
- ⁶ - SRDS, Consumer Magazine Advertising source, Oct. 1998, Vol. 80, No. 10.
- ⁷ - Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's, Magazines for Libraries, 9th edition, 1997.
- ⁸ - SRDS, Consumer Magazine Advertising source, Oct. 1998, Vol. 80, No. 10.
- ⁹ - Hillary Carlip, Girl Power, Young Women Speak Out, NY, 1995, p. 53.
- ¹⁰ - Joan Jacobs Brumberg, the Body Project.
- ¹¹ - Hillary Carlip, Girl power, Young Women Speak Out, NY, 1995, p.53.
- ¹² - Journal of Broadcasting and Electronic Media, V. 42, n 1, Winter 1998, p. 142.
- ¹³ - Skolnick, Langbort, & Daym. Hardin & Ode, 1978; 1982.
- ¹⁴ - National Center for Education Statistics, 1995.
- ¹⁵ - Department of Labor, Steinke, Jocelyn, Connecting Theory & practice: Women Scientist Role Models in TV Programming, Journal of Broadcasting & Electronic Media, Winter 1998, v. 42, n1, p. 142.
- ¹⁶ - Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's, Magazines For Libraries, 9th Edition, 1997, p. 305.
- ¹⁷ -Ibid.
- ¹⁸ - Merlyn Gardner, Role Models in Media, Girls Go on Dates Boys Go to Work, Christian Science Monitor, May 2, 1997, p. 12.
- ¹⁹ - Ibid.
- ²⁰ - Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's, Magazines For Libraries, 9th. Edition, 1997, p. 1214.
- ²¹ -Ibid.
- ²² -Ibid.
- ²³ - Awrie Mifflin, "Planned TV Channels Raise Gender Stereo Type

Worries, karate for Boys vs. Baby Sitting for Girls", New York Times, Nov 2, 1998, p. c8

²⁴- Mel Poretz & Barry Sinrod, Price Stern Sloan, The First Really Important Survey of American Habits, 1989.

²⁵ -"Career Booklet", Cosmopolitan, September, 1986.

²⁶ -"Art of flirting", Glamour, May , 1984.

²⁷ -"How to get a man's Attention", Mademoiselle, September, 1998.

²⁸ - Cosmopolitan, Sept. 1984, pp. 277, 278, 279.

²⁹ - The World Almanac, 1989.

³⁰ - SRDS, Consumer Magazine Advertising source, Nov. 1998, Vol. 80, No 11.

³¹ - U.S. Statistics, 1997, Almanac, 1998, U.S. Bureau of Census.

³² - Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R. Bowder's, Magazines For Libraries, 9th Edition, 1997, p. 1279.

³³ -Ibid.

³⁴ - SRDS, Consumer Magazine Advertising Source, Dec. 1996, Vo. 180, No. 12, p. 246.

³⁵ - SRDS , Consumer Magazine Advertising source , Oct. 98 , V. 80 , No 10.

³⁶ - Wendy Chapkis , Beauty Secrets , p.40-41, South End Press , 1986.

³⁷ - Cathy Meils. E.. Euoros Soak in Soaps; Femme Channels ant for Steamy Telenovels , Television for Women in E. Europe.Veriety , July 13 , 1988, n 9 , p. 33.

³⁸ - SRDS , Consumer Magazine Advertizing source , Oct 1998 , Vol 80 , No 10 , p. 568.

³⁹ -Ibid, p. 909.

بخش دوم

زن

برده خانگی

فصل اول

مالکیت خانواده بر دختر

چرا زنان قبل از ازدواج حق برقراری رابطه جنسی با کسی را نداشتند؟

در دوران قدیم دختران حق برقراری رابطه جنسی با مردان در خارج از خانواده را نداشتند. در حال حاضر هم در بسیاری ممالک که بنا بر سنتهای گذشته عمل می کنند چنین حقی برای زنان و دختران وجود ندارد. آنها نه تنها نمی توانند دارای روابط جنسی قبل از ازدواج باشند، بلکه بطور کلی رابطه جنسی خارج از خانواده گناهی بزرگ و رسوا برانگیز محسوب شده و با مجازاتهای سخت و غیر قابل تصویری روبرو می گردد. به داستان زیر از روزنامه نیویورک تایمز توجه کنید.^۱

قید و بندهای قرون وسطایی بر دست و پای زنان

رشیده، دختر جوان و خجالتی مراکشی، زندگیش، هنوز در گیر قید و بندهای قرون وسطایی است. او روی کف اطاق کوچک و نمناکی، در کارخانه بسته بندی ماهی در آقادیر میخوابد و در هر ساعتی از شب و

روز حتی دوی صبح، بسته به اینکه کشتی ماهیگیری کی وارد شود، ممکن است برای کار فرا خوانده شود.

او فقط برای ۵ دلاری که در روز میگیرد به چنین کار سختی تن می دهد. با اینحال او که ۲۳ سال بیشتر ندارد خود را آدم خوشبختی می داند. "اگه خوابم بقدر کافی نیست حداقل جایی برای خوابیدن و پولی برای غذای بچه ام دارم." اینرا دختر جوان در حالیکه نگاهش به پائین ولی آهنگ صدایش با غرور بالا می رود اظهار میدارد.

رشیده مادر ازدواج نکرده ایست که در جامعه اسلامی محافظه کاری چون مراکش زندگیش از روال عادی خارج و به دربدری کشیده شده است.

تحت قوانین اسلامی مراکش زنان قانونا صغیرتر از مردانند، نصف آنان ارث می برند، و در حالیکه بی اجازه مردی از فامیل خود نمی توانند ازدواج کنند اما می توانند بدون هیچ رادع و مانعی، باسانی، توسط شوهر خود طلاق داده شده و رها شوند. و بدتر از این وقتی است که زنی در خارج از روابط خانوادگی بچه دار شود. در این صورت، بمراتب بیش از این مورد بی حرمتی قرار می گیرد.

دختران باردار، حتی وقتیکه خیلی جوانند و یا مورد تجاوز قرار گرفته اند، عموماً توسط خانواده خود که فکر می کنند برای آنان بی آبرویی به بار آورده اند، از خانه بیرون انداخته میشوند. گاهی برادران این نوع دختران جوان آنان را تهدید بمرگ می کنند. حکومت یا مؤسسات خیریه مذهبی هیچگونه حمایتی از این زنان که از دیدآنان آلوده بگناه شده اند نمی کنند.

سقط جنین، که قانوناً ممنوع است، کار آسانی نیست، هر چند زنان متمکن و تحصیلکرده می توانند مخفیانه و با پول بآن دسترسی پیدا

کنند. اما زنان جوان فقیری مثل رشیده اغلب حتی نمی دانند کجا دنبال آن بروند.

البته رشیده تنها یک مورد استثنائی نیست. او که نمی خواهد نام فامیلش را بدهد می گوید که توسط پسر خانواده ای که نزد آنها بعنوان خدمتکار کار می کرده است مورد تجاوز قرار گرفت. و بعد آنها او را اخراج کردند. او نمی دانست برای سقط جنین به کجا برود.

پدر و برادرانش به او گفته بودند که دیگر به خانه برنگردد. پیش از اینکه در کارخانه بسته بندی ماهی کار کند در خیابانها می خوابید و گدائی میکرد. "واسیلا تامزالی" (Wassyla Tamzali) متخصص حقوق زنان در یونسکو، سازمان فرهنگی، علمی و آموزشی سازمان ملل می گوید "در بسیاری از ممالک اسلامی برخورد مردم با بارداری ناخواسته این است که اساسا وجود آنها انکار می کنند."

در مراکش، مقامات حکومتی می گویند هیچ آماري در مورد مادران مجرد و فرزندان نامشروع آنان وجود ندارد و دولت هیچ گونه خدماتی در دسترس آنان قرار نمی دهند. اما مددکاران اجتماعی می گویند که به موازات گسترش شهرها و مهاجرت هرچه بیشتر زنان به این مناطق، تعداد مادران مجرد و فقیر افزایش یافته است و از آنجا که این زنان و کودکانشان از جامعه طرد می شوند، از اینرو بعضی از آنان مجبور به گدائی و فحشا میشوند.

البته زنان اغلب کودکان نامشروعشان را رها می کنند و برای پلیس این امری معمولی است که کودکی را در خیابان یا پارک پیدا کند. سال گذشته، روزنامه ها در کازابلانکا گزارش داده بودند که پلیس در سال قبل ۳۶۴ کودک تازه متولد را پیدا کرده است.

همچنین معمول است که مادران مجرد بهنگام ترک بیمارستان

کودکشان را در آنجا گذاشته و رها می کنند. بیمارستان اصلی اقادیر بگفته یک مقام محلی بطور جاری از ۶۰ کودک رها شده نگهداری می کند. مشکل وقتی زیاد می شود که تحت قوانین قرآن چیزی بنام پذیرش کودک (Adoption) غیر خودی بعنوان فرزند وجود ندارد. در نتیجه ، کودکان ناخواسته اغلب کارشان به یتیم خانه ختم می شود . مجابه ادباچه (Edbouche) میگوید: " این یکی از جنبه های تاریک اسلام است که حکومت تمام مدت از کمک به نیازمندان در اسلام دم میزند، و آنوقت ، در اینجا، در مورد مادران مجرد یک چنین ریاکاری ای بخرج می دهد. گویی آنها فاحشه اند." خانم ادباچه می گوید که وی تحت تاثیر مشاهده این بی عدالتیها بود که "به یک مبارز مدافع زنان" تبدیل شد.

او یک مهد کودک برای کودکان مادران مجرد و فقیر ، چیزی که در مراکش بسیار نایاب است را، در اقادیر اداره می کند که مخارج آن توسط یک بنیاد سوئدی تامین می شود.

مادران مجردی را که او ملاقات می کند ، اغلب دختران روستائی جوان و بی سواد هستند که چیزی در مورد زندگی نمی دانند و اغلب در سنین ۸ یا ۱۰ سالگی برای کار خدمتکاری به شهرها فرستاده می شوند.

"واقعا این والدین آنها هستند که باید مقصر شناخته شوند، و یا مردانی که آنها را فریب داده و مورد تجاوز قرار داده اند، " این را خانم "ادباچه" با صدائی که در اثر عصبانیت بالا می رود می گوید. او ادامه می دهد: " ولی در اینجا مرد هیچگاه مسئول شناخته نمی شود. تمام سرزنش و شرمساری این کار متوجه زن می شود."

"نوشا اسکالی" (Nousha Skali) دکتر داروسازی که در ایجاد یک مرکز کمک های قانونی به زنان کمک کرده است میگوید که پلیس بندرت به شکایتهای مربوط به تجاوز جنسی علاقه نشان می دهد. او می

گوید پلیس با زنی که مورد تجاوز قرار گرفته همچون طرف مقصر برخورد می نماید. آنها از او می پرسند: "آیا لباس مناسبی پوشیده بودی؟" یا "از همه اینها گذشته توی خیابان چکار می کردی؟"

فاطمه زهره توفیق، که در یک نانوائی کار می کند پسر ۷ ماهه ای دارد که هنوز نتوانسته است برای او نامی بگذارد. دوست پسرش، پدر کودک، حاضر به ازدواج با او یا گذاردن نامش روی بچه نمیشود. برای گذاردن نام فامیل خودش هم روی بچه باید از پدر خودش یا بزرگترین برادرش اجازه بگیرد و آنها هم هر دو این خواهش او را رد کرده اند. پدرم سرم فریاد زد: "دیگه هرگز نمی خوام چشمم دوباره روی تو یا اون بچه حرومزاده بیافته"، او در حالیکه اشکهایش را پاک می کرد به داستانش این طور ادامه داد. "برادرم گفت اگه یه بار دیگه پامو بخونه بذارم من و بچه هر دو رو می کشه." از این رو توی شناسنامه پسرش نوشته شده: "وادیه"، پدر نامعلوم. و اسم فامیلی وجود ندارد.

در کارخانه بسته بندی ماهی جایی که رشیده کار می کند، تقریباً ۵۰ زن در خوابگاه کثیف آن زندگی می کنند. اغلب آنان مجردند، و بسیاریشان بچه دارند. این زنان در حالیکه سؤال مرا بی ربط می پندارند هیچکدام شان نام فامیل خود را به من نمی دهند.

زهره، زن ۴۵ ساله، که با دستهای پوشیده از فلس ماهی از سر کارش باز می گشت دستش را بعلامت خوش آمد گوئی جلو آورد. او با ۵ زن دیگر و ۳ تن از فرزندان شان، منجمله دختر ۲۲ ساله خودش "هریبا"، که در همین جا در کارخانه بسته بندی ماهی بدنیا آمده و کار می کند همگی در یک اطاق زندگی می کنند. زهره می گوید: "هریبا دختر یک پلیس است که مرا در یک قبرستان بزور مورد تجاوز قرار داد." رشیده خودش از وجود "هیبا"، دختر ۴ ساله اش احساس غرور

می کند. در وجود بی شادیش ، برای او - که از ۶ سالگی برای خدمتکاری به شهر فرستاده شده بود - دخترک کوچکش تنها مایه شور و شغفش است .

چنین اوضاع و احوالی در مورد زنان فقط خاص جامعه مراکش نیست . در همه جوامع اسلامی بدرجات متفاوت در مورد زنان و کودکان آنها که در خارج از خانواده بدنیا آمده اند همین گونه رفتار می شود. فقط در کراچی یکی از شهرهای بزرگ پاکستان هر سال ۵۰ ۱۶۵ کودک سر راه گذاشته می شوند که ۹۹ در صد آنها دخترند.^۲

تقدس حق مالکیت بر سکس

و مجازات سرپیچی از آن

به داستان "رعنا عرفات" دختر اردنی که جانش را بخاطر پشت کردن به حق مالکیت خانواده بر سکس خود از دست داد گوش کنید:

رعنا عرفات دختر ۲۳ ساله ای که داستان غم انگیز زندگیش در اگوست ۹۷ به پرده تلویزیون اردن کشیده شد، جرمش این بود که نمی خواست با کسی که خانواده اش تعیین کرده بود ازدواج کند . او کس دیگری را دوست داشت . ولی از آنجا که او همچون شیئی بود که به خانواده و در واقع به پدرش تعلق داشت و در نتیجه کنترلی بر جسم و سکسش نداشت زیر فشار بود که آنرا در اختیار کسی که خانواده اش تعیین کرده بود قرار دهد. او بر علیه این قانون سرکشی نموده و از خانه فرار می کند ولی بدنبال اعلام این خبر در تلویزیون که پدر و مادرش دست از اصرار خود برداشته و او می تواند بدون آنکه آسیبی باو برسد به

خانه باز گردد، از مخفیگاه خود خارج شده و به خانه باز می گردد. ولی یک روز بعد از بازگشتش بخانه ، یعنی در ۱۹ اگوست ۹۷ با شلیک ۵ گلوله به مغز و شکمش توسط برادرش به قتل می رسد.^۲

البته نباید فکر کرد که چنین امری در اردن و سایر ممالک عربی و اسلامی یک امر استثنائی و نادر است . نه ، به هیچ وجه چنین نیست . این تنها یک مشت از خرواری از این نوع جنایات است که شبانه روز در این جوامع و نقاط دیگر دنیا بدرجات مختلف اتفاق میافتد .

نکته مهم اینکه جامعه سنتی و از جمله قوانین دولتی آن به چنین قتل هایی بعنوان جرایم جدی نگاه نمی کنند چرا که همچنان مانند گذشته ، زن در این جوامع حداقل از جانب بخش سنتی آن بعنوان مایملک خانواده شناخته شده و لذا حق مالکیت پدر یا خانواده بر دختر و زن، کم و بیش، و البته نه بشدت گذشته، برسمیت شناخته میشود. بنابراین، نه تنها وضع قوانین جدی در این مورد، بلکه اجرای آن نیز با مقاومت جامعه مردسالار مواجه میگردد، و یا در صورت اجرا نیز، بخاطر راههای فرار قانونی موجود در آن عملا بی نتیجه می ماند.

شاهدی بر این مدعا اینکه برادر و قاتل رعنا که البته زیر سن قانونی بوده تنها به شش ماه زندان محکوم می شود و قانون ، اعضای بزرگتر خانواده را که طراحان اصلی این قتل و مسببین اصلی این جنایت بوده اند، آزاد گذارده و در واقع اجازه می دهد تا با پیش انداختن برادر کوچک و استفاده از تخفیف قانونی برای جرایم کودکان راههای قانونی برای ارتکاب چنین جرایمی وجود داشته باشد.

"عزیزه تومبول" (Aziza Tumbul) دختر ۱۴ ساله کرد اهل کردستان ترکیه قربانی دیگری از سرپیچی دختر از قانون مالکیت خانواده بر سسک دختران است . او پس از آنکه به داشتن سسک با پسر ۱۹ ساله

همسایه که حتی امکان دارد او را مورد تجاوز قرار داده باشد اعتراف می کند توسط ۲ تن از برادرانش به خارج از خانه برده می شود و به کانال آب پرتاب می شود تا با مرگش لکه ننگی که بر دامن خانواده برجا گذارده است از میان برود.

البته او بطور معجزه آسائی میتواند در فاصله ای دور، بزحمت خود را از کانال بیرون کشیده و توسط دهقانان منطقه که صدای ناله و کمک خواستن او را میشنوند نجات پیدا کند. یک روز قبل از انداختن عزیزه به کانال آب، پسری که با او رابطه جنسی داشت در میدان شهر در روز روشن بدست برادران عزیزه بضرر گلوله کشته شد.^۴

نباید فکر کرد که این یک نمونه استثنائی بود. در همان میدان شهر در روز روشن گلوی دختر بالای ده ساله ای توسط برادر ۱۱ ساله اش بخاطر شعر عاشقانه ای که در رادیوی شهر باو اهداء شده بود پاره شد. بعد "هتیس" (Hatice) زن ۱۲ ساله ای بود که بخاطر آنکه بدون اجازه شوهرش به سینما رفته بود گلایش توسط وی با کارد بریده شد.

با آنکه در ترکیه چنین قتلهایی طبق قانون جرم بزرگ جنایی محسوب گشته و مجازات آن مرگ است ولی مرتکبین این جنایات معمولاً بیش از ۶ سال زندان نمی گیرند چرا که قضات جنایات مزبور را معمولاً بعنوان قتلهایی که عامل تحریک در آنها دخالت داشته است در نظر می گیرند و لذا احکام سنگین برای آنها صادر نمی کنند. بعلاوه خانواده ها معمولاً برای فرار از مجازات، برادران صغیر قربانی را مامور این قتل ها می کنند و آنها هم بخاطر سن پایین اشان به بیشتر از ۲ سال زندان محکوم نمی شوند.^۵ این وقایع مکرراً در کشورهای عربی و سایر نقاط جهان همچنان به وفور اتفاق می افتد و محدود به موارد بالا نمی باشند.

طبیعی است که تمامی این چنین محدودیتهایی در تحلیل نهایی بخاطر آن بوده است که زن حق در اختیار گذاردن سکس خود را به کسی جز شوهرش نداشته است. از این رو تا زمانیکه در خانه پدرش بسر می برده تا هنگام ازدواج اجازه برقراری رابطه جنسی با کسی را نداشته و پس از آن نیز چنین رابطه ای تنها محدود به شوهر وی می شده است .

آیا رابطه جنسی فقط با شوهر برای دختری داوطلبانه بوده؟

بی شک نه . همانطور که در داستان " رعنا " دیدیم همیشه این پدر یا جانشینان وی در خانه بوده اند که علیرغم میل دختر در این مورد تصمیم می گرفته اند . دختر نه در مورد خود ازدواج و زمان آن و نه در مورد کسی که قرار بوده با او ازدواج کند هیچگونه حق تصمیم گیری و حتی اظهار نظر نداشته است و در این مورد موظف بوده است که کاملاً مطیع و فرمانبردار اوامر پدر و خانواده خود باشد.

طبیعی است که اگر دختر از این حق برخوردار بود که خود شوهر آینده اش را انتخاب کند آنوقت تصمیم داوطلبانه اش به اینکه برای همیشه و تنها با شوهر خودش رابطه داشته باشد یک تصمیم شخصی و به هیچوجه به معنای آن نبود که وی کنترلی بر سکس خود ندارد . چرا که بهر حال این او می بود که در مورد چگونگی استفاده از آن تصمیم می گرفت . درست مانند کسی که به میل خود تصمیم به برقراری رابطه جنسی با کسی قبل از ازدواج می گیرد.

ولی وقتی که شخص دیگری برای او در این مورد تصمیم می گرفت معنای آن چیزی جز این نمی توانست باشد که آن شخص ، و نه

خود زن ، مالک و صاحب سکس و جسم وی است و چون در این مورد این پدر بود که تصمیم گیرنده اصلی بود ، لذا ، این او بود که مالک اصلی دختر و سکس او محسوب می شد و هر زمان که می خواست این حق را بنا بر شرایطی تحت اختیار فرد دیگری قرار می داد و از آن ببعد فرد مزبور بود که تمام اختیارات مالکیت پدر بر دختر به وی یعنی به شوهر جدید دختر منتقل می شد و حالا این او بود که صاحب بی چون و چرای زن و سکس او محسوب می گشت.

آیا مالکیت مرد بر زن

با مالکیت بر اشیاء تفاوتی داشته است؟

نه . چرا که رابطه پدر با دختر و یا شوهر با زن کاملاً با خصوصیات مربوط به مالکیت و رابطه میان مالک و مایملک وفق می کرد. بعبارت دیگر پدر یا شوهر نسبت به دختر و زن خود از همان حقوقی برخوردار بود که هر مالکی نسبت به دارایی خود داراست و مقررات و آداب و رسوم مربوط به شوهر دادن دختر کم و بیش همان مقررات مربوط به انتقال مالکیت از یک دست به دست دیگر بود و با انتقال مالکیت در مورد سایر داراییها مطابقت می کرد. در قوانین مربوط به مالکیت در همه کشورها اولین نتیجه مترتب بر مالکیت بر یک شیئی و دارایی، حق استفاده از آن شیئی توسط صاحب آن و انحصار این حق به تنها او و نه هیچکس دیگر است . باین ترتیب که هیچ کس دیگری حق دست درازی و استفاده از موضوع مالکیت را بدون اجازه مالک آن ندارد.

دوم آنکه ، اگر کسی به این حق تجاوز کند و دارایی مزبور را بدون اجازه مالک آن مورد استفاده قرار دهد بنابراینکه چنین استفاده ای

موجب لطمه به آن بشود و یا آنرا از حَیْض انتفاع خارج ساخته و به چیز غیر قابل استفاده ای تبدیل کند ، و یا آنرا نابود ساخته از بین ببرد ، باید بخششاً یا تماماً خسارت وارده را با پول و یا هر وسیله دیگری جبران نماید. سوم آنکه این حق، یعنی حق مالکیت، حقی قابل انتقال است باین معنا که مالک می تواند در قبال پول یا هرچیز دیگری و یا اصلاً بدون دریافت چیزی و بعنوان هدیه حق مزبور را بدیگری منتقل نماید. در این صورت حق مزبور برای همیشه به مالک جدید منتقل شده و این او خواهد بود که حق انحصاری استفاده از شیئی مزبور را بدست می آورد.

اینها حقوقی است که به مالک هر شیئی یا دارایی تعلق می گیرد و باعتبار چنین حقوقی است که ما بخود اجازه می دهیم شخص مزبور را مالک آن شیئی یا دارائی بدانیم . بعبارت دیگر هر جا که کسی در رابطه با چیزی از چنین حقوقی برخوردار باشد باعتبار این حقوق ما او را مالک آن شیئی یا دارایی می دانیم . حالا این دارایی می تواند شی باشد یا حیوان و یا حتی انسان . مثل برده گان که صاحبانشان مالک همه چیز آنان بوده از حق استفاده از نیروی کار و سکس آنها گرفته تا فروش و یا حتی کشتن آنان همه را در اختیار خود داشتند.

ما بتدریج در طی مطالب بعدی خواهیم دید که چگونه در گذشته، پدر و خانواده دختر، از تمامی حقوق مربوط به مالکیت نسبت به دختر خود برخوردار بوده و با وی بمثابه مایملک خود برخورد می کرده اند . ولی قبلاً لازم است ببینیم که دختر برای پدر و خانواده اش چه ارزش مصرفی داشته که به تملک وی توسط او معنا می داده است .

ارزش مصرف دختر و حفظ آن تا شب عروسی

زن بعنوان چیزی که به تملک دیگران در می آمده می بایست دارای ارزش مصرفی خاصی بوده باشد که در دیگران تقاضا و انگیزه به تملک در آوردن خود را بوجود بیاورد. بعبارت دیگر ، می بایست خصوصیت اساسی هر کالا و محصول دیگر را داشته باشد. این خصوصیت ارزش مصرفی وی بوده است .

یکی از ارزش های مصرفی زن ، بعنوان زن و نه نیروی کار یا وسیله تولید مثل ، قابلیت لذت بخشی جنسی وی بوده است و از این رو دارای ارزش مصرف جنسی بوده و می توانسته برای ارضای نیازهای جنسی مرد بکار رود. از همین رو مردی که وی را بعنوان یک وسیله و موضوع سکس می خرید می بایست مطمئن می بود که کالای مزبور قبلا مورد استفاده کسی قرار نگرفته و بعنوان یک جنس مصرف شده و دست دوم باو قالب زده نشده باشد.

همانطور که قبلا دیدیم دختری که بکارتش را از دست می داد در واقع ، همچون وسیله ای بود که از حیض انتفاع افتاده و بی مصرف شده باشد . چنین دختری ارزش مصرف جنسی خود را از دست داده و باین ترتیب کمتر ممکن بود خریداری پیدا نماید . به همین دلیل بود که اطمینان از باکره گی وی و آزمایش آن در شب عروسی اهمیت درجه اولی پیدا می کرد.

در میان بسیاری از اقوام ، لباس بخون آلوده دختر در شب عروسی ، بعنوان سند باکرگی و دست نخوردگی وی ، همچون چراغ سبزی بود که از صحت و سلامت معامله خبر می داد.

در میان یهودیان در شب زفاف که همان شب عروسی و شبی بود

که دختر برای اولین بار به اطاق حجله می رفت و در اختیار شوهر و صاحب آتی خود قرار می گرفت ، لباس بخون آلوده شده وی ، پس از عمل جنسی به بیرون حجله ، جایی که فامیل و اقوام دختر پس از فرستادن عروس و داماد بدرون حجله ، در انتظار نتیجه کار نشسته بودند، بعنوان سند باکرگی دختر ، بسوی آنها پرتاب می شد و این نه تنها شاهدی بر صحت و سلامت معامله قلمداد میگشت ، بلکه همچنین بعنوان سندی نیز در دست خانواده دختر باقی می ماند تا در صورت ادعای خانواده مرد مبنی بر نا باکرگی عروس و تقلب در معامله ، بعنوان مدرک بر علیه چنین ادعایی بکار رود.

البته روال کار به این ترتیب بود که خانواده دختر در جلسه ای از ریش سفیدان و بزرگان شهر حاضر می شدند ، و لباس خونین را در مقابل آنان پهن می کردند و نادرستی اتهام مرد را به اثبات می رساندند . در چنین حالتی ، مرد بخاطر لطمه زدن به اعتبار فروشنده و کالای وی ، یعنی پدر و دختر وی ، موظف به پرداخت جریمه می شد. ولی در صورتیکه خانواده زن نمی توانستند باکرگی دختر را در جلسه مزبور ثابت نمایند جزای تقلب در معامله سنگسار کردن دختر بود . چرا که او با ارتکاب به "فحشاء در خانه پدرش مرتکب عمل بسیار زشتی شده بود."^۶

همین قواعد نیز در میان مسلمانان وجود داشت . در میان آنان نیز رسم بر این بود و هنوز هم در بعضی نقاط ایران و احتمالاً در سایر نقاط نیز هست که اقوام زن در شب زفاف ، در پشت در خوابگاه عروس و داماد ، منتظر لباس لکه بخون زن می مانند ، تا خود و دیگران را مطمئن سازند که کالای فروخته شده دست اول و دست نخورده بوده است . در غیر این صورت معامله ازدواج بهم خورده و تمام خرج و مخارجی که

داماد برای مراسم ازدواج متحمل شده باضافه مبلغی که برای خرید زن به پدر وی پرداخته باو بازگردانده میشود.

منجمله در ایران در منطقه اراک، رسم بر این بود که در شب عروسی اگر معلوم میشد که عروس باکره نیست، او را بطور وارونه سوار بر همان خری که با آن او را به خانه داماد آورده بودند کرده و بخانه پدرش بازمیگرداندند.

در جنوب ایران در میان اعراب، در شب عروسی وقتی که عروس و داماد به حجله میروند، در حالیکه دیگران پشت در لهله و سروصدا میکنند که به عربی پِزرد میگویند، مرد باید ظرف ۵ دقیقه زن را از باکرگی بیاندازد. لهله و سرو صدا احتمالاً برای آن است که جیغ و فریاد زن در اثر زجری که در اثر عمل جنسی ۵ دقیقه ای میکشد، بگوش نرسد همین طور، در جنوب مکزیک، در بعضی روستاهای منطقه "ایستمو" (Istmo De Tehuantepec)، در روستاهای دور افتاده آن، در شب عروسی، مرد پس از همخوابگی با زن در حالیکه دیگران منتظر نتیجه کار هستند با ملافه سفیدی که شب بر روی آن خوابیده اند، در حالیکه آنها در دستهای خود و برای نشان دادن به دیگران بالا گرفته از در خارج می شود. اگر ملافه آغشته به لکه های خون باشد همه چیز به خوشی ادامه می یابد. در غیر این صورت، قرارداد ازدواج بهم خورده و مرد زن را ترک می کند..

برای اطمینان از باکرگی دختر البته روشهای دیگری نیز بکار می رفت منجمله از طریق استفاده از آب لیمو. چرا که آبلیمو رنگ خون دختر باکره را سبز و خون غیر باکره را سیاه میکرد.^۷

اهمیت دست نخوردگی دختر آنقدر مهم بود که اگر دختری باکرگی خود را قبل از ازدواج از دست می داد ارزش مصرف خود را از

دست داده و از لحاظ کالایی بی مصرف می شد. در نتیجه، دیگر کسی حاضر به ازدواج با وی و بعبارت دقیق تر خرید وی نمیشد و این برای صاحب او یعنی پدر هم خسارت مالی و هم خسارت حیثیتی بار می آورد. خسارت مالی هم از این جهت که کالای سکس مورد تملک وی بی ارزش و غیرقابل فروش می شد، و هم از این جهت که مال بد بیخ ریش صاحبش میماند. باین معنا که دختر احتمالا تا آخر عمر در صورتیکه به نیروی کارش احتیاج نبود روی دست پدرش می ماند و مخارج زندگی اش به گردن وی می افتاد.

از همین رو بود که برای جلوگیری از روابط جنسی قبل از ازدواج از یک طرف با بالا بردن مقام و جایگاه دخترِ باکره تا حد خدایی در میان هندوها دختر باکره در مراسم مذهبی و فستیوالهایشان از جمله فستیوال "دورگا پوجا" (Durga Puga)، بعنوان خدای زن، مورد پرستش قرار می گرفت،^۸ دختر به حفظ باکرگیش تشویق میشد، و از طرف دیگر با مجازاتهای سختی که برای ممانعت از روابط جنسی قبل از ازدواج وضع کرده بودند، از این کار منع می شد.

از جمله این مجازات ها یکی این بود که در میان یهودیان اگر در شب ازدواج، همانطور که در بالا آمد، معلوم میشد که عروس باکره نبوده است، او را سنگسار می کردند.^۹ و یا در میان مسلمانان دیدیم که چگونه دخترانی مثل "عزیزه تومبول" و "رشیده" اگر بخاطر رابطه جنسی قبل از ازدواج بقتل نمی رسیدند ولی بطور قطع از خانواده و جامعه برای همیشه طرد میشدند.

بستن مجرای دختر برای جلوگیری از مصرف غیر مجاز آن

اگر ترس از مجازات وسیله ای بود تا دختر اصولاً جرأت نزدیکی جنسی با کسی و ضایع کردن ارزش کالائی خود را قبل از فروش یا ازدواج نداشته باشد، قطع بخشی از آلت تناسلی زن و یا بستن مجرای آن وسیله دیگری بود تا در صورت موثر واقع نشدن شگرد اول، راه را بر ضایع شدن این ارزش بطور کامل سد نماید.

باین ترتیب، اگر خود دختر هم نسبت به حفظ بکارتش لاقیدی بخرج می داد بسته بودن مجرای جنسی وی مانع مصرف قبل از موقع آن و ضایع شدن ارزش آن می شد. به مقدمه "ربکا جانسون" (Rebeca Jhonson) در این مورد و در رابطه با دو تن از مانکن های زن در آمریکا که در اصل سومالیایی هستند و بعد مصاحبه یکی از آنها با دیگری توجه نماید:

دنیای دیگر^{۱۰}

آنها با هم وجه مشترک های زیادی دارند. هر دو مانکن، افریقایی و از یک کشور و قبیله آمده اند. و البته هر دو زیبا هستند. و بعد وجوه مشترکشان تمام می شود. "ایمان" ۴۲ ساله و "دیری واریس" (Waris Dirie) مطمئن نیست که چند سال دارد. والدینش چادرنشین و در روستاها اینجا و آنجا در پی غذا و پناهگاه بوده اند. آنها تقویم، ساعت، تلفن یا تلویزیون نداشته اند. حتی "دیری" حالا هم بطور مرتب ساعت نمی بندد. بلکه ترجیح می دهد ساعت را از روی سایه آفتاب بگوید. او معمولاً دیر میکند. اما "ایمان" هرگز تاخیر ندارد. والدینش از متخصصین شهری و آدمهای مترقی بودند که بعد از کودتا در

همان "سومالی" تبعید شده بودند. مادر ایمان برای مخارج تحصیل دخترش جواهراتش را می فروشد.

و اما یک تفاوت دیگر هم میان ایندو وجود دارد. وقتی "دی ری" یک دختر بچه ۵ ساله بود، مادرش او را توی تاریکی شب به صحرا برده، و باو گفته بود دست از مقاومت بردارد و بگذارد تا یکی از کولی هایی که از آنجا می گذشتند آلت زنانه او را ببرد. همان کاری را که مادر بزرگش با مادر او بهنگام کودکی کرده بود. بعد از این بود که مهبل "دی ری" با ساقه باریک و نک تیزی بهم دوخته می شود. تا ۴۰ روز پاهای او بهم بسته شده بودند تا جلوی سر باز کردن زخم گرفته شود. میگویند درد چیزی است که کسی نمی تواند آنرا به یاد بیاورد، اما واریس می گوید که یادش است. او می گوید، "من آنقدر درد میکشیدم که آرزوی داشتم که بمیرم."

تخمین زده می شود که در سومالی ۹۸ در صد زنان آلت شان قطع شده است. اما ایمان نه. مادرش حاضر به این کار نشده بود. او یکی از خوش شانسها بود.

این تنها در سال های اخیر است که قطع آلت زنان مورد بحث و گفتگوی عمومی قرار گرفته است، و گر نه هیچکس بطور قطع نمیداند این رسم کی و از کجا شروع شده است. ولی عقیده بر این است که تقریباً از ۴۰۰۰ سال قبل باین طرف (یعنی درست کمی بعد از آغاز نظام پدرسالاری-از من) به آن عمل می شده است.

طبق گزارش سازمان ملل این عمل در حال حاضر در ۲۸ کشور آفریقایی به مورد اجرا گذاشته می شود و تخمین زده می شود که عمل مزبور به اشکال مختلف بر روی بیش از ۱۳۰ میلیون دختر و زن در افریقا انجام گرفته است. تنها در سالهای اخیر است که در اثر آنکه پناهندگان

هرچه بیشتری از کشورهایی چون سومالی به غرب مهاجرت می کنند، این پدیده برملا شده است. قانونگذاران امریکا اخیراً قانونی را ارائه داده اند که بر طبق آن اجرای این عمل بر روی یک صغیر در امریکا جرم (Felony) محسوب گشته و مجازات ۵ سال زندان را به همراه دارد. اما با وجود آنکه دادگاهها و سیاستمداران در باره این مسئله ظریف بحث می کنند، با این حال این پدیده همچنان بمیزان وسیعی ناشناخته مانده است. تا کنون تنها زنانی که برای احتراز از این عمل فرار کرده اند خبر ساز بوده اند. با بالا گرفتن سابقه کار "دی ری" بعنوان یک مانکن - او یکی از زیباترین مانکن های رولان (Revlon) و یکی از دخترهای جیمز باند (Bond) بوده است* - و همینطور در پی پلاتفرم وی برای بحث در مورد قطع آلت جنسی زنان، در سپتامبر گذشته، سازمان ملل وی را بعنوان سفیر مخصوص خود در مبارزه بین المللی اش برای پایان دادن به قطع آلت جنسی زنان منصوب کرد. او بعنوان سفیر قرار است به کشورهای آفریقایی جایی که در آنها این عمل رایج است برود و بر علیه مخاطرات جسمی و روحی ناشی از این عمل سخنرانی کند. وی همچنین با "کاتلین میلر" (Kathleen Miller) کتاب خاطرات خود بنام "گل صحرا" را نوشته که توسط "ویلیام مارو" (William Morrow) در سپتامبر منتشر می شود. وقتی "دیری واریس" برای اولین بار تصمیم گرفت که مانکن شود، الهام بخش وی در این مورد "ایمان" که شهرت جهانی داشت بود. در اینجا، برای اولین بار "دیری" و "ایمان" سکوت در مورد این رسم

* - جالب است که نظام سرمایه داری به "دی ری" و امثال او براحته اجازه میدهد تا بر علیه اشکال قدیمی اسارت زن که دیگر برایش پول ساز نیست مبارزه کنند. در حالیکه در همان حال، آنها را، بی آنکه خود آنها متوجه شوند، آلت و بازیچه اشکال جدید اسارت و بردگی زن قرار میدهد. در واقع دیری ناآگاهانه تلاش میکند تا زنان را از برده خانگی به برده سرمایه تبدیل نماید.

وحشتناک در آفریقا را می شکنند.

ایمان: اجازه بده با گفتن این شروع کنم که من چقدر ترا بخاطر اینکه به صحبت در این مورد دست زده ای تحسین می کنم . هرچند این مسئله در سومالی چیز پوشیده ای نیست ، ولی در بقیه جهان اینطور نیست ، و کاری را که تو به آن دست زده ای شهامت زیادی می خواهد بنابراین ، بگذار از اول شروع کنیم . آیا از ختنه خودت چیزی یاد است؟ چند سال داشتی؟ واریس: تو میدانی در سومالی وضع به چه قرار است . در آنجا ما چیزی به نام جشن تولد نداریم که یاد آور سن مان باشد، ولی فکر می کنم که در آنموقع من ۵ یا ۶ ساله بودم . خیلی خوب یادم است . خیلی خوب . یک روز مادرم گفت . "فردا روز گودنون (Gudnun) است"

ایمان: هیچ به تو هم گفت که قرار است با تو چه کنند؟

واریس: نه ، اصلا . هیچکس چیزی بمن نگفت .

ایمان: می دانم . در سومالی ، هیچکس در باره سکس صحبت نمی کند. این چیزها فقط به سرت می آید.

واریس: من خودم در انتظار اینکار بودم زیرا می خواستم من هم مثل بقیه دخترها باشم ، اما در ضمن اضطراب هم داشتم زیرا ختنه خواهرم را دیده بودم ، و بنظر نمی آمد که حال و احوال خوبی داشت .

ایمان: می گذاشتند نگاه کنی ؟

واریس: نه . من پشت یک بته قایم شده بودم . خواهرم با لگد به زنی که قرار بود این کار را بکند زد و فرار کرد. ولی همه زنها دنبالش کردند ، او را گرفتند و روی زمین خوابانده . بعد از این واقعه ، او در شهر ، سر زبانه افتاده بود . فکر می کردم من مثل او نخواهم بود. من قوی خواهم بود. مادرم بمن گفت "یادت باشد خواهرت چکار کرد؟" آن زن

درست کارش را انجام نداد. برای همین او فرار کرد. ولی تو دلیلی ندارد که نگران باشی .

ایمان: من یادم هست وقتی که دخترها را در "مگادیشو" (Mogadishu) ، جایی که من در آنجا بزرگ شده بودم ، ختنه میکردند. این کار را گروهی انجام می دادند. بنابراین آنها تنها نبودند. در شهر ، این کار را در بیمارستان انجام می دادند. بنابراین شما می توانستید آنرا بشکل دلخواهتان انجام دهید. همه این کار را می کنند - درست مثل درآوردن لوزه - منتها به شکلهای مختلف . شما می توانید کمی از آنرا بردارید و یا مقدار زیادی از آنرا. این طورنیست که مامورین دولتی بیاند و بازرسی کنند. اما در مورد تو حالت افراطی اش بود (Infibulations) برداشتن تمامی یا بخشی از آلت جنسی بیرونی ، باضافه تنگ کردن دهانه مهبل . واریس : بله ، همه چیز را برمی داشتند. در واقع چیزی باقی نمی ماند.

ایمان : بگذار برگردیم به روزی که این اتفاق برای تو افتاد.
واریس : مادرم صبح زود وقتی که هنوز تاریک بود مرا از خواب بیدار کرد.

ایمان: چشمهایت را نبستند؟

واریس: نه در ابتدا . او هیچ رحمی از خودش نشان نداد. تیغ شکسته ای را در آورد و برید. من خون خشک دختران دیگر را روی آن می دیدم ، تیغ زیاد تیز نبود و او هی باید می برید. صدای پاره پاره شدن گوشت را میشد شنید. خیلی طول کشید. مادرم گفته بود که زود تمام می شود ولی خیلی طول کشید. او یک تکه چوب را لای دندانهای من گذاشت و گفت که دست او را محکم بگیرم. وقتی که کار بریدن تمام شد با خار نوک تیزی دو لبه آنرا سوراخ کرد و آنها را با نخ بهم دوخت .

ایمان : و آنها چیزی برای درد یا چرک بتو ندادند؟

واریس: هیچ چیز.

ایمان : این برای یک دختر پنج ساله باید یک چیز واقعا رعب آور باشد.

واریس : از آنروز بود که من معنی درد را فهمیدم .

ایمان: یادم می آید وقتی که این را با دختر عموهایم انجام دادند، بعد پاهای آنها را طوری بهم بستند که نتوانند حرکت کنند . مثل چینی ها که پایشان را می بندند. این صرفا برای زیبایی است . آنها فکر می کنند مهبل زن زشت است .

واریس: من چند هفته فقط دراز کشیدم . باید روی پشتم دراز می کشیدم . مادرم گفت: "تکان نخور. ممکن است بد جوش بخورد." بعد از این، همه چیز تغییر کرد. من قبلا به اطراف می دویدم و دنبال برادرم می کردم . ولی حالا دیگر نمی توانستم .

ایمان : به طریقی کودکیت را از دست ربودند.

واریس : نابودش کردند .

ایمان: از بعضی لحاظ به این کار به چشم مراسمی نگاه می کنند که در آن تو که تا بحال دختر بوده ای حالا به یک زن تبدیل می شوی. آیا به هیچیک از دوستانت هم گفتی؟

واریس : فقط به بعضی از آنها. نمی خواستم دخترهایی را که هنوز این کار را با آنها نکرده اند بترسانم . یادم می آید که با خودم فکر می کردم که چرا مادرم بمن نگفته بود .

ایمان: او نمی دانسته . آنها احتمالا دقیقا همان کاری را می کردند که با آنها بهنگام کودکی شده بود. بسیاری از مردم برایشان دشوار است که بچه هایشان را ختنه نکنند چرا که می دانند بعدا آنها از جامعه طرد

خواهند شد. مادر من به مردم نگفته بود که مرا ختنه نکرده . او برای چند هفته مرا بدور دست فرستاد و وانمود کرد که مرا به بیمارستان برده اند . اگر مردم می فهمیدند، مشکل ببار می آمد. یادم می آید که دختر عموهایم تقاضا می کردند که ختنه شوند . اگر نشوید با شما مثل نجس‌ها رفتار می شود. این هیچ ربطی به اسلام یا نجس بودن ندارد. من شخصا فکر می کنم که مسئله بر سر کنترل ، و بطریقی ساکت کردن زنان است واریس: اگر من این کار را نکرده بودم و همین طور مانده بودم ، این برای خانواده من مایه شرمساری زیادی می شد. من هیچگاه موفق به ازدواج نمی شدم .

ایمان : درست است . حتی فواحش هم این کار را می کردند. ولی تو وقتی که فرار کردی بخاطر مردی بود که پدرت می خواست با وی ازدواج کنی .

واریس: بله من احتمالا ۱۲ یا ۱۳ ساله بودم و او شصت ساله ، ولی او شترهای زیادی داشت . من به پدرم گفتم. "او پیر است." پدرم گفت . "چه بهتر. در عوض او نیمیره یه زن جوون بگیره." من خیلی عصبانی بودم .

ایمان: البته. من فقط یادم میاید که مردی برای خواستگاری به خانه ما آمده بود. من ۱۳ ساله بودم و یادم است که مادرم دررا بست و جای درست کرد. ابتدا همه با او رفتار خوبی داشتند چیز دیگری را که یادم است مربوط بوقتی است که داشتند او را از خانه بیرون می انداختند. بعدا مادرم گفت که قصد او از خواستگاری این بود که مرا برای کلفتی به خانه ببرد! مادرم می گفت " چطور او جرأت می کند حتی فکر این را بکند که من می آیم یک دختر ۱۳ ساله را شوهر بدهم ؟" ما فکر می کردیم که او برای دختر عموی ۳۲ ساله من آمده است. من شانس

دارم . دوبار ازدواج کرده ام و والدین من کاملا با ازدواج های من موافقت داشته اند، ولی اگر بگویم که بمن راحت گذشت دروغ گفته ام. در روز عروسی دومم با "دیوید بویی" (David bowie) از پدرم پرسیدم که آیا موافق است و او گفت، "والا، راستش را بگم من ترجیح می دادم که تو با یه سومالیایی یا مسلمون ازدواج میکردی . ولی حالا دیگه چاره ای ندارم . مسلمون که نیست هیچی . سوما لیایی هم که نیست ، حداقل سیاهم نیست ! " ولی آنها او را خیلی دوست داشتند، و چیزی که آنها واقعا خوششان می آمد این بود که من عاشق او بودم .

حال درد سر من با آنها این است که دائما می پرسند کی بچه دار می شوید . البته می توانست سخت تر از این هم باشد. عمه ها و عموهای من وقتی شنیدند که من با یک مرد سفید بیرون می روم ، گفتند که این توهین به مقدسات آنهاست و او باید مسلمان بشود. حتی تصورش را هم می توانید بکنید که "دیوید بویی" مسلمان بشود؟

واریس : من مجبور بودم فرار کنم زیرا که ازدواج معمول ترین کار بود. من نمی توانستم بگویم، " ترجیح می دهم ازدواج نکنم . " تنها راه فرار از ازدواج ناپدید شدن بود. بنابراین یکشب خانه را ترک کردم زیرا مطمئن بودم که هر چه پیش آید بهتر از ازدواج با یک پیرمرد است . خیلی ترسیده بودم . برای همین تا توانستم دویدم. بارها می خواستم باز گردم ، اما بعد فکر می کردم که دیگر خیلی دور شده ام و خب، فقط یک کمی دیگر مانده تا به جایی که می خواستم برسم . ولی حتی نمی دانستم بکجا می روم . درآن لحظه ، می بایست خیلی سریع رشد می کردم و آدم دیگری می شدم.

ایمان: وقتی که می دویدی برای غذا و محل خوابیدنت چه می

کردی؟

واریس: دزدی می کردم . دست به هر کاری که لازم بود می زدم
ایمان : پس هیچ پولی نداشتی .

واریس: پول؟ نه . پول چی بود. من اصلا نمی دانستم پول چیست
همه چیز بر پایه معاوضه و معامله پایاپای بود. یک گوسفند برای این ، دو
تا برای آن .

ایمان: تا بالاخره به شهر میرسی ؟

واریس: بله. می دانستم که در شهر عمه ای دارم، اما مشکل اینجا
بود که نام شوهرش را نمی دانستم . ضمنا در آنجا عمومی هم داشتم . او
را می شناختم زیرا سابقا از حیواناتش مراقبت می کردم . بنابراین فقط
باید جلو می رفتم و از غریبه ها سراغ او را می گرفتم . سرانجام مردی را
یافتم که می گفت او را می شناسد. یادم است که روز خیلی داغی بود. او
به من گفت، " بله ، من ترا پیش او می برم ، اما اول باید چرت بعد از
ظهرم را بزنم ." او مرا به خانه خودش برد و گفت که منتظرش بمانم. لذا
روی بالکنی نشستم و منتظر ماندم .

بعد از مدتی گفت، "دختر کوچک ، بیا اینجا و کنار من دراز بکش.
خیلی خسته بنظر میرسی ." و من گفتم ، "نه ، نه ، نمی خواهم." و او
گفت ، "دختر کوچک ، بیا." چیز بعدی که یادم می آید، مرا گرفت، و من
هم از آنجا به بیرون فرار کردم . بعد از آن، زنی را پیدا کردم و از او
پرسیدم . چون دیگر به مردها اعتماد نداشتیم . ما در خیابانها براه افتادیم ،
و از مردم سؤال می کردیم که آیا عموی مرا می شناسند، تا آنکه
سرانجام زنی را پیدا کردیم که گفت، "اوه ، بله ، او آنجا در آن خانه آبی
زندگی می کند."

ایمان: آنها نمی دانستند که تو فرار کرده ای .

واریس: اوه ، نه . آنجا تلفن وجود نداشت . همه چیز زبانی و دهن

به دهن بود. وقتی عمویم مرا دید، گفت، "اینجا چکار می کنی؟" و بعد از حال حیوانهایش پرسید.

ایمان: زیرا کار تو مراقبت از آنها بود، نه؟

واریس: بله، من از بزهای او مراقبت می کردم.

ایمان: این برای من خیلی جالب است زیرا "ایمان" واقعی تو هستی. وقتی که من برای اولین بار به امریکا آمدم، "پیتر برد" (Peter beard)، عکاسی که مرا کشف کرد، این داستان را سر هم کرد که من در افریقا چوپان و چادرنشین بوده ام. در حالیکه من اصلا با این نوع زندگی آشنائی نداشتم. من وقتی در سومالیا بودم، هیچ وقت از مگادیشو، پایتخت خارج نشدم. وقتی به نیویورک آمدم، به مطبوعات گفتم که این داستان حقیقت ندارد. بنابراین حالا دارم با "ایمان" اصلی صحبت می کنم. من "ایمان" قلابی بودم.

واریس: وای، من وحشتناک بودم. هیچ چیز نمی دانستم. وقتی که عمویم که یک دیپلمات بود، تصمیم گرفت مرا به لندن برای کمک در کار خانه ببرد، ما رفتیم که برای پاسپورت عکس بگیریم. وقتی که او عکسها را آورد، گفت، "چه کسی را داری عبادت می کنی؟" من ببالا نگاه می کردم. واقعا فکر می کردم که دوربین آن بالا در آسمان است. من نمی دانستم که دوربین روبروی من قرار دارد. من اینقدر وضعم خراب بود. وقتی او بمن گفت که به لندن میرویم، من فکر می کردم "لندن دیگر چیست؟" پسرعموهایم گفتند، "میدونی، جایی که داری میری، رنگت عوض میشه. اونجا آدمها همه سفید اند. آره رنگشون بتو سرایت میکنه." من هیچوقت سوار هواپیما نشده بودم. وقتی که سوار شدم در این فکر بودم که پنجره را چطور باز می کنند؟ خیلی می ترسیدم. در هر قدمی که از پلکان هواپیما بالا می رفتم در دلم می گفتم، نه، نه، نه.

ایمان: آیا هرگز از اینکه آنجا را ترک کردی پشیمان نیستی؟
 واریس: نه، هرگز.

ایمان: لندن برایت چگونه بود. آیا هیچوقت پسرها را میدیدی؟
 واریس: بله. یادم می آید بعد از اینکه چند ماهی آنجا بودم، با
 پسری آشنا شدم. ما قرار گذاشتیم که همدیگر را ببینیم، و او از من پرسید
 "چه نوع موزیکی دوست داری؟" بیتل ها را؟ کامودرها را؟ و من هیچ
 نمی دانستم او راجع به چه چیز صحبت می کند. فکر کردم، من اینجا
 چکار می کنم؟ من که با او نمی توانم سکس داشته باشم. حتی اگر
 واقعا هم عاشق او می شدم و قصد ازدواج با او را داشتم برایم مهم نبود،
 چرا که می دانستم راه بسته بود. درها برویم بسته بودند.
 ایمان: اما احساس، خواهش، آنجا بود.

واریس: بله. اما می دانستم که با دیگران فرق دارم. تا آنوقت هنوز
 فکر می کردم که این چیزی است که سر همه آدمهای سیاه آمده است.
 بعدا در باشگاه که برای شنا به آنجا می رفتم با دختری انگلیسی آشنا
 شدم که او هم سیاه بود. یک روز سعی کردم با او در باره این مسئله
 صحبت کنم و او گفت، "تو راجع به چی داری صحبت می کنی؟" منم
 خودم را باو نشان دادم و او شروع بگریه کرد. گفتم، "چته؟" گفت،
 "میدونی به سرت چی اومده؟" او بود که بمن گفت که همه اینطور
 نیستند، که ما با هم فرق داریم. من هنوز منظور او را نمی فهمیدم، و بعد
 او خودش را بمن نشان داد و من گفتم، "وای، خدای من."

ایمان: در آن لحظه بود که به ابعاد چیزی که بسرت آمده بود پی
 بردی. باینکه از لحاظ جنسی ناقص و مقطوع النسل شده ای.

واریس: بله. خیلی عصبانی شدم. "چرا، چرا، چرا؟" چرا این بسرم

آمد؟ آیا من اینقدر بی ارزش بودم؟ ولی من نمی خواهم زیاد عصبانی باشم.

ایمان: نه، تو باید عصبانی باشی. تو حق داری و تا واقعا عصبانی نشوی هیچ کاری نمی توانی انجام دهی

واریس: و درد آن خیلی زیاد بود. هر بار که عادت ماهانه ام شروع می شد وحشتناک بود. سرانجام، در لندن پیش یک دکتر رفتم. او خیلی نگران شد، و گفت که من باید عمل کنم تا او بتواند کمی بیشتر مرا باز کند. و من گفتم، "بله، لطفا." زیرا، نمی خواهم دروغ بگویم، می دانستم که بعد از آن دیگر می توانستم سکس داشته باشم.

ایمان: بله، و حتی در سومالیا هم اگر مانده بودی، بهر حال مرد در شب عروسی مجبور می بود دوباره ترا باز کند.

واریس: درست است. و وقتی که آنها مرا عمل کردند چقدر راحت شدم. حتی بخاطر چیزهای کوچک - مثل اینکه بتوانم بسرعت ادرار کنم. دیگران نمی دانند. تو نمی دانی.

ایمان: و حالا تو یک بچه از خودت داری.

واریس: بله، با "دانا" دوست پسر م.

ایمان: یک موسیقی دان. یک مورد دیگری که در آن مشترکیم واریس: بله، او امریکاییست. وقتی که بچه دنیا آمد من به "نبراسکا" رفتم که نزد خانواده اش بمانم. این چیز است که من حسرتش را دارم. وقتی که کودکم متولد شد خیلی دلم می خواست که با مادرم باشم، ولی نمی توانستم.

ایمان: از وقتی که آنجا را ترک کردی هیچوقت او را دیده ای؟

واریس: فقط یکبار، در ۱۹۹۵. بی بی سی داشت یک فیلم مستند

تهیه میکرد، و من با آنها رفتم و او را پیدا کردم. هشت روز طول کشید. خانواده من بیابان گردند. بنابراین آنها با باران حرکت میکنند. تولید کنندگان فیلم قبل از من به آنجا رفته بودند که آنها را پیدا کنند، اما نتوانسته بودند. از زنها میپرسیدند، "دختری نداری که اسمش "واریس" باشد؟" سرانجام زنی را پیدا میکنند که میگوید چرا. من خیلی هیجان زده شدم، اما وقتی آنجا رسیدم گفتم. "این زن کیست؟ این که مادر من نیست." میدانی که؟ آنها یک صورت سفید را می بینند و فکر می کنند که این یعنی پول. سرانجام ما او را پیدا کردیم.

ایمان: از آن بعد هیچ سعی کرده ای باز هم او را ببینی؟

واریس: بله. تابحال دوبار به ابوظبی جایی که خواهرانم زندگی میکنند پرواز کرده ام. اما هر بار که به آنجا رفتم نگذاشتند از هواپیما خارج شوم. آنها فکر میکردند که من فاحشه ام و آمده ام آنجا کار کنم. من نمیدانم او حتی از بچه دار شدن من هم خبر دار شده باشد.

ایمان: و تو آیا هیچوقت از صحبت کردن راجع به این مسئله و

علنی کردن آن پشیمان نشده ای؟

واریس: نه. هرگز. زیرا من می دانم اگر چیزی عوض بشود این بخاطر آنست که مردم شروع به صحبت در باره آن می کنند. در غیر این صورت اوضاع همینطور تا ابد باقی می ماند.*

* در انگلیس ختنه زنان در ۱۹۸۵ غیر قانونی اعلام شد و بنابر نوشته روزنامه "ایندپیندنت" در تاریخ ۷ ژوئیه ۹۲ با وجود غیر قانونی بودن ختنه هنوز "دختران کشورهای آفریقایی و جهان سوم در کشور بریتانیا ختنه می شوند و مقامات محلی و مددکاران اجتماعی از ترس اینکه مبادا به نژادپرستی متهم شوند، در برابر این عمل غیر قانونی سکوت اختیار کرده اند." گفته شده است که بیش از شمار ده هزار نفر دختر در خطر ختنه قرار دارند. نقل از کتاب مسلمان و مسلمانی، ابن وراق، فارسی، صفحه ۶۶۰.

استفاده جنسی از دختر به محض رگل شدن

همانطور که گفته شد زن از جمله بخاطر ارزش مصرف جنسی اش بوده است که به تملک مرد در می آمده است. این ارزش نتیجه مصارفی بوده که صرف تولید مثل و پرورش وی تا سن بلوغ می شده است. سن بلوغ تا جایی که به ارزش مصرف جنسی وی مربوط می شده عبارت از سنی بوده است که دختر آماده بهره برداری جنسی می شده است. همین و بس. در عربستان، دختر همین که رگل می شده او را در اختیار مردی که شوهرش بوده قرار می دادند. عایشه حتی قبل از سن بلوغ یعنی در ۷ سالگی و هنگامی که یک کودک بوده است به محمد (پیغمبر مسلمانان) داده می شود.

در ایران در زمان هخامنشیان، یعنی مدتها قبل از اسلام، "دختران را در ۹ سالگی نامزد کرده و در ۱۳ سالگی عروس می کرده اند و محتمل است که سن قطعی عروسی پانزده بوده، زیرا طبق اوستا، سن بلوغ پسرها و دخترها هر دو پانزده بوده است"^{۱۱}

در میان یهودیان نیز دختر بلافاصله پس از رگل شدن می بایست به خانه شوهر می رفته است.^{۱۲} و یا در میان رومیها سن قانونی برای ازدواج در مورد زنان ۱۲ سالگی بوده است.^{۱۳} در میان هندوها نیز از آنجا که برای باکرگی دختر اهمیت فوق العاده ای قائل بودند، برای رفع هرگونه خطری در این مورد، دختر را در سن کودکی و حتی قبل از رگلی به خانه شوهر می فرستادند، تا شاید باینطریق مسئولیت از دست رفتن احتمالی پرده بکارت را بگردن خانواده شوهر بیاندازند.^{۱۴} از اینرو "دختری که سنش از ۹ سالگی می گذشت دیگرشانس پیدا کردن شوهر را از دست می

داد و تنها چاره ای که برایش می ماند این بود که زن دوم یا معشوقه (Concubine) مرد شود. این یک الزام اخلاقی بود که دختران قبل از بلوغ ازدواج کنند.^{۱۵}

بهر حال همه اینها نشان می دهد که چگونه زن در درجه اول برای مرد صرفاً ارزش جنسی- مصرفی داشته است. باین معنا که همانطور که گیاه را برای گلش پرورش می دهند و گاو را برای شیرش، چرا که بهره برداری از آنها هنگامی شروع میشود که به گل و شیر می نشینند. در اینجا نیز دختر همینکه رگل میشده دارای خاصیت مصرف میشده و برای همین او را برای بهره برداری در اختیار مردی که شوهر او بوده است قرار می داده اند.

در سنت اسلامی رگل شدن دختر در خانه پدر جایز نبوده است و توصیه می شده است که دختر به محض رگل شدن شوهر داده شود. برای همین هم رابطه قبل از ازدواج و آنهم توسط کسی که او را نخریده و صاحب وی نیست اساساً غیر قابل تصور بوده است. مانند ماشین که همینکه ساخته میشود یعنی قابل مصرف میگردد در اختیار کسی که آنرا می خرد گذارده می شود و تصور اینکه فرد دیگری قبل از وی سوار آن شده و از آن استفاده نماید غیر ممکن است.

این امر محدود به مسلمانان نبوده است. این گفته واعظ بزرگ مسیحی "جان کریسوستوم" (John Chrysostom) است که میگوید:

"همانطور که در گذشته گفتم ما مردها اینطور آفریده شده ایم: دور از حسادت، بطالت و چه می دانم به چه دلایل دیگری، ما مردها بیشتر از همه، چیزی را دوست داریم که کس دیگری قبل از ما آنرا مورد مصرف و بهره برداری قرار نداده است، بطوریکه ما اولین و تنها صاحب آن باشیم."^{۱۶}

برای همین مسئله باکره گی اینقدر مهم بوده است. چرا که زن از لحاظ جنسی تنها در رابطه با مالکیت قابلیت مصرف پیدا می کرده است و این دید چنان در زندگی و افکار مردم ریشه داشته است که برای یک دوره طولانی که فراتر از قرون وسطی رفته و دوران بسیار کهن را نیز در برمی گرفته جزو اعتقادات رایج مردم در سراسر جهان و همه مذاهب مردسالار بوده و هست.

آیا تجاوز به زن

خسارت مالی به صاحب آن محسوب میشده است؟

بله. از جمله در میان اقوام مساپوتمییا (Mesopotamia) در دوره ای از تاریخ شان چنین بوده است. اینها اقوامی بوده اند که پیدایش آنان به آغاز پیدایش تمدن و به حدود ۳ تا ۴ هزار سال قبل از میلاد مسیح باز گشته در عراق و مناطق اطراف آن زندگی می کرده اند. مانند سومریان، مهاجرین سامی زبان و آسوریان که در اطراف فرات می زیسته اند و بعد مهاجران هند و اروپایی که از کوههای قفقاز به اینسو یعنی به فلات ایران و هند سرازیر می شوند. یکی از منابع اطلاعاتی ما در مورد این اقوام قوانین آنها بوده است که عبارت از همان آداب و رسوم رایج میان آنان بوده است که بعضا مانند قوانین همورابی، با فرمهایی که در آنها انجام گرفته است به قوانین رسمی و عمومی تری مبدل شده اند. از خلال همین قوانین است که ما به جزئیات زندگی اجتماعی مردم آنزمان که یکی از قدیمی ترین تمدنهای شناخته شده در تاریخ اند پی میبریم.

در میان این اقوام زنان اساسا بعنوان دارایی مرد قلمداد میشده اند. بنابراین زنا (Adultery) نه بعنوان عملی صرفا خلاف اخلاق بلکه نوعی

تجاوز به مال غیر قلمداد میشده است و لذا مرد متجاوز می بایست خسارت مالی وارده را جبران می کرده است .

در این مورد، اگر زن مورد تجاوز قرار گرفته هنوز دختر بوده و در خانه پدرش می زیسته ، عمل مزبور تجاوز به مال و دارایی پدر و اگر شوهر داشته تجاوز به مال شوهر وی قلمداد می شده است.

در مورد اول، اگر مرد، خود مجرد می بود می بایست به پدر دختر بابت خسارتی که به مال وی وارد آورده بود پول پرداخت نموده و با دختر وی ازدواج می کرده است . بعبارت دیگر مجبور بوده مال را به قیمت قبل از وارد آمدن خسارت خریداری کرده و از اینطریق جبران خسارت وارده را بنماید.

ولی چنانچه مرد خود زن داشته و از اینرو نمی توانسته است با دخترمزبور ازدواج نماید، در این صورت می بایست در ازاء ضایع کردن مال مزبور، معادل آن یعنی زن خود را به پدر دختر می داده تا بعنوان فاحشه از وی استفاده شود. و اما در مورد دوم ، یعنی اگر زن مورد تجاوز قرار گرفته شوهر داشته است ، از آنجا که هیچ یک از مبادلات و معاوضات بالا عملی نبوده ، و لذا مرد مقطوع النسل یا محکوم به مرگ میشده و زن نیز کشته یا بینی اش مانند رسمی که در میان پاتانهای افغانستان وجود دارد و احتمالاً باقیمانده از همین رسم است ، بریده می شده است.^{۱۷}

در میان قبایل پدر سالار ژرمن نیز زن بعنوان مایملک مرد در نظر گرفته می شد و همخوابگی با او بعنوان خسارت به مال فرد قلمداد می شد با ورود این قبایل به متصرفات روم در اروپای غربی ، قواعد و آداب این قبایل ، و قبایل مشابه در این مناطق ، جای قوانین رومی را گرفت . در ابتدای امر، اجرای این قواعد که قوانین رایج قبایل مزبور بود امری

فردی بود و مطابق اخلاقیات خانوادگی و قبیله ای هر جا که لازم می‌آمد، آنها را شخصا بمرحله اجرا می‌گذاشتند. فی‌المثل، اخلاقیات جنسی بعنوان چیزی که تحت کنترل خانواده و نه قوانین جنایی بود در نظر گرفته می‌شد و اگر مثلاً زنی به شوهرش خیانت می‌کرد (چرا که خیانت مرد اصلاً مطرح نبود و بعنوان جرم در نظر گرفته نمی‌شد)* توسط خود شوهر یا خانواده با آن برخورد می‌شد.

کم‌کم با پیدایش پادشاهی‌های متمرکز در مناطق مختلف اروپا از دورن همان قبایل، قوانینی وضع شد که هدف آنها این بود که پرداخت های سمبلیک را برای جرائم مختلف جایگزین عمل تلافی جویانه فردی یا خانوادگی نماید تا از یکطرف جلوی خونریزی‌ها و درگیریهای فردی را بگیرد و از طرف دیگر اتحاد منطقه ای را که سلطه هر چه بیشتر حکومت‌های پادشاهی تازه به ظهور رسیده را بهمراه داشت جانشین اتحاد قبیله ای کند.

در تمام این قوانین زن اصولاً بعنوان دارائی تا یک انسان در نظر گرفته می‌شد. این دارائی به کسی که از او حمایت می‌کرد تعلق داشت. یکی از دلایل این امر این بود که مثلاً در قوانین ژرمنیک زنان با خود اسلحه حمل نمی‌کردند و این خود بعنوان یک قانون عمومی معنایش این بود که آنها تحت حمایت شخص دیگری که حق حمل اسلحه داشت بودند.

نتیجتاً، مثلاً قتل زن عبارت از لطمه زدن به مال شوهر، برادر یا پدر تلقی می‌شد و باید برای مجازات شخص خاطی به یکی از آنها مبلغ پول معینی که قانون در نظر گرفته بود پرداخت می‌شد، همچنانکه برای

* حتی در آمریکا هم تا اوایل قرن بیستم دادگاه، شکایت هیچ زنی را در مورد خیانت شوهرش حتی برای بررسی هم قبول نمی‌کرد.

کشتن گاو یا حیوانات چنین روشی اعمال می شد. بهمین دلیل مثلا مبلغ پرداختی در ازاء کشتن یک زن حامله ۳ برابر مبلغی بود که برای زن پیری که دیگر قادر به آوردن فرزند نبود پرداخت می شد.

جرائم جنسی در اغلب قوانین ژرمن بعنوان زنا نام برده می شد. البته برای زن و نه مرد. با این حال این جرائم بجای آنکه جرائم جنسی محسوب گردند جرائم مالکیت بحساب می آمدند و در بسیاری موارد شوهر - اگر زنش را با مرد دیگری هم بستر می یافت - حق کشتن هر دو را داشت بی آنکه مورد سؤال یا پیگرد قرار گیرد.

حق عمل جنسی اصولا به مرد تعلق داشت و دختر باکره برای پدر، برادر و خلاصه صاحبش ارزش معین و قابل معامله ای داشت که با از میان رفتن باکره گی ارزش مزبور نیز پایمال می شد و شخص متجاوز ناچار به پرداخت معادل ارزش مزبور می بود. از اینرو بود که هر کسی که شخص متجاوز را در هم بستری با دختر خانواده اش می یافت بدون ترس از عمل مقابله به مثل حق کشتن شخص متجاوز را داشت.

البته این مجازاتها بخاطر آن نبود که قبایل ژرمن نسبت به سکس دید منفی و محدودی داشتند. نه. این جرائم همانطور که قبلا اظهار شد در واقع بیش از آنکه بعنوان جرائم جنسی تلقی گردند بحساب جرائم مربوط به مالکیت شخصی گذاشته می شدند. دلیل این امر اینست که مثلا شواهد باستانشناسی نشان می دهند که ژرمنها به طبیعت جنسی (Phallic Nature) انسان اهمیت زیادی میدادند و نسبت به آن دیدی باز و احساسی راحت داشتند.

مثلا در حکاکای های باقیمانده از آنان، تصاویر متعددی از همخوابگی بچشم می خورد که در آنها "فری" (Ferey) که خدای سکس

و بارآوری بود و نام وی هنوز در کلمه "جمعه" (Friday) محفوظ است معمولاً در تصاویرش با آلت مردانه بزرگ و در رابطه با اسب نشان داده می شد .

بعلاوه در مجموعه داستانهای محلی اسکانداویوی که در قرن ۱۳ میلادی در ایسلند نوشته شده در یکی از داستانها یک خانواده دهقان ، آلت اسبی را بریده در پیاز و برگ گیاهانی که برای جلوگیری از فاسد شدنش بکار می بردند خوابانده و هر شامگاه ، بهنگام شام، آنرا در میان اعضای خانواده دور می گرداندند و با این عبارات که "شیطان آنرا متورم و راست کرد، آنچنانکه بتواند تا هر چند بار که می خواهد از پس زنی که باو میل دارد برآید" ، آنرا پرستش میکردند. سایر اوراد آنها نیز طنین سکسی زیادی داشته اند .

اینها همگی نشان می دهد که مجازاتهای جنسی آنها بهیچ وجه از روی تعصبات جنسی- اخلاقی نبوده و صرفاً جنبه مادی داشته و برای جبران خسارات مادی وارده مورد استفاده قرار میگرفته است.^{۱۸}

در اسرائیل باستان نیز زنان همچون برده گان ، شوهر خود را "بعل" (Ba'al) که معنای آن در زبان عبری صاحب است و یا "آدون" (Adon) بمعنای لرد یا ارباب صدا می کرده اند.^{۱۹} وی صاحب همه دارائیهامن جمله زن و فرزند و کنیزان خود بود . از همینرو وقتی زنی به خانه شوهرش میرفت ، حق کنترل وی از پدر به شوهر وی داده میشد . از این پس وی عملاً جزو مایملک شوهرش بحساب می آمد و تجاوز به آن همان چیزی بود که یهودیان آنرا زنا مینامیدند. در این صورت شخص زناکار، مرد یا زن، ممکن بود بدست مرگ سپرده شود.^{۲۰}

بهر حال در هر دو مورد ، دلیل اصلی مجازات زناکار ، تجاوز وی به حقوق مالکیت صاحب وی بوده است . یعنی تجاوز به حقوق مالکیت

شوهر (اگر زن شوهر داشته) و یا پدر (اگر وی دختر بوده و هنوز شوهر نکرده بوده است) که در مورد دومی یعنی اگر زن دختر باکره بوده مرد باید ۵۰ قطعه نقره به پدر او می‌داده و برای تمام عمر و بدون حق طلاق با او زندگی می‌کرده است.^{۲۱}

در یونان قدیم نیز زن خطاکار بجای آنکه شخصا مجازات شود در اختیار صاحب خود که معمولا شوهر و یا پدر وی بود قرار میگرفت و او مردی را که با زن یا دختر او خوابیده بود بعنوان اینکه به مال و دارائی او لطمه زده است مجازات میکرد.^{۲۲}

این مجازات طبق قانونی که به "دراکو" (Draco) یا سولون نسبت داده میشد از این قرار بود که مرد میتوانست کسی را که با زن، مادر، خواهر و یا معشوقه اش (Cuncubine) در حال زنا بود بکشد. همینطور، بنا بر قانون سولون کسی که کنترل زن را در اختیار داشت، در صورتیکه متوجه میشد که زن باکره نیست میتواند او را چه دختر و چه خواهرش باشد به بردگی بفروشد.^{۲۳}

حتی هنوز هم طبق ماده ۱۱۱ از قانون مجازات عراق مصوب سال ۱۹۶۹ "اگر زنی مایه شرمساری خانواده باشد میتوان تا درجه کشتن او را تنبیه کرد."^{۲۴}

در حقوق رم باستان نیز "فامولوس" به معنی برده خانگی بود. "فامیلیا" یا فامیل به جمع بردگانی اطلاق می‌گشت که به یک فرد تعلق داشتند. حتی در زمان "گایوس" فامیلیا به ارث می‌رسید. این اصطلاح را رومیها برای توصیف ساختار اجتماعی جدیدی اختراع کرده بودند که در آن فردی بعنوان سرپرست در راس آن قرار داشت و همسر، کودکان و برده‌های وی زیردست او قرار داشتند و بنا بر قوانین پدرسالارانه روم اختیار مرگ و زندگی همه آنها در دست رئیس فامیلیا بود.^{۲۵}

در نیجریه در مناطق موسوم به "ساحل طلا" (Gold Cost)، اگر مردی باکرگی دختری را بردارد، مجبور به ازدواج با او و یا پرداخت مهریه او می باشد. اما همینکه به این طریق زن بها پرداخت می شود، آنوقت دختر مرتکب هر نوع زیاده روی که بشود از نظر آنان اهمیتی ندارد.^{۲۶}

در هندوستان در میان "پارزی" (Pardhi) های ایالات مرکزی، اگر دختری فریب بخورد، لطمه ای که به این ترتیب به خانواده دختر وارد آمده باید با دادن یک دختر دیگر به آنها جبران شود.^{۲۷}

در مناطقی از کردستان ایران نیز زن گرفتن نوعی مبادله به مثل بود. باین ترتیب که اگر زنی از خانواده ای به شوهر داده میشد، خواهر داماد نیز متقابلاً برای ازدواج با یکی از اعضای خانواده عروس به آنها تحویل داده میشد. جالب است که در صورتیکه هر یک از شوهر ها زن خود را طلاق میداد، متقابلاً زن دومی نیز ناچار به ترک شوهرش و بازگشت به خانه پدرش بود.

باین ترتیب ملاحظه می شود که چگونه دختر و زن نزد پدر و شوهر حکم دارائی و مایملکی را داشته اند که دارای قیمت و ارزش معینی بوده و هر گونه مصرف غیر مجاز آن توسط غیر، به معنای وارد کردن خسارت مالی به صاحب آن قلمداد می شده است بطوری که شخص متجاوز ملزم می شده که خسارت وارده را جبران نموده و یا جنس ضایع شده را بقیمت اولش خریداری نماید و در صورتی که امکان جبران خسارت وجود نداشته تن به مجازات دهد.

عشق پدری

مسلم‌ها قبول این‌که پدر دخترش را برای فروش به شوهر آینده اش پرورش داده و تربیت می‌کند بخصوص برای انسان امروزی بسیار دشوار و تکان دهنده است. اولین سوالی که در این مورد مطرح می‌شود اینست که اگر مسئله از این قرار است پس در این میان جایگاه عشق پدری کجاست؟

بعبارت دیگر کسی که فرزندش را برای فروش رشد داده و تربیت می‌کند چگونه در عین حال می‌تواند نسبت به او یعنی نسبت به چیزی که با او همچون شیئی برخوردار می‌کند، عشق بورزد؟ آیا پدر در نظام پدر سالارانه برای آن صاحب فرزند می‌شود که آنرا بفروشد؟ آیا عشق پدری نسبت به فرزند با فروش آن بعنوان یک کالا تناقض ندارد؟ بی‌شک این تناقض وجود دارد ولی این تناقض، تناقض نظام پولی و کالائی است که پنجه بر هر آنچه که وجود دارد منجمله مقدس‌ترین و عزیزترین تعلقات بشری انداخته تا آنرا بصورت کالا در آورده به فروش برساند. از این زاویه پدر مسلم‌ها با هدف فروش بچه نیست که صاحب آن می‌شود. با این حال وی عملاً، تحت مناسبات اجتماعی موجود، در رفتار با دختر خود، همان کاری را می‌کند که کسی که قصد پرورش و فروش کودک خود را داشته باشد انجام می‌دهد، یعنی او را مطابق نیازهای بازار که خواستار زن کاری، مطیع و وفادار است بار می‌آورد و بعد هم همانطور که نشان دادیم وی را به اراده خود یعنی همانطور که در مورد یک کالا انجام می‌دهند به فروش می‌رساند. بنابراین، تناقض میان عشق پدری و تربیت دختر برای فروش وی، تناقض میان مناسبات

عاشقانه انسانی و گرایش ضد انسانی نظام اجتماعی و اقتصادی به شیئی کردن این مناسبات است .

همین تناقض در عرصه های دیگر فعالیت اجتماعی نیز وجود دارد هرچند نیروی تسلیم به عادت و شاید هم خودخواهی انسانی مانع از آن می گردد که چشم خود را بروی جنبه ضدانسانی عمل خویش بگشاید و آنرا ببیند. آیا کسی که حیوانی را تحت کنترل خویش در میآورد، آزادی را از او سلب نمی نماید؟ و برای آنکه حیوان مزبور را مورد استفاده خود قرار دهد و یا به فروش برساند غرائز و رفتارهای طبیعی وی را سرکوب نمی نماید؟ و او را طبق الگوهای مورد نیاز خود و یا بازار در نمی آورد و در عین حال که دست به چنین کارهایی در حق او می زند، در اثر خو گرفتن به وی نسبت به اسب یا حیوان مزبور عشق نمی ورزد؟

باید توجه داشت در گذشته که کودکان از هرگونه حقوقی محروم بوده و تربیت آنها مانند تربیت حیوانات با کتک زدن و در یک کلام خشونت و شکنجه همراه بوده است عشق پدری نیز وجود داشته است.

فروش یک کالا عبارت از مبادله آن با ارزش معادل آنست . این بهیچ وجه به معنی عدم امکان عشق ورزیدن به آن نیست . انسانها از یک طرف نسبت به مایملکات و محصولات کار خود عشق می ورزند، زیرا که آنها تجسمی از خود آنها هستند ، با آنها بزرگ شده و خو می گیرند و از این رو میان آنها روابط عاطفی بوجود می آید و از طرف دیگر، به حکم نیاز یا ضرورتهای اقتصادی و غیر اقتصادی مجبور به فروش آنها می گردند .

فرزند دختر نیز بعنوان محصول بیولوژیک والدین ، بنا به ماهیت انسانی اش نمی تواند برای همیشه در کنار آنها باقی بماند . او بخاطر نیازهای غریزی اش و نقش مولده ای که در جریان تولید مثل در حفظ

نسل بشری دارد ناچار است با مرد دیگری بیامیزد. از اینرو روزی باید از دست آنان خارج شود. این کار در جامعه ای که هر نوع انتقالی از یک دست به دست دیگر از طریق مبادله و خرید و فروش انجام می گیرد، مانند هر نقل و انتقال دیگری، تنها از طریق خرید و فروش امکان پذیر است.

بنابراین اگر انتقادی به این امر وجود دارد - که مسلماً وجود دارد، این انتقاد متوجه خود مناسباتی است که مبنای کار خود را نه تامین نیازهای متقابل انسانها از طریق همکاری و معاوضه داوطلبانه آنها بلکه از طریق خرید و فروش آنها قرار داده است. اگر چیزی غیرانسانی در این کار وجود دارد نه به افراد بلکه به نظامی مربوط می شود که بوجود آورنده این مناسبات می باشد. از دید اجتماعی یعنی از دید نظام پولی و مبادلاتی، نظامی که بنا بر ماهیتش بر همه نیازهای انسانی چنگ می اندازد تا آنها را بصورت کالا در آورده مورد مبادله و خرید و فروش قرار دهد، رفع نیاز نامبرده نیز بعنوان یک مورد از هزاران مورد دیگر تنها از طریق مبادله سکس و نیروی کار در چهارچوب خانواده می تواند انجام بگیرد. تمام مقررات مربوط به ازدواج، طلاق و در یک کلام امور مربوط به خانواده در واقع مقرراتی هستند که این نظام برای کنترل و نظم بخشیدن به این بخش از مبادله اجتماعی بصورت آداب و رسوم مذهبی و اخلاقی وضع کرده است. وگرنه دلیلی نداشت که زن و مرد نتوانند - همچنانکه در عصر ماقبل تمدن و مبادله رایج بود، آزادانه و فارغ از این همه مقررات دست و پا گیر و زائد تامین نیازهای غریزی و عاطفی خود را وسیله ای برای لذت از زندگی و و گسترش عواطف انسانی و نه تامین معاش و بقای خود قرار دهند. والدین نیز علیرغم اینکه به فرزند خود عشق داشته باشند یا تنفر، بهر حال بعنوان جزئی از سیستم اجتماعی

موجود، چه از روی اجبار و چه از روی تسلیم به عادات و رسوم ، ناآگاهانه در راهی قرار می گیرند که در آن رفع نیازهای فرزند خویش را از طریق مبادله قابلیتها و توانائیهای وی با ارزشهای معادل آن به پول (مهریه ، شیربها یا مخارج معیشت زن و نفقه) تامین می نمایند .

مقررات و اخلاقیات موجود در مورد خانواده در واقع برای حفظ افراد در چنین راهی است که وضع شده اند . از همین رو نادیده گرفتن آنها ، همانطور که در مورد " رشیده " ، " عزیزه " و " رعنا عرفات " دیدیم ، سرکشی برعلیه نظامی است که طبقات حاکمه برای حفظ کنترل خود بر سکس و نیروی کار زن در خانه وضع نموده و آنرا بصورت مقررات مذهبی ، آداب و اصول اخلاقی در آورده از راه تحمیق یا زور به خورد جامعه داده اند .

سنگسار، قتل‌های ناموسی و دخترکشی ها در اصل، عکس العمل وحشیانه نظامی است که می کوشد با سرکوب زیباترین و عقیفانه ترین احساسات و غرائز انسانی ، خود و بی عفتیش نسبت به شرف انسانی را حفظ نماید.

از این نظر این نظام اجتماعی یعنی نظام مبادلاتی است که پدر را وامیدارد به فرزند خود یعنی به موجودی که به آن عشق می ورزد بی آنکه خود متوجه باشد بعنوان یک کالا برخورد کند . او می داند که بهر حال دخترش دیر یا زور باید از او جدا شده و با مرد دیگری زندگی کند . این یک امر طبیعی و در واقع طبیعی ترین امر انسانی است . ولی در ضمن از آنجا پ که او آلوده به کنترل نیروی کار خانواده و منجمله دختر خویش می باشد ، یعنی از قبل فرزند خود را به نیروی کار کنترل شده تبدیل کرده است ، لذا اکنون که قرار است این منبع کنترل شده تولید مثل و فعالیت تولیدی را در اختیار شخص دیگری قرار دهد، یاد گرفته

است تا از قبل این تعویض و مبادله، پولی را عاید خود سازد. این پول ارزشی است که او در قبال انتقال این حق کنترل به دیگری، از او دریافت می‌دارد و صرف تامین نیازهای مادی خود می‌نماید. مانند کسی که حیوانی را در قفس کرده و با فروش آن به دیگری در واقع حق کنترل خود بر آن را به دیگری منتقل می‌نماید. و اکنون این شخص جدید است که از موجود کنترل شده تحت مالکیت خود، بهر طریق که مایل است، و البته مطابق مقررات اخلاقی و اجتماعی و صد البته مذهبی، استفاده می‌نماید.

البته همه این نقل و انتقالات که داغ زشت ترین جنایات بشری را بر علیه نیمی از بشریت بر پیشانی خود دارند بنام سعادت زن، انسانی که برای بهره جوئی کاری و جنسی و تولید مثل در قفس خانواده اسیر شده است، انجام می‌پذیرد. ولی اکنون روشن است که برای وی هیچگونه سعادت در این مبادله وجود ندارد. او در گذشته برده پدرش بوده است. پدری که حداقل در کنار خشونت و بیرحمی خود به او عشق می‌ورزیده است و اکنون برده کسی که به او صرفاً به چشم بنده خود نگاه می‌کند و به خود اجازه می‌دهد تا نیروی جوانی و تمامی شور و عواطف جنسی او را به همراه لطیف ترین احساسات و آرزوهائی که بهنگام ورود به خانه شوهر در دل خود پرورده است وسیله لذت جوئی و خودکامگی خود قرار دهد و آنها را بیرحمانه پایمال نماید.

البته جامعه هیچ گاه اجازه برملا شدن زشتی و قبح معامله ای را که تحت عنوان ازدواج در حق او به عمل می‌آید به وی نمی‌دهد، زیرا که این امر باعث سرکشی و عدم قبول وی می‌گردد و بعلاوه، او را که خود عامل ناآگاه ولی مشتاق این معامله است دلسرد می‌نماید. از اینروست که برای تسلیم و در واقع فریب او از همان کودکی و از خلال داستانها و نقل

هایی که دائماً بگوشش خوانده می شود، از ازدواج رویای شیرینی برای او می سازد: داستان شاهزاده ای که با اسب سپید بدنبال او می آید تا او را به قصر خود ببرد و خوشبخت نماید تا سایر داستان هائی که ازدواج را به رویا و هدف نهائی وی در زندگی تبدیل می کنند .

در تمام این رویاسازی ها و ظاهرکاری ها که برای پوشاندن زشتی معامله ازدواج در جامعه سنتی انجام میگیرد، خودِ والدین نقش درجه اول را دارند. چرا که خود آنها هستند که از همان زمانی که فرزندشان کودک معصوم و خردسالی است، بنا بر سنت، و ناآگاهانه، کار شستشوی مغزی او را به عهده میگیرند؛ او را از کارهای مردانه برحذر داشته و در کارهای خانگی و زنانه و همچنین بازیها و سرگرمیهای کودکانه ولی دخترانه ای که لازمه ایفای نقش آتیش است تعلیم و آموزش میدهند؛ از طریق داستانها و مثلها و رویاپردازی های شیرین ولی دروغین، روان پاک و کودکانه او را مطابق طرح از پیش تهیه شده خود دست کاری میکنند و مقاومت‌های معصومانه وی را به زور تحقیر و تهدید های خورد کننده درهم می شکنند ؛ آنگاه او را مانند یک برده خانگی و زیر بار کار خسته کننده و فشار فرامین بی حدو حصر خود خسته و از زندگی بیزار میکنند و بعد، در حالیکه به این موجود معصوم و اسیر دستشان عشق می ورزند او را که در بیزاری از زندان تنگ خانه پدری در انتظار دست رهاکننده ای روز شماری می کند روحا و عملا آماده فرستادن با پای خود به مسلخ گاه جدید می نمایند. مسلخگاهی که واقعیت زشت و هراس آور آن با مراسم عروسی و جشن و سرورهای بی همتای آن ، از چشم قربانی موجود و قربانیان آتی پوشیده می شود . مسلخ گاهی که در آن تن و روح او سلاخی می شود ، باین معنا که ابتدا بنا به فقه اسلامی آلت جنسیش از وی جدا می گردد و برای لذت جوئی صاحب جدیدش تحت مالکیت وی

قرار می‌گیرد و بتدریج آنچه که در آرزوها و تخیلات وی قرار بود برای او دریچه‌ای بسوی منبع بی‌پایان لذت باشد به نفرته‌ای از شکنجه و درد شبانه تبدیل می‌شود، و بعد نوبت به عواطف و احساسات وی می‌رسد. بطوریکه در این اسارتگاه جدید تمامی رویاهای شیرین و آرزوهای جوانی و عواطف و احساسات ظریف عاشقانه اش در برخورد با واقعیت تلخ زندگی جدید، واقعیتی که از چشمش پوشیده نگاه داشته شده بود زیرآمیال وحشیانه و سرکوبگرانه صاحب جدیدش سلاخی و پامال می‌شوند. و بدنبال مصائبی که در طی زندگی و زیر چنگال بیرحمانه شوهرش و خانواده وی می‌کشد سرانجام، بنا به حکم "لوتر"، سرد و بی‌روح، "همچون میخی که در دیوار فرو رفته باشد برای همیشه در جای خود در خانه می‌ماند".

یادداشتها

فصل اول

- ۱- مقاله "Marlise Simons"، بعد از تجاوز، یک عمر شرمساری، این مراکش است. "از روزنامه اقادیر. بنقل از نیویورک تایمز، دوشنبه یکم فوریه ۱۹۹۹، بخش اینترنتشال، صفحه A 4 YN E. Goodwin Jan. Price of woman. Boston، 1994، p. 64.²
- نقل از مسلمان و مسلمانی، ابن وراق، فارسی، صفحه ۶۱۵.
- ۲- منبع این اطلاعات فیلم مستندی است بنام "جرائم ناموسی" که توسط "Shelly Saywell" کارگردانی شده. نقل از مقاله "اعظم کم گوین" در این مورد، مندرج در صفحه ۱۴ نشریه "همبستگی"، ارگان "فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی"، شماره ۸۸، مه ۲۰۰۰.
- ۴- لس آنجلس تایمز، ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۰، مقاله "در ترکیه مدرن زنان همچنان بار شرافت خانوادگی را به دوش می کشند"، صفحه A3.
- ۵- همانجا، همان صفحه.
- ۶- Deuteronomy. ch. 22. verses 13-21- 28-29.
- ۷- Pauline Schmitt pantel (editor). Arthur Goldhamer (translator). A History of Women in the West. 1992, p. 305.
- ۸- Arbind Sharma. Editor. Women in world Religions. p. 80.
- ۹- Parinder. Edward Geoffrey. Sexual Morality in the World Religions. p.189. 1996.
- ۱۰- Vogue. June 1988. p. 250.
- ۱۱- زن به ظن تاریخ، بنفشه حجازی، ۱۳۷۰، صفحه ۷۸.
- ۱۲- Arbind Sharma. Editor. Women in world Religions. 1987, p. 184.
- ۱۳- Pauline Schmitt pantel. Editor. Arthur Goldhamer. translator. A History of Women in the West. 1992, p. 302.
- ۱۴- Arbind Sharma. Editor. Women in world Religions. 1987, p. 81.
- ۱۵- Befault Robert. the Mothers: a Study of the Origin of Sentiments and Institutions. vol. 3. p. 346. 1952 (1927).
- ۱۶- Pauline Schmitt Pantel. editor. Arthur Goldhamer. translator. A History of Women in the West. 1992, p. 306.

-
- ¹⁷ - Vern L. Bullough, Sexual Variance. Sexual Variance. 1976, p. 53.
- ¹⁸ - The laws of king Alfred. chapter 24 in Ancient laws and institutes of England. In Vern L. Bullough. Sexual Variance. Sexual Variance. 1976, p. 350.
- ¹⁹ - Zimmern. The Greek commonwealth. p. 338. In Amaury de Riencourt. Sex and Power in History. (1974). p. 87.
- ²⁰ - Leviticus 20:1-11
- ²¹ - Deuteronomy. ch.22. Verses: 28-29.
- ²² - Arbind Sharma. Editor. Women in world Religions. 1987. p. 191.
- نقل از انسان در عصر توحش ، اولین رید، ترجمه محمود عتایت.
- ²³ - The oxford Companion to Classical Civilization. p. 5.
- ²⁴ - نقل از تارنمای فارسی زبان "روزنه" www.rowzane.com ، آگوست ۲۰۰۳.
- ²⁵ - Ferederick Engels.'The Origin of the Family, Private property and the State. p. 68.
- ²⁶ - Brefault Robert. the Mothers: a Study of the Origin of Sentiments and Institutions. vol. 3. p. 338. 1952 (1927).
- ²⁷ - Ibid.

فصل دوم

شرایط خرید زن بهنگام ازدواج

تا اینجا ما وضعیت زن را تا زمانیکه جزو مایملک پدر محسوب می شد مورد بررسی قرار دادیم . ولی مالکیت پدر بر دختر عموماً برای استفاده جنسی توسط خود او نبود، بلکه او جدا از استفاده های دیگر (که ما در بخشهای بعدی بآن می پردازیم) ، وسیله آن میشدو عملاً نیز در اینکار شرکت می کرد که دختر را برای آنکه دیگران از آن استفاده جنسی ببرند نگهداری و پرورش دهد . باین معنی که کودک را هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ روحی پرورش می داد تا وقتی که به سن بلوغ می رسد زن سالم و خوبی برای شوهر و صاحب آتیش باشد .

زن خوب برای شوهر به چه معنی بود؟

زن خوب زنی بود که نسبت به شوهرش مطیع بود و نجیب و وفادار . اینها ، حداقل بخشی از خصوصیات بودند که در رابطه با این بخش ، زن خوب می بایست از آن برخوردار میبود . زیرا ، تنها باین ترتیب بود که زن می توانست مورد تقاضا و استفاده شوهر بعنوان مالک جدیدش قرار گیرد . بدون این خصوصیات مفهوم مالکیت به سختی می

توانست تحقق عملی بیابد .

۱- اطاعت

لازمه تحقق مالکیت شخص بر شیئی آنست که شیئی مزبور در اختیار و کنترل کامل مالک قرار گیرد. در مورد اشیاء در این زمینه اشکالی نمیتواند پیش آید، چرا که اشیاء شعور و اراده ندارند و نمیتوانند برخلاف میل صاحب خود عمل کنند. لذا همینکه در اختیار صاحب خود قرار گرفتند استفاده از آنها بدون هیچگونه اشکالی محقق میگردد .

ولی این در مورد انسانها و حیوانات صادق نیست . ارزش مصرفی آنها نه تنها به خصوصیات جسمی و فیزیکی آنها بستگی دارد بلکه آمادگی روحی و شخصیتی آنها را نیز در بر می گیرد . کسی که بدنبال یک گاو شخم زن یا شیرده می گردد اگر گاو وحشی و سرکش باشد یعنی بخواهد به اراده خود کار کند یا بهنگام دوشیدن شیر لگد پراکنی کند حاضر به خرید آن حداقل بقیمت معمول نخواهد بود .

همین طور است در مورد اسب که باید نجیب و تربیت شده باشد. برای همین است که حیوانات برای آنکه مورد استفاده انسان قرار گیرند باید اهلی شوند و گرنه کسی آنها را بقیمت رایج نمیخرد. این قاعده در مورد زن نیز معمول بود. همه بدنبال زن مطیع میگشتند زنی که سرکش بود یعنی میخواست به میل خود عمل کند زن خوبی قلمداد نمیشد، زیرا از او نمیشد همچون یک شیئی یا حیوان رام کار کشید و در این مورد استفاده جنسی کرد . در مورد کار کردن بعدا صحبت خواهیم کرد . در اینجا تنها به تبعیت جنسی زن بعنوان یکی از خصوصیات روحی و اخلاقی دختر یا زنی که به شوهر میرفت میپردازم.

بنا بر این، یکی از وظایف پدر در تربیت دختر این بود که از وی زنی مطیع برای صاحب آتی اش بسازد. این بخشی از آن چیزی بود که نامش تربیت اخلاقی دختر بود. این کار با خرد کردن شخصیت تعرضی و آزاد وی انجام می گرفت. یک دختر ایده آل دختری بود که شرمگین و سر به زیر باشد و عبارت دیگر شخصیتی منفعل داشته باشد. در غیر این صورت یعنی در صورتی که شخصیت آزاد وی درجائی امکان بروز می یافت و او می خواست در موردی از خود ابراز وجودی بکند بعنوان دختر پررو و بی حیا مورد سرزنش قرار می گرفت و باین ترتیب سرکوب می شد.

در جنوب ایران در میان اعراب در شب عروسی وقتی که عروس را بخانه داماد می آورند، قبل از ورود مرد بر روی یک بلندی می ایستد و قبل از ورود زن به خانه بطور سمبلیک و به نشانه فرمانبرداری زن و آگاهاندنش به موقعیت خوار و پست وی در خانه شوهر، با دست توی سر عروس میزند.

در روسیه قبل از انقلاب، در میان سرف ها در روستای "ویریاتینو" (Viriatino) پدر بهنگام غذا شلاقی را در یک دست نگه می داشت و هر کسی را که بلند می خندید یا زیاد حرف می زد با آن می زد.^۱ و داستان به همین جا ختم نمی شد بلکه به هنگام شوهر دادن دختر نیز پدر به داماد شلاقی را می داد که او آنرا بر بالای تخت زن آویزان می کرد. این شلاق نشان سلطه مرد بر زن بود. و آویزان کردن آن بر بالای تخت وی و در جای دیگر نشان به اطاعت کشاندن جنسی زن.^۲

البته نباید فکر کرد که این شلاق فقط برای ترساندن زن بود و هیچگاه بکار گرفته نمی شد. پاپ "سیلِ وِستر" (Silvester) که در

دوران "ایوان مخوف" زندگی می کرد به شوهر روسی توصیه می کرد که در صورتی که زن از اطاعت وی سر باز زد " او را معادل با گناهش با شلاق بزن ، اما نه در مقابل دیگران، بلکه در تنهایی . ضربه را مستقیماً به صورت و گوشش وارد مکن، وقتی که با مشتش به ناحیه قلب اش میزنی مواظب باش ، وسیله چوبی یا آهنی بکار نبری . او را با شلاق بزن ، و دقیقاً بدان که بکجا می زنی . شلاق دردناک و موثر است ، بازدارنده و تنبه آور ."^۳

در یک کلام ، خانواده ، برای دختر که در آن ، وی می بایست درس اطاعت از پدر و برادر بزرگتر یعنی اطاعت از جنس مرد را می آموخت ، حکم مدرسه ای را داشت که وی را برای اطاعت از شوهر آینده اش بطور کلی و در اینجا اطاعت جنسی از او آماده می ساخت . از اینرو اطاعت از شوهر چه از طریق آموزشهای خانوادگی ، سنن و آداب یکی از اصول تربیتی در خانه بود که دختر را برای تحقق بهترین معامله فروش آماده می کرد .

تمام این منابع آموزشی در دوران مورد نظر بر پایه آموزشهای مذهبی قرار داشتند چرا که در آنزمان ها ، اصول و مقررات اخلاقی و خانوادگی تماماً تحت کنترل مذهب و آموزشهای آن قرار داشت و هر گونه نحوه دیگری از زندگی جز آن بشدت منع و سرکوب می شد . و این تا آنجا ادامه می یافت که آموزشهای مذهبی بعنوان تنها مدل و نمونه ای که رفتارهای اخلاقی فردی و خانوادگی کل جامعه را تعیین می کرد در نظر قرار می گرفت .

از اینرو مطالب و محتویات کتابهای مقدس مذهبی یکی از مهمترین و قطعی ترین مدارکی است که آینه تقریباً تمام نمای رفتار شخصی و خانوادگی افراد در دورانهای مزبور می باشند.

در این مورد باید گفت که در تمام مذاهب موجود بخصوص مذاهب سامی به زنان آموزش و فرمان داده می شد که مطیع بی چون و چرای شوهران خود باشند. در مسیحیت طبق فرامین کتاب مقدس شان "زنان باید از شوهران خود فرما نبرداری کنند، همچنان که مسیح از خدا. چرا که شوهر رئیس زن است همانطور که مسیح رئیس کلیسا."^۴ در اسلام بنا بر نص صریح قرآن:

"مردان را بر زنان حق تسلط و نگرهبانی است بواسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم بواسطه آنکه مردان از مال خود به زنان نفقه دهند پس زنان شایسته و مطیع در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده نگهدارند و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناکید باید نخست آنها را پند دهید و از خوابگاهشان دوری جوئید در صورت نافرمانی آنها را به زدن تنبیه کنید چنانچه اطاعت کردند دیگر هیچگونه ستم بر آنها ندارید که همانا خدا بزرگوار عظیم الشان است (و بر ظلم مظلوم از ظالم انتقام خواهد کشید)."^۵

در هندوئیسم در هند نیز بنا بر آموزشهای هندوئیسم از زن انتظار می رفت که با شوهرش مانند خدا رفتار کند. بنا بر احکام مانو:

"یک دختر یا زن جوان، حتی اگر در خانه خود باشد، نباید بنا بر میل خودش دست به عملی بزند. در کودکی دختر باید تحت اراده پدرش باشد، و در جوانی تحت اراده شوهرش، و وقتی که شوهرش میمیرد، تحت اراده پسرانش. یک زن هرگز نباید به اختیار خودش باشد. یک شوهر هرچند بد رفتار و فاسد، و بری از صفات خوب، همچنان باید همچون یک رب النوع مورد پرستش همسرش باشد."^۶

در مذهب کنفوسیوس در چین زن با زمین (Yen) تشبیه میشد و می بایست مانند آن افتاده و پست، با رفتاری منفعل و تسلیم طلبانه

باشد و مرد که با بهشت تشبیه می شد موجودی قوی و فعال قلمداد می گردید. وقتی که داماد برای بردن زن به خانه عروس می رفت ، پدر عروس به دخترش گوشزد می کرد که " مواظب و دل ترس باش . و در برابر هیچیک از دستورات والدین جدیدت نافرمانی نکن. " مادرش نیز باو تذکر می داد که " بر علیه هیچیک از مقررات خانه سرکشی مکن . " در این نظام بطور کلی زن بار سه نوع تبعیت را بر دوش می کشید :

"بعنوان زن اطاعت از شوهر . بعنوان دختر اطاعت از پدر و بعنوان مادر هنگامی که به سن کهولت می رسید اطاعت از پسر ."^۷

البته نباید فراموش کرد که این آموزش ها شامل اطاعت و بردگی جنسی نیز می شد چرا که فروش دختر نه تنها بعنوان نیروی کار که بعلاوه برای لذت و استفاده جنسی نیز بود. از محمد پیغمبر مسلمانها نقل قول می آورند که:

"... هر گاه که مرد زنش را صدا زد که او را ارضاء کند حتی اگر بر سر اجاق مشغول یا سوار شتر بود باید نزد او برود."^۸

و یا در قرآن آمده است:

"تو ای پیغمبر هر یک از زنان را نوبتش موخر داری و هر که را خواهی به خود بپذیر و هم آنرا که (به قهر) از خود راندی اگرش (به مهر) خواندی باز بر تو باکی نیست . این (مختار مطلق بودند بر زنان) بهتر شادمانی دل و روشنی دیده آنهاست و هرگز هیچیک باید محزون نباشند ، بلکه به آنچه ایشان را عطا کردی همیشه خوشنود باشند."^۸

در حلیة المتقین اثر مجلسی مرجع و فقیه بسیار معتبر و مورد

ارجاع مسلمانان در مورد خصوصیات زن شایسته و خوب چنین آمده: "حضرت رسول (ص) فرمود: ... بهترین زنان شما زنی است که فرزند بسیار آورد و شوهر دوست باشد و صاحب عفت باشد و در میان خویشان خود عزیز باشد و نزد شوهرش ذلیل باشد ... هر چه شوهر گوید شنود و آنچه فرماید اطاعت کند و چون شوهر با او خلوت کند، آنچه از او خواهد مضایقه نکند. اما به شوهر بر نیاویزد که او را متکلف بر جماع بدارد ... و بدترین شما زنی است که چون شوهر با او خلوت کند، مانند شتر صعب مضایقه کند از آنچه شوهر به او اراده دارد."^۹

در این آموزشها هر جا که طرف خطاب مردان هستند بر حق کنترل بی چون و چرای آنها بر بدن زن یا زنانشان بعنوان وسیله لذت و سکس و هر جا که رو به زنان دارد بر وظیفه آنان مبنی بر در اختیار گذاردن بدن خود در خدمت شوهرانشان تاکید می شود. و ما در بالا ذکر کردیم که چگونه از جمله شرایط تحقق مالکیت بر شیئی یکی هم آنست که صاحب شیئی بتواند شیئی مزبور را هر زمان که می خواهد در اختیار گرفته و مورد استفاده قرار دهد و این دقیقا همان چیزی است که در این آموزشها سعی در قبولاندن آن به طرفین رابطه می شود. از یکطرف، بر حق مرد در استفاده از بدن زن، در هر زمان که می خواهد، تاکید می شود و از طرف دیگر، تنزل زن به سطح شیئی جنسی، و در کنترل قرار گرفتن کامل وی توسط مرد، باو گوشزد می شود و برای شستشوی مغزی اش از او خواسته می شود که از آن خوشنود باشد.

تهدید و تشویق برای به اطاعت کشیدن زنان

نکته دیگر آنکه زنان نیمی از جمعیت را تشکیل می دادند. از اینرو، چه بعنوان بخش مهمی از نیروی کار و چه بعنوان وسیله لذت جنسی برای مردان از اهمیت بی اندازه زیادی برخوردار بودند. بنابراین کار مطیع سازی و دیسیپلین دادن به آنها در از جمله این دو وظیفه ای که بعهدہ داشته اند از چنان اهمیت بالائی برخوردار بوده که جامعه مردان بهر طریق، چه از طریق پیامبران و کتابهای مقدس شان و چه از طریق تهدیدها و تشویق هائی که در این کتابها برای به اطاعت کشاندن زنان از شوهرانشان بکار رفته سعی در بانجام رساندن این هدف داشته اند. در تمامی این کتابها، در حالیکه زنان بخاطر اطاعت از شوهرانشان به بهشت وعده داده می شده اند در همان حال به مجازاتهای سخت از جانب خدا در صورت نافرمانی از شوهرانشان تهدید می شده اند. به نمونه ای از این تشویق و تهدیدها در مدارک مربوط به مسلمانان توجه کنید. در سوره احزاب آمده است:

"ای زنان پیغمبر هر یک از شما که کار نازوائی انجام دهد، او را در برابر دیگران عذاب خواهیم داد و این کار بر خدا آسان است و هرکدام از شما که از الله و رسول او فرمانبرداری کند، و نکوکار باشد، پاداشش را دو برابر خواهیم کرد."^{۱۰}

و یا از محمد پیغمبر مسلمانان نقل شده است :

"زنی که در لحظه مرگ از رضایت شوهرش برخوردار باشد، جاییش در بهشت است"

زن مظهر شرارت و شهوت

تلاش برای وادار کردن زنان به قبول اطاعت و بردگی جنسی از مرد به مجازات زنان سرکش در این دنیا و تهدید به مجازات و عذاب آخروی در آن دنیا و همچنین تجلیل از زنان مطیع و وعده بهشت به آنان محدود نمی شد. در کنار بکار بردن این روش ها، همچنین سعی می گردید تا با شکستن غرور و شان فردی آنان و قبولاندن این امر به آنان که موجوداتی پست تر از مردان هستند از یکسو به حق تملک و کنترل خود بر آنها لباس حقانیت بپوشانند و از سوی دیگر از طریق تحمیق و شستشوی مغزی زنان ، خود آنان را نیز به این امر معتقد سازند که موجوداتی ناقص العقل و شرآفرین بوده و نیازمند کنترل توسط مرد می باشند. مثلا در انجیل کتاب مقدس مسیحیان به زنان گفته می شد که خدا مرد را از روی مدل خودش ساخت و از آنجا که خودش روح است بنابراین مرد حکم روح و زن حکم بدن را پیدا می کرد. و از آنجا که در این مذهب روح برتر از جسم بود بنابراین مرد که از روی خدا ساخته شده بود به وی نزدیک تر و موجودی کاملتر بحساب می آمد ، در حالیکه زن که حکم بدن را داشت موجودی ناقص محسوب شده و تنها با ازدواج با مرد که حکم سر او را پیدا می کرد می توانست به موجودی کامل تبدیل شود . و همانطور که بدن توسط سر کنترل و هدایت می شود ، زن نیز میبایست توسط مرد یعنی عقل کنترل می شد زیرا زن ، بدون کنترل مرد، مانند بدن بدون سر و عقل، منبع شرارت ، شهوت و گمراهی بود.

در " عهد عتیق " کتاب مقدس یهودیان نیز رد پای همین نظر یافت می شد . از همین رو بهنگام عبادت مرد حق داشت بدون پوشاندن

سرش در برابر خدا عبادت کند ولی زن باید سرش را می پوشاند زیرا او فاقد یک عضو اساسی بود. او بدن، بدون سر، یعنی فاقد عقل بود. زن بدنی بود که شهوت بر آن حاکم بود.

در هر دو مذهب حساسیت زن دلیلی بر نداشتن عقل و کنترل احساسات قلمداد می شد. و این بخشی از طبیعت اش بود که از شیطان به ارث برده بود.

از اینرو در طی قرون وسطی که موقعیت زنان به اوج فرودستی خود می رسد این اعتقاد را که گویا زن از جانب شیطان و برای فریب مرد فرستاده شده تا آنجا رواج می دهند که در قرن ۱۳ میلادی "توماس آکیناس" بزرگترین مقام مذهبی در جهان مسیحیت علنا اعلام می کند که زنان حتی با شیطان هم ممکن است رابطه داشته باشند.

در نتیجه در بسیاری از نقاشی های قرون وسطی در اروپا می بینیم که زن در حالیکه پشت سر شیطان زانو زده است در حال بوسیدن دم وی می باشد. از آن به بعد زنانی را که دارای علائم و نشانهای هم خوابگی با شیطان بودند (این نشانها و علائم دقیقا توضیح داده شده بودند) دستگیر و زنده زنده در آتش می سوزاندند.

از نظر "توماس آکیناس" زن بخاطر طبیعت بیولوژیک و روحیش پست تر از مرد می باشد. او از نظر فیزیکی ضعیف تر، فاقد قدرت خویشتن داری و در منطق و استدلال در مرحله پایین تری از مرد قرار دارد. از این روست که او بخاطر طبیعت اش مناسب آنست که در خدمت و وابسته به مرد باشد.^{۱۱}

در مذهب کنفسیوس نیز زن اینطور توصیف می شود:

"جنس ماده بنابر طبیعت اش پست است، او مانند ماه سیاه و مانند آب تغییر پذیر است. حسود، کوتاه بین، و طعنه زن است. بی ملاحظه، کودن، و تحت تسلط احساسات اش است. زیبایی اش دامی است برای مرد نامحطاط، و ویران کننده دولت‌ها."^{۱۲}

بنا بر آموزش های تلمود در مذهب یهود نیز، در کتاب "Jubulees" که در سال های میان ۱۰۶ و ۱۰۹ قبل از میلاد تالیف شده است زنان اینطور توصیف شده اند:

"کارشان فقط سکس کردن و شهوت است، و هیچ صحت عملی در کار شان نیست، برای همین (اعمالشان) شیطانی است"^{۱۳} و در "جنسیس" (Genesis) زنان به چهار صفت منتسب می شوند: آنها شکمو هستند، دزدانه به حرف دیگران گوش میدهند و تنبل و حسودند."^{۱۴}

همینطور در جای دیگر در مذهب یهود زنان "ظرف پر از کثافت با دهان پر از خون" اند^{۱۵}. و یا "بمن هر نوع شرارت را بده جز شرارت زن را" و "گناه از زن آغاز شد و بخاطر او همه ما میمیریم."^{۱۶} و سرانجام در کتاب دعای روزانه آنان می خوانیم در حالیکه دعای مردان اینست که هر روز بگویند:

"شکر تو خدا را، ای خدای بزرگ، پادشاه جهان، که مرا زن نیافریدی."

زنان نیز خدا را شکر می کنند که بنا به اراده وی آنها را زن آفرید.

در قرآن کتاب مسلمانان نیز نام دختر و زن چیزی است که نسبت دادن آن به فرشتگان و فرزندان خدا مایه خواری وی میشود. در

قرآن آنان که فرشتگان را تحت عنوان دختران خدا نام برده اند سرزنش می شوند:

"وآنکه به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را نام دختران (خدا) گذارده اند."^{۱۷}

و در همانجا در آیه های دیگر از پیغمبر می خواهد که از مشرکان که گویا خدا را متهم کرده اند که فرزند دختر دارد سؤال کند:

"پس تو ای رسول از این مشرکان بپرس که آیا الله را فرزندان دختر است و شما را پسری؟ یا آنکه چون ما فرشتگان را خلق می کردیم آنجا حاضر بودند (و دیدند که) آنها را زن آفریدیم؟ (نه مرد)^{۱۸}"

در ادامه چنین دیدی به زن بود که در آثار و نقل قولهایی از جانشینان پیغمبر به موارد زیادی برمی خوریم که در آنها با صراحت از زن بعنوان موجودی بی عقل، شریر و خطرناک که هرگز نباید بدون کنترل و بحال خود رها شود یاد می شود.

لحن این گفته ها از گفته های قرآن کاملا شدیدتر است. چرا که در زمانیکه محمد ادعای پیامبری کرد جامعه عربستان هنوز مرحله مادرتباری را بطور کامل پشت سر نهاده و زنان از قدرت و احترام بیشتری برخوردار بودند. در حالیکه پس از وی و در زمان جانشینان وی زنان قدرت خود را کاملا از دست داده و صدمه پذیرتر بودند. برای همین آنچه را که خود پیغمبر براحتهای جرات اظهارش را نداشت جانشینان اش با آسودگی می توانستند بزبان بیاورند. مثلا عمر خلیفه دوم و جانشین پیغمبر پس از ابوبکر به پیروان خود توصیه می کند:

"به زنها اجازه ندهید نوشتن یاد بگیرند! همیشه به خواست های بول هوسانه آنها پاسخ منفی بدهید."^{۱۹}

و یا علی پیشوای شیعیان جهان، توصیه های زیر را می کند:

"ای مردم بدانید زنان ناقص ایمان، ناقص بخت و ناقص خرد هستند"^{۲۰}

"تمام وجود زن شر است و بدتر آنکه او شر لازمی به شمار می رود."^{۲۱}

"هیچگاه با زن مشورت نکنید زیرا عقیده های او بدون ارزش است. زنها را پنهان نگهدارید، به گونه ای که نتوانند دیگران را ببینند! ... وقت زیادی را با زنها نگذارانید، زیرا آنها سبب فروریزی شما می شوند."^{۲۲}

"ای مردان، هیچگاه از زنان فرمانبرداری نکنید. هرگز اجازه ندهید آنها در باره زندگی روزانه به شما نظر بدهند. اگر به زنان اجازه دهید به شما پند دهند، آنها تمام دارائی شما را بر باد خواهند داد و در برابر تمام دستورات و خواست های شما نافرمانی خواهند کرد. هنگامی که آنها با خود تنها هستند، دینشان را فراموش می کنند و به فکر خود می افتند و به محض اینکه شهوت جسمانی بر آنها غلبه می کند، رحم و پاکدامنی خود را از دست می دهند. لذت بردن از آنها کاری است آسان، ولی در این صورت برایتان دردسر فراهم می کنند. حتی زنهایی که از همه زنهای دیگر پاکدامن تر هستند، عفت و نجابتشان کاستی دارد. و فاسدترین آنها زنهای راکاره (فاحشه) هستند! سالخوردگی نیز آنها را از شرهای ذاتیشان پاک نمی کند. زنها در سه فروزه با افراد بی دین و بدون ایمان شریک هستند: آنها از اینکه مورد ستم قرار گرفته اند شکایت می کنند، در حالیکه در واقع خودشان ستمگری می کنند؛ آنها سوگند می خورند و در همان حال دروغ می گویند؛ و آنها وانمود می کنند که مردها را از خود دور می سازند، در حالیکه در واقع خودشان نسبت به آنها تمایل سوزان دارند. بیآیید به درگاه باری تعال التماس کنیم، به ما کمک کند از شر و وسوسه و جادوی زنها در امان باشیم."^{۲۳}

در مذهب زرتشت نیز:

"پریان از دستیاران و سپاهیان اهریمن بشمار می روند که برای گمراه کردن پیروان مزدیسنا در راه آنان دام می گسترند و در پی تباه کردن آتش و آب و گیاهان و ستوران پیوسته به کار و کوشش اند."^{۲۴}

"ماهانه که زن می بیند(دوران حیض - از من) اثر اهریمنی است و از اینرو , هر ماه چند روز, اهریمن به زن نزدیک می شود و او را پلید می سازد و چون که چنین حالت در مرد نیست او از زن پاک تر و برتر است."^{۲۵}

در میان روسها نیز مصطلح بود که "موی زن ممکن است رشد کند ولی شعورش نه". باین ترتیب, اتهامات ناقص العقل بودن, دروغگوئی, و بوالهوسی زنان که اینطور بر سر آنان کوبیده می شده است برای آن بوده است که بی حقوقی و حق کنترل مردان بر آنها توجیه شده و از امکان اینکه آنها در موقعیتی قرار گیرند که بخواهند در برابر چنین کنترلی قد علم کنند جلوگیری به عمل آید .

ولی این استدلالات با واقعیت منطبق نبوده اند. آیا واقعا زنان ناقص العقل , دروغگوتر و بوالهوس تر از مردان بوده اند؟

در مورد بوالهوسی باید گفت که مردان که در هر سه مذهب بیش از یک زن برای خود اختیار می کرده اند شهوتران تر از زنان بوده اند. در اسلام داشتن تا ۴ زن عقدی رایج بوده است . و این البته به غیر از کنیزانی بوده است که هر مرد می توانسته تا هر تعداد که می خواسته داشته باشد . در قرآن آمده است:

"پس آنکس از زنان را به نکاح خود در آورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت

است دو یا سه یا چهار (یا بیشتر)^{۲۶}

زندگی شخصی خود محمد که با ۹ زن عقدی و ۵ کنیز و برده جنسی نمونه کاملی از یک مرد شهوتران بوده است گویای بیشترین حقیقت است. شهوترانی وی بحدی بوده است که از دختر بچه ۷ ساله ای چون عایشه نیز که از لحاظ سنی در رده نوه و نبیره اش بوده نیز نمی گذرد. طبری از قول عایشه می نویسد:

"روزی پیغمبر به خانه ما آمد... من در ننوئی بودم و باد می خوردم، (مادرم) مرا کشید و برد و چون به نزدیک در رسیدم مرا نگهداشت تا کمی آرام شدم. آنگاه بدون رفتم و پیغمبر خدا در اطاق ما بر تختی نشسته بود... و مردان و زنان برفتند و پیغمبر در خانه ام با من زفاف کرد... من آنوقت ۷ سال داشتم."^{۲۷}

در مذهب یهود نیز تا قرون وسطی چند زنی وجود داشته است بطوریکه فرمانروایان و رهبران مذهبی می توانسته اند چند زن داشته باشند ولی به مردم عادی تک زنی توصیه می شده است. بهر حال "زبای های" مختلف توصیه های متفاوتی داشته اند و از یک تا ۴ و گاهی تا هر تعداد مورد دلخواه زن را مجاز می دانسته اند. خود سلیمان پیغمبر، بنا بر روایات مذهبی حدود ۷۰۰ زن و ۳۰۰ معشوقه کنیز داشته است. با اینحال از قرن ۱۱ بعد چند زنی در یهودیت ممنوع می شود.^{۲۸}

همینطور در مسیحیت نیز با همه دید منفی اش نسبت به سکس و لذت جنسی، با اینحال، فرماندهان مسیحی در قرون وسطی اغلب بیش از یک زن داشته اند.^{۲۹}

و اما در مورد اتهامات دیگر، دروغگوئی نتیجه موقعیت شخصی

و اجتماعی فرد می باشد . همانطور که مردان به عنوان قدرت های حاکم و زورگو برای فریب زیردستان و توجیه زورگوئی خود به آنان دروغ می گفته اند (منجمله همین دروغ هائی که در مورد زنان گفته اند) ، دروغگوئی زنان هم بخاطر موقعیت فرودست و ناامن آنان و به منظور فرار از تهدید و مجازات بوده است . وگرنه دروغگوئی زنان یا مردان هیچکدام یک امر ذاتی و آنطور که در آموزشهای بالا ادعا می شده خصوصیت خاص زنان نبوده است. همینطور هیچ دلیلی در دست نبوده است که زنان نسبت به مردان از بهره عقلی کمتری برخوردار بوده اند . کاردانی بیشتر مردان در امور مورد ادعا و خارج از خانه بخاطر مشغول داشتن اجباری زنان در دایره تنگ و کوچک اشتغالات خانه و جلوگیری از دخالت آنان در امور دیگر و نتیجتاً کسب تجربه در این زمینه ها بوده است و ربطی به داستان خود ساخته تفاوت ذاتا عقلی بین آنان و مردها نداشته است.

متوسل شدن به منطق الهی برای توجیه و تحمیل این اتهامات خود دلیل غیر واقعی بودن آنها بوده است . چرا که هرجائی که پای استدلال عقلی و علمی لنگ برمی دارد جا برای استدلال و منطق الهی باز می شود . باین معنا که هر جا ادعایی از لحاظ علمی و منطقی قابل اثبات نباشد ، شخص مدعی ادعای خود را به کلام خدا نسبت میدهد و از آنجا که در منطق مذهب کلام خدا سؤال بردار نیست از اینطریق قبول آنرا برای همه اجباری و بی چون و چرا میکرده اند.

داستان آدم و حوا در واقع برای همین منظور است که پا به میدان میگذارد.

در هر سه مذهب سامی یعنی در یهودیت، مسیحیت و اسلام داستان آدم و حوا بر فتنه گری و خصلت فریبندگی و گمراه کنندگی زن

تاکید داشته و سعی در به باور رساندن این مسئله به خود زنان داشته است.

در هر سه آنها حوا که از دندهٔ آدم بیرون می‌آید با وسوسه گری باعث گمراهی مرد میشود. چرا که او را تشویق مینماید و وا میدارد که از میوهٔ درخت ممنوعه بخورد و همین باعث نزول آندو از آسمان بزمین میگردد. این داستان در کتابهای هر سه مذهب وجود دارد، تنها با این تفاوت که در "جنسیس" علت نزول انسان خوردن میوه از درخت دانش و در قرآن از درخت سیب میباشد.

در مذهب زرتشت نیز هنگامیکه مشی و مشیانه، اولین مرد و زنی که آفریده میشوند، در ابتدا اهریمن بر اندیشه هر دوی آنان مسلط میگردد. بنابراین، اولین دروغ را هر دوی آنان بر لب جاری میکنند. ولی دروغ دوم که مربوط به شیر بز و سلب آرامش از مشیانه است، تنها توسط مشیانه است که گفته میشود از این پس دیوان بر او مسلط میشوند تا جائیکه او در دیو پرستی پیش قدم میشود و به سر سلسلهٔ جمعیت جادوگران تبدیل میگردد. باین ترتیب، دیو پرستی با مشیانه آغاز میگردد.^{۳۰}

البته، نباید فکر کرد که ایدهٔ پست شمردن زن صرفاً به مذاهب سامی و مذهب زرتشت که از جهات بسیاری منبع اولیه بسیاری از خرافات موجود در این مذاهب بوده است، محدود میشود. سایر مذاهب موجود نیز مانند بودیسم، کنفوسیونیسیم و هندوئیسم نیز طرز تفکری جز این راجع به زن نداشتند. بعبارت دیگر، این طرز تفکر رایج در آن دوره بود که به نوبه خود در کتابها و نظریات مذهبی نیز انعکاس می یافت.

برای همین در بودیسم نیز که آموزشهای آن چیزی جز نظرات و افکار شخصی خود بودا نبود و خود وی نیز ادعایی جز این نداشت،

تصویری جز آنچه که در مذاهب سامی دیده شد، از زن ارائه نمیشود. برای نمونه، بودا در بستر مرگ در گفتگویی که با شاگردش "آناندا" دارد، در بارهٔ زنان چنین میگوید. آناندا از او می پرسد:

"لرد، در رابطه با زنان ما چگونه عمل کنیم؟
از دیدن آنها پرهیز کنید آناندا!
ولی اگر مجبور به دیدن آنها شویم چه بکنیم؟
از صحبت کردن با آنها خودداری کنید.
اما اگر آنها با ما شروع به صحبت کردند چه؟
کاملاً بهوش باشید آناندا."^{۳۱}

و در جای دیگر وقتی آناندا به احترام از زنان یاد میکند، بودا به او میگوید:

"زنان زود خشمگین میشوند، آناندا. زنان پر از شهوت اند، آناندا: زنان احمقند، آناندا. باین دلیل است، آناندا، باین دلیل است که زنان در اجتماعات عمومی جائی ندارند، فاقد کسب و کارند، حرفه ای ندارند که معیشتشان را از راه آن تامین نمایند."^{۳۲}

قرار دادن زنان در موقعیت افراد ناقص العقل و فتنه بر انگیز و اینهمه تاکید بر آن به چیزی جز این منجر نمیشد که زنان حق اختیار و آزادی عمل خود را از دست داده و به اشیاء و موجوداتی که میبایست توسط دیگران کنترل شوند تبدیل گردند، و این همان خصوصیتی بود که امکان تحقق اولین شرط مالکیت بر زن و تبدیل وی به مایملک مرد را ممکن میساخت.

۲- پاکدامنی

شرط دیگر تحقق مالکیت این است که کنترل و تسلط مالک بر شیئی مورد مالکیت، دائمی و بدون وقفه باشد. در مورد اشیاء باز از آنجا که آنها اراده ندارند و قادر به این نیستند که خود را برای لحظه ای در اختیار غیر یعنی کسی جز صاحب خود قرار دهند، اشکالی پیش نمیآید. ولی در مورد انسان اینطور نیست. زن ممکن بود با شخصی جز شوهر خود رابطه جنسی برقرار کند و خود را علیرغم میل و اطلاع مالک واقعیش برای لحظه ای در اختیار کس دیگری قرار دهد و این به تداوم مالکیت لطمه میزد. برای همین، در همه مذاهب بر اطاعت و پاکدامنی زن بیش از اندازه تاکید میشود.

در واقع نیز اطاعت و پاکدامنی دو روی یک سکه بودند. چرا که اطاعت زن از مرد شرط مالکیت مرد بر زن و پاکدامنی زن لازمه بقاء و ادامه این مالکیت بود. زنی که متعلق به شوهرش بود اگر با شخص دیگری رابطه برقرار میکرد مثل این بود که بطور موقت از کنترل و تصرف شوهرش خارج میشد. از اینرو، پاکدامنی زن چیزی جز این نبود که به مالکیت مرد بر زن و مصرف انحصاری وی توسط شوهرش استمرار داده و آنرا تضمین میکرد.

پاکدامنی زن معنایی جز وفاداری مملوک به مالک و تداوم بردگی جنسی زن به صاحب خود نداشت و یکی از شرایط تداوم و تضمین مالکیت مرد بر زن را تشکیل میداد و از اینرو یکی از خصوصیات ضروری مالکیت بر زن بود. بعبارت دیگر، نا پاکدامنی، نشان عدم اطاعت زن از شوهر یا پدر خود بود. در قرآن ما دقیقاً به همین عبارت بر میخوریم. به

اینکه "زنان پاکدامن فرمانبردارند و زنان باید از الله و شوهران خود فرمانبرداری کنند."

از اینرو، زنی که فاقد این خصوصیت بود در واقع غیر قابل تملک بود و لذا خریداری نداشت. برای همین نجابت دختر برای پدر دارای اهمیت زیادی بود و مجاراتهای سنگینی برای دختر "نانجیب" وضع میشد- که نمونه هائی از آنها در فصل گذشته دیدیم. هدف این مجازاتها این بود تا مانع از این شود که آینده دختر به بن بست منتهی گردد، یعنی به فروش نرسد. دختر "نانجیب" همانطور که در داستان عزیزه و رشیده دیدیم اگر با قتل به مجازات نمیرسید، سرنوشتش مسلماً طرد از خانه و جامعه و افتادن به دامن فحشاء بود.

بعبارت دیگر از آنجا که خریداری برای تمام عمر نداشت فقط

میتوانست خود را بطور لحظه ای بفروشد.

در واقع نیز میان زن نجیبی که شوهر میکرد و زن "نانجیبی" که کارش به فحشاء میکشید فرقی اساسی وجود نداشت. اولی فقط بیک نفر و برای همیشه بفروش میرفت و دومی به افراد مختلف و برای یک لحظه. من البته بجای خود توضیح خواهم داد که چگونه از یک نظر، بردگی زن در حالت اول بیشتر از حالت دوم بود. در اینجا بهمین بسنده میکنم که نجابت که یکی از مهمترین خصوصیات زن بود و سعی میشد به آن جنبه اخلاقی داده شود در واقع یک معنای صرفاً اقتصادی داشت. نجابت وسیله ای بود برای حفظ ارزش کالائی- جنسی دختر. چرا که بدون آن دختر قابل مبادله و فروش نبود. اینکه میگفتند دختر باید پاک و نجیب باشد در واقع منظورشان همین ارزش کالائی - جنسی بود که میبایست تا لحظه فروش حفظ شود.

تنها نتیجه روحی-اخلاقی نجابت برای دختر محرومیت وی از

پرورش و رشد آزادانهٔ گرایش و احساسات طبیعی و شخصیت فردی و اجتماعی وی و تضمین بردگی او به صاحب بعدیش بود. درس نجابت، به دختر یا زن یاد میداد که به مرد غریبه نگاه نکند، با دیگران نخندد و با کسی جز شوهر و محارم خود گفتگو و رابطه نداشته باشد. در یک کلام درهای زندگی و معاشرت اجتماعی را بروی خود ببندد و بر احساسات طبیعی خود سرپوش گذاشته و آنها را به نفع لذت جوئی و فرمانروائی صاحب خود سرکوب نماید.

در یکی از مدارک مذهبی آئین کنفوسیوس بنام "گلچینی برای زنان" (Analect for Women) یا "نو لون یو" (Nu Lun Yu) که برای راهنمایی زنان در رفتار و کردار خود، در ۸۰۰ میلادی نوشته شده بود، اینطور آمده است:

"بدنتان را تمیز و حیثیتتان را پاک نگه دارید. هنگام راه رفتن سرتان را به اطراف نچرخانید، هنگام صحبت کردن دهانتان را زیاد از هم باز نکنید، هنگام ایستادن دامن‌تان را تکان ندهید. خوشحالی خود را با خندیدن از ته دل ابراز نکنید، و خشم خود را با صدای بلند ابراز ننمائید."^{۳۳}

باین ترتیب، تمام سنن و اخلاقیات فردی و اجتماعی تا آنجا که به زنان مربوط میشد، هدفش حفظ زنان در موقعیت تحت کنترل و استفاده جنسی-اقتصادی از آنان بود. ولی برای این منظور تنها به توصیه های اخلاقی و تشویق و تهدیدهای مذهبی بسنده نمیشد، بلکه به اقدامات عملی و پر ضمانت تری نیز دست زده میشد.

از جمله این اقدامات یکی اینکه ۱- زن رابطه اش با دنیای خارج قطع میشد. ۲- در هر موردی هم که این رابطه و تماس اجتناب ناپذیر و

غیر قابل جلوگیری میبود، به وسائل مختلف به حداقل ممکن کاهش داده میشد.

ماندن در خانه

اولین گام در این راه این بود که زنان اساساً حق خروج از خانه را نداشته باشند. باین ترتیب که زن از همان ابتدا، وقتیکه دختر خانه بود در خانه میماند و عملاً رابطه اش با خارج قطع میشد. در تلمود صریحاً حکم شده بود که تمام دنیا باید بروی زنان ممنوع باشد.

"شهر زنش را به تمام دنیا ممنوع میکند، مثل چیزی که به معبد مقدس اهداء شده باشد."^{۳۴}

در قرآن هم از قول خدا به زنان پیغمبر حکم میشد که:

"... در خانه هاتان بنشینید و آرام بگیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرای نبینید..."^{۳۵}

همینطور، در نهج البلاغه از مردان خواسته میشد:

"چشمان زنان را با پوشاندن حجاب از دیدن باز دارید. در مورد حجاب به آنها سخت بگیرید و از بیرون رفتن زنان از منزل جلوگیری کنید."^{۳۶}

در مذهب کنفسیوس در چین نیز به زنان آموزش میدادند که بدون همراه مرد، از خانه خارج نشوند و با داستانهای جانسوز و

دراماتیکی که همچون اوراد مذهبی به خوردشان میدادند، بیش از بیش روح و روان آنانرا با سنن و اخلاقیات اسارت بار مزبور مسموم و آزرده میکردند. مثلا در یکی از داستانهای اخلاقی-مذهبی مزبور، بیوه ای با آنکه اطاقش آتش گرفته، ولی از خانه خارج نمیشود. چرا که بنابر مقررات مذهبی، زن بهنگام شب، بدون همراه مرد، نباید از خانه خارج شود.

در این داستان، زن با اعلام اینکه مرگ را بر ارتکاب عمل خلاف اصول ترجیح میدهد، مشتاقانه خود را بدست آتش داده و میسوزد. زن مزبور در این داستان بخاطر اینکه راه و روشی را که شایسته یک همسر نجیب و شرافتمند است انتخاب کرده، مورد تقدیر قرار میگیرد.^{۳۷}

در داستان دیگری که راجع به همسر دوک "Chu" که دور از خانه بسر میبرد است، هنگامیکه شوهر زن، قاصدی را برای نجات او که در خانه در معرض سیل وحشتناکی قرار گرفته است میفرستد، از آنجا که قاصد مزبور اسم رمز مرد را برای زنش فراموش کرده است، زن حاضر به رفتن با او نمیشود. او با علم به این از رفتن با قاصد امتناع میکند که میداند باقی ماندنش در خانه به غرق شدن و مرگ حتمیش منتهی میگردد. واقعا هم که او در سیل غرق میشود، اما بخاطر حفظ پاکدامنی! و عفتش! مورد تجلیل شوهر خود و دیگران قرار میگیرد.^{۳۸}

عروس قرآن

بنا به گزارش روزنامه "گاردین" تنها در یکی از ایالات پاکستان بنام "سند" حدود ۳۰۰۰ عروس قرآن وجود دارد. عروس قرآن دختریست که به علت نبود عموزاده و یا پسری در فامیل باید با قرآن

ازدواج کند، و برای تمام عمر در خانه بماند و قرآن بخواند و کار دستی بکند.

این پدیده در اصل دلیل اقتصادی دارد. خانواده های مرفه برای آنکه با ازدواج زن با فردی خارج از فامیل، ثروتشان از دایره خانواده خود خارج نشود، در صورت نبود مرد در فامیل، از ازدواج دختر با غیر جلوگیری بعمل آورده و اجازه میدهند تا تحت عنوان ازدواج با قرآن، کالای مزبور برای همیشه در خانه مانده و از میان برود.

باین ترتیب، برای توجیه زندانی کردن ابدی زن و محرومیت تمام عمر وی از زندگی عادی، او را به تملک قرآن که سرپیچی از آن معصیت عظیمی بشمار میآید در میآورند تا از ارتباط وی با دنیای خارج و احتمال سست شدن قانون آهنین مایملک بودن زن ممانعت بعمل آورند. اخیراً طبق گزارش گاردین، دو عروس قرآن که در اثر ماندن طولانی مدت در خانه دچار عفونت استخوان شده بودند به بیمارستان برده شدند.^{۳۹}

البته نباید فکر کرد که در خانه نگهداشتن زنان به همراه سایر مقررات محدود کننده زنان صرفاً ریشه در مقررات مذهب داشت. اینها در اساس قواعد و ضوابط جامعه مردسالار بودند که مقررات و آئینهای مذهبی تنها توجیه مذهبی آنها و وسیله ای برای قبولاندن آنان به زنان بودند. از اینرو، چنین محدودیتهایی در نقاط دیگر جهان نیز بعنوان سنن و قواعد غیر مذهبی وجود داشتند.

منجمله اینکه در یونان باستان نیز زنان حق حضور در مجامع عمومی مانند مسابقات ورزشی را نداشتند و نمی توانستند بجز آنکه توسط یک مرد همراهی شوند بتنهائی از خانه خارج شوند. و این قاعده نه تنها در یونان، بلکه در تمام نقاط دیگر جهان در آنزمان رایج بود. زیرا

همانطور که گفته شد، زن هرچند مانند شیئی و کالائی که به مرد تعلق داشت، محل مصرفش در خانه بود و در خانه بعنوان محلی امن و پوشیده نگهداری میشد و از بیرون رفتنش بدون سرپرست اکیدا جلوگیری میشد، با اینحال در خود خانه نیز ممکن بود مورد دستبرد دیگران قرار گیرد.

البته، میان ماهیت این امور و عناوینی که به آنها داده میشد، تناقضی اساسی موجود بود. باین معنی که از آنها تحت عنوان حمایت و حفاظت مرد از زن یاد میشد. چرا که برای قبولاندن و تحمیل قواعد و سنن اسارت بار مزبور لازم بود با چنین عناوینی ماهیت واقعی آنها از چشم قربانیان آنها یعنی زنان پوشیده و به آنها جلوه ای انسانی و قابل قبول داده شود.

در واقع با چنین عناوین دهن پرکنی نه تنها ابتدائی ترین حقوق زنان از چشم آنها پوشیده نگاه داشته میشد، بلکه همچنین، در در کنار تحمیل این محرومیتها بر آنان، منت حمایت از آنها نیز بر سرشان گذارده میشد.

بهرحال، اینها دلایلی بودند که بخاطر آنها زن در خانه محبوس شده و رابطه اش با دنیای خارج قطع میگردد. ولی نگه داشتن کامل زنان در خانه و قطع رابطه آنها با تمامی دنیای خارج بطور کامل امکان پذیر نبود.

در گذشته یعنی در دوران مورد بحث، خانه، مانند زمان حال، و آنطور که بعدا در جوامع مدرن رایج میگردد، بهیچوجه محلی برای صرفا زندگی خصوصی فرد نبود، بلکه در ضمن محل کار (بخشی از فعالیتهای تولیدی خانواده در خانه انجام میگرفت) و معاشرت و رفت و آمدهای اجتماعی اعضای خانواده بخصوص مرد خانه نیز محسوب میشد. نتیجتا

این امر پای افراد فامیل و همچنین غریبه ها را به محل خانه باز میکرد. لذا محبوس کردن زن در خانه نمیتوانست برای قطع کامل ارتباط وی با جهان خارج کافی باشد.

از اینرو، زنان در زندان خانه در گوشه دیگری از آن بنام اندرونی مجددا زندان میشدند. باین ترتیب که ملاقاتهای مهمانان و مراجعین مرد در قسمتی از خانه که اختصاص به مرد داشت و بیرونی خوانده میشد انجام میگرفت و ملاقاتها زنانه در قسمت زنانه که درونی نام داشت.

بعبارت دیگر، تقسیم زندگی مرد به زندگی خصوصی (با زن یا زنانش) و زندگی اجتماعی در محدوده خانه و جدائی آندو از یکدیگر، بدنبال خود، خود خانه را نیز به دو قسمت درونی و بیرونی تقسیم مینمود.

در این تقسیم بندی، مرد تنها بهنگام شب و تنها برای ارضای جنسیتش بود که به خانه درونی پا میگذازد و نزد زن با زنانش میرفت. در حالیکه تقریبا تمام ساعات اضافی اش را در بیرونی با اعضای مذکر و مراجعین و میهمانان و دوستان خود سپری مینمود.

بعبارت دیگر، جدائی میان زن و مرد، واحد خانواده را نه تنها از لحاظ جنسی بلکه از لحاظ جغرافیائی نیز به دو پاره تقسیم میکرد و همانطور که خود زن و زندگی وی را به زانده زندگی مرد تبدیل مینمود، همینطور هم محل زندگی وی، یعنی قسمت درونی را نیز به زانده و مکمل قسمت بیرونی مبدل میساخت.

به بیان دیگر زندگی روزانه مرد در جائیکه یکبار در مرز میان جامعه و خانواده به زندگی اجتماعی و زندگی خصوصی تقسیم میشد، یکبار هم در درون خود خانه مشمول چنین تقسیمی میگشت. و این امر بموازات اینکه زن را هر چه بیشتر از زندگی اجتماعی بطور اعم و زندگی

مشترک با مرد محروم مینمود، او را بیش از بیش در زندان جنسی- خصوصی تو در توتری نیز محبوس میکرد. در این تقسیم جنسی دوگانه، فقط زن نبود که قربانی میشد، خود مرد هم از زندگی خصوصی-انسانی با زن و لذائذ آن محروم میگشت.

در چنین حالتی مرد حتی غذایش را در بیرونی، یعنی در تنهائی و یا گاه با میمانانش صرف مینمود و شب تنها برای خواب و آنهم در صورتیکه قصد استفاده جنسی از زنش را داشت به اندرونی یعنی به نزد خانواده خود قدم میگذاشت. و گرنه شب را نیز در محل خوابش در بیرونی یا در اندرونی، در جایی جدا از زن یا زنانش به صبح میرساند. در چنین حالتی زن بمعنای واقعی کلمه به وسیله ارضاء جنسی و تولید فرزند برای مرد تبدیل میشد.

منجمله، در کره به دختران یاد داده میشد که خفت آمیزترین چیزی که یک زن میتواند انجام دهد اینست که به خودش اجازه دهد که در بیرون در حال صحبت کردن با مردی خارج از دایره خانوادگی خودش دیده شود. از اینرو، پس از سن هشت سالگی او هرگز اجازه ورود به اطاقهای حتی مردان خانواده خودش را هم نداشت.^{۴۰} به پسران نیز بهمین ترتیب گفته میشد که "این بد و خفت آور (زشت) است که وارد بخشی از خانه که مخصوص زنان خانواده است بشوند. مردان و زنان غذایشان را جدا از هم میخوردند و زنان منتظر میماندند تا غذای شوهرانشان تمام شود."^{۴۱}

همینطور، در چین قدیم، بر طبق آموزشهای مذهب کنفوسیوس:

"رعایت آداب و رسوم با توجه دقیق به روابط میان زن و شوهر شروع میشد. آنها خانه و قسمتهای مختلف آنرا با جدا کردن قسمت بیرونی و اندرونی بنا میکردند. مرد

در بیرونی و زن در اندرونی سکنی میگزید ... زن و مرد از جا و طناب واحدی برای آویزان کردن لباسهایشان استفاده نمیکردند. زن جرأت نداشت چیزی از وسائل خود را به گیره و محل لباسهای مرد آویزان کند و یا در صندوق و کیسه وی بگذارد و یا از حمام وی استفاده کند.^{۴۲}

این جدائی‌ها در چین تا آنجا بود که در اواخر قرن ۱۳، پس از حمله مغولها که در نتیجه آن وضع زنان به وخامت بیشتری گرائید از طرف دولت جزواتی بنام "پاداش و جزا" منتشر شد که در آنها مرتبه خطا و گناه اعمال "ناشایسته" جنسی و جزای آنها تعیین میشد.

در یکی از این جزوات مراتب جزای تخلفات جنسی از اینقرار بود: تولید کتاب، آهنگ و یا تصویر سکسی و تحریک کننده مرتبه جزایش ۱۰۰۰، جوک سکسی در مورد یک زن ۵۰، تنها ماندن زن و مرد در خانه ۳، سکس با فاحشه ۵۰، و لمس کردن دست زن بهنگام دادن چیزی بدستش ۱، و اگر با قصد شهوترانی بود ۱۰، و سرانجام ورود به اطاق زن بدون در زدن ۱ بود. و جالب است که این در پرده و جدا نگهداشتن زن از مرد به بهانه مقدس بودن سکس انجام میگرفت.

در خانواده های کم در آمدتر البته جدائی جغرافیائی زن و مرد به شکل جامع بالا، امکان پذیر نبود. برای پادشاهان، امرا، پیامبران، امامان و رهبران مذهبی و افراد مرفه، زن فقط وسیله سکس بود و در حرمسراها و اندرونیها فقط و فقط برای آنکه این یا آن شب مرد میل به یکی از آنها پیدا کند نگهداری میشدند. آنها بردگان صرف سکس بودند و رابطه شان تقریباً بطور کامل با دنیای خارج قطع بود.

در حرمسراها نیز هنگامیکه زنان پیر میشدند و دیگر هیچ خاصیت جنسی برای صاحب خود نداشتند باز هم تا هنگام مرگ در این زندان

درونی نگهداری شده و باقی میماندند.

ولی در مورد طبقات پائین اینطور نبود. آنها توان چنین اسرافى را نداشتند که کالای خریداری شده را تنها برای استفاده جنسى خود خریداری و نگهداری نمایند. بسته به نیاز مادی و اقتصادیشان از زن علاوه بر خاصیت جنسى وی از نیروی کارش هم استفاده میکردند - که البته من بعداً مفصلاً به آن خواهیم پرداخت.

در اینجا همین قدر باید متذکر شوم که در مورد خانواده های معمولی و بخصوص فقیر، همانطور که توان داشتن جای جداگانه ای برای یکی دو بز و گوسفندشان را نداشتند، و با آنها در زیر یک سقف میخوابیدند، در مورد زنان خود نیز بهمین نحو رفتار میکردند و نمى توانستند چنین تقسیماتی را مرعى دارند. ولی در مورد این دسته از افراد نیز قانون همان قانون جدائی زن و مرد بود و اگر غریبه یا مهمان مردی بخانه آنها وارد میشد، زنان و دختران بطور جداگانه در آشپزخانه غذا میخوردند و میهمان و مردان خانواده در بیرون آشپزخانه در اطاق.

با این وجود و هر چه که به رده های پائین تر اجتماعی میآمدیم، بدلیل تماس بیشتر زنان با دیگران، امکان قطع تماس آنان با دنیای خارج کمتر میشد. بنابراین، برای مقابله با این مشکل مقررات و راههای دیگری مورد استفاده قرار میگرفت که یکی از آنها حجاب بود که از جمله و بیشتر (و حتی تا امروز) هم در میان مسلمانان رواج دارد.

حجاب

بنا بر قانون حجاب هیچ نقطه بدن زن نمیبایست در معرض دید کسی جز شوهر و یا اقوام محرمش یعنی کسانی که خطر رابطه جنسى

با آنان وجود نداشت و یا حداقل کمتر بود قرار گیرد. باین ترتیب که از موی سر تا انگشتان پا میبایست در پرده ای که چادر نامیده میشود پوشانده شود. بعلاوه، پرده یا وسیله ای که طبق این قاعده بدن و اندام زن را می پوشاند، نمیبایست از پارچه نازک و بدن نما، و یا طوری چسبنده و تنگ باشد که با نشان دادن پیچ و تابهای بدن زن، بیننده را از نظر جنسی تحریک نماید. در قرآن در سوره های احزاب و النور گفته میشود:

"ای پیغمبر به زنان و دختران و همسران مومنان بگو که خویشان را به چادر بپوشانند."^{۴۳}

"ای رسول ، زنان مومن را بگو تا چشمها (از نگاه ناروا) بپوشانند و فروج و اندامشان را (از عمل زشت) محفوظ دارند و زینت و آرایش و خود، جز آنچه قهرا ظاهر میشود، بر بیگانه آشکار نسازند و باید سینه و بر و دوش خود را با مقنعه بپوشانند و زینت و جمال خود را آشکار نسازند جز برای شوهر خود و پدران و ... آنطور پای بر زمین نزنند که زینت و خلخال پنهان پاهایشان معلوم شود."^{۴۴}

در میان پاتانهای افغانستان زن هرگز نمی بایست اجازه میداد صورتش توسط کسی جز اعضای درجه اول فامیل دیده شود و اگر با کسی جز اقوامش دیده میشود، همانطور که قبلا شرح دادم، شوهرش ممکن بود، چنانچه در میان بعضی اقوام "مساپوتمیا" نیز رایج بود، برای مجازات و حفظ آبروی خود بینی او را قطع کند.

در روز عروسی نیز هنگامیکه او را از خانه پدری به خانه شوهرش میبردند، صورتش را بطور کامل در شالی می پیچیدند تا کسی در راه او را نبیند. حتی در مراسم جشن عروسی نیز او تنها در جشنی که همگی زن

و از اقوام داماد بودند شرکت میکرد و در جشن جداگانه ای که برای اقوام مرد برگزار میشد حق شرکت نداشت. و جالبتر از همه اینکه نه تنها مردان غریبه بلکه حتی خود داماد نیز تا پایان شب عروسی که با هم به حجله میرفتند، حق دیدن عروس را نداشت و تنها در این زمان بود که عروس را میدید.^{۴۵}

بورقه در پاکستان و افغانستان پوششی است گشاد و خفه کننده که سراپای زن را از فرق سر تا نوک پا میپوشاند و تنها در جلوی چشمان زن شکاف کوچکی وجود دارد که او میتواند از طریق آن هر چند به سختی ولی بهر حال جلوی پایش را ببیند.

در ایران و احتمالا کشورهای عربی، همین پوشش با اندک تفاوت، بخصوص بخشی از آن که صورت را می پوشاند "مقنعه" نامیده میشود. واضح است که همه این مقررات و منهیات، هر چه که هستند، چه مذهبی و چه غیر مذهبی، بهر حال برای این منظور وضع شده اند که از دستبرد غیر به چیزی که به مالکش تعلق دارد جلوگیری بعمل آورند. حتی وقتی که به زنان محمد، پیغمبر مسلمانان، توصیه میشود که "اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید پس زنهار نازک و نرم با مردان سخن مگوئید مبادا آنکه دلش بیمار است و به طمع بیافتد"^{۴۶} دقیقاً مسئله بر سر حفاظت از کالائی است که قرار است فقط و فقط ملکش حق لذت بردن از وی را داشته باشد.

بنابراین، این همان قانون مالکیت است که در مورد مالکیت بر سایر اشیاء نیز وجود دارد. تنها تفاوت مسئله در اینست که در اینجا چون موضوع مالکیت بر خلاف اشیاء بیجان، دارای شعور و اراده است، از اینرو، سعی میشود تا خود وی نیز در اینکار یعنی در جلوگیری از مصرف غیر قانونیش توسط دیگران دخالت داده شود. اینکار از طریق یک سلسله

مفاهیم اخلاقی که توسط آنها زن تحمیق و شستشوی مغزی میشود انجام میگردد. مفاهیمی چون "پاکدامنی" و "نجابت" که معنایی جز تعلق و بردگی جنسی و انحصاری زن به شوهر آتی یا کنونیش ندارد. تقدیس و تکریم این مفاهیم از همان اوان کودکی باعث میشود که هویت دختر در رابطه تفکیک ناپذیری با این خصوصیات شکل بگیرد و کودک شخصیت خود را با آنها شکل دهد و بتدریج وقتیکه به سنین بالاتر میرسد، این خصوصیات جزو عناصر درونی شخصیت وی میشوند و این خود بهترین ضامن حفظ رابطه ای میگردد که در آن زن برده جنسی مرد باقی میماند.

۳- وفاداری

و اما شرط سوم تحقق مالکیت، وفاداری زن به مرد تا پایان عمر بود. از آنجا که زن هنگامیکه بتملک کسی در میآمد برعکس اشیاء که برای همیشه در تملک صاحب خود باقی میماندند، ممکن بود مالک خود را ترک کند، آموزش درس وفاداری به زنان از نظر روحی و اخلاقی آنها را طوری بار میآورد که هنگامیکه شوهر میکردند برای همیشه و تا آخر عمر داوطلبانه در تملک صاحب خود باقی میماندند. این نیز در کنار تبعیت و نجابت، وسیله دیگری بود تا در مقابله با اراده مملوک که ممکن بود رابطه و قرارداد مالکیت را زیر سؤال برده از آن تخطی کند، تحقق کامل مالکیت را فراهم میکرد.

بنابراین اصل و قاعده، زن فقط یکبار شوهر میکرد و هنگامیکه اینکار را میکرد برای همیشه به شوهرش تعلق داشت. شوهر حق داشت هر موقع که مایل بود او را رها نماید ولی او از چنین حقی برخوردار نبود

و میبایست برای همیشه نزد شوهرش باقی میماند.

واضح است که این همان رابطه یکطرفه مالک و شیء بود. زیرا که شما وقتی چیزی را در مالکیت خود دارید میتوانید هر زمان که مایل باشید آنرا رها کنید. ولی شیء مزبور حق ترک شما را ندارد، و این همان حق طلاق بود که در آنزمان تنها در اختیار مرد قرار داشت و هنوز هم در بسیاری از مناطق جهان قرار دارد.

نفوذ این ایده ها در میان زنان تا حدی بود که در این مورد در زبانهای مختلف مثللهایی بوجود آمده بود که عمدتاً از جانب خود زنان همچون الگوهای اخلاق بکار برده میشد.

مثلاً در میان ایرانیان رایج بود که میگفتند: "زن با چادر به خانه شوهر وارد و با کفن از آن خارج میشود." و یا فلسطینی ها میگفتند: "زن من هیچوقت از خانه بیرون نمیرود تا وقتی که بیرون برده شود." یعنی بهنگام مرگ. لوتر نیز میگفت: "زن مثل میخی که در دیوار فرو رفته است در خانه میماند."

محرومیت زن از حق طلاق وسیله دیگری بود تا در صورتیکه قید اخلاقی وفاداری زن به مرد در حفظ بندگی داوطلبانه اش کارگر نیفتد، و زن علیرغم اخلاقیات موجود بخواهد خود را از قید بردگی و مالکیت مرد رها سازد، از اینطریق، یعنی از طریق محرومیت زن از حق طلاق، از آزادی وی جلوگیری بعمل آید.

باین ترتیب، اصول سه گانه "اطاعت"، "پاکدامنی" و "وفاداری به شوهر" از جمله مجموعه اخلاقیاتی بودند که نه تنها برای دخالت دادن فعالانه و داوطلبانه خود زن به حفظ خویش در برابر "دست اندازی" و "سوء استفاده" دیگران بکار میرفتند، بلکه همچنین برای قابل مصرف و معامله پذیر نگاه داشتن وی در بازار به خورد او داده میشدند.

اینها همه جزئی از تدارکات اخلاقی-ایدئولوژیکی بودند که برای دخیل کردن خود زنان در استمرار موقعیت بی حقوقی و بردگیشان بکار میرفت.

در کنار این عوامل سه گانه اخلاقی، سه عامل: ۱- شکنجه بدنی و گرسنگی (تنبیه بدنی، قطع غذا و مسکن به زن یا نفقه)، ۲- سنگسار، تازیانه و قتل و سرانجام ۳- محرومیت از حق طلاق نیز وسائل دیگری بودند که حفظ رابطه مالکیت مرد بر زن را از طریق قانونی و از طریق بکار بردن خشونت تضمین میکردند.

وفاداری

حتی پس از مرگ شوهر

مالکیت مرد بر زن در دوره مورد بحث آنچنان قوی و ریشه دار بود که در بعضی مناطق، زن حتی پس از مرگ مرد نیز از قید آن خلاص نمیشد و ناچار بود تا آخر عمر و تا دم مرگ به شوهر خود وفادار بماند.

برای نمونه، در چین بنا بر مقررات مذهبی، "زن همینکه جفت شوهرش شد، در تمام طول زندگیش احساس اطاعت و وفاداری اش به وی نباید تغییر کند، و از اینرو، وقتی که شوهرش میمرد او نباید دوباره ازدواج میکرد."^{۴۷}

زن نه تنها پس از مرگ شوهر، حتی قبل از ازدواج و در دوران کودکی نیز به خانواده وی تعلق داشت. باین معنا که دختر رسماً عضو خانواده طبیعی خودش محسوب نمیشد و در شجره نامه خانوادگی جایی

برای نام او وجود نداشت. برای همین او را نا دختری مینامیدند. عبارت دیگر، او به خانواده خودش تعلق نداشت و در آنجا تنها پرورش و آماذگی میافت تا به خانواده اصلیش که خانواده شوهر آتیش بود بپیوند. در آنجا بود که او بعنوان عضو رسمی خانواده پذیرفته میشد و در شجره نامه آن جایی را برای خود اشغال میکرد.

باین ترتیب، زن همینهکه وارد خانه شوهر میشد، در آنجا نه تنها تابع شوهر، بلکه ومهمتر از آن، تابع والدین وی نیز میبود، آنهم تابع مطلق. چنانکه هر بامداد بلافاصله پس از بیداری میبایست با شوهرش نزد والدین وی رفته و "با نفسهای در سینه حبس و صدای ملایم سؤال میکردند که مبادا لیاسهایشان زیاد گرم یا سرد باشد، بیماری یا دردی داشته باشند، جایی از بدنشان درد کند، که آنها را در داخل و خارج شدن از اطاقشان کمک کنند، و اگر چیزی میخواهند با احترام برایشان بیاورند. و همه اینها را باید با چنان ظاهری مشتاقانه انجام دهند که والدین آنها احساس ناراحتی نکنند.^{۴۸۱}

در میان یهودیان نیز اگر مرد برای همیشه خانه و زن را ترک میکرد، این کافی برای درخواست طلاق و ازادی زن نبود و او میبایست تا پایان عمر به شوهرش وفادار میماند، مگر آنکه دو نفر مرد به مرگ شوهرش شهادت میدادند.

مراسم "ساتی" یا خودسوزی زن

و اما وحشیانه ترین و جان خراش ترین نوع وابستگی و قید وفاداری زن نسبت به مرد در هند و در میان پیروان مذهب هندو بود. در

اینجا قاعده بر این بود که زن پس از مرگ شوهرش میبایست خود سوزی "ساتی" (Sati) میکرد. باین ترتیب که زن در مراسم سوزاندن جسد مرد، در کنار او می نشست و همراه او در آتش میسوخت. به چگونگی این مراسم که در آن چنین جنایت هولناکی در لفافه تقدس و مذهب و تحت عنوان خرافه وفاداری زن به شوهر در حق زن و بدست خود او انجام میگرفت توجه کنید:

"برای زنی که خودسوزی یا ساتی را انتخاب میکند، این کار حکم اجرای یک آئین مذهبی مخصوص و مقدس را دارد. در حالت ایده آل تصمیم وی در این مورد باید فوری و بدون تأمل باشد. او بعد از اینکه لباس عروسیش را به تن میکند، خودش در کمال آرامش دستور فراهم کردن مقدمات مراسم خودسوزی را میدهد. هرچند دیگران ممکن است با سماجت از او بخواهند که در تصمیمش تجدید نظر کند، بخصوص بخاطر بچه هایش، ولی گویی حرف آنها را اصلاً نشنیده است. او با مهربانی برای آنها دعا میکند و با آنکه همه در اطراف او مغموم و گرفته اند، ولی او حتی قطره اشگی هم نمیریزد، چرا که از نظر او این لحظه یکی از با ارزش ترین لحظات زندگی محسوب میشود. برای او این فرصت والائی است که با قربانی کرد خود، زندگی را بطور کامل وقف شوهرش بکند. تو گویی به سفر لذت بخشی میرود. در برابر بزرگترها سر خم میکند و از آنها طلب دعا میکند. آنگاه آنها هم از صمیم قلب او را دعا میکنند و به او همچون کسی که خدا در جسمش حلول کرده نگاه میکنند. یعنی او در حالیکه تمام اهالی روستا گرد آمده اند تا شاهد این لحظه مهیب باشند، پیشاپیش همه بسوی محل خود سوزی و جائیکه جسد شوهرش برای سوختن قرار گرفته است، راه میافتد. پس از اجرای مراسم مقدماتی، او در حالیکه دستهایش را روی سینه نهاده (Pranamanjali) برای آخرین بار با همه وداع میکند. آنگاه در نهایت آرامش، از نردبان بالا میروند، روی توده هیزم ها مینشیند و با دلسوزی سر شوهرش را به روی دامن خود میگذارد و یا در کنار وی دراز میکشد. او در تمام مدت حتی هنگامیکه زبانه های آتش به او میرسند، آرامش و متانت خود را حفظ میکند. جمعیت با لهله و کف زدن از او بعنوان یک همسر خوب، یک

"ساتی" واقعی، کسی که برای خود، خانواده اش، و روستا، شأن و افتخار آورده است، تحسین بعمل میآورد... مردم همچنین مراتب حق شناسی خود را از اینکه فرصت اینرا یافته اند که شاهد این فداکاری بزرگ باشند ابراز میدارند.^{۴۹}

زن همچنین میتواند بجای آئین خودکشی بیوه بماند. در اینصورت ناچار بود از آن پس تا پایان عمر زندگی خفت باری را بدوش بکشد. از این پس برای آنکه همه او را بشناسند و نگاههای خفت بار خود را نثار وی نمایند، باید خال قرمزی (Tilaka) را که معمولا زنان به نشان عزاداری بر روی پیشانیشان میگذاشتند، بر میداشت.

بعلاوه، برای نشان دادن موقعیت خفت بار خود دیگر از این پس نمیتوانست موها یا سر تراشیده اش را با گل یا چیز دیگری زینت دهد. یا به گوش و بینی اش جواهر آویزان کند، زنجیر به گردنش بیاندازد یا النگو به دستش کند. از این پس میبایست پا برهنه راه برود و ساری ساده ای بافته شده از پنبه و به رنگ مخصوص و معمولا بدون بلوز به تن کند.

او نه تنها از همه این زینت آلات و خود آرائیها محروم بود بلکه همچنین حق شرکت در هیچ شادی و سروری مثل جشنها و گرد هم آئیهای عمومی را نداشت. در یک کلام تغییر موقعیتش از همسر به زن بیوه باید چنان میبود که در تمام لحظات زندگی در افسوس از دست دادن شوهرش باقی میماند.

زنی که شوهرش را از دست داده بود قرار بود با خودسوزی، "کارما" ی* بد خود را که باعث مرگ شوهرش شده بود در آتش

* بنا بر اصل کارما هر عمل فرد در زندگی کنونی در زندگی بعدیش نتیجه میداد. این نتیجه بنا بر نوع عمل فرد میتواند خوب یا بد باشد و عبارت دیگر کارمای خوب یا بدی را برای او بوجود آورد

بسوزاند و با منزه کردن خود از آن، برای زندگی بعدی خود که پس از مرگ شروع میشود، کارمای خوب تولید کند. ولی حال که با امتناع از خودسوزی کارمای بد را با خود حمل میکرد، میبایست اینکار یعنی از میان بردن کامای بد خود را با تحمل محرومیت هائی که بعنوان بیوه زن بر او مقدر شده بود بانجام برساند.

در حالت اول یعنی خودسوزی، زن در زندگی بعدی با شوهرش در بهشت جای میگرفت. در حالیکه حالت دوم این مسئله را که سرنوشت آنها به کجا (به بهشت، جهنم، و یا به بازگشت مجدد به زمین) ختم میگردد نامعلوم میگذاشت و آنرا تماما به عملکرد بعدی زن در بقیه عمرش بعنوان زن بیوه مربوط میکرد.

باین ترتیب زندگی پس از مرگ شوهر در هند برای زنان بیوه آنچنان مشقت انگیز و خفت بار بود که بسیاری از آنها خود سوزی را نه بخاطر اعتقاد به آن بلکه برای فرار از چنین سرانجامی انتخاب میکردند. البته باید توجه داشت که خودکشی زنان برای فرار از زندگی سخت و طاقت فرسایی که داشتند تنها به هند محدود نمیشد. در چین نیز خودکشی زنان در مقیاس وسیعی وجود داشت. در دوران سلسله "یوان" بر اساس مدارک دربار، بطور تخمین ۸۶۸۸ زن خودکشی کرده بودند و واضح است که در وضعیت ضعیف ارتباطات و اطلاعات در آن زمان، این رقم تنها بخش بسیار کوچکی از رغم واقعی خودکشی هائی بود

که در زندگی بعدیش تاثیر گذار باشد. هر کس پس از مرگ دوباره بصورت موجود دیگری متولد میشود و اینکه در تولد جدیدش از زندگی خوب یا بدی برخوردار شود، به اعمال کنونی یعنی به کارمائی که آفریده بود بستگی داشت. بنابراین، همانطور که زندگی بعدی هر فرد نتیجه زندگی کنونیست، همینطور هم زندگی کنونیست نتیجه زندگی قبلی اش بود.

که انجام می‌گرفت.^{۵۰}

البته باید خاطر نشان کرد که تمام این مقررات و آداب و رسوم وحشیانه و ضد انسانی که بمنظور تحمیق زنان و کل جامعه شکل و شمایل مقدسی بخود گرفته بود، علاوه بر اینکه هدف کنترل زنان را مد نظر داشت، بعلاوه از انگیزه های اقتصادی نیز نشات می‌گرفت.

در جامعه آن زمان هند، مسئولیت نگهداری زن پس از فوت شوهر به گردن خانواده شوهر می‌افتاد. از اینرو، تحمل محرومیت‌های مزبور به زنان بیوه، که در معنای اقتصادی چیزی جز تنزل نیازهای اقتصادی، اجتماعی و فیزیکی آنان بحداقل ممکن نبود، نمیتوانست هدف سبک کردن بار مسئولیت اقتصادی-اجتماعی خانواده شوهر در نگهداری از وی را نیز در مد نظر نداشته باشد.

و مهمتر از همه اینکه، از آنجا که مردان عموماً با دختران بسیار جوانتر از خود ازدواج می‌کردند، و در نتیجه مردان عموماً قبل از همسران خود می‌مردند، از اینرو، مقررات "ساتی" و خودسوزی زنان بیوه میتوانست در واقع، یکی هم برای این وضع شده باشد که از انتقال دارائی مردان به زنان از طریق ارث جلوگیری بعمل آورد. چیزی که این نظریه را بیشتر مقرون به حقیقت میکند این است که رسم خودسوزی در مناطقی مانند بنگال که در آن زنان از حق ارث بردن برخوردار بودند عمومیت بیشتری داشت.^{۵۱}

یادداشتها

فصل دوم

¹ -V. U. Krupianskaia, Family, Structure and Life. In Love, Sex and Family through Ages, Bernard I. Mustein, 1974, p. 445.

² F. W. Halle, women in soviet Russia. In Love, Sex and Family through Ages, Bernard I. Mustein, 1974, p. 445.

³ -E. W. Burgess and H. J. Loche, thwe Family, p. 156. In Love, Sex and Family through Ages, Bernard I. Mustein, 1974, p. 445.

⁴ -1 cornithians 2-3.

۵- سورة انساء، آیه ۳۴، قران ، حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای.

⁶ -the Laws of Manu, v. 147, 144, 154, the secret Books of the East, vol. xxv, pp. 195-6. In Brefault Robert, the Motherw, vol. 1, p. 748, 1952 (1927).

⁷ -1-Li 4B, Steele, 1966, 39. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 142.

۸- سورة احزاب، آیه ۵۱ ، قران، قمشه ای.

۹- مجلسی محمد باقر، حلیه المتقین، ص ۱۲۶.

۱۰- سورة احزاب، آیه های ۳۰، ۳۱، قران ، قمشه ای.

¹¹ - Thomas aquinas, Summa theologica, pt. 1, Q 92, art. 1. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 218.

¹² -Women in China, edited by Guisso, Richard and Johanessen, 1981. p. 59.

In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 135.

¹³ -Jubulees, 25:1.

¹⁴ -Gen. R 58. 2.

¹⁵ - Shab. 152a.

¹⁶ - "Appocryrall Ecclesias Ticas" (25-6).

۱۷- سورة نجم، آیه ۲۷، قمشه ای.

۱۸- سورة صافات، آیه های ۱۴۹-۵۰.

۱۹- ابن وراق، مسلمان و مسلمانی، ترجمه دکتر مسعود انصاری، ص ۵۶۶.

۲۰- بازشناسی قانون، دکتر مجید روشنگر.

²¹ -Ascha, Ghassan, De Statut Inferieur de la Femme en Islam, 1986, pp.

38f.

نقل از ابن وراق ، مسلمان و مسلمانی، ترجمه دکتر مسعود انصاری، ص ۵۶۷.

- ۲۲- ابن وراق، مسلمان و مسلمانی، ص ۵۶۷.
- ۲۳- همانجا.
- ۲۴- زن به ظن تاریخ، بنفشه حجازی، ص ۵۸.
- ۲۵- راوندی مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۵۷۷، نقل از زن به ظن تاریخ، بنفشه حجازی، ص ۱۳۵.
- ۲۶- سوره نساء، آیه ۳، قرآن، قمشه ای.
- ۲۷- طبری محمدبن جریر، تاریخ طبری، جلد سوم، ص ۹۳۰. نقل از میرفطروس علی، "مقدمه ای بر اسلام شناسی"، جلد دوم، پندار یک "نقد": نقد یک پندار، ص ۲۷.
- 28- Parinder edward Geoffrey, *Sexual Morality in the world Religions*, p.193, 1996.
- 29- King 1, ch. 11, verses 3. In Nawal el Saadawi, *Hidden face of Eve, Women in the Arab World*, 1980, p. 116.
- ۳۰- حجازی بنفشه، زن به ظن تاریخ، ۱۳۷۰.
- 31- Humphreys, *Buddhism*, pp. 38-39. In Amaury de Riencourt, *Sex and Power in History*, (1974), p. 167.
- 32- Comara Swamy, *Budda & the Gospel of Buddhism*, p. 62. In Amaury de Riencourt, *Sex and Power in History*, (1974), p. 167.
- 33- Sung Jo-chao. D. u., "Nu Lun Yu" (ca. 800 C. E.). In *women in world Religions*, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 149.
- 34- Parinder edward Geoffrey, *Sexual Morality in the world Religions*, p.193, 1996.
- ۳۵- سوره احزاب، آیه ۳۳، قرآن، قمیشی.
- ۳۶- نهج البلاغه، جواد فاضل، ص ۱۳۹.
- 37- (4" 1b-2a, O' Hara 1945, 105-6). In *women in world Religions*, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 152-8.
- 38- 4"6 a-b, O' Hara 1945, 117. In *women in world Religions*, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 152.
- 39- Schork Kurt, "Pakistan's Women in Depair", *Gardian weekly*, Sept. 23, 1990.
- نقل از ابن وراق، مسلمان و مسلمانی، ترجمه دکتر مسعود انصاری، ص ۶۱۶.
- 40- Crawley Ernest, *the Mystic Rose*, vo., 1, 1960, (1927), p. 263.
- 41- Griffis, W. E. Corea, (1882), p. 244, Sounderson, H. B. Crawley Ernest, *the Mystic rose*, vol. 1, 1960, (1927), pp. 263-264.
- 42- *Book of Rites*, ch. 12, Legge 1967, 1:470. In *women in world Religions*, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 142.
- ۴۳- سوره احزاب، آیه ۵۹، قرآن، قمشه ای.
- ۴۴- سوره النور، آیه ۳۲، قمشه ای.

⁴⁵ - Science and Society, edited by Alexander Vavoulis and A. Wayne Cover, p. 282

۴۶- سورة احزاب، آیه ۳۲، قرآن، قمشه ای.

⁴⁷ Book of Rites, ch. 11, Legge 1967, 1:439. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 144.

⁴⁸ - Book of Rites, ch. 12, Legge 1967, 470-1. In women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 143.-

⁴⁹-Hejib Alaka, and Katherine K. Youg. 1978a. Power of the Meek (abala): a feature of Indian feminism. "Paper was presented to the American academy of religion, New Orlean. Quoted from women in world religions, pp. 83-84.

⁵⁰ - women in world Religions, Edited by Arbind Sharma, 1987. p. 157.

⁵¹ - Ibid. pp. 85-86.

فصل سوم

مالکیت شوهر بر زن ازدواج یا انتقال حق مالکیت بر زن به غیر

چرا خرید زن؟

زیرا همانطور که قبلا گفتم اولاً دختر به اختیار خودش نبود که مرد مورد علاقه اش را انتخاب می کرد. در واقع وی هیچگونه نقشی در مورد انتخاب شوهر آینده اش نداشت. نه تنها در مورد انتخاب مردی که قرار بود با وی ازدواج کند ، بلکه همچنین در مورد اینکه کی و چه زمانی قرار بود این ازدواج صورت پذیرد و اساساً در مورد خود ازدواج یعنی اینکه آیا اصلاً می خواهد ازدواج کند یا نه ؟ دختر همینکه به سن بلوغ می رسید او را بدون دخالت خودش شوهر میدادند. اینها همه او را بصورت شه بی اراده ای در میآورد که بدون آنکه خودش دخالتی در سرنوشت خویش داشته باشد از دست صاحبی به صاحب دیگر منتقل می شد. همانطور که وقتی کسی می خواهد چیزی را بفروشد هیچگاه از آن نمی پرسد که آیا می خواهد فروخته شود ؟ و اگر بله، کی و به چه کسی؟ اینها همه نتیجه طبیعی این بود که دختر مایملک پدر بود.

البته این که بعدها قبل از ازدواج و به هنگام خواستگاری

ملاقاتی بین زن و مرد صورت می گرفت این برای دیدن مرد و پسند وی بود که خریدار بود و نه پسند زن . و این که بعدها بدنبال خواستگاری ، زن و مرد برای آشنائی با یکدیگر قبل از ازدواج همدیگر را می دیدند و گاهی با هم بیرون می رفتند به دوران اخیرتر که در روابط زن و مرد رفرمهایی انجام گرفته بود مربوط می شد . و گرنه در دوران قدیم ، دورانی که ما از آن سخن می گوئیم ، عموماً قرارداد ازدواج توسط والدین دختر و داماد ، دور از چشم دختر و بدون اینکه وی شوهر آینده اش را حتی دیده باشد انجام می گرفت . بطوریکه دختر ، شوهر آینده اش را برای اولین بار تنها در شب عروسی و در اطلاق حجله بود که می دید (همانطور که در مورد پاتانهای افغانستان بآن اشاره شد) . درست مثل برده و یا فاحشه ای که برای لذت جنسی کسی معامله شده و به بستر وی فرستاده میشد، با این تفاوت که در اینجا زن تنها یکبار و برای تمام عمر بود که خریداری می شد و فاحشه برای یک مدت کوتاه و معین. محتوای اصلی این قرارداد و معامله از این قرار بود که زن:

- ۱- مرد را از لحاظ جنسی ارضاء می کرد.
- ۲- از طریق خدمات خانگی آسایش او را در خانه فراهم میساخت.
- ۳- برای او فرزند می آورد و از آنها نگهداری می کرد و سرانجام:
- ۳- در کار تولیدی- اگر وجود میداشت، به او یاری میرساند.

در مقابل این خدمات ، مرد:

- ۱- در قبال خرید زن بابت بهای وی به پدر یا خانواده اومبلیغی

پول پرداخت می کرد.

۲- معیشت وی را تامین و از او حمایت می نمود.

این چهارچوب عمومی قرارداد ازدواج در تمام نقاط دنیا با کم و بیش تفاوت‌هایی در اینجا و آنجا بود. و از آنجا که قواعد ازدواج و طلاق و مرگ از جمله زمینه های حقوقی بود که در انحصار مذهب بود ، از اینرو تمام جزئیات و مقررات مربوط به این امور بطور روشن و به تفصیل در کتابهای مقدس مذهبی آمده بود. مثلا در قرآن برای مسلمانان قواعد ازدواج باین شرح مقرر شده بود:

"... و هر زنی غیر از آنکه ذکر شد (مواردی که ازدواج با آنها ممنوع بوده است مانند خواهر، عمه و... از من) حلال است که به مال خود(تاکید از من) به طریق زناشوئی بگیرید، نه آنکه زنا کنید . پس چنانچه از آنها بهره مند شوید آن مهر معین را که مزد آنهاست به آنان بپردازید..."^۱

همانطور که ملاحظه میشود مرد با مال خود بود که زن می گرفت. بنابر این از نظر قرآن ازدواج عبارت از تصمیم آزادانه دو نفر برای زندگی مشترک نبود ، بلکه چیزی بود که برای انجام آن باید پول و بزبان قرآن مال داشته باشید همانطور که هیچ معامله خریدی بدون پول امکان پذیر نیست . قسمتی از این مال برای پرداخت به والدین زن برای خرید وی بود و بخشی نیز که مهریه نامیده می شد به خود زن پرداخت می شد .

بعلاوه ، نفقه همان مخارج روزانه مثل خوراک و پوشاک زن بود که توسط مرد تامین می شد ، و مهریه مبلغی بود که مرد بصورت خانه ، ملک و یا پول به زن می پرداخت . هر چند در اغلب موارد ، مرد آنرا نزد

خود بطور گروگان نگاه می داشت و تنها بهنگام طلاق و آنهم در صورتیکه زن در طول ازدواج رفتار مطیعانه و مناسبی داشت و مرتکب عمل "زشتی" نشده بود باو میداد .

بهر حال مهریه چه بعنوان بخشی از بهای زن و چه بعنوان بخشی از مزد وی وسیله ای بود برای کنترل رفتار وی و در اغلب موارد نیز به بهانه های مختلف مانند تهمت سرکشی و رفتار نامناسب به زن داده نمی شد . آیه زیر از قرآن خود شاهی بر این مدعا بود .

"و اگر خواستید زنی را رها کرده بجای او زنی دیگر اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید البته نباید چیزی از مهر او باز گیرید . آیا بوسیله تهمت زدن بزنی مهر او را می گیرید؟ و این گناهی فاش و زشتی اینکار آشکار است . و چگونه مهر آنان را خواهید گرفت در صورتیکه (هر_از_من) کسی به حق (خود_ازمن) رسیده (مرد به لذت و آسایش و زن به نفقه و مهر خود) و در صورتیکه آن زنان مهر را در مقابل عقد زوجیت و عهد محکم حق از شما گرفته اند." ^۲

همانطور که ملاحظه می شود مرد به زن مهر و نفقه می دهد و زن به او سکس و آسایش ، و بعبارت دیگر خدمات خانگی .

البته مقدار و ترکیبات "مال" یعنی مبلغی که بابت خرید زن پرداخت می شد، نحوه پرداخت آن در مناطق مختلف فرق می کرد . مثلاً مبلغ مزبور در میان ایرانیان شامل چند بخش بود . بخشی که "شیربها" نامیده می شد و هرچند نه بطور کامل ولی بهر حال برای جبران مخارج بزرگ کردن دختر و شیر دادن باو بود که می بایست قبل از ازدواج پرداخت می شد .

و "مهریه" که عبارت از این بود که هنگامی که مرد و یا

والدین وی برای خواستگاری و عقد قرارداد خرید زن به نزد والدین وی می رفتند پس از چک و چانه زندهای معمول ، پرداخت آنرا به زن در صورت طلاق تعهد می نمودند . باین ترتیب که پس از توافق بر سر قیمت خرید و سایر شرایط معامله، مرد پشت ورقه قرارداد را که همان قرارداد عقد و ازدواج بود، امضاء و از اینطریق متعهد میشد که فلان مبلغ داری را مهریه زن کند .

در واقع آنچه که رخ میداد این بود که خریدار بخشی از مبلغ خرید یا مزد را برای اطمینان از بهره مند شدن از مصرف کالا یعنی خدمات آن بعنوان گرو نزد خود نگه می داشت . تا اگر در جریان مصرف ، کالای خریداری شده مطابق کیفیات مورد معامله نبود آنرا نپردازد . بنا بر قوانین مذهب یهود ، " اگر اعمال زن رسوائی برانگیز می بود که از داد و شیون بلند که بگوش مردم برسد شروع می شد تا نفرین بچه های مرد در حضور او؛ و صحبت کردن با همه نوع مردها و حتی بدون سر پوشیده بیرون رفتن ، مرد می توانست از پرداخت "کتوبه" (Kethubah) که همان مهریه بود احتراز کند.^۳ در مذهب اسلام نیز مهریه به شرطی به زن پرداخت میشد که در طول زندگی با مرد از او عمل زشتی و یا مخالفتی علیه مرد سر نزده باشد.

"...و بر زنان سختگیری و بهانه جوئی نکنید که قسمتی از آنچه مهر آنها کرده اید به جور بگیرید مگر آنکه عمل زشتی و مخالفتی از آنها آشکار شود."^۴ قرآن

این کیفیات و خصوصیات کالای مورد معامله همانطور که قبلا بآن اشاره کردم عبارت از "اطاعت" ، "پاکدامنی" و "وفاداری" به صاحب خود بود. من قبلا خاطر نشان کرده بودم که خصوصیات مزبور

جزئی از کیفیت کالای مورد مبادله بود و زنی که فاقد این خصوصیات بود بعنوان زن نامناسب، مثل هر کالای دیگر با کیفیت پائین به دشواری و یا اصلاً خریدیده نمی شد. ولی برای آنکه کیفیت خدمات زن کنترل و تضمین شده باشد، از اینرو آنرا باین شکل معامله می کردند تا در صورت نامناسب بودن کالا یعنی "مگر آنکه عمل زشتی و مخالفتی از آنها آشکار شود" تمام قیمت آنرا نپرداخته باشند.

البته این آیه ظاهراً برای حمایت از زنان آمده است ولی برای حمایت از زنان بعنوان برده جنسی و خانگی. بعبارت دیگر در قرآن، ابتدا زنان تا حد یک شیئی و کالا و یک برده جنسی و خانگی تنزل داده می شوند و بعد از مردان خواسته می شود که از شکستن و فراتر رفتن از قانونی که زنان را در چنین موقعیت پستی قرار می دهد خودداری ورزند. باین معنا که در صورتی که زن به تعهدات برده وارانیه خود عمل کرد بهای کامل وی را بپردازند. واضح است که خود این آیه در عکس العمل نسبت به شرایطی آمده است که در آن مردان با عیب جوئی از زنان از پرداخت همان مهریه هم سر باز می زده اند و برای همین قرآن سعی در بازسازی آنان از این عمل را دارد.*

همانطور که گفته شد مبلغ مهر گاهی قبل، ولی اغلب بعد از ازدواج به زن پرداخت می شد. این بسته به قدرت طرف مقابل در معامله

* اکثر مسلمانان مانند پیروان سایر ادیان از محتویات کتابهای مقدس خود مطلقاً بی اطلاعند و رهبران شارلاتان مذهبی برای فریب آنان از اینگونه آیات بعنوان مدارکی دال بر حمایت مذهب از حق و حقوق زنان استفاده می کنند. در حالیکه واقعیت امر اینست که تمامی مذاهب و بخصوص مذاهب سامی بعنوان بخشی از روبنای حقوقی موجود ابتدا زنان را در موقعیت یک برده قرار می دهند و بعد در برابر زیاده روی های دیگران از حقوق آنها بعنوان یک برده و البته فقط در حرف دفاع می کنند. بنابراین عدالتخواهی آنها در بهترین حالت فراتر از عدالت برده داری یا سرفداری نمی رود.

بود. واضح است زنی که خواستگاران زیاد و متمکن داشت والدینش می توانستند از موضع قدرت وارد معامله شوند و نه تنها مبلغ زیادی برای مهریه تقاضا کنند بلکه همچنین تقاضای پرداخت آنرا از پیش بکنند در حالیکه برای زنان معمولی که اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می دادند چنین نبود و مهریه صرفاً یک تعهد پرداخت بود تا خود آن و در سیستم مردسالارانه موجود اغلب پرداخت نمی شد.

پرداخت مهریه تنها به دنیای اسلام محدود نبوده. در ایران ساسانی نیز ازدواج از طریق پرداخت مهر که بصورت پول به پدر زن پرداخت می شد انجام میگرفت.^۵

معنای دیگر مهریه میتواند در رابطه با باکره گی دختر باشد. باین معنا که اگر نفقه در برابر خدمات جنسی و کاری زن به مرد پرداخت می شود، مهریه پولی است که دختر در قبال از دست دادن باکره گی خود، یعنی صرف ورود مرد به معامله جنسی با زن دریافت میکند. برای همین، در صورت طلاق و فسخ معامله همچنان باید به زن پرداخت گردد.

بعبارت دیگر، دختر که بصورت دست اول و باکره وارد معامله شده بود اکنون که بصورت دست دوم، مصرف شده و غیر باکره از آن خارج میگردید، باید بابت این تفاوت و خسارتی که از اینطریق به او وارد شده بود- از دست دادن باکره گی اش، مبلغی دریافت می کرد.

برای همین، در کشور نیجریه در منطقه موسوم به " ساحل طلا" (Gold Shore) اگر مردی باکره گی دختری را بردارد، مجبور به ازدواج با او و یا پرداخت مهریه او می باشد.^۶

البته باید توجه داشت که خرید زن تحت عنوان شیربها، مهریه

و یا هرچیز دیگری هرچند از لحاظ تاریخی به گذشته تعلق دارد ولی در حال حاضر نیز در بسیاری از نقاط جهان چه در شهرها و چه در روستاها و در میان بسیاری از قبایل با قدرت و بطور وسیعی رواج دارد. "محمود" اوزباووزلار" رئیس یکی از قبایل در شهر "حران" از ایالت کرد زبان "سان لیورفا" (Sanliurfa) در ترکیه، در مصاحبه با روزنامه لس آنجلس تایمز میگوید:

"این حقیقت دارد که ما به دخترانمان همچون یک مال تجارتنی که خرید و فروش می شوند نگاه می کنیم،"

و در حالیکه به پیرمرد ریش داری که به انبوهی از پستی های با روکش گلیمی تکیه داده است اشاره می کند ادامه می دهد:

"هسی فات" (Haci faut) را اینجا ببین . او برای دخترش ۸ بلیون لیره (۱۲۰۰\$) میخواهد . بعضی دخترها بسته به قیافه و ثروتشان میتوانند تا ۵۰۰۰\$ به فروش برسند."^۷

در قرون وسطی ، در فاصله میان ۵۰۰ تا ۱۰۵۰ بعد از میلاد، طبق قوانین ژرمنیک ، قرارداد ازدواج بین صاحبان زن و شوهر انجام می گرفت که در آن چیزی بنام "دوس" (Dos) در ازاء انتقال قیمومیت زن یا بعبارت بهتر انتقال حقوقی که خانواده دختر نسبت به وی داشتند توسط شوهر یا شخص جدید به صاحب قبلی وی پرداخت میشود.

در میان سامی های کهن نیز زن بها "مهر" (Mohar) و عروس "مه اوراسا" (Meorasa) نامیده می شد.^۸

چنانکه پیغمبر "هوسه آ" (Hosea) به ما می گوید که او برای

خرید یکی از زندهایش ۵۰ "شه کل" (Shekel) پرداخته است که نیمی از آن به صورت جنسی و نیم دیگرش بصورت نقدی بوده است.^۹

همینطور در میان ودیک ها (آریائی ها) در هند ، تاتارها و یونانیان باستان نیز خرید زن بطور وسیع رایج بود.^{۱۰}

باین ترتیب ملاحظه می شود که چگونه در گذشته زمانیکه زن حکم شیئی و دارائی مرد را داشت ازدواج قراردادی بود که در آن دختر به مرد یا والدین وی در برابر مبلغ معینی فروخته می شد ، هر چند این مبلغ در مناطق مختلف به اشکال و تحت عناوین مختلفی پرداخت می گردید.

بهرحال ، آنچه که در مورد صاحب و مالک دارائی مزبور صادق بود، درست عکس آن در مورد شیئی مورد مالکیت صدق می کرد ، یعنی برعکس مالک که از همه حقوق مزبور برخوردار بود ، شیئی یا موضوع مالکیت ، حتی اگر یک انسان یعنی برده بود ، مطلقاً از هیچگونه حقی برخوردار نبود. بعبارت دیگر نه در مورد نحوه استفاده از خود و نه در مورد کسی که قرار بود او را مورد استفاده قرار دهد هیچگونه حق اظهار نظر و تصمیم گیری نداشت و درست مثل همیشه بی زبان با او رفتار می شد.

نمونه این امر برخورد قرآن و مسلمانان با زن بود . در قرآن هنگامی که در سوره بقره می گوید که "زنان کشتزار شمایند ، بر کشتزارتان از هر جا که مایلید وارد شوید."^{۱۱} این گفته از دو نظر دال بر این حقیقت است که زن در آن زمان بعنوان اولاً شیئی و ثانیاً بعنوان مایملک مرد در نظر گرفته می شده است .

اول آنکه وی به کشتزار یعنی به یک دارائی و مایملک تشبیه

شده است و دوم آنکه حق ورود به کشتزار از هر کجای آن حقی است که تنها به کسی که مالک آن است می تواند تعلق بگیرد. اگر زن فرد آزادی قلمداد می شد و در کنترل و تملک کس دیگری نمی بود ، و از اینرو کنترل بر بدنش را در دست داشت حتی اگر از مسئله تشبیه او به کشتزار هم بگذریم ، باید این خودش می بود و نه شوهرش ، که در مورد اینکه از کدام طرف با او عمل جنسی انجام گیرد تصمیم می گرفت . در حالی که قرآن این اختیار را بطور کامل به شوهر او می دهد و این خود دلیل واضحی است که از نظر قرآن زن مایملکی است که هیچ اختیاری از خود نداشته و حق استفاده از وی مثل هر کالای دیگری بطور کامل به صاحب وی که شوهرش باشد تعلق می گرفته است .

همین طور ، چنانکه در قبل گفتیم در اسرائیل باستان زنان همچون بردگان ، شوهر خود را بعل " (Ba'al) که در زبان عبری معنای "صاحب" را می دهد و یا "ادون" (Adon) بمعنای لرد یا ارباب صدا می کرده اند^{۱۲} که می توانست پدر یا شوهر وی باشد و در رابطه با او از همه حقوقی که به مالک خانه ، حیوانات و یا اشیاء تعلق می گرفت برخوردار بود.

نققه در برابر سکس یا فحشای زن در خانواده

پیش از این، ما در مورد خرید زن توسط مرد ، در جریان ازدواج ، بمنظور تشکیل خانواده صحبت کردیم . دیدیم که چگونه زن برای مرد یک وسیله سکس بود که باو لذت جنسی می داد. از همین رو بخاطر از

جمله این ارزش مصرفی اش و برای آنکه در خدمت و مورد استفاده مرد قرار گیرد می بایست قبل از همه توسط وی خریداری می شد .
در اینجا لازم است قبل از ادامه بحث نکته ای را روشن کنیم .
لذت بردن از جنس مخالف چه زن باشد و چه مرد اگر بر مبنای انسانی و یا حیوانی باشد (من میگویم حیوانی چون حداقل در این مورد حیوانات ، بر خلاف عقیده رایج، انسانی تر از انسان عمل میکنند) بهیچ وجه نیازی به خریداری کردن آن ندارد . دو نفر می توانند آزادانه و برای آنکه از نزدیکی با یکدیگر لذت ببرند با هم رابطه جنسی برقرار کنند ، همانطور که دو نفر با برقراری رابطه دوستانه با یکدیگر از مصاحبه با هم لذت می برند.

تا اینجا صحبت بر سر رابطه داوطلبانه میان دو نفر است که هیچیک بر دیگری برتری و رجحانی ندارد . نه اجباری در کار است و نه اکراهی . رابطه میان دو نفر هنگامی غیر انسانی و غیر اخلاقی می شود که جنبه داوطلبانه و آزاد خود را از دست می دهد و یکی از طرفین موظف و مجبور می شود که هر زمان که دیگری خواست خود را در اختیار وی بگذارد .

وقتی این تنها مرد بود که هر زمان که می خواست زن میبایست "حتی اگر بر سر اجاق و یا سوار شتر" میبود به نزدش میرفت و نه همینطور بالعکس ، آنوقت صورت مسئله این میشد که زن میبایست بنا به اراده مرد و بالاجبار خود را در اختیار او قرار دهد و مورد استفاده جنسی وی قرار گیرد .

این حق و برتری مرد بر بدن زن از طریق زور و شکل ویژه آن پول یعنی از طریق خرید زن بدست می آمد چون هر گاه که کسی کس دیگر یا چیزی را می خرد آن کس یا چیز خریداری شده میبایست علی

رغم اینکه مایل باشد یا نباشد در اختیار وی قرار گیرد زیرا که اختیار و اجبار یعنی حق مصرف کردن و وظیفه و اجبار در مصرف شدن لازمه هر معامله خرید است. در اینجا نیز مرد اختیار مصرف کردن و زن اجبار در مصرف شدن را داشت.

برای همین بود که درس اطاعت یکی از مهمترین درس‌هایی بود که به زنان داده می شد تا آنها بتوانند قابل فروش گردند و بدون هیچ اعتراضی مورد مصرف مردی که آنها را خریده قرار گیرند.

در واقع این شکل ازدواج که در آن مرد زن را می خرید نوعی تجاوز جنسی بود. زیرا که در آن زور و اجبار بکار می رفت. زور بخاطر نتیجه مترتب بر آن یعنی بخاطر ایجاد اجبار است که امری مذموم بشمار می رود. اینکه این مجبور کردن به انجام سکس از طریق زور فیزیکی باشد و یا از طریق زور مالی هیچ فرقی در ماهیت امر نمی کند. پول نوعی از قدرت است که افراد دیگر را از طریق خرید آنها وادار به انجام کاری می کند که صاحب پول خواستار آن است و نه کسی که فاقد آن می باشد. از اینرو همه این نوع ازدواجها نوعی تجاوز جنسی بود که به زور انجام می گرفت و در آنها تنها وسیله اعمال زور و اجبار یعنی شکل تجاوز بود که فرق می کرد. باین معنا که در اینجا عمل تجاوز به شکل فحشا یعنی از طریق پول و خرید زن انجام می گرفت.

برای همین فحشا نیز نوعی تجاوز جنسی محسوب می گردد. چرا که وقتی یک فاحشه در ازاء پول برای مدتی در اختیار کسی قرار می گیرد مجبور است علی رغم اینکه آن مرد را دوست دارد یا ندارد و مایل به عمل سکس با او هست یا نیست، در ازاء پولی که از وی گرفته خود را در اختیار وی قرار دهد. بنابراین، در اینجا نیز پای زور و اجبار در میان است. بنابراین این نوع ازدواجها در عین حال نوعی فحشا بود.

البته جامعه سرمایه داری ، جامعه ایکه مبنای آن مبادله است نمی تواند چنین تعریفی از تجاوز جنسی را بپذیرد چرا که با قبول اینکه مبادله به صرف اجباری بودنش نوعی تجاوز به دیگری است اساس جامعه یعنی نظام اجتماعی خود وی زیر سوال می رود چرا که استثمار فرد کارکن نیز ، که در آن وی از روی نیاز اقتصادی مجبور به فروش نیروی کارش میشود ، به نوعی تجاوز به حقوق وی و به عملی غیر قانونی تبدیل می شود.

برای همین در این جامعه تجاوز جنسی اگر از طریق فشار و زور اقتصادی باشد قانونی و اگر از طریق فشار فیزیکی یا تهدید یعنی خارج از چهارچوب نظام سرمایه داری باشد غیر قانونی بحساب می آید.

بهر حال آنچه که رابطه جنسی دو نفر را از آشکال غیر اخلاقی فوق در آورده و آنرا انسانی می کند همین جنبه داوطلبانه و مختارانه آن است . در حالیکه در فحشا شما کسی را با دادن پول وادار به خوابیدن و لذت دادن به خود می کنید . در گذشته وقتیکه مرد یعنی شوهر، زن را می خرید تا باو لذت جنسی دهد در واقع با او همان کاری را می کرد که ممکن بود با یک فاحشه یا برده انجام دهد .

براین اساس خانواده مهمترین مرکز فحشا در جامعه بود که در آن زن توسط مرد ناچار میشد تا در ازاء مخارج زندگیش خود را به او بفروشد و در اختیار وی قرار دهد ، و مذهب مروج و حامی این نوع فحشا بود . ما در سوره النساء آیه ۱۸ دیدیم که چگونه وقتی قرآن از این صحبت می کند که در اینصورت " هر کسی به حق خود رسیده مرد به لذت و آسایش و زن به نفقه و مهر خود ... " در واقع به این فحشا صورت قانونی داده و بعبارت دیگر فحشا را در خانواده نهادی می کند.

سید قطب یک از شخصیت‌های اسلامی تقریباً معاصر این رابطه را

با صراحت بیشتری بیان می کند . وی میگوید:

"کسی که مسئولیت نگهداری از چیزی بر عهده اش واگذار شده ، حق ندارد ، دیگری را به دزدی آن دعوت کند . بنابراین قاعده حقوقی ، دختری نیز که ازدواج می کند ، چون مالکیت آلت جنسی (فرج) خود را از دست می دهد و تنها وظیفه نگهداری از آنرا بر عهده دارد ، از اینرو ، حق ندارد ، از آلت تناسلی اش بهره برداری کند و یا دیگری را دعوت به تجاوز به آن بکند."^{۱۳}

همچنان که به قول یک فقیه اسلامی دیگر:

"ازدواج با یک مرد مسلمان ، قراردادی است که او آلت تناسلی زن را برای لذت بردن از آن در اختیار خود می گیرد."^{۱۴}

برای همین در اروپای قرون وسطی از آنجا که با بالا گرفتن تجارت ، تجار اکثرا در حال مسافرت و دور از خانواده خود بودند. لذا برای راحتی خیال ، آلت تناسلی زنان خود را با وسیله ای بنام "کمبربند عفت" قفل می کردند و کلید آنرا بهمراه خود می بردند.

به این ترتیب چنین دیدی نسبت به زن و آلت تناسلی وی تنها ویژه مسلمانان نبوده بلکه در تمام جهان و منجمله در اروپا نیز وجود داشته است .

باید به این نکته توجه داشت که هر چند امروزه حتی تصور اینکه ازدواج معنایش خرید و در اختیار گرفتن آلت تناسلی زن باشد، تکان دهنده و حتی مضحک است، (هرچند قسمت اعظم جمعیت بشری در روابط میان خود هنوز به همین نحو عمل می کنند) ولی در آن زمان

چنین درکی از ازدواج بسیار معمولی و رایج بوده است و تعجب هیچکس را بر نمی‌انگیخته است.

برای همین هنگامی که زن شوهر دار مرتکب زناى مُحَصَّنَه (خوابیدن زن شوهر دار با کسی جز شوهرش) می‌شد یعنی آنچه را که مالکیت آن به دیگری تعلق داشت بدون اجازه او در اختیار غیر می‌گذارد و از نظر حقوقی مرتکب دزدی می‌شد، اینکار قبل از همه یک جرم حقوقی مربوط به مالکیت محسوب می‌شد تا یک جرم اخلاقی و برای همین در سلسله قوانین حقوقی در همه جا مستوجب مجازات می‌گردید.

در میان مردم بین النهرین "مساپوتامیا" و قبایل ژرمن دیدیم که جرم زنا از جمله جرائم مربوط به مالکیت محسوب می‌شد. در قرآن نیز زنی که مرتکب زنا یا دزدی آلت جنسی خودش می‌شد! در یکجا در خانه تا تعیین تکلیف بعدی توسط خدا زندانی و در جای دیگر مستوجب صد ضربه شلاق می‌شود.

"زنهایی را که مرتکب زنا شوند در خانه نگهدارید تا عمرشان بپایان برسد و الله برای آنها راهی پیدا کند."^{۱۵}

"باید شما مومنان هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات کنید و هرگز در باره آنان در دین خدا رافت و ترحم روا ندارید..."^{۱۶}

البته این مجازات بعدها در میان مسلمانان تشدید و به ۱۰۰ ضربه تازیانه برای زناى ساده (زناى زن غیر شوهر دار) و سنگسار برای زناى محصنه (زناى زن شوهر دار) تغییر یافت . جالب آنست که این

مجازات‌ها دقیقاً بر مبنای ماهیت جرم‌های بالا یعنی جرم‌های مربوط به مالکیت تعیین شده بودند. چرا که در آنها زنی که شوهر داشت مجازات سنگین تری را متحمل می‌گردید، برای اینکه مالی را در اختیار دیگری قرار میداد که به خودش تعلق نداشت و قبلاً آنرا به شوهرش فروخته بود.

نکته جالب دیگری که مالکیت بر زن را از جهت دیگری تأیید می‌کند، اینست که در جنگ‌ها زنان به‌مراه همه اشیاء تصرفی دیگر صریحاً بعنوان غنائم جنگی محسوب می‌شدند. و جالب اینکه در حالیکه در زمان صلح زنا یعنی خوابیدن با زن شوهر دار بعنوان تجاوز به حق مالکیت دیگران یعنی جرم محسوب می‌شده، ولی همین عمل در مورد زنان شوهر داری که در جنگ‌ها اسیر می‌شده اند صورت دیگری بخود می‌گرفته باین معنا که بهیچوجه جرم محسوب نمی‌گشته است. دلیل این امر این بوده است که جنگ در واقع ناقض صلح بوده است. در نتیجه در جریان آن، قوانینی که در زمان صلح مورد احترام بوده اند، مانند قانون مالکیت، بی اعتبار می‌شده اند.

نتیجتاً تصرف قهری، خود به شیوه ای برای مالکیت تبدیل می‌شده، بطوریکه غنیمت و غارت هر چیز، منجمله زنان، با خود، مالکیت آنها را نیز به‌مراه می‌آورده است، هرچند آن چیز بدیگری تعلق میداشته است.

از اینرو زن شوهر دار هنگامی که در جریان جنگ بدست سرباز دشمن می‌افتاده است بعنوان اسیر جنگی و به‌مراه سایر اشیاء و غنائم جنگی خود بخود به مالکیت وی در می‌آمده است. به سوره قرآن در این مورد توجه نمائید.

"و نکاح زنان محصنه (شوهر دار) نیز بر شما حرام شد مگر آن زنان که (در جنگهای کفار به حکم خدا) متصرف و مالک شده‌اید."^{۱۷}

باین ترتیب، ملاحظه میشود که مالکیت بر زن و در اینجا مالکیت بر سکس او توسط مرد، در تمامی مقولات حقوقی مربوط به مالکیت در آن زمان با قوت و بدون هیچگونه ابهامی امر پذیرفته شده‌ای بوده است.

در میان یهودیان نیز رحم زنان به خدا تعلق داشت که او خود به صلاح دید خویش آنها را باز و بسته می‌کرد و بهنگام ازدواج این وظیفه را به نیابت از خود به شوهر زن واگذار می‌نمود. چنانچه در داستان خیانت سارا به شوهرش ابراهیم، خدا "رحم زنان خانه‌ابی - ملک فاسق سارا را می‌بندد" و تنها وقتی که کارها در مسیر درست میافتند دوباره آنها را باز می‌کند.^{۱۸}

البته همانطور که من در گذشته خاطر نشان کردم نباید فکر کرد که چنین دیدی تنها در کتابهای مذهبی وجود داشته است. قبل از مذاهب مزبور نیز همانطور که ما در مورد اقوام "مساپوتیمیا" در بین النهرین و قبائل ژرمن در اروپا دیدیم، زن بعنوان مایملک مرد محسوب میگشته است. حتی در دوران حاضر نیز ما چنین دیدی راجع به زن را در بسیاری از مقررات و قوانین حقوقی دولتهای معاصر که همچنان در گذشته زندگی میکنند مشاهده می‌کنیم. بنا بر قوانین عمومی در یکی از کشورهای عربی:

"اگر زن از تسلیم خود به شوهرش خودداری ورزد نفقه باو تعلق نمی‌گیرد و تا وقتی که به اینکار خود ادامه می‌دهد از این حق محروم می‌باشد. همچنین تا وقتی که بدلیلی که به شوهرش مربوط نمی‌شود مجبور به رد وی می‌باشد. همچنین، اگر به

زندان افتاده باشد ، حتی اگر تقصیر او نباشد ، یا به اردوگاه انداخته شده باشد ، و یا مورد تجاوز جنسی قرار گرفته باشد ، یا مذهبتش را تغییر دهد ، یا توسط والدینش از زندگی با شوهرش جلوگیری بعمل آمده باشد ، و یا دچار وضعیتی باشد که مانع این باشد که شوهرش او را بعنوان یک همسر مورد استفاده قرار دهد ، مشمول دریافت نفقه نمی گردد.^{۱۹}

در اینجا ملاحظه می گردد که از دید قانون ، تنها چیزی که رابطه میان زن و شوهر را تعیین می کند فقط و فقط مبادله سکس در مقابل معیشت زن می باشد و نه هیچ چیز دیگر .

بعبارت دیگر در اینجا قانون می خواهد با بیرحمی و صراحت تمام هر گونه توهم در این مورد را که گویا در رابطه زناشویی میان زن و مرد ، بجز فحشای عریان ، ذره ای معنویت ، عشق ، محبت و انسانیت نیز وجود دارد از میان ببرد .

قانون صریحا تاکید می کند که تا زمانیکه شوهر نتواند همسرش را بعنوان زن مورد استفاده قرار داده و بعبارت صریحتر مورد بهره برداری جنسی قرار دهد ، حتی اگر این امر خارج از اراده و کنترل زن باشد و مثلا وی را حتی بدون تقصیر به زندان انداخته و یا به وی تجاوزجنسی کرده باشند، نفقه ای در کار نخواهد بود.

طبق ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی جمهوری اسلامی در ایران نیز "هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع ورزد، مستحق نفقه نخواهد بود."

فحشا

در خارج از خانواده

فحشای آزاد

در دورانی که ما از آن صحبت می کنیم ، فروش سکس تحت نام ازدواج و در چهارچوب خانواده ، هرچند عمده ترین شکل فروش سکس ولی تنها نوع آن نبود . فحشای آزاد ، فحشای مقدس ، فحشای درباری و فحشای دولتی اشکال دیگری از فروش سکس بوده اند که در این دوره در نقاط مختلف جهان رواج داشته اند .

فحشای آزاد ، پس از فحشای خانوادگی ، رایج ترین شکل فحشا در این دوره را تشکیل می داده است . چرا که همیشه ضمیمه و همزاد فحشای خانوادگی بوده است . بهمان دلیلی که زن به مرد تعلق داشته و لذا تحت مالکیت و مصرف انحصاری وی قرار داشته است ، بهمان دلیل هم مرد بعنوان مالک می توانسته فعالیت جنسی خود را به خارج از خانواده و یا هر جای دیگری گسترش دهد .

مالکیت مرد بر زن در حالیکه فعالیت جنسی زن را محدود به وی می نموده است ، بالعکس راه را برای مرد ، بسته به قدرت اقتصادی اش و اینکه قدرت مالکیت اش را تا کجا می توانسته گسترش دهد ، باز می گذاشته است .

این عامل باضافه وجود همیشگی زنانی که چه به دلخواه و چه به اجبار امکان و حق فروش سکس در چهارچوب خانواده را از دست می داده اند (مثل دخترانی که بخاطر تجاوز و یا روابط جنسی قبل از ازدواج از خانواده طرد می شده اند) و راه امرار معاش دیگری جز فروش سکس در خارج از خانواده را نداشته اند، مبنای ایجاد بازار آزاد برای فروش

سکس و فحشای آزاد در آن را فراهم می ساخته اند . از اینرو در تمام دوران مزبور مردان علاوه بر داشتن یک یا چند زن و کنیز جنسی در خانه ، در خارج از خانه نیز بطرق مختلف از گرفتن معشوقه و زنان عقدی موقت گرفته تا خوابیدن با فواحش آزاد فعال بوده اند .

مثلا در یونان قدیم مردان حق داشتن معشوقه و رابطه اضافه جنسی خارج از خانواده را داشته اند . البته این معشوقه ها حق ادعای سهم از ثروت مرد را نداشته اند . همین امر در مورد گیشاهای ژاپن صحت داشته است .

صیغه

یا ازدواج موقت

در کشورهای اسلامی نیز ، در بخش شیعه نشین آنها ، فحشای خارج از خانواده تحت عنوان "صیغه" یا "عقد موقت" یعنی تا وقتی که تحت کنترل مقامات و مقررات مذهبی انجام بگیرد شکل کاملا قانونی داشته و هنوز هم دارد .

در این نوع فحشاء که هنوز هم در کشورهای اسلامی شیعه مذهب رایج است زن برای مدت معینی مثلا یک ساعت یا یک روز ، بسته به پولی که مرد می پرداخت، در اختیار وی قرار میگرفت . باین معنا که مرد در برابر کسی که شاهد و عاقد قرارداد عقد موقت یا فحشای شرعی بود میبایست این جمله را بزبان عربی (زبان مذهبی) به زن اظهار میداشت :

"أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي فِي الْمَدْتِ الْمَعْلُومِ وَ الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ" (من ترا برای مدت معین و در

مقابل مبلغ معین در اختیار خود می گیرم)

که در عمل با اظهار مدت و مبلغ معامله بجای کلمه معلوم، معامله سکس شکل مشخص و روشنی میافت و بعد با پرداخت مبلغ مزبور زن برای مدت اعلام شده در قرار داد در اختیار مرد قرار میگیرد .

جالب اینجاست که مقررات مذهبی در جامعه مردسالارانه اسلامی ، حتی هنگامیکه سعی می نماید برای مردان در خارج از چهارچوب خانواده نیز امکان قانونی فعالیت جنسی را فراهم سازد ، اصرار دارد که این فعالیت جنسی تنها در شکل فحشا صورت گیرد . چرا که رابطه جنسی مرد و زن در جریان صیغه موقت ، لزوماً با گفتن عبارت مزبور است که شکل قانونی پیدا می کند ، یعنی تنها با پرداخت پول و تعیین مدت معامله .

بعبارت دیگر مقررات مذهبی اسلامی اگر خوب به آن نگریسته شود در واقع هیچ نوع رابطه جنسی را که شکل فحشا نداشته باشد نمی پذیرد و آنرا غیر اخلاقی و مستوجب مجازات میدانند.

به بیان دیگر آنچه که در یک جامعه آزاد انسانی غیر اخلاقی و غیر قانونی قلمداد می شود، یعنی فحشا، در اینجا توسط روبنای مذهبی و حقوقی آن ، بعنوان تنها راه اخلاقی و قانونی انجام سکس و فعالیت جنسی در نظر گرفته می شود . و این دلیلی جز این نمی تواند داشته باشد که در این جوامع زن و سکس وی ، بعنوان چیزی جز کالا ، که استفاده از آن صرفاً از طریق خرید آن امکان پذیر می باشد ، بحساب نمی آمده است .

بهر حال ، در مواردی هم که سکس به شکل غیر قانونی آن انجام می گرفته است ، همواره این زن بوده است که مجازات می شده

است و نه مرد. حتی اگر زن به زور توسط مرد مورد تجاوز قرار می گرفته است. به داستان زیر که در پاکستان اتفاق افتاده توجه کنید:

"صفیه بی بی" دختر ۱۶ ساله ای که در مرز ناپینائی قرار داشت، بوسیله صاحبخانه خود و پسرش مورد تجاوز قرار می گیرد و در نتیجه باردار می شود و فرزند "نا مشروعی" از او بوجود می آید. پدر "صفیه" بر ضد تجاوزکاران یاد شده شکایت میکند. ولی چون شهود لازم برای گواهی وجود نداشت متهمین تبرئه می شوند. سپس دادگاه بارداری "صفیه" را دلیل بر زناکاری او دانسته و وی را به ۳ سال زندان، پانزده ضربه شلاق و پرداخت ۱۰۰۰ روپیه محکوم می کند. نکته جالب در این رویداد دلخراش آنست که دادرس دادگاه، در هنگام صدور رأی اظهار می دارد که به سبب سن صفیه و ناپینائی چشمانش، او را به مجازات خفیفی محکوم کرده است.^{۲۰}

فحشای مقدس

در فحشای مقدس، معابد، دخترانی را که خود را وقف معبد یا کلیسا می کردند می پذیرفتند. در میان وظایف مختلفی که این دختران بعهدده داشتند یکی هم این بود که زیباترین شان در خدمت کامیابی کشیش ها قرار می گرفتند و حتی در بعضی موارد برای پذیرائی زائران و افراد با نفوذی که به زیارت معابد می آمدند بکار می رفتند.^{۲۱}

فحشای مقدس هنوز هم در بعضی نقاط هند و ژاپن برقرار می باشد. "دیواداسی" (Devadasi) نمونه آن در هند است. خانواده های فقیر دختران جوانشان را وقف خدایان محلی میکنند تا از اینطریق دل آنها را برای تامین خوشبختی آتی خانواده خویش بدست آورند. برای

این منظور او را به معبد محل می فرستند تا با یکی از خدایان ازدواج کند. بدنبال این، موقعیت دختر تغییر می کند و بعنوان یک فرد مقدس به معبد منتقل می شود تا زندگی خود را وقف آن کند. از این پس او در آنجا بدون اینکه دیگر حق طلاق از خدا و ازدواج با دیگری و اصولاً حق ترک روستا را داشته باشد، برای همیشه و تمام عمر در اختیار مردانی که معبد را اداره می کنند قرار می گیرد.

این افراد پس از تجاوز به دختران، آنها را وادار به فحشاء کرده و در ازاء پول در اختیار مردان دیگر قرار می دهند. باین ترتیب معبد به کار فاحشه داری پرداخته و مردانِ مسئول آن، نه تنها از لذت جوئی از دختران جوان بلکه از درآمدی که از به فحشا کشاندن آنان عاید می شود نیز برخوردار می گردند.

بعلاوه، کودکان دختری هم که از زنان مزبور بدنیا می آیند می آیند "مقدس" بحساب آمده و از آنها برای آنکه در آینده به "دیواداسی" تبدیل بشوند در معبد نگهداری می شود.^{۲۲}

در مصر قدیم نیز زیباترین دختر به خدای "آمن" (Amen) تقدیم شده و به معبد فرستاده میشد. در آنجا او تا وقتی که جوان بود در اختیار احتمالاً کاهنان معبد قرار می گرفت و بعد هنگامیکه پیر می شد و دیگر بکار آنان نمی آمد با شخصی از اهالی محل ازدواج می کرد. فحشای مقدس بصورت تقدیم دختران به معابد تقریباً در همه جوامع کهن رایج بود.

در اروپای قرون وسطی نیز بسیاری از کشیش ها فاحشه خانه داشتند. منجمله "مندز" (Mendez) که گفته میشود به تعداد کتاب های کتابخانه اش فاحشه داشت.^{۲۳}

فحشای درباری

در فحشای درباری که ما قبلا هم بآن اشاره کردیم زن فقط برای سکس خریداری و در حرمسراها نگهداری می شد. در این نوع فحشا نیروی کار زن برای کار خانگی یا تولیدی مورد استفاده قرار نمی گرفت. زنان حق خارج شدن از حرمسرا را نداشتند مگر با اجازه قبلی و آنهم به ندرت و برای مواردی بسیار ضروری. آنها می بایست تمام عمر را در این زندان مجلل، حتی گاهی بهنگام کهولت که دیگر هیچگونه مصرف جنسی نداشتند، بسر می بردند. این نوع فحشادر دوره مزبور تقریبا در تمام کشورها در دربارهای سلطنتی و خانواده های نجبا و اشراف جریان داشت.

در سرزمین های عربی برای شیوخ فرمانروای این کشورها هر شب یک دختر باکره را می آوردند و او تنها همان شب را با او می گذراند، بطوریکه وی دیگر هرگز او را نمی دید و بعد اعضای طبقه بالا برای خوابیدن با دختری که افتخار همخوابگی با شیخ را داشت با هم به رقابت بر می خواستند. و البته دختر از کیسه سلطان ماهیانه نفقه دریافت می کرد.

فحشای دولتی

فحشای دولتی نوع دیگری بود که در آن زنان به خرج دولت و تنها در اختیار مقامات دولتی قرار می گرفتند. نمونه این نوع فحشا در اروپا وجود داشت. در اروپا در قرن ۱۴ حکومتها برای خوش آمد میهمانان مهم، شوراها و شهرداری را وامی داشتند تا خانه های

مخصوصی را برای نگهداری فواحش زیبا بر پا کنند. باین ترتیب در فحشای دولتی سکس زنان بخرج دولت در اختیار مقامات دولتی قرار می گرفت.^{۲۴}

یادداشتها

فصل سوم

- ۱- قرآن ، سوره النساء ، آیه ۲۴ ، قمشه ای .
- ۲- قرآن ، سوره النساء ، آیه ۲۱ ، قمشه ای .
- 3- Arinder. Edward Geoffrey. *Sexual Morality in the World Religions*. p. 190, 1996.
- ۴- قرآن ، سوره النساء ، آیه ۱۸ ، قمشه ای .
- ۵- زن به ظن تاریخ ، بنفشه حجازی ، صفحه ۱۷۷ .
- 6- Brefault Robert. *the Mothers*. vol. 3. 1952 (1927). p. 338.
- ۷- لس آنجلس تایمز ، شماره ۱۰ ، سپتامبر ۲۰۰۰ ، مقاله "در ترکیه مدرن، زنان همچنان بار شرافت خانوادگی را بدوش می‌کشند"
- 8-Smith. W. Robertson. *Kinship and Marriage in Ancient Arabia*. p. 78.
- sqq.
- 9- Hosea. iii. 2. CT. Ruth. iv ; Samuel. xviii. 52. In Brefault Robert. *the Mothers*. vol. 2. 1952 (1927). p. 212.
- 10- Ibid.
- ۱۱- قرآن ، سوره بقره ، آیه ۲۲۴ ، قمشه ای .
- 12- Amaury de Riencourt. *Sex and Power in History*. p. 87, (1974). In Zimmern. *The Greek commonwealth*. p. 338.
- ۱۳- ابن وراق ، اسلام و مسلمانی ، فارسی ، صفحات ۵۷۶-۵۷۷ .
- 14 - Squet G.H. (1) *L'Ethique Sexuelle de L'islam*, Paris , 1966. p. 118.
- نقل از کتاب "اسلام و مسلمانی" ، نوشته "ابن وراق" ، فارسی ، ترجمه دکتر مسعود انصاری ، صقحه ۵۷۲ .
- ۱۵- سوره النساء، آیه ۱۵، قرآن، قمشه ای
- ۱۶- "قرآن ، سوره النور ، آیه ۲. قمشه ای .
- ۱۷- قرآن ، سوره النساء ، آیه ۲۴ ، قمشه ای .
- 18-Genesis 29:31-34. In Arvind Sharma. *Women in World Religions*. 1987, p. 188.
- ۱۹- ماده ۶۷ قانون عمومی در باره ازدواج .

Article 67 of the common law on marage. In Nawal El Saadawi. Hidden Face of Eve. Women in the Arab World, p. 51. 1980.

"نوال ال سعداوی" از اینکه این قانون به کدام یک از کشورهای عربی تعلق دارد در کتابش سخنی به میان نمی آورد ، ولی از آنجا که وی مصری است ، قانون مزبور احتمال می رود که مربوط به کشور مصر باشد.

۲۰- این وراق، اسلام و مسلمانی، فارسی ، ترجمه دکتر مسعود انصاری ، صفحه ۶۱۲ .

²¹- Nawal El Saadawi. Hidden face of Eve. Women in the Arab World, p. 57. 1980.

²²- Bales Kevin. Disposable People. New Slavery in the Globle Economy, p. 199.

²³ - Nawal El Saadawi. Hidden Face of Eve. Women in the Arab World, p. 60. 1980.

²⁴ -Ibid, p. 57.

فصل چهارم

زن و خانواده

خانواده بعنوان واحد اقتصادی پایه

خانواده در دوره ای که ما از آن صحبت میکنیم قبل از هر چیز یک واحد اقتصادی بود. و آنهم یک واحد اقتصادی مهم . مهم از این نظر که قسمت اعظم تولید اجتماعی از طریق آن انجام میگرفت . در واقع اگر به جوامع بشری در این دوره از لحاظ سازماندهی اقتصادی نگاه کنیم ، متوجه میشویم که این جوامع ، عمدتاً از واحدهای اقتصادی کوچکی که توسط نیروی کار خانوادگی تولید میکردند تشکیل میافتند . قسمت عمده این واحدها مزارع کوچک کشاورزی و کارگاههای حرفه ای بودند که تحت کنترل پدر خانواده فعالیت میکردند و چرخ فعالیت آنها توسط نیروی کار خانواده ، یعنی زن و فرزندان وی که تحت نظارت و سرپرستی وی و همراه خود او کار میکردند ، به گردش در می آمد . حتی مالکین بزرگ نیز که قسمت اعظم زمینهای مزروعی را در اختیار خود داشتند ، بجای آنکه خود با استخدام کارگران کشاورزی آنها را کشت نمایند ، با تقسیم زمینها به قطعات کوچک ، قطعاتی که کفاف نیروی کار یک خانواده چند نفری را بدهد ، آنها را به

بصورت مزارعه و یا اجاره در اختیار دهقانان قرار داده و در ازاء آن بخشی از محصول آنها را بعنوان بهره مالکانه یا اجاره دریافت میکردند و یا در ازاء دادن زمین به رعایای خود از کار رایگان آنان در روزهای معینی از هفته بر روی زمینهای که در اختیار خود داشتند استفاده می کردند

البته دهقانان مرفهی هم بودند که مقدار زمینی را که در اختیار داشتند ، بخاطر آنکه وسیعتر از آن بود که با تنها نیروی کار خانوادگی آنها کشت شود، لذا ، بخشی را توسط خانواده خود و بقیه را دوباره بصورت اجاره یا مزارعه در اختیار دهقانان فقیر دیگر قرار میدادند . دهقانان فقیری هم که مالک قطعه زمین خود بوده و در دوره هائی بخش مهمی از جمعیت مولد را تشکیل می دادند زمین خود را توسط نیروی کار خانوادگیشان کشت می کردند .

بهرحال ، آنچه که در اینجا مورد نظر است آنست که قطعه زمین کوچک ، علیرغم آنکه به چه کسی تعلق داشت- به خود دهقانی که بر روی آن کار میکرد و یا به مالک بزرگ یا دهقان مرفه ، به شاه و امیر و یا به مسجد و کلیسا ، عمدتا توسط خانواده دهقانی بود که کشت میشد و نه تشکیلات و واحد دیگری .

بعبارت دیگر خانواده آن واحد اجتماعی بود که تولید جامعه عمدتا در چهارچوب آن انجام می گرفت . حتی در مورد زمینهای اشتراکی نیز ، یعنی زمینهایی که فرد معینی مالک آنها نبوده و به کل اهالی روستا تعلق داشت ، باز هم این خانواده های مستقل دهقانی بودند که زمینهای مزبور را در قطعات کوچک ، بطور دوره ای میان خود می گرداندند و کشت می کردند .

این نه تنها در مورد کالاهای کشاورزی بلکه در مورد کالاهای صنعتی نیز که در کارگاههای کوچک حرفه ای تولید می شدند ، هر

چند به درجه ای کمتر ، ولی بهر حال صادق بود . در این کارگاهها نیز پدر در نقش استاد در کنار پسران خود که حکم شاگردان وی را داشتند و از جمله وظیفه حفظ حرفه مزبور در خانواده را ایفا میکردند، کار می کرد و زن و دختران خانواده نیز اگر در خود کارگاه ، دوش به دوش مردان کار نمی کردند ، در خانه ، بار بخشی از پروسه تولید را به دوش میکشیدند . بهر حال ، هر چند ممکن بود ، بسته به وسعت کارگاه ، یکی دو شاگرد اضافی دیگر نیز در استخدام کارگاه خانوادگی قرار میداشتند، ولی در نهایت ، اساسا این نیروی کار خانوادگی بود که مسئولیت و کار عمده تولید را به دوش می کشید .

البته نباید فکر کرد که در این واحدهای اقتصادی ، این تنها نیروی کار فرزندان پسر بود که بکار گرفته میشد . در همه موارد، زنان و دختران نیز ، بعنوان یک پایه مهم مستقیم و غیر مستقیم در کار تولیدی شرکت داشتند . باین معنی که یا در مزرعه و کارگاه همراه مردان کار می کردند و یا عمدتا بخشهایی از پروسه کار را در خانه بهمراه کار خانگی انجام می دادند .

خود کار خانگی ادامه کار تولیدی در کارگاه و مزرعه بحساب می آمد چرا که تهیه غذا برای خانواده و شاگردان و کارگران کارگاه یا مزرعه ، تهیه وسائل خواب و استراحت مردان در خانه ، آماده و تمیز کردن لباس و وسائل کار و براه انداختن روزانه آنها برای رفتن بر سر کار ، اینها همه مجموعه فعالیتهایی بودند که بدون آنها چرخ تولید خانوادگی لنگ میماند و دچار مشکل میشد . و تازه اینها بجز کارهای مستقیما تولیدی مانند نخ ریزی و قالی و گلیم بافی ، پاک و تمیز کردن حبوبات و دانه های گیاهی ، انبار کردن آنها ، نگهداری از حیوانات و پرندگان خانگی و تهیه محصولات لبنی و هزار و یک کار دیگر بود که به نیروی

کار زنان انجام می گرفت و بدون آنها همانطور که اشاره شد کار تولید با اشکالات جدی مواجه میگشت. از همینرو در این نظام، نهاد خانواده، تشکیل و حفظ آن، از اهمیت زیادی برخوردار بود. در واقع کار تولید و بازتولید کل ثروت اجتماعی توسط میلیونها هسته کار خانوادگی که در پائین مشغول کار و فعالیت بودند انجام می گرفت.

نیازهای غذایی، بازتولید نیروی کار و حتی نیازهای جنسی مرد در خانواده تامین میشد. حتی نیازهای جنگی جامعه نیز عمدتاً از طریق خانواده بود که تدارک میافت، باین ترتیب که نه تنها نفقات مورد نیاز ارتش دولتی بر روی خانواده ها سهمیه بندی میشد، بلکه آذوقه نیروهای جنگی نیز بهنگام عبور از مناطقی که در مسیر آن قرار داشتند توسط خانواده های دهقانی بود که تامین می گشت.

باز هم این خانواده های دهقانی و غیره بودند که تمام یا بخش عمده مخارج و عایدات دولتها را بصورت مالیات و سایر پرداختهای اجباری تامین می نمودند. خود مالیات بندی بر اساس واحد خانواده بود که تنظیم میشد. یعنی مالیات به روی خانواده ها بسته میشد و نه آنطور که بعداً رایج گشت روی افراد. فرد بر اساس وابستگی خانوادگی و قبلاً قبیله ای بود که برسمیت شناخته میشد و هویت اجتماعی میافت. شخص ازدواج نکرده هنوز بعنوان یک عضو مستقل جامعه تلقی نمیشد و کمتر مورد احترام اجتماعی بود.

خانواده، کوچک ترین واحد اقتصادی بود که تمامی سنگینی و بار اقتصادی جامعه بر دوش آن سنگینی میکرد، چنانکه نه تنها خود نیروی کار خانواده ها که اکثریت جامعه بشری را تشکیل می داد، بلکه اقشار و طبقات دیگر جامعه نیز از جمله زمین داران، تجار، رباخواران، روحانیون، امرا و صاحب منصبان ارتشی و مقامات و کارمندان اداری و

خلاصه همه آنهاییکه بیرون از دایره تولید خانوادگی قرار داشتند نیز به همین کار و زحمت این واحدهای ملیونی کار خانوادگی بود که از مزایا و لذا بد زندگی مرفه و راحتی که در اختیار داشتند برخوردار می شدند .
از اینرو خانواده یک واحد حیاتی و پایه ای در کل سازمان اجتماع تولید بود که با فرو ریختن آن کل حیات مادی و تولید اجتماعی جامعه در هم فرو میریخت .

بنابراین ، جای تعجب نبود که در دوره مزبور مفهوم خانواده از اهمیت درجه اولی برخوردار بود و تمام روبنای ایدئولوژیکی و حقوقی جامعه ، از قوانین مذهبی و ارزشهای اخلاقی گرفته تا مقررات کشوری و محلی ، همه با قدرت و صراحت تمام ، استحکام خانواده را در مد نظر داشته و بر آن تاکید می کردند . چنانکه با هرگونه ایده و عملی که کوچکترین خدشه ای بر اساس خانواده و تقدس آن را در پی داشت ، بشدت مقابله و عامل آن به جدی ترین وجهی مجازات میشد .

تمام مجازاتهای وحشیانه ای که در مورد روابط جنسی پیش از ازدواج و یا خارج از خانواده برقرار بود همگی در واقع برای حفظ چهارچوب خانواده و بعبارت دیگر واحدی بود که با متزلزل شدن آن شیرازه تولید اجتماعی از هم میپاشید .

بعبارت دیگر ، در پس تمام اخلاقیاتی که در مورد ضرورت نجابت ، پاکی ، وفاداری و اطاعت زن از مرد و حرف شنوی فرزندان پسر و دختر از پدر تبلیغ میشد ، در واقع یک دلیل اقتصادی نهفته بود که عبارت از حفظ چهارچوب تولید اجتماعی و پیوستگی آن بود.

روابط سلسله مراتبی در درون خانواده

همانطور که قبلاً اشاره شد در دوره مورد بحث خانواده قبل از هر چیز یک واحد اقتصادی در پایه برای سازمان دادن تولید اجتماعی بود. در خانواده نیز مانند هر واحد اقتصادی دیگر در جامعه سلسله مراتبی، در راس آن یک رئیس قرار داشت که همان صاحب آن بود و در مراتب پائین تر، کارکنان آن قرار داشتند. پدر خانواده، از آنرو که وسائل تولید مثل زمین، گاو، و سایر وسائل و امکانات اقتصادی لازم برای برآوردن چرخ تولید را در اختیار داشت صاحب تمامی قدرت در خانواده بود.

در مقابل، همه اعضای دیگر خانواده بخاطر آنکه هیچ کنترل و مالکیتی بر وسائل تولید نداشتند، ناچار میبایست برای وی کار میکردند و تابع وی میبودند. در مواردی هم که فعالیت اقتصادی خانواده حول حِرَف صنعتی و بازرگانی مانند کفاشی یا قالی بافی دور میزد باز این پدر بود که بعنوان صاحب ابزار و وسائل تولید نقش رئیس و صاحب قدرت را در خانواده ایفا میکرد.

رابطه سلسله مراتبی در داخل واحد خانواده بر اساس همان رابطه سلسله مراتبی در خارج از آن در جامعه بود، یعنی بر اساس اطاعت مطلق از مقام بالاتر.

بعبارت دیگر، همانطور که بنا بر معتقدات رایج در جامعه خدا بعنوان قدرت مطلق بر کل جهان حکمفرمائی میکرد و اطاعت محض و بی چون و چرا از وی وظیفه هر فردی بشمار می رفت و اطاعت از شاه و امیر نیز بعنوان نایب و سایه وی بر روی زمین نیز چون و چرا بردار نبود.

، بهمین ترتیب اطاعت از لرد یا زمیندار و تبعیت زن و فرزندان نیز از پدر و رئیس خانواده یک امر بدیهی و انکار ناپذیر قلمداد میشد. خدا مالک هستی و کائنات بود، شاه صاحب خاک و سرزمین و لرد و ارباب صاحب زمین و بهمین قرار مرد نیز صاحب خانه و خانواده. اینها همه رده های مختلف مالکیت و قدرت در یک سیستم اجتماعی واحد بودند که واحدهای آن بر بالای سر هم قرار داشتند.

در یک کلام هیرارشی و سلسله مراتب درون خانه که در آن زن و فرزندان می بایست از پدر خانواده تبعیت می کردند بعنوان جزئی از کل سلسله مراتب درون جامعه و بخشی از نظام هستی و کائنات حساب می شدند که در آن هر رده از رده بالاتر تبعیت مینمود. چنانکه در یونان پدر حق زندگی و مرگ فرزندان را در دست خود داشت و او بود که بدون مشورت با آنان، برای آنها همسر انتخاب میکرد. همینطور او می توانست زنش را در صورت زنا به قتل برساند.

نظام سلسله مراتبی در خانواده و تبعیت ضعیفتر از قوی تر به بهترین شکل خود در مذاهب کیهانی (Cosmic) مشاهده میشد که در آنها سعی میگشت روابط ناعادلانه درون خانواده حقانیت خود را از حقانیت روابط طبیعی میان اجزاء کائنات و هستی استنتاج شود.

منجمله در مذهب کنفسیوس^۱ نیز، همانطور که بنا بر نظم کائنات، بهشت و زمین با هم برابر نبوده و رابطه میان آنها بعنوان اساسی ترین و خلاق ترین رابطه هستی، رابطه ای بود نابرابر و هیرارشیک، که در آن بهشت بعنوان عنصر والا و خلاق در بالا و زمین بعنوان عنصر پست در پائین قرار داشت، رابطه بقیه عناصر هستی، منجمله عناصر موجود در جامعه و خانواده نیز بر همین پایه قرار داشت. بر این اساس در رابطه میان شاه و رعایا، والدین و فرزندان،

سالمندان و جوانان ، و سرانجام شوهران و زنان همواره یک عنصر بالاتر از دیگری قرار داشت ، که در آن عناصر پست تر یعنی رعایا ، فرزندان ، جوانان و زنان ، موظف بودند از عناصر بالاتر خود تبعیت کرده و تسلیم آنها باشند .

باین ترتیب ، در این مذهب ، عدم تبعیت زن از مرد نوعی عمل خلاف نظم جهانی تلقی شده و با ذات هستی تناقض پیدا میکرد. بنا بر چنین استدلالی بود که کنفسیوس از زن میخواست که از فرمان مادر شوهر خود که در رده بالاتر یعنی رده والدین قرار میگرفت، حتی اگر نادرست باشد ، بدون چون و چرا تبعیت کند .

در انجیل ، کتاب مقدس مسیحیان نیز، آنجا که با صراحت اظهار میدارد که " زنان باید از شوهران خود فرمانبرداری و اطاعت کنند ، همچنان که مسیح از خدا . چرا که شوهر رئیس زن است ، همانطور که مسیح رئیس کلیسا" ، همین منطق وجود داشت. در اوراد مذهبی و اخلاقی کلاسیک در میان ملل مختلف نیز در موارد گوناگون رفتار و کردار خوب و درست اینطور تعریف شده است که فرزند باید از والدین ، زن از شوهر ، و رعایا از حکام پیروی و اطاعت کنند و همینطور جوانها از بزرگسالان . در چنین شرایطی وظیفه تمامی اخلاقیات و روبنای حقوقی و ایدئولوژیک جامعه ، حفظ سلسله مراتب مزبور و اقناع و الزام هر رده در تبعیت از رده های بالاتر بود .

همانطور که تردید در قدرت مطلقه خدا و سرکشی رعایا بر علیه شاه یا ارباب جرم محسوب شده و شدیداً مجازات میشد ، همینطور هم عدم اطاعت از پدر و شوهر و سرکشی بر علیه قدرت آنها از لحاظ اخلاقی زشت و با مجازاتهای سنگینی که در بخشهای قبل به آن اشاره شد مواجه می گشت .

این ارزشها و قواعد حقوقی و مذهبی که در مورد روابط خانوادگی و رابطه زن و شوهر و پدر و فرزندان قرار داشت و تماما بر پایه اطاعت بی چون و چرای زن و فرزند از شوهر و پدر خانواده قرار داشت در واقع وظیفه اش حفظ سازمان تولیدی جامعه و تا آنجا که به بحث ما در اینجا مربوط می شود حفظ تولید خانوادگی و جلوگیری از وقفه در آن بود.

واضح است که در تمامی این تبلیغات و آموزشهای اخلاقی- فلسفی و یا مذهبی، اینطور وانمود میشد که هدف از تقدیس ارزشهای مزبور مانند اطاعت و نجابت و غیره حفظ سلامت و سعادت خانواده و فرد و دور نگاه داشتن آن از تباهی و فروپاشی بود.

این به یک معنی درست بود. چرا که در جامعه ای که مبتنی بر هیرارشی و سلسله مراتب زور گویانه بود و در آن بندگان میبایست به زور تازیانه و تهدید برای اربابان خود کار کنند، حفظ و بر پا داشتن چرخ تولید و گردش جامعه جز از این طریق که در آن اطاعت و بردگی و محرومیت از زندگی آزاد و طبیعی تا حد فضیلت های اخلاقی ارتقاء یابد، راه دیگری وجود نداشت.

باین ترتیب تمام فضیلت های اخلاقی رایج در مورد تقدس خانواده، و وفاداری و اطاعت زن و فرزندان از پدر چیزی جز شگردها و ریاکاری های اخلاقی طبقات حاکم برای به اطاعت کشاندن کارکنان واحد اقتصادی خانواده از رئیس آن و از کل سلسله مراتب موجود در جامعه نبود.

زن بعنوان نیروی کار خانگی

حالا که ما خانواده را بعنوان یک واحد تولیدی در نظر میگیریم

، در اینجا دیگر زن نه بعنوان تنها خاصیت لذتبخشی جنسی اش ، بلکه همچنين و عمدتا بخاطر ارزش مصرف كاريش است كه مورد توجه قرار مي گيرد . باین معنا كه نیروی کار زن و دختران نیز ، در کنار نیروی کار پسران ، نیروی کار عمده فعال در خانواده را تشكيل میداد كه در كنترل و مالكيت مرد بعنی پدر خانواده قرار داشته و توسط وی بود كه به مصرف میرسید.

این نیروی کار همانطور كه در بالا توضیح داده شد بخشا صرف كار خانگی و بخشا صرف كار مستقیم تولیدی میشد . ولی از آنجا كه كار خانگی زنان عمدتا وظیفه باز تولید نیروی كار خانوادگی را داشت از اینرو عملا در خدمت تولید خانوادگی قرار داشته و بخشی از آن محسوب میشد. بنابر این مالكیت مرد بر زن در دوره ای كه مورد بحث ماست نه تنها مصرف جنسی ، بلکه مصرف كاری وی را نیز در مد نظر می داشته است .

همانطور كه در بالا به آن اشاره شد زنان نه تنها در مواقع معینی مستقیما در كار كشت و برداشت در مزرعه شركت داشتند و بطور روزمره و دائمی نیز بخشهائی از پروسه تولید كشاورزی و صنعتی را در خانه انجام می دادند ، علاوه ، كار شاق خانه داری را نیز بر دوش داشتند.

اینكار عمدتا عبارت از تهیه غذا ، لباس و تمیز كردن خانه و در يك كلام تامین وسائل آسایش و استراحت مردان در خانه ، و عبارت دیگر ، در خدمت تجدید نیروی كار مصرف شده نیروی كار خانوادگی و آماده نمودن آن برای فعالیت روزمره بود . عبارت دیگر ، در پایان هر روز ، و پس از مراجعت افراد خانواده به خانه ، همانطور كه به حیوانات كاری مانند گاو و اسب و الاغ و غیره میبایست آب و جو داده شده و

محل آنان برای استراحت تمیز میشد تا بتوانند نیروی کار خود را برای کار فردا در مزرعه تجدید نموده و دوباره بکار گرفته شوند و یا همانطور که وسائل مکانیکی کار می بایست مرتبا تمیز، تعمیر و آماده کار میشدند، و اینها همگی لازمه فعالیت تولیدی خانوادگی و جزء تفکیک ناپذیر آن بودند، بهمین ترتیب، نیروی کار انسانی خانواده نیز که در طی کار روزمره خسته و فرسوده میشد، میبایست هرشب از طریق خدمات کار خانگی که توسط زنان انجام می گرفت تجدید و برای کار فردا آماده می گشت. این بخش از فعالیت زنان نیز عملا بخشی از فعالیت اقتصادی و تولیدی خانواده و در خدمت آن قرار داشت.

از این زاویه، یعنی از زاویه بررسی خانواده بعنوان یک واحد اقتصادی و تولیدی حتی ارضای جنسی مرد توسط زن نیز عملا ارضای بخشی از نیازهای نیروی کار بود که در خانه و در چهارچوب قرار داد ازدواج انجام می گرفت.

این همان نیازی بود که بعدا، در جامعه مدرن، احتمالا، خارج از چهارچوب خانواده، و از طریق مخارج احتمالی که مرد و یا حتی زن کارگر از بابت مزد خود صرف آن می کرد، تامین می شد و در اینجا ضرورتا در چهارچوب خانه بود که برطرف می گشت.

البته ما در اینجا یعنی در خانواده سنتی از ارضای نیاز جنسی مرد توسط زن و نه عکس آن صحبت می کنیم. چرا که در خانواده پدرسالار، همانطور که در قبل نشان داده شد، از لحاظ جنسی، این زن است که هر زمان که مرد اراده کند در اختیار وی قرار می گیرد و نه بالعکس.

از اینرو فعالیت جنسی، فعالیتی است که در اساس برای ارضای

مرد انجام می‌گیرد و نه زن. این نکته برای از میان برداشتن این شبهه خاطر نشان می‌شود که گمان نرود که در خانواده سنتی زن و مرد متقابلاً یکدیگر را ارضا نموده و نباید ارضای جنسی بعنوان خدمتی که صرفاً زن برای مرد انجام می‌دهد بحساب آید.

البته این مسئله را که ما در اینجا بشکل تحلیلی بررسی میکنیم ، قبلاً ، آنرا در شکل حقوقی اش ، از طریق مدارک صریح و مستند حقوقی- مذهبی نشان داده ایم . جائیکه در مدارک مزبور ، به قرارداد ازدواج ، بعنوان چیزی که در آن ، زن ، مالکیت خود بر آلت جنسی اش را بنفع مرد از دست داده و تنها وظیفه نگهداری از آنرا برای مرد (یعنی برای هر وقت که مرد بآن نیاز داشت) برای خود نگاه می‌دارد ، اشاره می‌شود.

با اینحال ، بی‌مناسبت نیست برای آنکه استدلال خود را در مورد جایگاه کار خانگی و سکس در واحد اقتصادی خانواده با مدارک حقوقی موجود در آن دوره بیشتر مستند کنیم یکی دیگر از این مدارک را در اینجا می‌آوریم تا نشان دهیم که چگونه تجزیه و تحلیل ما از موقعیت زن در آن موقع ، جزئی از درک خود آن زمان از واقعیت مسئله بوده است. امام غزالی که از بزرگترین و معتبرترین مفسران و علمای اسلامی در قرن یازدهم بوده است، در مورد ازدواج چنین می‌گوید:

"مرد بدین منظور ازدواج می‌کند تا در مورد امور خانه از قبیل آشپزخانه ، نظافت و رختخواب برای خود آرامش خیال به وجود آورد. هرگاه فرض کنیم که مرد نیازی به عمل جنسی ندارد، باز هم نمی‌تواند در خانه تنها زندگی کند. زیرا اگر او قادر بود تمام کارهای خانه را خود انجام دهد، دیگر نمی‌توانست وجودش را به کارهای معنوی و یا علمی اختصاص دهد. یک زن پاکدامن با مفید ساختن وجود خود در

خانه ، می تواند هم کمک شوهر بوده. و در همان حال ، نیازهای جنسی شوهرش را ارضاء کند.^۲

البته نباید فکر کرد که این طرز تلقی قشرهای صرفاً مذهبی از موقعیت زن در آن دوره بوده است . سقراط و آریستوتل بزرگترین فلاسفه یونانی نیز نظرات مشابهی در این مورد داشته اند . سقراط میگوید :

"مرد برای اهداف والا خلق شد ، برای دانش و لذائد فکری . در حالی که زنان به منظور سکس ، باز تولید و حفظ نوع بشر خلق شده اند."

و در چین بنا بر آموزشهای کنفوسیوس:

"وقتی که که دختر به سن ۱۰ سالگی می رسید از رفتنش به بیرون (از اندرونی خانه) جلوگیری به عمل می آمد. مربی وی به او (هنرهای) رفتار و گفتار خوب، نرم و مطیع بودن ، و کار با الیاف کف ، (همه) کارهای زنان ، تهیه لباس،، مراقبت از قربانی ها ، تهیه مشروبات الکلی و مزه ها چون ، پر کردن ظرف و ظروف مختلف از خیار شور و سبزیجات ، و کمک به آماده کردن وسائل مربوط به مراسم و آئینها را یاد میداد."^۳

باز در چین قدیم کلمه چینی برای "همسر زن" عبارت از عکس جارو بود که نشانه کار خانگی بعنوان وظیفه اصلی زن بود . دختر برای آنکه آماده ازدواج شود و برای اطمینان از اینکه از وظیفه و نقش آتی خود در خانه شوهر آگاه است، ، از سه ماه قبل از آن ، در چهار عرصه آموزش داده می شد که بنا بر آموزشهای نئو کنفوسیونیسیم در دوران

سلسله "هان" (از ۲۰۶ قبل از میلاد تا ۲۲۰ بعد از میلاد) یکی از آنها آموزش کارهای زنانه بود. و اما کارهای زنانه اینطور تعریف می شد:

"وقف خویش با تمام وجود به دوخت و دوز و بافندگی؛ به عشق ورزیدن و نه به سخن چینی و هر و کِر احمقانه؛ به نظم و نظافت؛ به تهیه شراب و غذا برای میهمانان؛ همان چیز است که خصوصیات کار زنانه نام دارد."^۴

در مسیحیت نیز جایگاه زن در خانه و وظیفه اصلی وی کار خانگی بود. به گفته لوتر:

"فرمانروائی در دست شوهر میماند و زن بنا بر حکم خدا موظف به پیروی از آن است. او بر خانه و ملک و اموال فرمان میراند، به جنگ میرود، از اموال و دارائی هایش مراقبت میکند، زمین را شخم میزند، میسازد، میکارد، و غیره. از طرف دیگر، زن مانند میخی که در دیوار فرورفته است در خانه می ماند... او باید بعنوان کسی که از استعداد اداره امور عمومی و خارج از خانه محروم است در خانه بماند و مراقب کارهای خانه باشد... حوا به اینطریق است که به سزای عملش میرسد."^۵

البته باز همانطور که در قبل اشاره شد، موقعیت زن در رابطه با کار خانگی در خانواده های مختلف فرق داشته است. در طبقات پائین، زن تمام وظایف نامبرده، از کار مستقیما تولیدی و کار خانگی گرفته تا خدمات جنسی و تولید مثل را برای مرد انجام می داده است در حالی که در میان طبقات متوسط و نیمه مرفه به کار مستقیما تولیدی زن نیازی نبوده است و وظیفه زن همانطور که غزالی، ارسطو و اریستوتل خاطر نشان می کنند کار خانگی و خدمات جنسی بوده است. و در میان اشراف و طبقات بالاتر جامعه، زن، تنها برای خدمات جنسی در خانه یا

حرمسراها نگاهداری میشده است و کار خانگی توسط خدمتکاران انجام میگرفته است .

باین ترتیب ، در کنار مطیع بودن ، نجابت و وفاداری ، هنر خانه داری و کاری بودن زن نیز خصوصیات اضافی و بهمان درجه مهم دیگری بوده اند که لازمه قابل فروش بودن وی را تشکیل میداده است .

بعلاوه از همین جا بوده است که تقسیم اجتماعی کار میان زن و مرد شروع میشده است نه به این معنا که این اولین تقسیم اجتماعی کار میان زن و مرد در تاریخ بوده است ، بلکه از این نظر که آموزش زن و مرد در مورد نقش آتی شان در جامعه که کار زن در خانه و مرد در بیرون خانه باشد از همینجا شروع میشده است . در حالی که پسر ، فن و فنون اداره و رهبری تولید را از پدر ، و از طریق کار در کنار وی در مزرعه و کارگاه تولیدی میآموخته تا بهنگام جانشینی یا جدائی از پدر و تشکیل واحد خانوادگی جدید ، آنرا رهبری کند ، دختر نیز مجبور بوده است هنر بردگی کاری را ، همچون بردگی جنسی ، از مادر خود و از طریق کار با وی در خانه بیآموزد .

بنابراین در خانواده نه تنها تولید کالاهای مصرفی جامعه ، بلکه مورد مصرفهای آتی و متفاوت زن و مرد و نیروی کار آنها یعنی تقسیم اجتماعی کار میان زن و مرد نیز از قبل تعیین و باز تولید میشده است که این خود نیز جزئی از پروسه باز تولید نیروی کار بوده است . بعبارت دیگر ، خانواده محلی بوده که در آن نه تنها تولید جامعه سنتی بلکه همچنین سنتی نیز که بر اساس آن زن در خانه و مرد در بیرون از خانه کار می کرده باز تولید میشده است .

زن بعنوان وسیله تولید مثل

تولید مثل در قدیم یکی از هدفهای مهم ازدواج بود. دلیل این امر یکی این بود که نیروی کار تولید خانوادگی تنها از درون خانواده بود که تامین می شد و نه از بیرون آن.

بنابراین هر واحد خانوادگی تازه به پا شده، از طریق تولید مثل در درون خود بود که نیروی کار مورد نیاز خود را تولید میکرد. کل اقتصادی که اقتصاد مصرفی بود باین معنی که هر کس محصولاتی را که تولید میکرد خودش مصرف مینمود. و این شامل تولید نیروی کار هم می شد. باین معنی که خانواده کودکان خود را جز در موارد بسیار استثنائی برای مصرف خودش نگه میداشت و نه برای کار اجیری برای دیگران. همانطور که گندم و محصولات دیگر را نیز عمدتاً برای مصرف خودش تولید می نمود. بنابراین یا در خارج از خانه بازاری برای عرضه و تقاضا و مبادله کارگر وجود نداشت و یا در مواردی هم که چنین بازاری وجود می داشت بسیار محدود و منحصر به مختصر نیروی کار اضافی خانوادگی بود.

هنوز تقسیم کار پیچیده و متعدد جامعه سرمایه داری به وقوع نپیوسته بود که مرد بتواند فی المثل نیازهای جنسی اش را از جایی و نیروی کارش را از جای دیگر و حتی محصولات مصرفی اش را از بیرون از خانواده، از بازار تامین نماید. همه اینها در درون خود خانواده بود که تولید می شدند.

زن در عین حال که نیازهای جنسی او را برآورده میکرد نیروی کار مورد نیاز اضافی او را نیز برای تولید قوت و يموت سالیانه تشکیل می داد. در عین حال خدمات خانگی را نیز برای او انجام داده و برایش

بچه می زائید . در ضمن سطح پائین تکنولوژی نیروی کار را بی نیاز از گذراندن دوره های طولانی بکار آموزی و تحصیل ، جدا از پروسه کار می نمود . بنابراین نگهداری کودک و آماده کردن وی برای کار نه تنها متضمن صرف مخارج چندانی نبود بلکه در بردارنده سود برای خانواده هم می بود . چرا که کودک از همان سن کودکی می توانست همراه پدر در مزرعه یا در کنار مادر در خانه شروع بکار نماید و به عنصری از لحاظ اقتصادی مفید مبدل گردد .

از اینرو، ازدواج خود عمده شرایط بکار انداختن واحد اقتصادی جدید را فراهم میساخت. چرا که داشتن زن، بعنوان نیروی کار کمکی ، بخش مهمی از نیازهای اولیه لازم برای زندگی و فعالیت جدید را فراهم می نمود. و این ، همراه سایر وسائل تولید مورد نیاز مانند زمین ، آب و غیره که توسط پدر یا مالک بزرگ فراهم میگشت ، همه نیازهای اقتصادی و انسانی لازم برای بکار اندازی واحد جدید را فراهم می ساخت . بهر حال ، چه زندگی مستقل خانوادگی و شخصی و چه زندگی مستقل کاری همه با هم و با ازدواج شروع می شد . حتی شخص با شروع زندگی جدید خانوادگی بود که هویت مستقلی میافت. چنانکه در یهودیت عقیده بر این بود که "مردی که ازدواج نکرده مرد قلمداد نمی شود،" و زن بدون شوهر مثل گولم (Golem) ، یک تکه بی شکل است.^۷

علت این بود که در خارج از خانواده بازار چندانی برای کار وجود نداشت که فرد بتواند مستقلا جذب آن شود . کاشتن تکه زمین جدید نیز بخاطر سطح پائین تکنولوژی و سادگی ابزار کار به تنهایی ممکن نبود.

بعلاوه ، روابط جنسی خارج از خانواده نیز اکیدا ممنوع بود. بنابراین ، کار ، امرار معاش ، زندگی شخصی و در یک کلام همه چیز با

خانواده و زن بود که شروع می شد. زن، نیروی کار، وسیله تولید و تولید مثل و وسیله لذت بخشی جنسی برای مرد بود و اینها همگی در خانواده بود که معنا میافت. خانواده جایی بود که همه این وسائل و نیروها با قدرت مالی مرد، اجیر و جمع آوری و بکار گرفته میشد. از اینرو خانواده مهمترین و اساسی ترین واحد اجتماعی-اقتصادی در جامعه بود و هنگامیکه مرد از خانواده پدری برای تشکیل خانواده جدید جدا میشد، اینکار با ازدواج و تشکیل خانواده معنا میافت.

دلیل دومی که تولید مثل را به یکی از اهداف مهم ازدواج تبدیل مینمود اهمیت نیروی کار در گذشته بود. نه تنها بدلیل محدود بودن جمعیت انسانی، بلکه مهمتر از آن بخاطر پائین بودن سطح تکنولوژیک و لذا خصوصیت "کاربری" تکنیکهای تولید.

البته بعدها که بتدریج ماشین جای نیروی کار انسانی را می گیرد، از اهمیت نیروی کار انسانی در تولید کاسته شده و این ماشین است که نقش مهمی را در تولید پیدا می کند. در دوران های گذشته قدرت تولیدی عمدتاً به نفرات نیروی کار وابسته بوده است و توسعه تولید تنها و عمدتاً از طریق افزایش نفرات کاری درگیر در آن امکان پذیر میگشته است. در نتیجه قدرت اقتصادی و نظامی قبایل، خانواده ها و ملتها به مقدار زیادی به تعداد نفرات و جمعیت آنان مربوط میگشته است. بطوریکه قدرتمندترین قبیله پر جمعیت ترین آنها بود.

در چنین شرایطی بود که تولید مثل در خانواده از اهمیت زیادی برخوردار بود. زنی که میتواند فرزندان زیادی بیاورد، از ارزش بالائی برخوردار بود. اگر مخارج پائین نگهداری کودک و مولد بودن وی از همان اوان کودکی را به نرخ بالای مرگ و میر در میان کودکان اضافه نمائیم، آنگاه متوجه می شویم که چرا بالا بودن قدرت تولید مثل

خانواده و نقش زن از این نقطه نظر دارای اهمیت بالائی بوده است. به همین ترتیب، وجود خانواده های پرجمعیت و ادامه بارداری زنان تا سنین بالا خود شاهی بر اهمیت نیروی کار و تولید مثل در خانواده بوده است. از همینرو، در تمام تمدنهای قدیم یکی از اهداف مهم ازدواج تولید مثل بوده است.

در یونانِ عصر "ایونی" (Ionian) در میان طبقات متوسط و بالا زن برای کارِ خانه و تولید فرزند بود. زن با کلمه ای معادل شیء خطاب می شد. زنان در جای جداگانه خانه نگهداری میشدند بطوریکه اگر غریبه ای وارد میشد با آنها تماس پیدا نمیکرد. سیستم فحشای وسیعی رایج بود که در خدمت مردان قرار داشت. البته زنان نیز با همجنس بازی انتقام خود را می گرفتند. بهر حال، این اولین شکل تک همسری کامل در متمدن ترین نقطه جهان بود که بهیچ وجه بر پایه عشق و سکس میان زن و شوهر قرار نداشت. خود آثنی ها می گفتند ازدواج باری بر دوش مرد است. ازدواج برای بچه زائیدن و حفظ تبار و آقائی مرد است و نه چیز دیگر.^۸ چنانچه در یونان، "دموس ته نس" (Demosthenes) می گفت:

"ما برای لذت جوئی فاحشه داریم، برای سلامتِ بدن معشوقه، و برای بچه زائیدن و مراقبت از خانه مان همسر زن."^۹

در مذاهب کهن نیز در همه جا به اهمیت تقریباً درجه اول تولید مثل در خانواده برمی خوریم.

از نظر زردشت که حدود ۶۰۰ قبل از میلاد می زیسته، هدف از ازدواج تولید مثل بود. لذا هر نوع فعالیت جنسی که به چیزی جز

تولید مثل منجر شود مانند جلق زدن ، خوابیدن با فواحش یا همجنس بازی محکوم بوده است .

در یهودیت نیز یکی از هدفهای مهم ازدواج تولید مثل بوده است بطوری که مرد می توانست زنی را که برای او بچه نمی آورد طلاق دهد.^{۱۰}

در مسیحیت نیز چه در دوران اولیه آن که تا قرن ۱۳ طول کشید و نظرات "سنت آگوستین" حاکم بود و چه در دوران بعدی آن که زیر نفوذ نظریات "توماس آکو ئیناس" قرار داشت ، در هر دو دوره عقیده بر این بود که هر عمل جنسی که بر خلاف طبیعت باشد یعنی منجر به زاد و ولد نشود حتی اگر در خانواده و بین زن و شوهر واقع شود نوعی انحراف از عمل طبیعی و گناه محسوب میشود .

در زمان "سنت آگوستین" خود وی به همراه دیگران اعلام میدارد که چند همسری از آنجا که نه برای ارضای جنسی بلکه برای تضمین باز تولید و تکثیر جامعه بشری است مجاز و مطابق میل خدا میباشد .

خانواده

و قدرت اربابی

واحد خانواده هر چند یک واحد مستقل بود ، با اینحال خود جزئی از واحد اقتصادی بزرگتری بشمار می رفت که در راس آن فئودال و مالک بزرگ قرار داشت . مالک در ازاء قرار دادن همه یا بخشی از وسائل تولید مانند زمین ، دانه ، گاو و یا آب در اختیار دهقان و حمایت از وی در برابر دیگران ، او و خانواده وی را استثمار می کرد . باین معنا که در پایان هر سال ، بهنگام برداشت محصول ، بخش قابل ملاحظه ای

از آنرا بخود اختصاص میداد .

در مواردی هم که مالک در ازاء زمینهای که در اختیار دهقانان قرار میداد از نیروی کار رایگان آنها برای کشت بقیه زمینها استفاده می کرد ، علاوه بر اینکه زمین کوچک کفاف نیازهای خانواده دهقان را نمیداد ، بعلاوه با مالیاتهای گوناگونی که بر او میبست ، در واقع ، چیزی برای او باقی نمی گذارد و لذا دهقان، چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ مالکیت بر وسائل تولید، شدیداً به مالک که صاحب اصلی این وسائل بود وابسته بود . باین ترتیب که دهقان برای برآوردن چرخ اقتصادی خانواده ناچار به دریافت وسائل تولید از مالک بود . لذا به او وابسته بود . از اینرو واحد اقتصادی زیر فرمان وی چندان هم واحد مستقلی نبود .

بنابر این ، مالکیت مرد بر خانواده ، یعنی بر وسائل تولید و نیروی کار زن و فرزندان تا زمانیکه و به درجه ای که خود به قدرت دیگری یعنی به مالک وابستگی داشت ، در واقع یک مالکیت صوری بود و قدرت و سلطه مرد در خانواده چیزی جز ادامه قدرت و سلطه مالک بر ماشین تولید خانواده نبود .

در واقع ، استقلال وی تنها از نظر تصمیم گیری در دایره پروسه تولید و اداره آن آنها بطور نسبی بود ، در حالی که از لحاظ اقتصادی کاملاً به مالک و از جمله وسائلی که او در اختیار وی می گذارد وابسته بود . بطوری که بدون کمک و حمایت وی قادر به راه انداختن چرخ تولید خانواده نبود.

باین ترتیب ، مرد هر چند در ظاهر صاحب و مالک خانواده بشمار رفته و برای خودش بود که تولید می کرد ولی در عمل، او و خانواده اش چیزی جز یک مجموعه کوچک تولیدی که برای قدرت بالاتری کار کرده

و عرق میریختند نبودند. چرا که جز اندکی از محصول سالانه را که برای قوت لایموت خود بر میداشتند، تقریباً بقیه را تماما به مالک تحویل میدادند.

بعبارت دیگر، از آنجا که وسائل تولید تماما و یا بخشا متعلق به مالک بود که موقتا در اختیار دهقان گذارده شده بود لذا قدرت و سلطه مرد بر خانواده که ناشی از همین مالکیت منتقل شده به وی بود ریشه و منشاء اصلیش در بیرون از خانواده یعنی در نزد مالک قرار داشت.

برای همین و بعنوان یکی از دلایل صوری بودن مالکیت و سلطه مرد بر زن در خانواده های دهقانی و فقیر، همین بس که در بسیاری نقاط منجمله در ایران، هنگامیکه مرد دهقان زن می گرفت، عروس در شب عروسی قبل از آنکه به حجله شوهر و صاحب خود برود ابتدا میبایست در صورت علاقه مالک برای هم خوابگی به خانه وی میرفت. بعبارت دیگر زن قبل از آنکه به شوهر خود تعلق داشته باشد به مالک تعلق داشت. یعنی حق مالکیت وی تحت الشعاع حق مالکیت مالک قرار می گرفت و هر زمان می توانست توسط مالک زیر سؤال برود. همینطور در اروپای قرون وسطی نیز، سرفها تنها با اجازه ارباب و فئودال بود که می توانستند ازدواج کنند.

به این ترتیب، وابستگی زن و فرزندان به پدر در خانواده که صاحب صوری وسائل تولید بود در ادامه خود در رده بالاتر، به وابستگی مشابه دیگری تبدیل میشد که در آن اینبار صاحب خانواده به صاحب بزرگتری که مالک وی بود تبدیل میشد.

خود مالکین و فئودالها نیز در رده های متفاوتی قرار داشتند که با نامها و القاب مختلف از یکدیگر متمایز می شدند که در آن هر یک تحت تبعیت و حمایت رده بالاتر از خود قرار گرفته و از لحاظ خصوصا

نظامی وابسته به او میبود. بطوریکه بارون به ویگنت ، ویگنت به گنت و گنت به لرد وابسته بود. یا در شرق که دیسپوتیزم شرقی برقرار و پادشاه از قدرت فائقه ای برخوردار بود، در حالیکه سرنوشت دهقان در دست مالک قرار داشت ، بهمان سیاق نیز قدرت و سرنوشت مالکین در دست والی و حکمران و سرنوشت حکمرانان در دست سلطان قرار میگرفت .

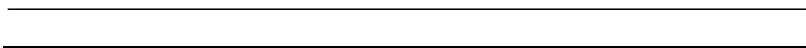
بهر حال آنچه که در اینجا مورد نظر میباشد این است که ساختمان جامعه از رده های مختلف قدرت تشکیل شده بود که هر کدام در حالیکه از قدرت مطلقه ای نسبت به زیر دستان خود برخوردار بودند، خود همان وضعیت زبردست و وابسته را نسبت به رده مافوق و بالاتر خویش داشتند . و این همان ساختمان هیرارشیک و سلسله مراتبی در جامعه بود که مناسبات میان طبقات و گروههای اجتماعی متشکله جامعه بر اساس آن تعیین میشد .

ماهیت این مناسبات در همه جا یکی بود . باین معنا که نوع رابطه ای که بین شوهر و زن وجود داشت ماهیتا از همان نوعی بود که میان مالک و دهقان وابسته به وی قرار داشت. این رابطه ، همان رابطه نیمه بردگی یا رابطه سرف با ارباب خود یعنی رابطه سرفداری بود که اساس رابطه میان طبقات بالا و پائین را تشکیل میداد .

یادداشتها

فصل چهارم

-
- ¹ - Sharma Arvind, Women in World Religions, pp. 136-37.
- ^۲ - امام غزالی، کتاب "Proof of Islam"، صص ۹۵-۹۶. به نقل از ابن وراق، اسلام و مسلمانی، فارسی، ترجمه دکتر مسعود انصاری، ص ۵۹۳.
- ³ - Book of Rites, ch. 12, legge 1967. In Sharma Arvind, women in world religions, pp. 140-1.
- ⁴ - Pan Chao, instructions for women, 1:8b - 9a, Swann 1932, 86. In Sharma Arvind, Women in World Religions, p. 146.
- ⁵ - Pelican Jaroslav, ed. Martin Luther, "Lectures on Genesis", Gen. 3:16, In Luther's Works, vol. 1, pp. 202-203. In Sharma Arvind, Women in World Religions, pp. 221.
- ⁶ Jeb. 62a. In Sharma Arvind, Women in World Religions, p. 197.
- ⁷ -Sanh. 22B. In Sharma Arvind, women in world religions, p. 197.
- ⁸ -Engels Ferederick, the Origin of the Family, Private Property and the State, 1942, p. 56-58.
- ⁹ - Murstein Bernard I., Love, Sex and Family through Ages, p. 54.
- ¹⁰ -Deuteronomy 24: 1-4. In Sharma Arvind, Women in World Religions, p. 187.



فصل پنجم

زن در نظام سرفداری

نظام سرفداری

نظام سرف داری یا فئودالیسم ، نوعی نظام مبتنی بر مالکیت زمین بود که در دوره معینی از تاریخ در قسمت اعظم جهان حاکم بود . این نظام در طی قرون وسطی ابتدا در فرانسه، ایتالیا، انگلیس و اسپانیا و بعد در آلمان و سرانجام در اروپای شرقی بسط یافت . در سایر نقاط جهان نیز مانند چین ، هند ، ژاپن و ایران با تفاوت هائی حتی در دورانی قبل از این جریان داشت . با اینحال ، در تمام نقاط جهان اساس نظام مزبور بر این پایه قرار داشت که دهقان یا سرف از ارباب یا لرد زمین می‌گرفت و در مقابل به اوسالانه مبلغ معینی بصورت جنسی، کاری و یا پولی می پرداخت. در انگلیس این نظام که "منرالیسم" (Manorialism) نام داشت شامل قطعات بزرگ و جداگانه زمین میشد که هر یک از آنها به یک فئودال و مالک بزرگ و یا یک مقام روحانی یا خود کلیسا تعلق داشت و تشکیل یک واحد اقتصادی خود کفا را میداد .

در هر یک از این قطعات یک مالک یا لرد ، که می توانست شاه

، نماینده کلیسا، بارون ، یا یک نجیب زاده در رده پائین تری باشد و جمعیت دهقانی وابسته به وی زندگی می کردند . مالک در خانه اربابی و دهقانان در روستائی که جدا از خانه اربابی ولی بر روی زمین مالک قرار داشت زندگی می کردند.* سرفها ناچار بودند برای تمام عمر در زمین ارباب زندگی و برای وی کار کنند .

زمینها به مالک تعلق داشت که او بخشی از آنها را در قطعات کوچک در اختیار آنها قرار میداد تا از قِبَل آن ، نیازهای زندگی خود و خانواده شان را تامین کنند و بخش دیگر را که از بهترین و مرغوب ترین آنها بود در اختیار خود نگه میداشت .

هر دهقان در هفته ناچار بود چند روزی را برای ارباب و بر روی زمین وی کار کند . محصولات این زمینها تماما به ارباب تعلق داشت و این وظیفه دهقان بود که آنها را برای وی کشت ، جمع آوری و به انبارهای وی حمل کند . علاوه براین کار ساختن ، تعمیر و نگهداری از خانه ارباب و همچنین ساختن آسیاب ، اجاق و اصولا همه کارهای ساختمانی ارباب بعهده دهقانان وی بود.

علاوه بر کار و خدمات رایگان ، سرفها می بایست به مالک مالیاتهای گوناگونی از مالیات بر درآمد گرفته تا مالیات بر مرگ و ارث بپردازند . در ضمن ، حق موافقت با ازدواج رعایا با یکدیگر و تصویب آن

*این امر به اروپا اختصاص نداشت . در اکثر نقاط جهان وضع کم و بیش به همین قرار بود . مثلا در ایران نیز در زمان ساسانیان "هر ملک خانوادگی متشکل از پول ، تزئینات ، البسه و وسایل خانه داری و هم چنین شتر ، اسب ، الاغ ، گاو و گوسفند بود که از یک خانه اربابی و چند خانه روستائی تشکیل میشد. رئیس خانواده در خانه یا حیاط اربابی با سایر اعضای خانواده اش زندگی میکرد." زن در حقوق ساسانی، کریستیان بارتله، صفحه ۱۷. نقل از "زن به ظن تاریخ"، بنفشه حجازی، ۱۳۷۰، صفحه ۱۷۵.

با مالک بود و هیچیک از دهقانان نمی توانست بدون اجازه و موافقت او با کسی ازدواج کند.

قدرت قضائی ، تصمیم گیری و مجازات نیز بطور تمام و کمال در دست مالک بود . هر بار که مالک در عمارت اربابی (Manor) برای رسیدگی به امور به تخت قضاوت می نشست ، تمام رعایا، از پیر و جوان میبایست جمع می شدند و باین وسیله نه تنها شاهد چگونگی رسیدگی به دعاوی بلکه از نتیجه حکم نیز مطلع می گشتند .

در مقابل تمام این وظایف تنها حق مهمی که دهقان از آن برخوردار بود حق وابستگی وی به زمین بود . باین معنا که زمین برای همیشه و نسل اندر نسل در اختیار سرف باقی میماند و مالک جز در موردی که سرف پس از مرگ وارثی نداشت ، نمی توانست آنرا از وی باز پس بگیرد . حتی فروش زمین هم باعث جدائی دهقان از زمین نمیشد چرا که وی با زمین بفروش رفته به مالک جدید منتقل میشد . از اینرو سرف به زمین مالک بیش از آنکه به خود وی ، وابسته بود .

بعلاوه ، مالک وظیفه حمایت از دهقان خود در مقابل تعرضات سایر فئودالها و یا هر متجاوز دیگری را داشت . بعلاوه ، بهنگام خشکسالی و قحطی باید غذای مورد نیاز او و خانواده وی را فراهم کرده و مانع تلف شدن آنها می گشت . اینها حقوق به رسمیت شناخته شده دهقانان در برابر مالک بود. ولی اینکه آیا مالک ، که صاحب قدرت بود، تا چه اندازه آنها را رعایت می کرد موضوع دیگری بود . واضح است که مالکین قدرت دست زدن به هر کاری را داشتند و در بسیاری موارد نیز اینکار را میکردند.

مقایسه سرف با برده

موقعیت سرف در نظام سرف داری موقعیت نیمه بردگی بود. باین معنا که موقعیت وی از جهاتی به موقعیت برده شبیه بود و از جهات دیگر به یک انسان آزاد. در نظام برده داری ، برده نه تنها نیروی کار یا خدماتش بلکه بیش از آن یعنی خودش ، همچون یک شیئی به برده دار تعلق داشت . از اینرو صاحب هیچگونه حق و حقوقی نبود .

بقول مارک بلاخ (Bloch) برده عبارت از " گاو نری بود در اصطبل که همیشه تحت فرمان صاحبش قرار داشت " برده دار حق کشتن، شکنجه و هر کار دلبخواه دیگری را داشت . اومیتوانست او را بهر کاری واداشته و از او هر نوع استفاده ای را که مایل بود بعمل آورد. اگر هم در موردی مانند مورد دولت شهرهای یونان قوانینی در حمایت از بردگان و در برابر اذیب و آزار بی حد و حصر برده داران وجود داشت ، این امری استثنائی و خارج از قاعده بود.

بعلاوه برده از هر نوع زندگی شخصی محروم بود. هر برده ای با برده های دیگر به طور جمعی زندگی میکرد. نه خانه ای داشت و نه خانواده ای. بعبارت دیگر حق ازدواج و تشکیل خانواده نداشت مگر با اجازه برده دار .

البته برده داران هر از چند گاهی بردگان زن و مرد را در کنار یکدیگر قرار می دادند. ولی هدف از اینکار ، بیشتر جایزه دادن به آنها و یا جفت گیری و تولید برده بود تا ارضای نیاز جنسی بردگان . بعلاوه ، محصول این جفتگیری ها یعنی کودکان برده به والدین آنها تعلق نداشتند بلکه مانند زاد و ولد حیوانات اهلی به برده دار متعلق بوده و

معمولا از پدر و مادر خود جدا شده و بعنوان برده به فروش می رفتند .
 عبارت دیگر، هدف از رابطه جنسی میان بردگان نه لذت جنسی بلکه باز تولید نیروی کار بصورت تولید برده و فروش یا استفاده از آن برای خود بود باین ترتیب حق حیات، حق ازدواج و تشکیل خانواده ، حق سکس و لذت جنسی و حق مسکن و بسیاری حقوق دیگر ، اینها همه ، چیزهائی بود که برده از آن بکلی محروم بوده و هر جا هم که از هر یک از این حقوق برخوردار میشد بطور فردی و با رضایت و اجازه برده دار بود که امکان پذیر می گردید .

مثلا در مواردی که برده اجازه ازدواج با برده دیگری را می یافت ، کودک آنها ، که او هم برده بحساب آمده و به صاحب برده مرد تعلق داشت ، دور از پدر و مادرش نگهداری می شد. زنان برده از لحاظ جنسی بدون هیچ شرط و قیدی در دسترس صاحبان خود، پسران و فامیل و دوستان مذکر آنان بودند و می توانستند در اختیار میهمانان گذارده شوند .

آنچه که سرف یا رعیت را از برده متمایز کرده و وی را در موقعیت بالاتری قرار میداد برخورداری سرف یا رعیت از بعضی از حقوق بالا بود . مهمترین این حقوق این بود که سرفها مانند برده مستقیما قابل خرید و فروش نبودند . باین معنا که هر چند همچون دارائی مالک به او تعلق داشتند و حق ترک زمین را نداشتند ، ولی مثل برده ها مستقیما قابل فروش نبوده و تنها با فروش زمین بود که به دارائی مالک جدید تبدیل می شدند .

با اینحال این انتقال به همراه زمین هر چند آنها را به مالک وابسته می کرد ولی این وابستگی در عمل همچون امتیازی برای سرف بشمار میرفت. چرا که داشتن همیشگی زمینی برای کشت و تامین حداقل

احتیاجات خود و بر خورداری از حمایت یک فرد قدرتمند به زندگی وی نوعی امنیت و ثبات می‌داد. برای همین دهقانان آزاد نیز برای بر خورداری از چنین مزایایی داوطلبانه خود را به یک مالک و لرد وابسته می‌کردند.

از اینرو، از یک نظر، انتقال آنان با زمین نه فقط از حق مالک بر آنها بلکه در ضمن از حقی که آنان بر زمین داشتند نیز یعنی حق کشت آن ناشی می‌شد. این حق بسیار پائین تر از حق مالکیت ولی کمی بالاتر از بی حقوقی مطلق برده ای بود که بر روی زمین صاحب خود کار می‌کرد.

تفاوت دیگر سرف با برده در این بود که سرف نسبت به برده از نوعی استقلال در تهیه وسائل معیشت خود در محدوده زمینی که در اختیارش گذارده بودند برخوردار بود. در حالیکه برده در فعالیتهای روزمره اش زیر فرمان مستقیم صاحب اش بود و از هیچ گونه آزادی و استقلال بر خوردار نبود.

البته این استقلال با استقلال یک خورده مالک تفاوت اساسی داشت. کسی که بر روی زمین خودش کار می‌کرد اولاً تمام محصول کارش بخودش تعلق داشت و ثانیاً هر زمان که مایل بود می‌توانست زمین خود را ترک و یا بفروش برساند در حالیکه سرف از همه این حقوق محروم بود و از این لحاظ در وابستگی اقتصادی و حقوقی نسبت به مالک خود به سر می‌برد.

این امر موقعیت او را از یک خرده مالک آزاد متفاوت می‌کرد. او نه تنها مجبور بود بخش قابل ملاحظه ای از دسترنج خود را در اختیار مالک بگذارد بلکه بهیچ وجه نمی‌توانست زمین مزبور را ترک کرده و برای مالک دیگری کار کند.

همین امر در مورد زندگی شخصی و خانوادگی وی صادق بود. باین معنا که هر چند سرف در مقایسه با برده از نوعی حق تشکیل خانواده و داشتن فرزند و بطور کلی زندگی شخصی برخوردار بود ولی این استقلال در حد استقلال و آزادی یک فرد آزاد نبود و بطور قابل ملاحظه ای توسط ارباب نقض و محدود می شد .

مثلا هر چند سرف حق ازدواج و تشکیل خانواده را داشت ولی این کار تنها با اجازه ارباب و در دایره سرفهای وی امکان پذیر بود و یا همانطور که گفته شد در مناطقی زن وی در شب اول به مالک تعلق داشت و این حق او را بطور جدی خدشه دار و بی معنا می کرد .

بعلاوه ، حد و حدود خدمات و وظایفی که سرف برای ارباب انجام میداد مانند حالت برده نا محدود و بنا به میل و دلخواه ارباب نبود بلکه توسط مقررات و رسوم محلی معلوم و محدود می شد ، بطوریکه مالک نمی توانست به دلخواه خود و براحتی از مرز آن تجاوز کند. و سرانجام سرف می توانست صاحب دارائی و مالکیت و حق ارث بردن باشد ، در حالیکه برده از چنین حقوقی برخوردار نبود . اینها عمده عواملی بودند که سرف را در موقعیت برتری نسبت به برده قرار می دادند .

خود روند پیدایش سرفداری نیز حاکی از پیشرفت موقعیت و حقوق سرف نسبت به برده بود. این امر حد اقل در امپراطوری برده داری رم از تاریخ روشن و شناخته شده ای برخوردار بود. باین معنا که هر چند سیستم سرف داری در اروپا پس از سقوط امپراطوری رم بود که در مقیاس وسیع رایج شد ولی نطفه های اولیه آن در خود امپراطوری و نظام برده داری رم شکل گرفت . در این نظام نه تنها در ابتدا و بهنگام قطعه قطعه شدن زمینهای اشتراکی ، دهقانان بخاطر عدم توانائی در

پرداخت بدهی شان از صاحب زمین به کار کن وابسته به آن تبدیل میشدند ، بلکه بعلاوه ولی این بار در مقیاس وسیع ، هنگامی که نظام برده داری رم ، در مراحل نهائی خود دچار ضعف شده بود و دیگر بردگان بسختی زیر بار کار شاق و تعدیات برده داران می رفتند و نارضایتی خود را با کم کاری و شکستن ابزار کار بروز می دادند ، زمینداران بزرگ که زمینهای خود را در قطعات بزرگ توسط بردگان و زیر نظارت مستقیم خود کشت می کردند ، به این فکر افتادند که با تقسیم زمینها به قطعات کوچک ، آنها را در اختیار بردگان گذارده و با استثمار آنان از اینطریق یعنی از طریق سپردن مسئولیت تولید به آنها ، نه تنها به رغبت آنها به تولید بیافزایند ، بلکه به نظام تولیدی موجود نیز که در اثر نارضایتی بردگان و شورشهای پی در پی آنان تضعیف شده بود ثبات بیشتری بخشیده و خود را از خساراتی که بردگان به محصول و ابزار تولید وارد می آوردند مصون بدارند .

باین ترتیب بود که "کلنی" ها بوجود آمدند که در آنها بردگانی که بر روی زمین های برده داران کار می کردند ، با پرداخت اجاره ، به اشکال مختلف ، صاحب این حق شدند تا خود و فرزندانشان نسل اندر نسل بر روی زمین مزبور باقی مانده و بعنوان مستاجر کار کنند، بدون آنکه مالک حق دادن زمین مزبور را به کس دیگری داشته باشد .

البته تحت این نظام ، زمینداران همچنان از قدرت اقتصادی و حق نظارت بر تولید برخوردار بودند . و با در دست داشتن امور قضائی ، که آنها را از حکومت مرکزی دریافت می کردند ، به قدرتهای جدیدی تبدیل شدند که اکنون بجای برده صاحب رعایای وابسته بخود بودند.

پس از سقوط امپراطوری رم بدست جرمن ها و سایر اقوام مهاجم شمالی ، فاتحین جدید، سیستم مزبور را در زمینهای که به

چنگ آورده بودند همچنان حفظ کردند و در طی قرون بعد ، این سیستم ، که در خود اروپا نیز تحت نامهایی چون سیستم "سینی یو ریال" (Seigniorial) و "منوریال" (Manorial) بطور جداگانه باب شده و رشد کرده بود به سیستم حاکم در قاره اروپا بدل گشت .

سرفداری

و موقعیت زن در خانواده

موقعیت زن در خانواده ، معادل موقعیت سرف در سیستم سرفداری بود . بعبارت دیگر زن سرف شوهرش بود.

سیستم سرفداری همانطور که دیدیم بر پایه یک رابطه متقابل قرار داشت : تامین معاش سرف و حمایت از او توسط مالک از یکطرف و تبعیت سرف از مالک و دادن خدمات رایگان با او از طرف دیگر . این اساس رابطه ای بود که در تمام نقاط جهان با کم و بیش تفاوتی به رابطه سرفداری موسوم بود .

رابطه زن و مرد نیز در دوره مزبور جزئی از همین رابطه بود . به این معنا که قرارداد ازدواج میان زن و مرد قراردادی بود که در یکطرف ، آن همانطور که در گذشته توضیح داده شد مرد معاش زن را تامین و از او حمایت می نمود و از سوی دیگر زن در تبعیت برده وار از مرد تمام خدمات مورد نیاز وی را بدون آنکه بابت آنها مزدی دریافت دارد برای وی انجام می داد.

از آنجا که دهقانان در معرض تجاوز و غارت آشکار فئودالهای مختلف قرار داشته و از اینرو در شرایط کاملا ناامنی بسر می بردند ، نیاز

به حمایت یک فئودال از آنها در برابر تجاوز فئودال های دیگر عامل مهمی بود که آنان را وابسته به یک مالک می کرد . این در مورد خود فئودالها نیز صادق بود . در واقع دسته بندی ها و روابط هیرارشیک میان خود فئودالها نیز ناشی از شرایط و روابطی بود که در میان خود آنها وجود داشت . باین ترتیب که هر فئودال برای آنکه بتواند در شرایط نیمه جنگی و توطئه آمیز موجود ، که در آن هر فئودال در صدد حمله به دیگری و توسعه دامنه قدرتش بود ، باقی بماند ، مجبور بود تا برای حفظ خود در حلقه تبعیت و حمایت فئودال دیگری که بوقت لازم به دفاع و حمایت از او می پرداخت در آید . از اینرو فئودالیسم سیستمی بود که بر دو پایه اساسی تبعیت و حمایت تکیه داشت : تبعیت و وابستگی پائین تر به بالاتر و حمایت بالاتر از پائین تر .

ازدواج نیز دقیقا بخشی از همین روابط بود . ازدواج قراردادی بود که در آن مرد موظف به حمایت و تامین معاش زن میگردد و زن نیز موظف به تبعیت از وی . موقعیت زنان ناشی از بی حقوقی کامل آنها و محرومیت شان از داشتن وسیله معیشت شان بود . فراموش نکنیم که زنان فاقد حق مالکیت و بخصوص مالکیت بر وسائل تولید و معیشت شان بودند و از اینرو نمی توانستند در خارج از خانواده برای خود کار کنند .

درست مانند سرف ها که فاقد زمین بوده و تنها بر روی زمین ارباب و در حمایت از وی بود که قادر به تامین معیشت خود بودند . از اینرو زنان نیز برای تامین معیشت خود مانند سرفها ناچار به تبعیت از مردان بودند.

همانطور که موقیعت سرفها از شرایط نا امنی ناشی می شد که فئودالها برای آنان بوجود آورده بودند باین معنا که آنان با غارت اموال و تصرف زمینهای دهقانان آنان را نیازمند زمین و حمایت خود و از اینطریق وابسته به خود می نمودند (همین شرایط از نظر نظامی نا امن را فئودالهای بزرگ برای فئودالهای کوچکتر نیز بوجود آورده و آنها را مجبور به وابستگی به خود می نمودند)، همینطور هم وابستگی زنان از شرایط ناامنی ناشی میشد که مردان برای آنان بوجود آورده بودند. باین معنی که آنها را از حق مالکیت و حق کار کردن در خارج از خانه محروم کرده بودند و در نتیجه زن برای تامین معیشتش چاره ای جز این نداشت که به سرف و تابع مرد تبدیل گردد .

باین ترتیب بود که رابطه میان کلیه افراد جامعه از سرف و مالک گرفته تا شاه و رعیت و زن و شوهر همگی بر پایه بندگی و آقائی ، تبعیت و حمایت قرار داشت . بعبارت دیگر وابسته کردن خود به دیگری تنها راه بقاء و تامین معاش بود .

همانطور که هر دهقانی ، سرف و رعیت یک فئودال و مالک بود ، همینطور هم هر زنی دختر یا زن کسی که نقش ارباب او را ایفا میکرد بود . همانطور که هیچ فردی خارج از رابطه وابستگی و بندگی وجود نداشت همینطور هم زن در جایی خارج از خانواده یعنی خارج از وابستگی و تعلق به پدر یا شوهر خود نمی توانست وجود داشته باشد .

قاعده بنده و ارباب و بعبارت دیگر ارباب و رعیتی چنان گسترده و رایج بود که در اروپا حتی دهقانان آزاد نیز که از خود زمین داشتند برای حفظ بقای خود و مصون ماندن از تجاوز دیگران ناچار بودند خود را به فئودالها وابسته کرده و در ازاء حمایت از جانب آنها به آنها مالیات و خدمات رایگان داده و در حلقه رعایای آنها قرار گیرند.

همینطور نیز زن نمی توانست مستقل باشد. زن برای بقای خود باید ازدواج میکرد و بعبارت دیگر مورد حمایت کسی قرار می گرفت. در غیر اینصورت تحت حمایت پدرش باقی می ماند. در واقع برای وی جایی خارج از خانواده برای کار یا زندگی وجود نداشت باید یا در خانه پدرش می بود یا در خانه شوهر. مثلا در روسیه تزاری طبق سرشماری سال ۱۸۹۷ تنها ۳ الی ۴ درصد از زنان بین ۴۰ تا ۵۰ سال مجرد بودند. و یا در اروپای قرون وسطی از آنجائی که برای زنان فاقد پدر یا شوهر، خارج از خانه، جایی برای کار و تامین معیشت وجود نداشت لذا آنها را در تاسیساتی بنام "کان و نت" (Convent) نگهداری می کردند.

البته این تسهیلات در ابتدا فقط به زنان طبقات بالا و بی سرپرست اختصاص داشت ولی در قرن ۱۳ برای زنان بی سرپرست طبقات پائین نیز توسط شهرداری ها مکان هائی بنام (Beguines) بوجود آمد که در آنها از این زنان نگهداری می شد و به آنها کارهائی از قبیل بافندگی و غیره داده می شد.^۱

باین ترتیب زن اصولا فاقد حق موجودیت و زندگی مستقل و خارج از خانواده بود و لزوما کسی میبایست از او نگهداری و حمایت می کرد. اینکار به عهده خانواده بود که در آن معیشت زن و در نتیجه سرنوشت وی در دست پدر و یا شوهرش قرار داشت.

در دوران معاصر نیز در افغانستان که حکومت طالبان سعی در اجرای صد در صد قوانین اسلامی و بر پائی یک جامعه کاملاً قرون وسطائی را داشت، در حالیکه بر اساس همین ایده قرون وسطائی با قوانین دولتی خود زنان را از حق کار کردن در خارج از خانه محروم کرده بود، در عین حال هیچگونه مسئولیتی را برای نگهداری از آنان بعهده نمی گرفت. چرا که از همین ایده قرون وسطایی پیروی می کرد

که مسئولیت نگهداری زن با پدر و یا شوهر او ست . بنابراین زنان بیوه و یا زنانی که نمی توانستند بهر دلیلی شوهر پیدا کنند باید به خانه پدر و یا برادر خود می رفتند .

در حال حاضر بخش زیادی از این زنان که خانواده های خود را یا در جریان جنگها و یا مهاجرت های اجباری بکلی از دست داده اند و یا خانواده های مزبور قدرت نگهداری از آنان را ندارند در مقیاس بی سابقه ای به گدائی در کوچه ها و گذرگاه ها مشغول می باشند .

من قبلا توضیح دادم که چگونه در قبائل پدرسالار جرمن نیز محرومیت زن از حق حمل اسلحه معنایش چیزی جز این نبود که وی باید ضرورتا توسط یک مرد که حق حمل اسلحه را داشت حمایت میشد، و از اینرو، بعنوان موجودی که توان حمایت از خود را نداشته و حمایت از وی بعهده مرد بود در نظر گرفته میشد.

باین ترتیب ، همانطور که دهقان و سرف خارج از اقتصاد و دایره تولید و "منور" (Manor) یک فئودال جائی نداشت برای زن نیز خارج از دایره تولید و زندگی خانوادگی جائی متصور نبود.

دهقان سرفی بود که هرچند زمین در ظاهر زمین خودش بود ولی در واقع از آن مالک و برای وی کار میکرد و زن نیز سرفی بود که هرچند خانه در ظاهر خانه خودش بود ولی متعلق به شوهر و برای او کار می کرد.

مرزهای دنیای زن فراتر از مرز زمین و خانه سرف نمی رفت، همانطور که مرزهای دنیای سرف نیز محدود به مرز زمین و خانه اربابی بود . از اینرو وابستگی سرف به زمین و ارباب در مورد زن جای خود را به وابستگی وی به خانه و شوهر می داد.

دلیل دیگری که رابطه زن و مرد را به جزئی از رابطه سرفداری تبدیل می کرد این بود که همانطور که سرف برای تمام عمر وابسته به زمین ارباب بود و حق ترک آنرا نداشت ، زن نیز حق طلاق و ترک خانه شوهر را نداشت و برای همیشه به وی تعلق داشت .

در میان یهودیان ، حتی ترک خانه توسط شوهر هم باعث طلاق زن نمی شد ، و تا وقتی که زن دو شاهد مرد نداشت که شهادت بر مرگ شوهرش بدهند نمی توانست با کس دیگری ازدواج کند .

وابستگی برده وار زن به خانه و شوهر در نظام سرف داری از چنان ریشه های قوی و پایداری برخوردار بود که بقایای آن حتی امروزه هم ، یعنی چند قرن پس از لغو سرف داری ، همچنان در قوانین بعضی از کشورها وجود دارد .

برای مثال ، در کشورهای عربی قانونی بنام " بیت آل طعا " (Beit El Ta'a) وجود دارد که معنای آن عبارت از "خانه فرمانبرداری" (House of Obedience) میباشد . طبق این قانون که هرچند در بسیاری از کشورهای عربی در سالهای نه چندان دور لغو شده ولی در مصر حداقل تا سال ۱۹۸۲ وجود می داشته ، اگر شوهر زنش را کتک می زد ، با یا بدون دلیل ، و زن به خانه پدرش و یا جای دیگری میگریخت ، شوهر ، اگر می خواست می توانست با استفاده از قدرت قانون تحت عنوان " بیت آل طعا " پلیسی را بفرستد تا او را از خانه پدرش بزور بیرون بکشد و نزد خود به سر خانه و زندگیش بی آورد . اگر زن امتناع میکرد آنوقت او به چشم قانون تبدیل به "نشیز" (Nashiz) میشد . یعنی زنی که از اطاعت شوهرش روی برتافته و مستحق مجازات می بود ، حتی اگر شوهرش مست ، معتاد و بود.^۲

در دوران سرفداری نیز درست مانند زنان اگر سرفی از زمین ارباب خود فرار میکرد دستگیر و به زمین اربابی خود باز گردانده می شد . برای همین ، سرفها را با علائمی که بر روی بدنشان حک می کردند ، و یا با طوق فلزی و خارج نشدنی ، با مشخصات مالک بر روی آن، که به دور گردنشان نصب می کردند ، وابستگی آنها به مالک شان را مشخص می ساختند و از اینطریق فرار آنها از روی زمین ارباب را ، اگر نه غیر ممکن ، ولی حداقل بسیار دشوار می ساختند . برای همین ، این خود نشان دیگری از این بود که چگونه وابستگی زنان به خانه و شوهر همچون وابستگی سرفها به زمین و مالک یکی از نشانه های موقعیت سرف مانند آنان در خانه بود .

اینکه همچنان در دوران حاضر نیز زنان ، حتی بخشا در جوامع مدرن نیز ، زندگی و سرنوشت خود را حول زندگی و موقعیت شوهران آتی خود رقم میزنند و به آنان بعنوان تامین کننده زندگی خود می نگرند، ناشی از همین موقعیت زنان بعنوان سرفهای وابسته به مرد در دوران گذشته و بقایای آن در ذهن و موقعیت زنان در دوران کنونی می باشد .

بعلاوه باید توجه داشت که در دوران مورد نظر زن بطور کلی نه تنها در مرتبه پائین تر از مرد قرار داشت بلکه در میان طبقات پائین، زن خصوصا در پائین ترین مرتبه اجتماعی بسر میبرد . او در واقع سرفِ سرف و اساس آن ستم دوگانه ای بود که بر زنان روا میشد و هنوز هم میشود .

همین وضع در مورد زنان در سیستم برده داری وجود داشت. باین معنا که در امپراطوری رم برده مرد می توانست یک برده زن را- البته در صورت توانائی، برای خدمات شخصی و جنسی خود خریداری

کند. در اینصورت زن برده، برده برده بود، یعنی در پائین ترین سطح قرار داشت.

موقعیت سرف مانند موقعیت زن در آن دوره، هرچند ممکن است برای دوران ما باور نکردنی و عجیب بنظر بیاید ولی در دوره مزبور امری شناخته شده و معمول بود. چنانچه فقها و حقوق دانان آن دوره از اعتراف صریح به آن کوچکترین ابائی نداشته اند. صریح ترین بیان در این مورد به امام غزالی مفسر بزرگ اسلامی در قرن ۱۱ تعلق دارد که در کتاب خود بنام "احیاء علوم الدین" در مورد زن چنین می گوید:

"شاید پاسخ واقعی باین سوال این باشد که ازدواج شکلی از بندگی (Serfdom) است. زن، بنده (Serf) مرد است و لذا وظیفه زن اطاعت کامل از شوهر در هر آنچه که او از شخص وی میخواهد است."^۳

زن برده و زن سرف

در نظام برده داری نیز که از لحاظ تاریخی مقدم بر نظام سرف داری بوده است زن برده در موقعیت پست تری نسبت به مرد برده قرار داشته است. زنان برده نیز همچون اعقاب سرفشان نسبت به مردان برده تحت ستم دوگانه ای بوده اند. باین معنا که علاوه بر انجام انواع و اقسام کارهای خانگی، و بعضی کارهای تولیدی انجام خدمات جنسی برای ارباب خود را نیز عهده دار بوده اند.

برای نمونه، در یونان عصر هومر، بردگان زن برای صاحبان خود خدمات سکسی و کار خانگی مانند پخت و پز و نظافت خانه و کارهای سبک کشاورزی و تولیدی مانند پشم بافی و گندم کوبی و حمل

آب را انجام می دادند و از میهمانان نیز به هر معنایی پذیرائی می نمودند.

در رم نیز بردگان زن همین کارها را انجام می دادند. با این تفاوت که تعداد متوسط برده های موجود در خانه یک ثروتمند یونانی بین ۱۰ تا ۲۰ نفر بود. در حالی که این رقم در یک خانه مشابه رمی به حدود ۲۰۰ نفر می رسید.

بعلاوه در خانه های رمی بعلت وسعت کارهای خانگی کار بردگان تخصصی تر بود. ولی بهر حال آنها نیز مانند برده های زن یونانی برای اهل خانه نان می پختند، ترشی می انداختند و لباس میدوختند. بعلاوه کار پیشخدمتی و نظافت خانه، پرستاری و شیر دادن بچه ها، کار زایمان، آرایشگری، رختشویی و خوانندگی را نیز بعهده داشتند. نگهداری ویلاها و بسیاری کارهای دیگر نیز با آنها بود.

بعلاوه از آنجا که بردگان به "وسائل سخنگو" موسوم بودند لذا آنها را مثل هر وسیله دیگری به دیگران اجاره می دادند و در این مورد زنان برده عمدتاً برای کار شیر دهی به بچه ها بود که به اجاره می رفتند.

در ضمن بردگان می توانستند در اثر پشتکار و استعدادهای خود مشاغل بسیار بالائی را نیز کسب کنند. برای مثال بعضی بانکداران و کاپیتان های کشتی از برده ها بودند که برای اربابان خود کار می کردند. در بعضی موارد نیز کار نظارت بر کار بردگان و خرید و فروش محصول در دست یک برده بود.

چنین برده ای که "ویلی کوس" (Vilicus) نامیده میشد و از زندگی بهتری نسبت به سایر برده ها برخوردار بود با همسرش "ویلی کا" (vilica) دارای سهمیه ای از دارائی ارباب خود بنام "پکولیوم"

(Peculium) بودند که هنگام آزادی آنها با خود می بردند . پکولیوم همان مبلغی بود که بردگان در صورت برخورداری از آن میتوانستند بخشی یا همه آنها صرف باز خرید و آزادی خود کنند .^۴

بعضی از بردگان صنعتکار نیز برای خود کار می کردند و بخشی از درآمد خود را به صاحب خویش می دادند . با این وجود مشاغلی نیز وجود داشتند که ورود به آنها برای بردگان ممنوع بود مثل شغل آتش نشانی که آنها به برده ها نمی دادند. زنان در فاحشه خانه ها و همینطور زنان خیابانی معمولاً از زنان برده بودند . همینطور زن برده موظف بود هر زمان که صاحب وی اراده می کرد در اختیار او و یا اقوام و دوستان مذکر وی قرار بگیرد.

بردگان حق داشتن خانواده و فرزند برای خود را نداشتند . ولی برده مرد میتوانست در صورت توانائی مالی ، زن برده ای را برای انجام خدمات شخصی و جنسی برای خود خریداری کند . با اینحال کودکان حاصله همچون مادر خود برده تلقی شده و لذا به خود وی تعلق نداشتند، بلکه از اموال برده داری که صاحب پدر آنها بود محسوب می شدند.

بعلاوه کودکان برده ها از ترس اینکه مبادا از توجه و تمرکز والدین آنها بر وظایف و کارهای روزانه اشان کاسته نگردد بطور جداگانه و دور از آنها نگهداری می شده اند . عامل دیگری که کار داشتن فرزند را برای بردگان غیر ممکن میکرده این بوده است که زنان برده اغلب بهنگام بارداری به فروش می رفته اند . چرا که در این حالت از بالاترین قیمت برخوردار بوده و برای صاحب خود بیشترین سود را میآورده اند. در صورتی هم که بهنگام بارداری به فروش نرفته و صاحب بچه می شده

اند فروش کودکان برده باعث جدائی اجتناب ناپذیر آنان از هم میشده است.

آزادی بردگان زن قانوناً تنها پس از ۳۰ سالگی امکان پذیر بوده است ، باستثنای بردگان زنی که از طریق ازدواج قانونی و یا با شرایطی آزاد می شده اند . با اینحال ، پس از آزادی ، زن (که قاعدتاً مجرد و ازدواج نکرده بوده) بعنوان پیشخدمت و یا معشوقه صاحب قبلی خود باقی میمانده است.

تولید مثل بردگان بنا بر اقوالی تشویق میشد . زن برده ای که می توانست ۳ پسر بزاید از کار معاف می شد و برای هر تعداد بیشتر از این ، آزاد می گشت.^۵

زنان سرف نیز مانند خود سرفها ، در برابر صاحبان یا شوهران خود نه وضعیت برده را داشتند و نه از حقوق یک زن آزاد برخوردار بودند . آنها نسبت به شوهران خود در حالت نیمه بردگی بسر میبردند . چرا که نسبت به زنان برده درمقابل برده داران از حقوق بیشتری در مقابل شوهران خود برخوردار بودند.

از یک طرف ، آنان نیز مانند برده ها زیر فرمان مستقیم وهران یعنی صاحبان خود بوده و وسائل معاش خود را مستقیماً از آنها دریافت می داشتند و لذا فاقد هر گونه استقلالی بودند . از این لحاظ به زنان برده شبیه بودند . منجمله در ایران دوره ساسانیان ، پدیده "زن قرصی" مانند موردی بود که صاحب برده زن خود را در اختیار دوستان و اقوام خویش می گذارد. در این مورد شوهر میتوانست زن خود را ، بدون رضایت وی، در اختیار دوست خود که بطور موقتی و برای نگهداری کودکان خود احتیاج به زن داشت قرار دهد . در این مورد

معیشت زن با دوست مرد بود ولی اگر زن آبستن می شد، کودک حاصله مانند مورد بردگان به شوهر اصلیش تعلق داشت.^۶ ولی از طرف دیگر با زنان برده یک تفاوت اساسی داشتند. در دوران سرفداری، نفقه یا تامین معاش زن توسط شوهر یا صاحب وی از وظایف وی و جزو حقوق زن محسوب می شد. در حالیکه زن برده صاحب هیچگونه حقوقی در برابر صاحب خود نبود. برده دار بخاطر منافع خود یعنی زنده نگاه داشتن برده بود که باو غذا و پناهگاه میداد و نه بخاطر اینکه برده حقی بگردن وی داشت و وی تعهدی نسبت به او داشت.

برای همین برده نمی توانست بر علیه صاحبش به دادگاه شکایت برده و بخاطر آنکه صاحبش معاش او را تامین نکرده تقاضای آزادی و سلب مالکیت از او را بکند. در حالیکه در نظام فئودالی عدم پرداخت نفقه می توانست موجب طلاق زن و "آزادی" او بشود. البته این "آزادی" یک آزادی واقعی نبود، چرا که زن پس از طلاق تنها می توانست به خانه پدر یعنی به زیر یوغ صاحب قبلی خود برود. همانطور که سرف نیز اگر بهر دلیلی از یوغ ارباب خود خارج می شد چاره ای جز اینکه به زیر یوغ ارباب دیگری درآید و خود را تحت حمایت وی قرار دهد نداشت.

با اینحال، زن برده از همین آزادی محدود نیز محروم بود و در این مورد از حقوق کمتری نسبت به زن سرف برخوردار بود. اما این که در ضمن او نمی توانست از نظر اقتصادی مستقل بوده و خود معاش خودش را تامین و لذا از حق بدون قید و شرط طلاق و یک زندگی واقعا آزاد برخوردار باشد، او را در موقعیتی بسیار پائین تر از موقعیت بک زن آزاد قرار می داد.

این امر در مورد مسئله حمایت از زن سرف و زن برده نیز صادق بود. باین معنا که حمایت از زن سرف توسط شوهرش اجباری بود در حالیکه در مورد زن برده حمایت از وی توسط صاحبش امری اختیاری بود و این نیز بمعنای حقوق بیشتر زن سرف نسبت به زن برده بود.

عامل دیگری که موقعیت زن را در نظام سرفداری به موقعیت برده نزدیک میکرد عدم کنترل و مالکیت وی بر فرزندانش بود. در نظام فئودالی فرزندان زن نه به وی بلکه به شوهر وی که صاحب او بود تعلق داشتند. همانطور که فرزندان برده زن نیز نه متعلق به وی بلکه از آن صاحب شوهر وی یعنی از آن برده دار بودند. همین طور در سیستم سرف داری پدر می توانست چه از طریق طلاق و یا به هر بهانه دیگری کودکان زن را از او جدا نماید. این نیز وضعیت زن سرف را به وضعیت زن برده که برده دار، کودکان وی را از طریق فروش و یا غیر آن از وی جدا نگه میداشت نزدیک میکرد. با اینحال در اینجا نیز وضع زن سرف با زن برده تفاوت می کرد. در مورد زن سرف اولاً کسی حق فروش کودک وی را نداشت. ثانیاً او حداقل تا زمانی که با شوهرش زندگی میکرد کمتر ممکن بود که جدا از فرزندانش زندگی کند. در حالیکه در مورد زن برده این طور نبود و کودکان او را تحت هر شرایطی، چه در صورت فروش چه در حالت غیر آن، بهر حال، همانطور که قبلاً توضیح داده شد جدا از وی نگه میداشتند. از این نظر نیز وضعیت زن سرف از موقعیت زن برده بهتر بود.

عامل دیگری که وضعیت زن در نظام فئودالی را به موقعیت برده شبیه میکرد مسئله خرید و فروش وی بود. ازدواج از جهتی یک قرار داد خرید بود ولی این قرارداد خرید باز مانند موارد قبل، از چند جهت با

یک قرارداد خرید کامل آنطور که در مورد بردگان وجود داشت فرق میکرد .

در قرارداد ازدواج اولاً کالای خریداری شده برای فروش نبود بلکه برای مصرف شخصی بود . در این رابطه زن وسیله ای بود که برای مصرف شخصی خریداری میشد نه برای فروش . در واقع مانند برده ای بود که برده دار آنرا برای خدمت به خودش میخرید .

بعلاوه یک قرارداد خرید مشروط بود . باین معنا که برای انجام وظایف معینی خریداری میشد یعنی برای خدمت به تنها شوهر و نه هرکس دیگری . بعبارت دیگر شوهر نمی توانست زن را هرطور که میخواهد مورد استفاده دهد و مثلاً آنطور که در مورد زنان برده رایج بود او را در اختیار دوستان و اقوام مذکر خود قرار دهد.

البته این در مورد ایرانیان درعهد ساسانیان صدق نمی کرد. چرا که در آنجا پدیده "زن قرضی" وجود داشت که بر اساس آن شوهر می توانست زن خود را برای مدتی در اختیار دوستی که برای نگهداری کودکان خود به زن احتیاج داشت بگذارد . این وضعیت زن را به برده نزدیک تر میکرد، بخصوص که مانند بردگان اگر کودکی از آنها بوجود میامد به شوهر اصلی زن تعلق داشت .^۷

بهرحال ، صاحب برده می توانست زن برده را برای استفاده از مداخل آن حتی به کار فحشاء وا دارد . در حالیکه هیچ یک از اینها در مورد زن سرف صادق نبود و هیچیک از حقوق مزبور به شوهر وی تعلق نمیگرفت . و این همانطور که در گذشته در مورد شرایط مترتب بر مالکیت ، که یکی هم عبارت از کنترل کامل بر سرنوشت مایملک و چگونگی استفاده از آن بود گفتیم ، در واقع حق مالکیت مرد بر زن را

محدود و خدشه دار میکرد و زن سرف را در موقعیتی بالاتر از زن برده قرار می داد .

در ضمن ، حداقل ، در شکل ایرانی ازدواج در دوران ساسانی یک تفاوت دیگر بین زن سرف و برده دیده میشد و آن این بود که در این شکل از ازدواج ، پدر خانواده که صاحب عواید تمامی اهل خانه منجمله عواید زن و بردگان خود بود (که این البته وجه مشترک خانواده ایرانی با خانواده در سایر نقاط جهان بود) چنانچه زن خود را طلاق میداد مکلف بود عواید قبلی زن را که قبلا از او گرفته بود به او پس بدهد در حالیکه این در مورد برده وی صدق نمیکرد . باین معنا که اگر بنده زرخریدی را آزاد میکرد آن بنده حق مطالبه از آقای خود را نداشت.^۸

امر دیگری که قرارداد خرید زن را به یک قرارداد مشروط مبدل میکرد ، این بود که همانطور که در بالا گفته شد قرارداد ازدواج خریدار را به انجام وظایف معینی در برابر موضوع خرید مانند دادن نفقه و حمایت از وی مکلف میکرد. در حالیکه هیچیک از اینها در مورد خریدار و مالک زن برده صادق نبود.

برده دار وقتی برده را میخرد، در قرار داد خرید ذکرى از وظایف برده و ارباب در مقابل هم نبود. بعبارت دیگر ، اساسا قراردادی بین برده و برده دار وجود نداشت . برده کالائی بود که برده دار تا وقتی که کالای مزبور به وی تعلق داشت بهر طریقی که مایل بود او را بکار می برد و برای این منظور نیازی به قرارداد نداشت . قرار داد چیزی بود که حقوق و وظایف دو طرف را روشن میساخت در حالی که روابط برده و برده دار بر اساس وظایف و حقوق یک طرفه بود و نه متقابل .

قرارداد خرید برده ، یک قرارداد خرید کامل بود . در حالیکه قرارداد ازدواج این چنین نبود. در عین حال که یک قرارداد خرد بود ،

ولی قرارداد خرید برای انجام خدمات معین نیز بود. چون قرارداد انجام خدمات بود بنابراین قرارداد صرفا خرید نبود و از آنجا که قرارداد خرید بود بنابراین قرارداد صرفا انجام خدمات نبود.

عمل خرید لازمه اش حق تصاحب کالای خریداری شده برای همیشه بود که در اینجا همین طور بود و از اینرو قرارداد خرید بود ولی از طرف دیگر قرارداد خرید نبود چون حق فروش و حق استفاده از مورد معامله را به نحو دلخواه به همراه نداشت.

بنابراین قرارداد ازدواج هم قرارداد خرید برده بود و هم نبود. و عبارت دیگر زن سرف هم برده بود و هم نبود. در مورد خدمات نیز همین طور بود. در قرارداد خدمات، این خدمت فرد است که خریداری میشود و نه خود وی. از اینرو با توقف وی در انجام خدمت، تعهد فرد نیز به پایان می رسد و وی از قید قرارداد آزاد می شود. مانند قرارداد فحشا.

در قرارداد ازدواج همانطور که در گذشته دیدیم اگر زن بهر دلیلی، حتی اگر بخاطر آنکه به زندان می افتاد و یا مورد تجاوز قرار میگرفت نمی توانست وظایف زناشویی خود را در برابر مرد انجام دهد مرد نیز از وظیفه تامین معیشت وی رها میشد. این دقیقا چیزی بود که در مورد قرارداد انجام خدمات میان دو نفر صدق می کرد و از این نظر، قرار داد ازدواج یک قرارداد انجام خدمات بود. ولی از طرف دیگر قرارداد ازدواج، قرارداد انجام خدمات نبود چرا که در آن مرد نه تنها بر خدمات زن بلکه بگردن خود وی نیز حق داشت.

نه تنها صاحب خدمات وی بود بلکه همچنین خود وی را نیز در تعلق داشت. برای همین مانند صاحب برده، شوهر می توانست او را شکنجه داده، کتک بزند و حتی بکشد. در یونان، رم، و ایران دوره

پارتی‌ها مرد حق کشتن زن خود را داشت. همین‌طور شوهر می‌توانست مانند برده دار در مورد نحوه زندگی زن خود، از نحوه لباس پوشیدن گرفته تا حرف زدن و حتی فکر کردن وی تصمیم بگیرد.

برای مثال در چین قدیم سه چیز باعث طلاق میشد: عدم اطاعت، پسر زنازیدن، خیانت یا زنا، حسادت (به زنان دیگر مرد)، بیماری غیر قابل علاج و سرانجام دزدی و پرحرفی.^۹ و یا مانند مورد هند، با پایان خدمات، زن همچنان در قید قرارداد باقی میماند، و همان‌طور که در گذشته اشاره شد، با مرگ شوهرش، اگر که همراه وی سوزانده نمیشد، ولی حداقل مجبور بود تا آخر عمر، علاوه بر اینکه خود را از زندگی طبیعی و کلیه مواهب و لذائذ آن محروم نماید، بلکه حق ازدواج مجدد و بعبارت دیگر بستن قرارداد جدید در مورد معاوضه خدمات خود با شخص بعدی را نیز از دست بدهد. بعبارت دیگر، قرارداد با توقف تعهدات از جانب یک طرف به پایان نمی‌رسید و زن مجبور بود تا آخر عمر همچنان در قید شوهر خود باقی بماند.

همین امر، همان‌طور که دیدیم در مورد زنان یهودی نیز صدق میکرد. باین معنا که حتی با ناپدید شدن شوهر نیز زن یهودی نمی‌توانست از قید ازدواج با وی آزاد گشته و با شخص دیگری ازدواج کند. و سرانجام زن تحت شرایطی حق طلاق داشت و یا ارث میبرد و یا مهریه را خودش میگرفت و نه صاحبش. زن برده در هیچ کجا از چنین حقوقی برخوردار نبود. اینها همگی یا با قرارداد ازدواج بعنوان قرارداد خرید یعنی با برده بودن زن تناقض داشت و یا با موقعیت او بعنوان یک فرد آزاد. اینها در مجموع عواملی بود که وضعیت زن را در نظام فئودالی از وضعیت برده و وضعیت فرد آزاد متمایز میساخت.

بنابراین و به دلایل فوق ، زن سرف در موقعیت بین برده و فرد آزاد قرار داشت . کمی بالاتر از برده و بسیار پائین تر از فرد آزاد بود . او هم برده شوهرش بود و هم نبود . او نیمه برده بود . سرف بود .

آیا زن سرف واقعا توسط شوهرش استثمار میشد؟

در خانواده دهقانی ، هرچند زن در حکم سرف و برده شوهر بحساب می آمد ، اما این بمعنای این نبود که وی توسط شوهرش ، آنطور که در مورد سرف و مالک صدق می کرد ، استثمار اقتصادی می شد . این درست است که زن در جریان کار و فعالیتهای روزمره خود برای مرد بیش از مقداری که صرف معیشت و بقایش میشد تولید میکرد و بعبارت دیگر از قبیل تولید و زحمات وی مقداری محصول اضافی بدست میمد ، ولی این محصول اضافی در نهایت بجای آنکه بدست شوهرش برود ، در اختیار مالک قرار می گرفت .

برای همین هم بود که سطح زندگی شوهرش یعنی کسی که ظاهرا او را استثمار می کرد با سطح زندگی خود او برابر بود و هر دوی آنها از زندگی فقیرانه و نکبت بار واحدی رنج می بردند . آنها هر دو در خانه واحدی زندگی می کردند و لباس و قوت و يموت روزانه و سایر امکانات اقتصادی شان یکی بود و هیچکدام از این لحاظ بر دیگری برتری نداشتند .

در حالیکه اگر مرد زن و فرزندان را استثمار می کرد باید از ثروت و یا حداق زندگی بهتری نسبت به زن و فرزندان برخوردار میبود . در حالیکه چنین چیزی نبود. دهقان هر سال که می گذشت نه تنها

ثروت و سطح معیشتش بهتر نمی گشت بلکه در سالهای آفت و قحطی بمراتب بدتر هم می شد.

معنای این امر چیزی جز این نمی توانست باشد که او تمامی محصول اضافی را که از کار زن و فرزندانش بدست میآورد، همراه با محصول اضافی تولید شده توسط خودش، از روی اجبار، در اختیار ارباب می گذاشت در نتیجه او هرچند در راس واحد اقتصادی خانوادگی قرار داشت ولی این باین معنا نبود که او خانواده اش را بنفع خود استثمار میکرد. در اینکه زن همچون سرف شوهرش بود هیچ تردیدی نبود. چرا که همانطور که توضیح دادیم زن در برابر شوهرش از هیچگونه حقی فراتر از آنچه که سرف در برابر ارباب خود داشت برخوردار نبود. یعنی در برابر او در حالت نیمه بندگی به سر می برد. ولی محصول اضافی که از کار وی حاصل می شد تقریباً تماماً به مالک تعلق می گرفت.

بنابراین هرچند سرف کنترل کامل زن را در دست داشت و ارباب وی بود ولی در واقع ارباب فقیر و بدبختی بود که خود نیز بعنوان سرف به شخص دیگری تعلق داشت و سطح زندگی و معیشتش با برده خود که همان زنش بود در یک سطح قرار داشت.

در واقع این نیز مصداق دیگری از آنچه بود که در گذشته توضیح داده شد. اینکه مالکیت سرف بر زنش یک مالکیت صوری بود، و کنترل همه چیز در نهایت در دست مالک، که صاحب اصلی ابزار تولید بود قرار داشت. سرف تا آنجا بر زن خود کنترل و مالکیت داشت که بر ابزار تولید کنترل و مالکیت داشت. کنترل وی بر ابزار تولید نه برای استثمار اقتصادی زن به نفع خود بلکه برای استثمار زن برای مالک بود. کنترل مشروط وی بر وسائل معیشت خود و خانواده

اش در واقع ، همانطور که در گذشته دیدیم برای آن بود که وی انگیزه و هم قدرت اینرا داشته باشد که بخشی از تولید را که مالک در اختیار وی می گذارد بنفع وی اداره کند .

برده دار برای آنکه خود را از مشغله تولید مستقیم که دیگر برایش سود آور نبود خلاص کند ، اینکار را در مقیاس کوچک همراه با اختیاراتی در اختیار برده خود گذارده بود . و همین امر یعنی مختار کردن وی بر وسائل معیشت خود و خانواده اش برده سرف شده این قدرت را میداد که بر زن و فرزندانش همانطور که مالک بر وی فرمانروائی میکرد، حکمرانی کند .

بعبارت دیگر ، همان طور که مالک از طریق کنترل وسائل معیشت سرف او را بخود وابسته نموده و به بنده و سرف خود تبدیل می کرد ، همینطور نیز خود سرف از طریق کنترل وسائل معیشت زن و فرزندانش آنها را به بنده و سرف خود مبدل میساخت . این بنیان رابطه زن و مرد در جامعه فئودالی یا سرفداری بود .

شکل کامل این بردگی ، در خانواده های متوسط تبلور می یافت . چرا که در این خانواده ها مرد خود مالک وسائل معیشت خود و خانواده اش بود و نتیجتاً سرف دیگری نبود. در نتیجه زن را نه تنها استثمار حنسی بلکه اقتصادی هم میکرد . ولی در خانواده سرف ، از آنجا که مرد مالک واقعی وسائل معیشت خود و خانواده اش نبود استثمار خانواده اش توسط وی ، شامل استثمار اقتصادی نمی شد.

البته این در جامعه طبقاتی امری طبیعی بنظر می رسید . چرا که سرف هرچند بخشا کنترل وسائل تولید و معیشت خود و خانواده اش را در دست داشت- و این همان عامل اساسی بود که موقعیت او را از برده متفاوت می کرد- ولی او مالک واقعی این ابزار نبود .

مالک اصلی ارباب بود که کنترل وسائل مزبور را بطور مشروط در اختیار او گذارده بود و از اینرو کنترل سرف بر وسائل معیشتش یک کنترل واقعی و قائم به ذات برای او نبود، و از همین رو بود که در نهایت، این مالک بود که از نتیجه کار زن که همان محصول اضافی بود برخوردار میشد.

بعبارت دیگر خانواده برای مالک همچون ماشین استثماری بود که هرچند اختیار آن بدست شوهر داده شده بود ولی در آن خود وی نیز بهمراه زن و فرزندانش استثمار می شد. نقش او در واقع کنترل این دستگاه به نفع مالک بود. ولی وی در این کار چندان نفع اقتصادی نداشت.

منفعت وی تنها در این بود که اولاً در راس این دستگاه قرار میگرفت و لذا نسبت به اعضای دیگر خانواده از موقعیت بالا و استقلال بیشتری برخوردار بود و ثانیاً موقعیت برتر در خانواده به او اجازه میداد زن خود را اگر نه استثمار اقتصادی ولی حداقل از نظر جنسی کنترل و استثمار کند. این مزیت ها در واقع پاداشی بود که وی در مقابل راه انداختن چرخ تولید خانواده و استثمار اعضای آن به نفع مالک دریافت میکرد. موقعیت او همچون موقعیت سرکارگری بود که خود نیز مانند دیگران استثمار می شد.

در جامعه فئودالی روابط تولید همانطور که در قبل توضیح داده شد بر پایه رابطه بندگی و آقائی بود. بعبارت دیگر هر جا که عده ای برای کار و تولید گرد هم می آمدند، می بایست یکی ارباب و بقیه فرمانبردار او باشند. این قاعده عمومی جامعه بود و لذا سرف نیز وقتی که با اعضای خانواده اش برای کشت زمین دور هم گرد می آمدند یکی ارباب و بقیه فرمانبردار وی می شدند.

علت چنین رابطه ای در اساس این بود که اکثریت جامعه یعنی دهقانان فاقد وسائل معیشت خود بودند. وسائل معیشت عبارت از زمین و آب و بذر و غیره و بطور خلاصه هرآنچیزی بود که انسان از طریق بکار بردن آنها می توانست خوراک و نیازهای خود را تولید کند. این وسائل تماما در دست مالکین بود. آنها وسائل مزبور را و یا همانطور که قبلا گفته شد بخشی از این وسائل را به شرطی در اختیار دهقانان می گذاردند که آنها نه تنها برای آنان کار رایگان کرده و محصول اضافی خود را به آنان بدهند بلکه بندگی آنان را نیز قبول کنند و در یک کلام سرف آنان بشوند.

بعبارت دیگر آنان مجبور بودند در ازاء دریافت این وسائل و تامین معیشت خود به آنچه که آنان می خواستند تن دهند. این همان چیزی بود که رابطه تولید فئودالی یا سرفداری خوانده می شد و در همه جا برقرار بود.

رابطه زن و مرد نیز چه در خانواده سرفها و چه در خانواده خود مالکین بر همین اساس بود. یعنی هرکس که فاقد وسائل تولید بود برای تامین معیشت خود می بایست سرف و بنده دیگری می شد.

دهقانان همانطور که دیدیم برده های سابق بودند و از آنجا که برده ها حق مالکیت نداشتند لذا آنها نیز پس از آزادی فاقد هرگونه وسائل معیشتی بودند و بناچار برای گرفتن این وسائل تن به بندگی مالکین داده و سرف آنها می شدند.

زنان نیز از آنجا که مانند بردگان حق مالکیت نداشته و هرچه را هم که بدست می آوردند قانونا به پدر یا شوهرشان تعلق داشت، ناچار بودند برای تامین معیشتشان به کسی که این وسائل را در اختیار داشت متوسل شوند. این افراد عبارت از اعضای مذکر جامعه بودند که بعضی

مالک و بعضی سرف بودند. مالکین که مالک وسائل مزبور بودند و سرفها هم که کمی از این وسائل را مشروط به شرایطی و به اندازه ای که بتوانند با نیروی کار خانوادگی خود بکارند در اختیار خود داشتند. بنابراین، زنان برای تامین زندگی خود با این دو دسته افراد سروکار داشتند و با آنان وارد همان روابطی میشدند که مالکین بین خود و سرفها برقرار میکردند یعنی بنده آنان می شدند.

ما در گذشته توضیح دادیم که زنان طبقات بالا بر اساس این قرارداد که همان قرارداد ازدواج بود فقط سکس خود را در اختیار شوهرانشان قرار می دادند و در مورد طبقات دیگر علاوه بر سکس کار خود را نیز.

البته واضح است که چنین قراردادی همه جا به نفع مردان بود. حتی سرفهای مرد نیز هرچند از چنین مناسباتی چندان استفاده اقتصادی نمی بردند ولی از جنبه های دیگر آن که عبارت از اعمال قدرت و آقائی بر زنان و کنترل جنسی آنان بود سود می جستند.

درسهای اخلاقی جامعه منجمله سنن و آموزشهای مذهبی همگی هدف و وظیفه شان حفظ این مناسبات یعنی سیستم آقائی-بندگی در جامعه بود. سیستمی که در آن کسی که کنترل وسائل تولید و معیشت را در اختیار داشت بهر اندازه که این کنترل را در دست داشت، بهمان اندازه نیز میتوانست بر آنها که فاقد چنین مالکیت و کنترلی بودند حکمروائی و آقائی کند.

از آنجا که زنان و کودکان هیچ کنترلی بر وسائل معیشت خود نداشتند و بخشا فاقد هرگونه حق مالکیتی بودند از اینرو جزو ضعیف ترین اعضای جامعه بوده و بیش از همه تحت کنترل و ستم قرار می گرفتند.

مردسالاری و ستم دوگانه بر زنان

همانطور که در بخش گذشته دیدیم زنان صرفنظر از اینکه به چه طبقه ای تعلق داشتند بهر حال بخاطر جنسیت شان تحت کنترل ، استثمار و ستم مردان قرار داشتند . این نوع سلطه که بر پایه جنسیت قرار داشت سیستم مردسالاری نامیده می شد که دامنه آن بسیار فراتر از یک طبقه اجتماعی معین می رفت .

در واقع در جامعه ، گروهها و طبقات متفاوتی وجود داشتند که هر کدام از لحاظ قدرت و موقعیت اجتماعی در مدارج متفاوتی قرار داشتند . هر یک از این گروهها سعی می کردند گروههای ضعیف تر را تحت کنترل و استفاده مادی و غیر مادی خود قرار دهند.

مثلا طبقه فئودال سرفها را تحت کنترل و استثمار خود داشت. این نوع ستم و استثمار که توسط یک طبقه بر طبقه دیگر روا می شد ستم و استثمار طبقاتی نام داشت . در حالی که در جامعه تقسیمات دیگری نیز وجود داشت که از مرزهای طبقاتی فراتر می رفت و بخش بزرگی از افراد را که شامل طبقات اجتماعی متفاوتی می شدند در بر می گرفت.

یکی از این تقسیمات، تقسیم جامعه به زن و مرد بود . زنان نیمی از جمعیت همه طبقات را تشکیل می دادند . بنابراین ستم و استثمار که از جانب مردان بر آنها روا می شد نه یک ستم طبقاتی بلکه فراتر از آن، یعنی یک ستم جنسی بود . چرا که کلیه افرادی را که از یک جنس بودند، علیرغم موقعیت طبقاتیشان در بر می گرفت . مثلا

دیدیم که چگونه زن چه زن سرف و چه زن مالک، بهر حال بنده و فرمانبردار شوهر خود بود و توسط او به خاطر آنکه زن بود به اشکال و روشهای مختلف کنترل و استثمار می شد.

البته نباید فکر کرد که این جنسیت زنان بود که باعث فرودستی و بندگی آنان می شد. این طرز تفکری بود که کسانی که از کنترل زنان سود می جستند آنرا ترویج کرده و اشاعه می دادند. به این معنا که همانطور که در گذشته دیدیم برای آنکه سلطه و کنترل خود بر زنان را توجیه نمایند سعی می کردند به همه و منجمله به خود زنان نیز بباوراندند که بردگی زن بخاطر صفات و ضعفهای ذاتی وی مثل فتنه گری و ناقص العقلی وی میباشد که کنترل وی را توسط مرد امری ضروری و اجتناب ناپذیر می سازد.

در حالیکه چنین چیزی حقیقت نداشت. چرا که آنها یعنی همان طبقاتی که زنان را بخاطر ناقص العقلی در مرتبه پست تری قرار می دادند مردان سرف را نیز علیرغم جنسیت شان در چنین موقعیتی قرار میدادند و آنها را مانند زنان به برده و سرف خود تبدیل مینمودند ما دیدیم که سرفها چه زن و چه مرد برده فئودالها و صاحبان قدرت بودند. و این خود دلیل این بود که علت اصلی بردگی افراد جنسیت آنها نبود.

بنابراین، این کنترل و مالکیت انحصاری بر وسائل تولید و معیشت توسط یک گروه و طبقه معین بود که بقیه را صرفنظر از جنسیت شان به برده و سرف آنان تبدیل می کرد. منتها در اینجا زنان از آنجا که محرومیت از وسائل معیشت شان بیش از مردان بود نتیجتاً در موقعیت پست تری از آنان قرار داشتند.

آنچه که زن را برده مرد میکرد در اساس محرومیت وی از وسائل معیشت خویش بود. برای همین مردانی هم که صاحب وسائل معیشت خود نبودند ناچار بودند در ازاء دریافت آن از دیگران سرف یا برده آنان شوند.

زنان و مردان سرف هر دو فاقد واقعی وسائل معیشت شان مثل زمین و آب و غیره بودند و لذا هر دو وابسته به ارباب خود بودند. ولی اگر ارباب در سیستم سرف داری بخشی از زمین های خود را در اختیار سرفها قرار می داد، این سرفهای مرد بودند که از این امتیاز برخوردار شده وسائل مزبور را تحویل میگرفتند و نه زنان آنها. نتیجتاً اینکه زنان سرف نسبت به مردان سرف از همان مالکیت و کنترل صوری وسائل معیشتی هم که ارباب در اختیارشان قرار میداد محروم بودند و از اینرو بود که برای قوت روزمره و حیات و ممانت هر روزشان به مردها یعنی به شوهران خود وابسته بودند. چرا که تنها این مردها بودند که وسائل مزبور را بشکل صوری یا واقعی در دست داشتند.

در مقابل، مردان نیز از این محرومیت زنان استفاده کرده و در طی قرارداد ازدواج در ازاء تامین معاش آنان (نفقه)، آنها را وابسته به خود می نمودند. به این دلیل بود که زنان، سرف سرفها میشدند. چرا که آنها حتی از آن اندک کنترل صوری هم که سرفها در سیستم سرفداری بر وسائل معیشت خود پیدا می کردند محروم بودند.

باین ترتیب بود که زنان در واقع پست ترین گروه در جامعه و در پائین ترین رده اجتماعی قرار داشتند. در واقع آنها تحت ستم دوگانه قرار داشتند و به طور دوگانه استثمار می شدند. یکبار مانند مردها از طریق نیروی کارشان و یک بار هم از طریق جنسیت و سکس شان.

ستم دوگانه بر زنان در سیستم برده داری

ستم دوگانه بر زنان منحصر به سیستم سرفداری نمی شد. در نظام برده داری نیز زنان تحت ستم دوگانه قرار داشتند. در این نظام نیز همانطور که در گذشته دیدیم زنان برده برای مردان برده دار نه تنها کار و خدمات تولیدی، بلکه همچنین خدمات نامحدود جنسی انجام می دادند.

در اینجا وضعیت زنان و مردان برده شباهت و نزدیکی بیشتری به هم داشت تا وضعیت اعقاب آنان در نظام سرف داری. چرا که هر دو برده مستقیم صاحبان خود بوده و زیر نظر مستقیم وی خدمت میکردند. ولی در میان طبقات بالا این چنین نبود. در آنجا زنان و مردان به دو گروه کاملاً متفاوت بالادست و فرودست تقسیم میشدند.

برای مثال در آتن در دوران کلاسیک اصولاً مردم به ۲ دسته تقسیم می شدند: شهروندان و فرودستان، بردگان، زنان، کودکان و خارجیان جزو گروه فرودستان یعنی غیر شهروندان بودند.

این خود دلیل این بود که همانطور که در گذشته یادآوری شد قرار دادن زنان، کودکان و دیوانگان مثلاً در مسیحیت اختراع مذهب نبود. این چیزی بود که در جامعه وجود داشت و مذهب تنها آنرا بیان و با تأکیدی که بر آن داشت از آن پاسداری میکرد.

بهرحال، در آثار آتنی آنچه که سکس تلقی می شد نه عمل جنسی میان زن و مرد، بلکه میان یک مقام اجتماعاً بالا و یک فرد در

موقعیت اجتماعی پائین بود ، یعنی میان یک شهروند و یک غیر شهروند صرفنظر از جنسیت آنها .

بنابراین آنچه لازمه عمل سکس تلقی میشد نه وجود دو جنس متضاد در دو طرف آن، بلکه وجود دو فرد از طبقات بالا و پائین بود. بطوری که در آن فردِ فاعل یا فروکننده از طبقات بالا ، و فرد مفعول یا فرو شونده از طبقات پائین باشد .

برای همین مرد آتنی بشرطی که شهروند می بود می توانست با هر کس از موقعیت پائین تر خود چه زن و چه مرد سکس داشته باشد . ولی زنان از آنجا که جزو طبقات پست و پائین جامعه محسوب می شدند نمی توانستند با زنان یا مردان از طبقات پائین مثلا برده ها- که هم سطح آنان محسوب می شدند رابطه داشته باشند . آنها فقط با مردان ، آنها هم از طبقات بالا بود که می توانستند رابطه داشته باشند .

از همینرو، در نظر آتنی ها همجنس گرائی به معنای امروزی آن وجود نداشت . اولاً این پدیده بهیچ وجه یک امر غیر معمولی قلمداد نمی شد، البته تا وقتی که میان دو مرد از رده های اجتماعی مختلف واقع می شد . باین معنا که یک مرد ، تنها با مردی از رده پائین تر خود یعنی بایک برده می توانست رابطه جنسی داشته باشد و نه با یک مرد هم طراز خود از طبقه خود . هم جنس گرائی میان دو مرد برده و یا دو مرد برده دار ، از آنجا که هر دو از یک رده اجتماعی بودند ، همچون یک بیماری روحی و فیزیکی قلمداد می شد .

ثانیا هرچند همجنس گرائی میان مردان طبقات بالا و پائین معمول و طبیعی بود ولی چنین چیزی در میان زنان مورد قبول نبود . علت این ممنوعیت این بود که زنان بعنوان یک طبقه پائین اجتماعی همگی علیرغم موقعیت طبقاتی اشان در یک رده واحد قرار داشتند.

بنابراین پیدا کردن دو زن در دو رده اجتماعی متفاوت که لازمه عمل سکس بود ممکن نبود و لذا سکس میان آنان معنا نداشت. نتیجه این امر این بود که سکس زنان به هر طبقه ای که تعلق داشتند منحصر می توانست در اختیار مردان قرار گیرد و بس. زنان صرفاً فرو شونده بودند و تنها با یک فرو کننده که مردی از طبقه بالا بود می توانستند رابطه داشته باشند. البته باید توجه داشت که رابطه جنسی میان زنان و مردان برده عملی برای جفتگیری بود و سکس قلمداد نمی شد.

یادداشتها

فصل پنجم

¹-Paulin Schmitt pantel (editor), Arthur Goldhamer(translator), A History of Women in the West, 1992, Vol. 2 , p. 312 .

²-Nawal El Saadawi, Hidden Face of Eve, Women in the Arab World, 1980, p. 201.

^۳- امام غزالی (مفسر بزرگ اسلامی در قرن ۱۱)، " احیاء علوم الدین ". نقل از ابن وراق ، مسلمان و مسلمانی. ترجمه دکتر مسعود انصاری.

⁴-Jenius, P. Rodriguez, Chronology of World Slavery.

⁵-Ibid.

۶- زن در ظن تاریخ ، بنفشه حجازی ، صفحات ۳-۱۸۲ .

۷ - همانجا، ص ۱۸۲.

۸- ایران در زمان ساسانیان ، آ.ا. کریستن سن ، صفحه ۳۵۲، نقل از زن در ظن تاریخ صفحه ۱۸۸ .

⁹ - Arvind Shama, Women in World Religions, 1987, p. 143.

بخش سوم

زن

الهة آسمان

زن و سکس در ماقبل تاریخ

فصل اول

موقعیت زنان در دوران ماقبل تمدن

آیا زنان همیشه در موقعیت فرودستی

قرار داشته اند؟

نه، زنان قبل از آنکه انسان قدم به عصر تمدن و نظام پدر سالاری بگذارد، در دورانی بمراتب طولانی تر از عصر پدر سالاری، در موقعیت کاملاً متفاوتی بسر می بردند، در موقعیتی که کاملاً با وضعیت آنان در دوران پدرسالاری فرق داشت. در این دوران که قریب به یک میلیون سال طول کشیده و به غلط به دو دوره توحش یا بدویت و دوره بربریت معروف گشته است، زنان نه تنها در موقعیتی کاملاً برابر با مردان قرار داشتند، بلکه همچنین از اهمیت و احترام معنوی، اجتماعی و علمی بمراتب والاتری از مردان برخوردار بودند. این به دورانی باز می گردد که هنوز مالکیت خصوصی بوجود نیآمده بود و جوامع انسانی بصورت اولیه و اشتراکی در کلانها و قبائل متشکل از آنها زندگی می کردند.

هر چند آشنائی محققین اروپائی با اقوام ماقبل تاریخ و بررسی نحوه زندگی آنان از یکی دو قرن قبل شروع شده بود، ولی بررسی زندگی اقوام سرخ پوست و بدوی در آمریکای شمالی کاری بود که بطور عمده بدست مورگان جامعه شناس معروف امریکائی به انجام رسید. مورگان برای اولین بار به بررسی و مطالعه جدی و دقیق نحوه زندگی

قبایل سرخ پوست "ایروکوای" (Iroquois) * در آمریکای شمالی پرداخت. او تاریخ تاکنونی بشری را به سه دوره تقسیم کرد.

دوران توحش یا بدویت که کمتر از یک میلیون سال یعنی چیزی معادل ۹۹ در صد تاریخ بشری را در بر می گیرد، آغاز آن به دورانی باز می گردد که اولین گروه های انسانی زندگی اجتماعی خود را شروع می کنند. در این دوره انسان عمدتاً به کار شکار، ماهیگیری و جمع آوری دانه های گیاهی مشغول بوده است.

دوران بربریت با کشف باغداری و کشاورزی اولیه در ۸ هزار سال قبل آغاز و تا ۲ هزار سال ادامه میابد. این دورانی است که اهلی کردن حیوانات و پیدایش دامداری و پیشرفت کشاورزی و سرانجام جدائی آن دو از هم را در بر می گیرد.

و سرانجام عصر تمدن که با جدا شدن صنعت از کشاورزی، پیدایش مالکیت خصوصی، مبادله، پول و سرانجام طبقات اجتماعی، دولت و شهر نشینی آغاز می گردد. دورانی که در آن زنان موقعیت خود را بطور کامل از دست داده و در چهارچوب خانواده پدرسالار به برده مردان تبدیل می گردند. جوامع انسانی در دوران توحش (یا بدویت) و بربریت، مادر تبار و در دوران بعد از آن یعنی در عصر تمدن پدرسالار بوده اند.

بنابراین اگر زنان تنها در ۶ هزار سال اخیر از تاریخ بشریت است که تحت انقیاد مردان قرار گرفته اند، در دورانی بیش از صدها هزار سال، در موقعیتی اگر نه بالاتر ولی حداقل برابر با مردان بوده اند.

*-ایروکوای ها اتحادی از پنج قبیله در آمریکای شمالی بودند که تا زمان ورود اروپائیان به این قاره هنوز به شکل بدوی و ماقبل تاریخ، یعنی تحت نظام مادرتباری و اشتراکی زندگی می کردند.

چرا زنان از موقعیت قابل احترامی در جامعه بر خوردار بوده اند؟

دلایل این امر متفاوت بوده است. از جمله اینکه در این دوران که بشر در مراحل اولیه و ابتدائی تکاملی خود بسر می برده است قویا تحت تاثیر قدرتهای طبیعی بوده و در نتیجه خود را نیز جزئی از طبیعت می دانسته است، و از اینرو حرکات و مکانیزمهای بیولوژیکی خود را نیز از روی الگوهای طبیعی درک و فهم می کرده است. از جمله اینکه عمل بارداری و زایمان زن را همانند بارداری زمین و محصول دادن آن می پنداشته است. از این رو فکر می کرده اند که رحم زن مانند طبیعت جائی است که تخمی که در آن پاشیده می شود سبز شده، می روید، و سرانجام تبدیل به نوزاد می گردد.

انسان در این دوره از نقش مرد در ایجاد نطفه هیچگونه اطلاعی نداشته است و تصور این را هم نمی کرده که نطفه نتیجه آمیزش زن و مرد باشد. بالعکس، کار بستن نطفه را به حیوانات، گیاهان و یا یک موجود جادوئی نامعلوم مربوط می کرده است. چنانکه در چین قدیم فکر می کرده اند که زن توسط بزاق اژدها است که باردار می شود.^۱ تولد آتیس را یونانیان قدیم مولود این واقعه میدانستند که مادرش به روایتی یک بادام، و به روایتی دیگر یک انار خورده بود... و یا راحیل (Rachel) جوان ترین زن یعقوب از پیامبران بنی اسرائیل بر اثر خوردن مهر گیاه یوسف را بدنیا میآورد. زرتشت به سبب اینکه مادرش شیر مخلوط با "هُما" (نام نوشابه ای که از گیاهی به همین نام میگرفتند و آنرا در جشنها و نیایش های باستان می نوشیدند) را نوشیده و قهرمان ایرلندی بنام "کوچولن" باین علت که مادرش کرمی را خورده بود بدنیا

می آیند.^۲

بهمین دلیل در زبانهای بسیاری از اقوام باقی مانده از دوران مزبور که هنوز هم کم و بیش بهمان شکل قدیم زندگی می کنند کلمه ای برای پدر وجود ندارد.

از جمله در زبان مردم جزایر "تُرَب ریاند" (Trobriand)* اصولاً کلمه ای برای پدر وجود نداشته است و هنوز هم ندارد.

مالینووسکی نقل می کند که چگونه ساکنان جزایر مزبور تلاش و زحمت فوق العاده ای بکار می بردند تا به او اینطور تفهیم کنند که آمیزش و مخالطت زن و مرد هیچ ارتباطی با تولیدیک طفل ندارد. او می گوید:

"رفتار آنها نسبت به اطفال خودشان، گواهی بر جهل آنها از علت واقعی تولد طفل دارد. مردی که همسرش در طول دوران غیبتش باردار شود شادمانه مطلب را می پذیرد، و هیچ دلیلی نمی بیند که در وفاداری او شک کند. یکی از بومیان برای من نقل کرد که بعد از آنکه بدنبال یک سال غیبت به خوانه اش مراجعت کرد ملاحظه نمود که بچه تازه ای در خانه بدنیا آمده است. او این مطلب را بعنوان شاهد و دلیل قطعی بر این حقیقت تلقی می کرد که آمیزش جنسی ربطی به حاملگی ندارد..."^۳

نتیجۀ بی اطلاعی از نحوه پیدایش نوزاد این بود که انسان از یکطرف تمام پروسه تولید مثل را که برایش از اهمیت بسزائی برخوردار بود به زن نسبت می داد و او را عامل هستی بخش و بوجود آورنده انسان می دانست و ثانیاً او را که از نظر وی مانند خود طبیعت عمل می کرده نسبت به مرد جزء نزدیک تر به طبیعت و وسیله رابطه برقرار

* گروهی از جزایر کوچک واقع در گینه نو

کردن با آن قلمداد می کرد.

از طرف دیگر، در این دوره زندگی و حیات افراد به شدت به طبیعت وابسته بود. چرا که طبیعت نه تنها منبع منحصر به فرد غذا و حیات انسان بود، بلکه نیروهای مخرب آن نیز مانند سیل، سرما، طوفان و آتش سوزی و غیره هر آن بقای او را در معرض نابودی قرار می دادند

انسان که در این مرحله از تکامل خود نمی توانست در عالم واقع با این نیروها مقابله نموده آنها را رام و تحت کنترل خود در آورد، سعی می نمود که اینکار را در عالم تخیل و از طریق جادو انجام دهد. ولی باز در اینجا از دید او این زن بود که بدلیل نزدیکی بیشترش با طبیعت می توانست برای کنترل و یا جلب عطوفت و نیرو گرفتن از طبیعت واسطه آن قرار گرفته، انسان را در این امر یاری دهد. از همین رو بود که کار جادوگری حرفه ویژه زنان بود.

مثلا رسم "پیگ میس" (Pygmis) در جنگلهای کنگو که هنوز هم برقرار است یکی از رسوم باقی مانده از همین دوران است،

طبق این رسم، مردان قبل از رفتن به شکار بزکوهی، همراه با زن قبیله به بالای تپه می روند. آنگاه زن با طلوع آفتاب شروع به ورد خوانی می کند و بعد آنها تیرهای خود را از کمانهای شان بسوی عکس حیوان که آنرا روی زمین نقش کرده اند رها می کنند و بعد، بدنبال این مراسم که در آن زن از طریق خواندن اوراد خود، میان آنها و طبیعت ارتباط برقرار کرده و موفقیت شان در شکار را تضمین نموده است، به شکار رفته و هنگام شب با بزکوهی ای که شکار کرده اند به قبیله باز می گردند.

مسئله باروری زن در این مرحله از تکامل بشر از چنان اهمیت

بالائی برخوردار بوده که ، مجسمه های کوچک زنان با رانهای پهن و سینه ها و شکم های بزرگ که سمبل بارآوری بوده اند ، مورد پرستش آنها بوده اند . این مجسمه ها که حکم اشیاء مقدس را داشته اند و در اثر کاوشهای باستانشناسی در محل های سابق سکونت اقوام مختلف از زیر خاک در آمده اند، نشان دهنده جایگاه زن بعنوان عنصر باروری و هستی بخش در میان اقوام مزبور می باشند .

برای همین ، در اغلب اوراد مذهبی ، باقیمانده از این دوره ، زن بعنوان خالق بزرگ مورد ستایش قرار می گرفته است. منجمله اینکه در اوراد مذهبی اقوام مادرسالار هند قبل از جمله آریائیهای مردسالار اینطور از مقام زن یاد می شده است :

" هنگامی که نه خلقت وجود داشت و نه خورشید ،

نه ماه ، نه سیارات و نه زمین ،

هنگامی که تاریکی در تاریکی گره خورده بود ،

آنگاه مادر،

کسی که هیچ شکل و صورتی نداشت ،

ماها-کالی (Maha-Kali) ، قدرت بزرگ ،

با "ماها-کالا" وجود مطلق (یکی) بود." ^۴

حتی بعدا در دوران بربریت که خدایان اساطیری جای سمبل های طبیعی و سحر و جادو را در مبارزه انسان با طبیعت می گیرند، این خدایان زن اند که بعنوان خدایان اصلی بالاترین مقامات را اشغال می کنند

مثلا در اساطیر سومری که یکی از قدیمی ترین تمدنهای تاریخ

و در ابتدا مادر سالار بوده اند ، خدای کبیر که "نین هور سانگ "

(Ninhursahng) نامیده می شده و بالاترین مقام را داشته زن بوده است . در خاور میانه نیز خدای کبیر زن ، مادری بوده است که شوهر نداشته و همه چیز را تحت کنترل خویش داشته و در چین در دوران "شانگ" زن خود زمین بوده و بنا بر عقیده رایج هر آنچه که از زمین بیرون می آمده شباهت به یکی از اعضای بدن وی داشته است .

نقش زنان در پیشرفت جامعه بدوی

اهمیت و موقعیت زنان در این دوره تنها ناشی از موقعیت بیولوژیکی آنها و نقشی که در بارداری و زاینده‌گی داشته اند نبوده است . آنها در تولید و مبارزه برای پیشرفت بشریت نیز نقش مهم تری از مردان داشته اند. از جمع آوری دانه های گیاهی ، نگهداری آنها، و سپس بکار گیری آتش برای پختن گوشت و غذا که نقش مهمی در رشد مغزی انسان اولیه داشته است تا اختراع کاسه های چوبی ضد آتش برای پخت و پز و ذخیره و نگهداری غذا و مواد خام در ظروف و محلهای مناسب، همین طور استفاده از پوست حیوانات و تهیه لباسها و وسایل چرمی و مهمتر از همه ، اختراع دوک نخ ریزی برای استفاده از پشم حیوانات اهلی شده و سپس اختراع چرخ ریسندگی برای تهیه لباس های پشمی، همه تنها بخشی از اختراعات و هنرهائی بوده است که به همت زنان فراهم آمده و قافله تمدن بشری را به پیش رانده است .

ما در اینجا بعنوان نمونه تنها یکی از این موارد ، یعنی اختراع

نخ و ریسمان را که نقش مهمی در دست یابی انسان به هنر و صنعت بافندگی و دهها اختراع دیگر داشته است شرح می دهیم تا از این طریق درک روشن تری نسبت به اهمیت هریک از اختراعات دیگری که زنان

در این مرحله از تکامل بشری انجام داده اند داشته باشیم. اختراعاتی که در نظر انسان امروزی به خاطر آنکه در فاصله بسیار دوری از آنها قرار گرفته کم اهمیت جلوه می کنند،

زنان ، از آنجائی که اولین ریسندگان لباس بودند، از اینرو اختراع ریسمان به آنان نسبت داده می شود. این اختراع اهمیت اش برای آن دوران همچون اختراع ماشین بخار بوده است . همانطور که "الیزابت باربر" (Elizabeth Barber) می گوید:

"ما نمی دانیم کشف بزرگ پیچاندن رشته های کوتاه بهمديگر و ایجاد رشته نخهای طولانی تر و محکم تر به چه دورانی باز می گردد. ولی این کشف هر زمان که اتفاق افتاده همچون نقشی که اختراع ماشین بخار در انقلاب صنعتی داشت ، راه را بسوی رشته ای بی شمار از روشهایی که باعث صرفه جوئی در کار و بهبود امکانات بقا می شد باز نمود. اختراع چنین رشته های نرم و قابل انعطاف ، شرط ضروری بافندگی لباس بود . در سطح بسیار اساسی تری ، ریسمان می توانست برای بستن و گره زدن اشیاء - مثل گرفتن ، نگه داشتن و حمل آنها بکار رود . از اینجا ما به تله برای شکار حیوانات ، ریسمان و تور ماهیگیری ، کمند و دهنه و گردن بند برای گرفتن و نگهداری و اهلی کردن حیوانات و تورهای حمل اشیاء ، دستگیره های نخي برای بلند کردن و حمل آنها و بسته بندی ها می رسیم . تازه اگر نخواهیم از بستن اشیاء به یکدیگر با ریسمان و طناب برای تهیه وسائل پیچیده تر مانند اختراع بزرگ و مهم حمل و نقل بر روی آب روی الوارهای بهم بسته شده با طناب سخن بگوئیم . برای مثال تور ماهی گیری چنان وسیله موثری بود که حتی امروزه استفاده از آنها برای ماهیگیری در آبهای آزاد اغلب غیر قانونی می باشد . تازه ورزشکاران تواندازی را نوعی ورزش بحساب نمی آورند ، و گرنه دیگر اثری از ماهی باقی نمی ماند. در واقع ریسمان ساده ، در رام کردن جهان در دست انسان چنان نقش پر قدرتی داشت که گاهی بنظر می آید که حکم سلاح نامرئی را داشته است که فتح زمین در دست انسان ابتدا توسط آن انجام گرفته است، چیزی که انسان را قادر

ساخته است در مرحله بالائی کهن سنگی به هر گوشه ای از کره زمین راه پیدا کند. چنانکه ما می توانیم از آن بعنوان "انقلاب ریسمان" یاد کنیم.^۵

همینطور بود هنر سبذ بافی که در حمل و نگهداری مواد و حیوانات نقش مهمی داشته است ، و نوآوری آنرا باید به زنان نسبت داد.

مهمتر از همه اینها ، اختراع کشاورزی است که این نیز کار زنان بوده و منبع غذائی جدید و قابل اتکای دیگری را در دسترس انسان قرار می داده است . در این مورد نیز این زنان بوده اند که در اشتغال خود به کار جمع آوری دانه های گیاهی و در آوردن ریشه های گیاهان از زمین به خاصیت دانه ها ، کاشتن آنها و استفاده از گیاهانی که از آنها می روئیده اند، و سرانجام استفاده از زمین برای کشاورزی پی می برند و با اینکار گام عظیمی در رشد بارآوری تولید و پیشرفت بشریت به جلو برمی دارند . کشاورزی ، بخصوص در مرحله کمی پیشرفته ترش بنیان تمدن های بزرگ مادر سالاری را در یک دوره مهم تاریخی پی ریزی می کند .

بعلاوه ، نباید نقش زنان در پزشکی را که بجهت سر و کار داشتن شان با گیاهان ، بتدریج به خواص و ترکیبات آنها پی میبرند ، فراموش کرد.

در همه این کارها ، تقریبا مردها هیچگونه دخالتی نداشته اند. آنها صرفا به کار شکار، ماهی گیری و جنگ و ساختن اسلحه ، که از لحاظ تولیدی ، نقش بمراتب کمتری از اشتغالات مربوط به زنان در تهیه مایحتاج زندگی داشته اند، مشغول بوده اند .

اهمیت و نقش زنان را در تولید مایحتاج انسانی می توان در یکی از گزارش های مذهبی در مورد بومیان "اورینکو" مشاهده نمود.

آنها به یکی از هیئت های مذهبی می گویند:

"وقتی که زنها ذرت را میکارند از ساقه آن دو تا سه تاگوش (خوشه) بوجود می آید؛ وقتی که "مانیاک" (Manioc) می کارند گیاه دو سه تا ریشه می دهد؛ و به این ترتیب هر چیزی در دست آنها چند برابر می شود. چرا؟ برای اینکه زنها می دانند چطور بچه بزایند، و چطور ذرت بکارند، و کاری کنند که ذرتها جوانه بزنند. پس بگذار که آنها این چیزها را بکارند؛ ما آنقدر که آنها می دانند سر از این کارها در نمی آوریم.^۶

و بعد به کوزه گری و سفالگری می رسیم که لازمه آن، قابلیت کنترل آتش و اطلاع از تغییرات شیمیائی بوده است که در جریان تغییر مواد خام به کوزه گلی رخ می داده است. این کار از نظر انسان آنزمان چنان کار پیچیده و معجزه آسائی بوده که انجام آن در نظر وی تنها از طریق سحر و جادو امکان پذیر بوده است.

با اینحال آنچه که از نظر مردان تنها از طریق سحر و جادو ممکن پذیر بوده است برای زنان از طریق کسب درجه معینی از اطلاعات علمی در مورد کیفیات مواد خام و تغییر شیمیائی آنها به مدد آتش، و اطلاعات فنی مربوطه، برای تغییر شکل آنها به صورت و کیفیت دلخواه در جریان این تغییر، عملی بوده است. "چیلده" (Childe) در مورد کوزه گری اینطور میگوید:

"کوزه گری شاید یکی از اولیه ترین بهره برداری های انسان از تغییرات شیمیائی در مواد باشد ... جوهر صنعت کوزه گری در اینست که از طریق آن می توان تکه ای از خاک رس را به شکل مطلوب در آورد و بعد با حرارت دادن آن (تا بالای ۶۰۰ درجه سانتی گراد) به شکل مزبور حالت دائمی داد. چنین تغییری در واقعیت ماده، در نظر انسان اولیه باید نوعی جادو در تغییر و تبدیل گل به سنگ ... جلوه کند ...

در جریان حرارت دادن گل رس نه تنها استحکام فیزیکی آن بلکه، رنگ آن هم عوض می شد...^۷ در نظر آنها اینکار نوعی خلقت بود، کار مرموز زنان، که در جریان آن هیچ مردی حق حضور نداشت همین که زنی کوزه جدیدی را می ساخت، آنرا همچون "مخلوقی تازه"، برای تحسین دیگران، روی دست بالا برده و به همه نشان می داد. و بعد، پس از خشک کردن آن در آفتاب، وسیله کارش را بآن میزد تا صدای آنرا در آورد. این صدای مخلوق جدید بود که حرف می زد. وقتی که آنرا در کوره می گذاشت، در کنار آن مقداری غذا قرار می داد. اگر کوزه در آتش ترک بر می داشت- و این وقتی بود که در آن بیش از اندازه ریگ و شن وجود داشت، صدای بلندی که از آن بر می خواست در نظر آنان صدای گریه مخلوق جدید بود که از آتش فرار می کرد.^۸

جادوگری زنان، تنها به کوزه گری خلاصه نمی شد، انسانهای بدوی، هر چیز عجیبی را که با دانش پائین خود، سر از آن در نمی آوردند به جادو نسبت می دادند. از آنجمله بود کار پزشکی که بعنوان بخشی از جادوگری به زنان اختصاص داشت.

تماس دائمی زنان با گیاهان بخاطر اشتغال شان به کشاورزی و جمع آوری دانه های گیاهی، و استفاده و کاربرد این مواد در آشپزی و غذای کودکان، باعث پی بردن تدریجی آنان به خواص ویژه گیاهان و خواص ناشی از ترکیب آنها می شد، و این به نوبه خود، آنها را به درمان کنندگان دردها و بیماریها از طریق داروهای گیاهی تبدیل می نمود.

طبیعی بود در نظر بومیان که هنوز از نقش بیماری در مرگ فرد اطلاع نداشتند، و این نوع مرگ را تنها نتیجه جادو و چشم زخم دیگران می پنداشتند، درمان بیمار تنها از عهده جادوگری بر می آمد که قادر بود جادوی دشمن را خنثی نموده و بیمار را نجات دهد. بنابراین، جادوگری زنان در همه رشته ها، در عین آلودگی آن به

خرافات و تصورات واهی ، بطور ضمنی در بردارنده کلیه دانش هائی بود که تا آنزمان انسان در اختیار خود داشت. این دانش بخاطر تقسیم کار جنسی و نقشی که از این طریق در تولید نصیب زنان می شد در اختیار آنان قرار داشت. باین ترتیب زنان ، این جادوگران پر تلاش و با هوش ، در واقع دانشمندان و صنعت گران عصر خود بودند که کاروان بشریت را به مدد دانش علمی و فنی خود به پیش می بردند.

این نه تنها در مورد کوزه گری و پزشکی ، بلکه در مورد همه موارد دیگر نیز صادق بود. برای انسان آن دوره ، هریک از اختراعات مزبور ، به بیان امروز، نقش اختراع علمی و فنی عظیمی را داشت که بدنبال خود تحولات و تغییرات بزرگی را در زندگی بوجود میآورد، و در همه این تحولات این زنان بودند که نقش درجه اول را ایفا می کردند. نقشی که با تحول جامعه مادر تبار به جامعه پدر سالار نصیب مردان می شود.

نقش خلاقه زنان تنها به موارد بالا محدود نمی شده است . در هنر سرامیک نیز این زنان بوده اند که بعنوان مخترع، در آن سرآمد بوده اند. اصولا ، هنر تزئین که برای اولین بار در لباس دوزی ، سبد بافی و کوزه گری بکار رفت از ابتکارات زنان بوده است .

بعلاوه ، دباغی و کار با چرم ، بافندگی و سبد بافی نیز همه از اختراعات زنان بوده اند.

طرح های تزئینی روی سرامیک ، نقش و نگارهای روی کوزه ها و وسائل و ظروف گلی ، طرحهای بکار رفته در سبد سازی و تهیه لباس ، همگی از هنرها و صنایع اولیه بشر بوده اند که به همت زنان بوجود آمده و برای تکامل به نسلهای بعدی سپرده شده اند .

امروزه ممکن است هر یک از این اختراعات به نظر ما امر

معمول و بی اهمیتی جلوه کنند. در حالی که هر کدام از آنها در زمان خود موجد تحولات و پیشرفت های بزرگی در شئون مختلف زندگی انسانهای اولیه بوده اند.

زنان در معماری و ساختن انبار مواد غذایی و بعد خانه های مسکونی نیز پیشگام بوده اند. بطوری که پیدایش و تکامل معماری نیز، حد اقل تا زمانی که در عصر پدرسالاری مردان عهده دار آن می شوند، از ابتکارات و هنرهای زنان بوده است.

در روایات قدیمی مذهب یهود، که مربوط به آغاز عصر پدرسالاری است، هنوز از زنان بعنوان سازندگان شهرها یاد می شود. چنانکه در تورات آمده است که "سارا" زن ابراهیم پیغمبر "بن هورون" (Ben-Horon) سفلی و "اوزن شراح" (Uzzen-Sherah) "بن هورن" فعلی را ساخت^۹

در میان قبایل "زونی" (Zuni)، در حال حاضر هنوز هم مردان با فراهم کردن الوار تنها کمک-کار زنان در خانه سازی قلمداد می شوند؛ در میان "هوپی" ها (Hopis) هنوز تمام کار توسط زنان انجام می پذیرد.^{۱۰}

در میان بومیان امریکا نیز خانه سازی توسط زنان انجام می گرفته است، چنانکه یکی از کشیش های مسیحی در گزارش خود از زندگی سرخپوستان امریکا اظهار می دارد که خانه های آنها توسط تنها زنان بر پا شده و "هیچ مردی تا بحال در برپائی هیچ خانه ای شرکت نداشته است."^{۱۱}

در مواردی هم که خانه های جمعی بومیان توسط زنان و مردان هر دو ساخته می شده، معمولا مردان کار های سنگین مثل بر پا کردن چهارچوب خانه را انجام می داده اند و زنان بقیه آنرا.^{۱۲} خانه های بومیان

در مصر با خانه هائی که در سرتاسر افریقا توسط زنان ساخته میشدند همینطور هستند . حتی هنوز هم قسمت اعظم کار این خانه ها توسط زنان انجام می گیرد.^{۱۳}

حتی در ساختن معابد قدیمی نیز زنان نقش داشته اند . در یکی از این معابد (The Heroon of Alyottes) که بعد از ساختمان های مصری و بابلی ، از جمله پر عظمت ترین ساختمانها هستند، حک شده است که قسمت اعظم آن توسط زنان ساخته شده است .^{۱۴}

یادداشتها

فصل یکم

¹ - Amaury de Riencourt. Sex and Power in History, p. 30.

^۲ - اولین رید ، "انسان در عصر توحش" ، ترجمه محمود عنایت ، صفحه ۵۱۹.

³ - Bronislaw Malinowski, "the Sexual Life of Savages", p. 520, 1929.

⁴ - Campbell, Oriental Mythology, Matriarchal Civilization of Harapa in India, "Ramakrishna. In Sex and Power in History ,Amaury de Riencourt, p. 165, (1974).

⁵ - Elizabet Wayland Barber, "Women's Work: the First 20,000 years, Women, Cloth, & Society in early Times", p. 54.

⁶ - J. Gumila, El Orinoco ilustrado (1745), ii. P. 274-5. In "The Mystic Rose", vol. 1 . p.62 , Crawley Ernest.

⁷ - Childe, V. Gordon. "Man Males Himself", pp. 26-79. In Evelyn Reed, Women's Evolution, p. 119.

⁸ - Gorge Thomson, Studies in Ancient Greek Society, vol. 11, p. 48. In Evelyn Reed, Women's Evolution, p. 119.

⁹ - 1 Chronicles, vii, 24.

¹⁰ - Brifault Robert, "the Mothers", vol.1, p. 479.

¹¹ - Ibid, p. 479.

¹² - Ibid, p. 480.

¹³ - A. Horvey, "Some types of Egyptian Women, " The Cosmopolitan", xxviii, p. 267, In Briffault Robert,"the Mothers", v. 1, p. 461-5.

¹⁴ -Ibid.

فصل دوم

نظام مادر تباری

کلان واحد اقتصادی پایه در نظام مادر تباری

"عشق به کلان بزرگتر از عشق میان زن و شوهر است"
بک شاعر عرب

اگر در نظام پدرسالاری در عصر تمدن پایه ای ترین واحد جامعه خانواده بود، در نظام مادرتباری در دوران ماقبل تمدن این نقش را کلان ایفا می کرد. هر قبیله از دو یا چند طایفه تشکیل میشد و هر طایفه از دو یا چندین کلان. کلان از چند خانوار اولیه که با هم یکی شده بودند بوجود آمده بود.

همانطور که خانوارهای اولیه مزبور از تبار یک مادر و در نتیجه مادرتبار بودند، کلان هم یک واحد مادر تبار بود. باین معنا که اعضای کلان همه خود را از اعقاب یک مادر که کلان با آن هویت میافت می دانستند و فرزندان، همه به مادران کلان تعلق داشتند. در واقع همانطور که قبلا نیز توضیح داده شد، در قسمت اعظم حیات کلانها و نظام مادر تباری چیزی بنام پدر وجود نداشت. باید توجه داشت که تعلق

کودک به کلان زن، نه ناشی از یک تصمیم آگاهانه، بلکه نتیجه طبیعی این بود که کودک از رحم مادر بیرون می آمد و طبیعتاً فکر می شد که به او تعلق دارد و باید در نزد وی و کلان او بماند.

آنچه که کلان را بصورت یک واحد یکپارچه و همبسته در می آورد، تولید و اقتصاد مشترک آن بود. براساس این اقتصاد که یک اقتصاد اشتراکی بود نه تنها همه چیز به کل کلان تعلق داشت، بلکه تولیدات اعضای کلان مانند دانه های گیاهی یا شکار بشکل جمعی و توسط همه افراد کلان، هر چند بر پایه نوعی تقسیم درونی، مصرف می گشت. گوشت شکار توسط مردان که گوشت خوار بودند و دانه های گیاهی و هر محصول گیاهی دیگر نیز توسط بخش گیاه خوار کلان یعنی زنان مصرف می شد.

اعضای کلان یک کل واحد را تشکیل می دادند و بعنوان جزء تفکیک ناپذیر این کل، نه تنها با آن هویت میافتند، بلکه بطور یک پارچه نیز از آن حمایت می کردند. همه به کلان و کلان به همه تعلق داشت. چیزی عضو کلان را از خود آن جدا نمی کرد. منافع فرد با منافع جمع یکی بود. اگر برای یک عضو کلان خطری پیش می آمد، خطر مزبور مشکل همه بود و تمامی کلان بطور یکپارچه و به صورت یک تن واحد به حمایت از او بر می خواست. جشنها، مراسم، اعتقادات، تابوها و توتماها متعلق به همه بودند.

برخلاف خانواده که در آن مالکیت فقط مختص پدر و در نتیجه تمام قدرت در دست او بود در کلان چنین چیزی وجود نداشت. جز وسائل شخصی و ابزار کار فردی هیچکس مالک چیزی نبود و همه مالک تمام چیزها بودند. در نتیجه، قدرت و حق کنترل در دست همه بود و هیچکس قدرتی بیش از دیگران نداشت. همه کارها در کلان داوطلبانه

بود. بنابراین همه با اشتیاق و احساس مسئولیت جمعی کار می کردند. در حالی که هرکس اخلاقاً خود را در برابر جمع مسئول می دانست، جمع نیز مسئول امنیت و زندگی فرد بود. بنابراین، بی خانمان، گرسنه و فقیر و دارا وجود نداشت، همین طور زندان، شکنجه و اعتیاد در زندگی کلان اساساً مفهومی نداشت.

واحد اجتماعی کلان، اساس و پایه همه شکل بندی های جامعه در این دوره بود. مثلاً طایفه یا فراتری (Phratry) از جمع کلانها و قبیله از جمع طوایف بوجود می آمد. در کنفدراسیون قبایل نیز که تکامل یافته ترین شکل جامعه اشتراکی اولیه در عصر ماقبل تمدن را تشکیل می داد و بعنوان نمونه در میان قبایل "ایروکوای" در امریکای شمالی و یا در میان اعراب بدوی در عربستان مرکزی قبل از اسلام وجود داشت، و در آن چندین قبیله با حفظ استقلال خود، با یکدیگر متحد می شدند، بهر حال واحد پایه همان کلان بود.

کلان در جامعه اشتراکی و مادر تبار ماقبل تمدن، همان نقشی را داشت که خانواده در نظام طبقاتی و پدر سالار عصر تمدن.

چرا در کلان زنان با وجود موقعیت بالاتر بر مردان مسلط نبودند؟

در جامعه بدوی، هر چند میان زن و مرد تقسیم کار وجود داشت و هر یک به کارهای جداگانه ای اشتغال داشتند، با اینحال هیچکس بر دیگری برتری نداشت و همه در برابری کامل نسبت به یکدیگر بسر می بردند.

دلیل این امر آن بود که مالکیت خصوصی وجود نداشت. به این

معنا که همه چیز به جمع تعلق داشت. همه افراد قبیله در کار تهیه مواد غذایی و سایر نیازهای زندگی شرکت و از نتایج آن بطور کم و بیش برابر برخوردار می شدند.

بعبارت دیگر از آنجا که بر خلاف عصر تمدن، هیچ کس از لحاظ اقتصادی بر دیگری برتری نداشت از اینرو همه افراد نیز از لحاظ حقوق فردی، سیاسی و اجتماعی در موقعیت برابری قرار داشتند هیچکس برای دیگری کار نمی کرد و کسی برای کسی تصمیم نمی گرفت. همه افراد کاملا آزاد و برابر بودند. اصولا چیزی بنام رئیس، حد اقل به معنایی که ما در تصور خود داریم وجود نداشت.

"بریفالت" گزارش می‌دهد که در میان بسیاری از قبایل، قبایل "ملانزیای شمالی" اهالی جزایر "بنک" (Bank Island)، جزایر "Torres Straits Islands" و دهها جای دیگر اصولا رئیسی وجود ندارد. هر فردی خود را کاملا آزاد قلمداد می‌کرده و هیچ اتوریتیه ای وجود نداشته است.^۱

فرمانده نظامی، صرفا بهنگام جنگ، که برای کلان و قبیله مسئله مرگ و حیات بود انتخاب می‌شد و وظیفه وی نیز فقط رهبری جنگ و نه تصمیم گیری راجع به خود آن یعنی جنگ و صلح بود. اینها همه توسط خود قبیله و کلان تصمیم گیری میشد. همین امر در مورد رئیس قبیله و کلان صادق بود. رئیس کلان یکی از پیرمردان کلان بود که در میان اعراب او را شیخ، سید و در میان اقوام دیگر بنام دیگری می خواندند. رئیس مزبور بطور انتخابی تعیین میشد و مامور تنها مذاکره با قبایل دیگر و رتق و فتق امور مربوط به خون بها و بیلاق و قشلاق بود.

در میان قبایل "ایروکوای" در آمریکای شمالی، رهبران سخنگوی کلان و قبیله و مذاکره کننده با قبایل دیگر بودند و از میان

محترم ترین افراد انتخاب می شدند. بریفالت از قول "دُن داس" می گوید که در میان قبایل آفریقای شرقی مثل "آکامبا"، "آکی کویا" و "آکتاکا"، "پس از بررسی دقیق همه دلایل و شواهد، سرانجام من به این قانع شدم که این قبایل سرکرده و رهبری که با نام رئیس مفتخر گردد ندارند."^۲

باین ترتیب، در کلان چیزی بصورت دسته ای از ماموران و کارگزاران، آنطور که ما بعداً در جوامع بعدی و کنونی شاهد آن هستیم، وجود نداشت. افراد قبیله، افراد کاملاً آزاد و خودمختاری بودند که بنا به رای و میل خود زندگی و کار می کردند و کسی به کار آنها کاری نداشت. از اینرو، جز سنن اخلاقی و رسم و رسوم قبیله ای که آنها هم پایه ای اخلاقی و اعتقادی داشت و افراد با میل خود و از روی اعتقاد و عقیده و نه اجبار قانونی به آن عمل می کردند، هیچ قانونی که به زور و خلاف میلشان آنها را وادار به اجرای آن کند، وجود نداشت. بنا براین، زندگی افراد کاملاً آزاد و دور از اجبار بود.

هر صبح زنان و دختران بنا به میل خود و طبق یک عادت روزانه به جستجوی دانه های گیاهی و امور دیگر، و مردان نیز بدنبال تدارک شکار، تعمیر و تهیه اسلحه و یا خود شکار می رفتند و آنچه را هم که بدست می آوردند همه با هم و بطور دسته جمعی می خوردند. جشنها و مراسم قبیله ای نیز بنا بر نظم و نسقی که همه از آن با خبر بودند و تحت نظر بزرگترها به موقع خود انجام می گرفت و همه در آن شرکت می کردند.

بهنگام جنگ یا اختلاف با قبایل دیگر نیز کسی از میان دلاوران جنگی قبیله، برای هدایت جنگ و یا یکی از سالمندان قبیله برای مذاکره و رفع اختلاف با قبیله دیگر انتخاب می شدند. حتی پیوستن به

نیروی نظامی قبیله امری داوطلبانه بود. پس از اتمام جنگ فرمانده نظامی و جنگجویان همگی دوباره به سر کار و زندگی روزمره خود می‌رفتند.

بنابراین، میان روسا و افراد عادی کلان و قبیله هیچ گونه تفاوتی از لحاظ سطح زندگی و قدرت مادی وجود نداشت. آنها نه تنها از غذا و مسکن مشابه اعضای عادی کلان استفاده می‌کردند، باضافه، از هیچ قدرت و امتیازی نسبت به دیگران برخوردار نبودند.

اولا همه افراد بطور برابر در تصمیم‌گیری‌های مربوط به کلان شرکت می‌کردند. باین ترتیب که همه افراد بالغ، از زن و مرد، در مجامع عمومی حضور یافته و در مورد مسائل مربوط به جنگ و صلح و هر مسئله دیگری با حق رای برابر تصمیم‌گیری می‌کردند. بطوری که در باره هیچ امری بدون حضور کل اعضای کلان و قبیله تصمیم‌گیری نمی‌شد.

ثانیا تمام مقاماتی که از اینطریق انتخاب می‌شدند مانند روسای کلان و قبائل و فرماندهان نظامی انتخابی و فقط جنبه نمایندگی داشتند. یعنی صاحب هیچگونه قدرت ویژه‌ای از خود، آنطور که ما بعدا در عصر تمدن شاهد آنیم، نبودند. از اینرو هر لحظه توسط اعضای کلان یا قبیله قابل عزل بودند.

ثالثا همه افراد می‌توانستند بدون هیچگونه تبعیضی برای مقامات قبیله انتخاب شوند.

همه کارهای کلان داوطلبانه و از روی علاقه و احساس مسئولیت مشترک انجام می‌گرفت و تقریبا در هیچ موردی زور بکار برده نمی‌شد. نه زندان وجود داشت و نه پلیس. در محیط کاملا آزاد و بدون فشاری که وجود داشت صراحت و راستگویی امری رایج و فراگیر

بود.

در چنین جامعه ای که هیچکس احترام و نفوذ اجتماعی اش بخاطر قدرت اقتصادی بیشترش نبود، احترام و قدرت منشاء مادی نداشت. اگر کسانی مورد احترام بیشتر بودند، این احترام داوطلبانه و از روی عقیده و احترام شخصی به آنان بود.

مثلا همانطور که دیدیم زنان بخاطر آنکه باور بر این بود که بوجود آورنده دیگران بوده و یا با نیروهای طبیعی تماس و آنها را تحت کنترل خود داشتند، از اهمیت و نفوذ بیشتری نسبت به مردان برخوردار بودند. همین طور بخاطر تقسیم کار جنسی یعنی نوع فعالیتی که به آن اشتغال داشتند، در اختراعات و ابداعات بیشتری نسبت به مردان دست داشتند و لذا از احترام و موقعیت معنوی بالاتری برخوردار بودند. "مُسکووسکی" می گوید در میان قبایل گینه نو، "معمولا این زنان و نه مردان بودند که به استقبال ما می آمدند؛ همسران شجاع آنان در حالی که می لرزیدند خودشان را پشت زنها مخفی می کردند"^۳

"بریفالت" نیز میگوید "زنان اصولا در جامعه بدوی بدلیل موقعیت و مشاغل شان نسبت به مردان قشر با ارزش تر و مطلع تر جامعه را تشکیل می دادند- اینرا بسیاری از انسان شناسان در حتی جوامع بدوی امروزه، اعتراف کرده اند- بطوری که ساکنین روستاهای بدوی اغلب برای مشاوره نزد زنان می رفته اند."^۴

در واقع، فقدان مالکیت خصوصی مانع از آن میشد که موقعیت فیزیولوژیک، فنی، یا تولیدی افراد نسبت به یکدیگر به برتری اقتصادی آنها و سلطه یکی بر دیگری منجر گردد.

همین طور بود در مورد رهبران و روسای قبیله و کلان. رهبران و روسای قبیله نیز که بیشتر از میان افراد کهنسال بخاطر تجربه و

خردمندی بیشترشان انتخاب می شدند ، بخاطر همین کیفیت های شخصی اشان بود که مورد احترام و توجه دیگران قرار میگرفتند. در چنین شرایطی بود که هرچند زنان از موقعیت معنوی و احترام بالاتری نسبت به مردان برخوردار بودند، ولی این موقعیت بالاترشان هیچگاه منجر به سلطه آنها بر مردان نمی شد . در واقع، در جامعه بدوی اصولا مقوله ای بنام کنترل و سلطه وجود نداشت . در این جامعه در حالی که همه برابر بودند کسانی منجمله زنان مورد احترام و توجه بیشتری نسبت به دیگران قرار داشتند. این البته با آنچه که در جامعه پدرسالار در عصر تمدن بوجود می آید از زمین تا آسمان فرق می کند . در جامعه پدر سالار، سلطه مردان بر زنان صرفا از این جهت بوجود می آید که آنان نسبت به زنان از قدرت اقتصادی بیشتری برخوردارند .

آیا هرگز نظام مادر سالاری وجود

داشته است ؟

نظام مادر سالار هیچگاه در تاریخ وجود نداشته است . جوامع ماقبل عصر تمدن و بخصوص جوامع بدوی همگی مادر تبار بوده اند . علت آنکه ما نمی توانیم برای توضیح روابط زن و مرد در این جوامع از عنوان مادر سالاری استفاده کنیم اینست که میان زنان و مردان روابط تسلط آمیز وجود نداشته است . در این جوامع همانطور که قبلا نیز خاطرنشان کردیم همه افراد منجمله زنان و مردان در برابری کامل نسبت به یک دیگر بسر می بردند و از نارسائی ها و نابرابری های غیر انسانی جوامع عصر تمدن بری بودند.

در این جوامع ، همانطور که ذکر شد هرچند زنان از موقعیت قابل احترام و بالاتری از مردان برخوردار بودند ولی این برتری نه معنای مادی و قدر قدرتی بلکه جنبه معنوی و اعتقادی داشت و بدلیل فقدان مالکیت خصوصی نمی توانست به سلطه شخص بر دیگران منتهی شود.

استدلال اینکه عنوان مدرسالاری نیز نه بیان تسلط زنان بر مردان بلکه بیان همین برتری معنوی زنان بر مردان می باشد نمی تواند قابل قبول باشد چرا که آنوقت با عنوان متضاد خود پدر سالاری که دقیقاً بمعنای سلطه مردان بر زنان است ، جور در نمی آید.

بعبارت دیگر، کلمه "سالاری" را به هر یک از دو مفهوم برتری مادی یا معنوی که معنا کنیم در هر صورت با یکی از دو نظام مزبور در تناقض قرار می گیرد . بمعنای دیگر، این دو نظام بهیچ وجه بیان کننده دو رابطه که در یکی زنان و در دیگری مردان بر جنس مخالف خود برتری و تسلط داشته اند نمیتواند باشد . آنچه این دو نظام را از یکدیگر متمایز می نماید این است که در جامعه بدوی و "وحشی" ، زن و مرد در برابری و رابطه عادلانه ، هماهنگ و انسانی و در جامعه "متمدن" در روابط نابرابر ، اسارت بار و خصمانه نسبت بهم بسر می بردند؛ یکی جامعه انسانی با ظاهری به اصطلاح وحشیانه و دیگری جامعه ای وحشی با ظاهری به اصطلاح متمدنانه .

نظام مادر تباری در جوامع

ماقبل تمدن

اولین جوامع انسانی مادر تبار بوده اند باین ترتیب که هر گروه انسانی چه در شکل گروههای اولیه و چه بصورت اشکال تکامل یافته تر

آن یعنی کلان ، طایفه و قبیله، خود را از اعقاب یک مادر بزرگ که منشاء همه آنها بوده است می دانسته اند . این امر جای تعجیبی هم نداشته است . چرا که در این دوران انسان هنوز هیچگونه نقشی برای مرد در تولید نوزاد قائل نبوده است .

باین ترتیب اولین گروههای انسانی متشکل از مادران و فرزندان آنها بوده اند که برادران خود را نیز بخاطر آنکه از مادر واحدی زاده شده بوده اند بعنوان عضو گروه در کنار خود داشته اند.

در این کلانها بر اساس تقسیم کاری که وجود داشته اساسا زنان همراه با فرزندان خود جدا از مردان زندگی و کار می کرده اند. در این تقسیم کار جنسی ، زنان که بعلت بارداری و بچه داری نمی توانستند همراه مردان به سفرهای دور و دراز شکار که گاهی ماهها طول می کشیده بروند در گوشه ای به کار بچه داری، نگهداری از سالمندان و جمع آوری دانه های گیاهی در حوالی محل سکونت شان و بعدا در مراحل پیشرفته تر کشاورزی می پرداخته اند. در حالیکه مردان به خاطر آزادی از این محدودیت های بیولوژیک به کار شکار و در نتیجه جنگ اشتغال داشته اند .

البته اینرا نباید به این معنا که زنان قادر به شکار نبوده اند تلقی کرد . وجود قبایلی که در آنها حتی امروزه زنان ، چه در کنار مردان و چه بطور مستقل ، بکار شکار و جمع آوری دانه های گیاهی هردو اشتغال دارند ،^۵ نه تنها نادرستی این نظریه را به اثبات می رساند، بلکه و بعلاوه نشان می دهد که تقسیم کار رایج میان اقوام بدوی نه بدلیل ضعف فیزیکی زنان نسبت به مردان بلکه بخاطر مسئله بارداری و بچه داری بوده است که تخصیص کار شکار به مردان را عملی تر می ساخته است .

در این کلانها زنان نه تنها محل زندگی و نوع فعالیت تولیدی شان از مردان جدا بوده، بلکه حتی نوع غذایشان هم با آنان فرق می کرده است.

در حالی که زنان با کودکان خود بطور دسته جمعی در محلی جدا از مردان و از دانه های گیاهی تغذیه می کرده اند، مردان از گوشت ماهی و شکاری که خود بدست می آورده اند مصرف می نموده اند. از اینرو زنان و کودکان، گیاه خوار و مردان گوشتخوار بوده اند. البته همانطور که دختران برای همیشه با مادران خود زندگی می کردند، پسران نیز پس از سن معینی از محل زنان به محل مردان منتقل شده و کار گوشت خواری و آموزش فنون شکار و جنگ را از مردان می آموخته اند.

نمونه این امر را می توان کم و بیش در میان افراد قبیله "ماسایی" (Massai) در آفریقای شرقی، که هر چند گله دار و نسبت به اقوام شکارگر یک مرحله جلوترند، مشاهده کرد. برانیسلا مالینووسکی در کتاب خود از قول "جیمز فریزر" که برای تحقیق در میان افراد این قبیله زندگی می کرده است چنین نقل می کند.

کار اصلی مردان قبیله که در تپه های خاکی آفریقای شرقی ساکن اند گله داری و جنگ است. تمام مردان در سنین بین بلوغ و ازدواج در کمپ جداگانه ای بسر می برند و کارشان سراسر تمرینات نظامی و آمادگی برای جنگ است. از نظر جنسی کاملاً آزادند و با هر دختری که مایل باشد در کمپ می خوابند. یک سیستم انتخاباتی دمکراتیک و از جمله یک رئیس انتخابی دارند که امور محلی و هدایت آنان در جنگ را بعهده دارد. سلاحهایشان از نیزه های فلزی و قمه تشکیل می شود و هنوز هم برای پوشش بدنشان از پوست گوسفند و بز

استفاده می کنند.

غذای مردان گوشت و لبنیات می باشد و سبزیجات را غذای مناسب زنان می دانند. نسبت به کشاورزی نظر خوبی ندارند. به قول یکی از آنها " زمین مادر ماست. او غذای همه گله هایمان را و به هر اندازه که شیر نیاز داشته باشیم بما می دهد. بنابراین درست نیست که در بدنش خراش بی اندازیم و کشاورزی کنیم."^۶

نمونه های دیگری از این جدائی در قبایل دیگری نیز که امروزه هم وجود دارند مشا هده می شود. در میان قبایل " آراندا" (Aranda) در کنگوی علیا نیز، زنان و مردان در روستاهای جداگانه و دور از هم زندگی می کنند. یک روستا، ساکنین آن فقط مردان اند و دیگری فقط زنان.^۷

در جزایر " آدمیرال تی" نیز در هر دهکده ای خانه ای برای زنان مجرد یا مزدوج اختصاص داده شده، در حالیکه مردان مجرد در ساختمان جداگانه ای باهم زندگی می کنند.^۸

مزموم شمردن گوشتخواری در بعضی مذاهب قدیمی نیز نشانه هائی باقی مانده از رسم گیاه خواری در بخش زنان در نظام های مادر تباری و تفاوت نوع غذا میان دو جنس در این نظام ها می تواند باشد. منجمله در مذهب زرتشت که یکی از مذاهب بسیار قدیمی است خوردن گوشت مذموم و ناشی از فریب اهریمن تلقی می شده است. چنانکه در داستان مشی و مشیانه که معادل داستان آدم و حوا در مذاهب سامی است، هنگامی که این دو سر از فرمان اهورمزدا بر تافته و اهریمن بر اندیشه آنان نفوذ می کند، شروع به گوشت خواری می کنند. باین ترتیب، در مذهب زرتشت گسستن از فرمان اهورمزادا و پیوستن به اهریمن به گوشتخواری منجر می گردد.

همینطور د ر مذهب جینیسم از فرقه های هندوئیسم^{۱۰} و در مذهب مانی^{۱۱} گوشتخواری مذموم شمرده می شده. در داستان های اسطوره ای ایرانیان نیز یکی از دلایلی که باعث جدا شدن فره* از جمشید می شود اینست که خوردن گوشت گاو را برای مردمان می آورد^{۱۲}.

تفاوت نوع غذا حتی امروزه هم میان جنس زن و مرد در میان جوامع بومی که کم و بیش به شیوه بدوی زندگی می کنند، دیده می شود.

در میان "براکان" (Brakan) ها در آفریقای شرقی زن و شوهر با هم غذا نمی خورند. زن "فولائی" نیز در آفریقا با شوهرش غذا نمی خورد. همین طور، در میان "شانتی" ها، "سنه گامبیا" ها، "نیام نیام" ها و "بارِه آ" ها زن هرگز با شوهرش غذا نمی خورد.^{۱۳}

تقسیم کار جنسی هم مانند هر نوع تقسیم کار دیگری از نوعی تفاوت میان افراد و توانائی هایشان ناشی می شد. در نتیجه نتایج متفاوتی را نیز بار می آورد، چنانکه در تقسیم کار جنسی، زنان مواد غذائی بیشتر و قابل اطمینان تری از مردان تولید می کردند. برای یک دوره، دانه های گیاهی، بخصوص با قابلیت بیشترشان برای انبار کردن، نه تنها منبع غذائی با دوام تری را نسبت به گوشت که بی دوام و از بین رفتنی بود، تشکیل می دادند بلکه از آنجا که تهیه گوشت گهگاهی و بسته به شانس و توفیق غیر قابل پیش بینی شکار چپان بود، منبع قابل اتکاتری بشمار می رفتند.

* نشان الهی

بعلاوه مردان در بهترین حالت ، فقط خود را تغذیه می کردند، در حالی که زنان علاوه بر خود فرزندانشان را نیز تغذیه می کردند. بنابراین سهم شان در تولید بمراتب بیش از مردان بود .

این امر بخصوص در اواخر دوران بدویت و اوائل بربریت که زنان با اختراع کشاورزی سهم بیشتری در تولید پیدا می کنند و لذا بر اهمیت شان افزوده می گردد مصداق دارد .

با اینحال، هر چند زنان بدلایل مختلف، از اهمیت و نقش اقتصادی بالاتری نسبت به مردان برخوردار بودند، ولی بخاطر فقدان مالکیت خصوصی و اشتراکی بودن نظام اجتماعی کلان، نقش برتر زنان در تولید به برتری در قدرت آنان منجر نمی شد. چرا که اولاً بخاطر پائین بودن سطح تولید تمامی محصول بدست آمده به مصرف می رسید و چیزی برای تصاحب و انباشت شخصی باقی نمی ماند و ثانیاً بخاطر فقدان مالکیت خصوصی تفاوت تولید افراد و گروهها به شخص خود آنها تعلق نمی گرفت بلکه مورد مصرف کل جمع قرار می گرفت. از این رو تفاوت تولید منجر به تفاوت قدرت اقتصادی افراد نمی شد . این با نظام جوامع عصر تمدن که در آنها ، تفاوت قدرت تولید ، به تفاوت قدرت اقتصادی-سیاسی افراد و نابرابری های اجتماعی منتهی و به تدریج آنرا تشدید میکرد از اساس تفاوت داشت.

یادداشتها

فصل دوم

- ¹ - Brefault Robert. the Mothers. vol. 1. .394
- ² - Rndall D. Maciver and A. Wilk Livian Notes, p. 16. In Brefault Robert, the Mothers, vol. 1, p.495.
- ³ - M. oszkowski, "Die Volkerstamme am Mamberamo in Hollandisch_Neuguinea, " Zeitschrift fur Ethnologie, xliii, p. 338, In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 490.
- ⁴ - Brefault Robert, the Mothers, vol. 1, p.490.

۵- نمونه هائی از این قبایل بقرار زیرند:

Mbuti, Tiwi, Ojibwa, Ainu, Western Australian Aborigines, Matses of Peruvian Amazon, Hunter-Gatheres tribes of Philipine, pinatubo Negritos of the Zimbales mountain of western Luzon, the Agas of northeastern Luzon and Cayagan provinces of Philipine. in Letitia A. Peplau, Sheri Chapman De Bro, Rosemary C. Veniegas, Pamela L. Taylor, "Gender Culture, and Ethnicity: Current Research About Women and Men", P. 63-

⁶ - Malinowski, Branislaw, Sex, Culture and Myth, p. 174, 1962

⁷ - G. Burrows, "On the Upper Welle District of the Belgian Congo, "Journal of the Anthropological Instititute, xxviii, p. 14, In Brifault Robert, "the Mothers", vol 1, p.513.

⁸ - H. N. Moseley, "the Inhabitants of the Admiralty Islands", J.A.I (1877),vi. P.314. In Crawley, Ernest, the Mystic Rose, vol. 1, p. 47- 48.

^۹ - بندهش ص ۸۱-۸۲. نقل از ستاره مهین فر، اسطوره - حماسه ضحاک و فریدون، ص ۶۹.

^{۱۰} - تاریخ جامع ادیان، ص ۱۷۳. نقل از ستاره مهین فر، اسطوره - حماسه ضحاک و فریدون، ص ۶۸.

^{۱۱} - مازهای راز، ص ۲۹. نقل از ستاره مهین فر، اسطوره - حماسه ضحاک و فریدون، ص ۶۸.

^{۱۲} - اوستا، جلد ۱، ص ۲۵ (گاهان، هات، ص ۲۴ بند ۸) / نقل از ستاره مهین فر، اسطوره - حماسه

ضحاک و فریدون، صص ۶۹-۷۰.

¹³ - Crawley, Ernest, the Mystic Rose, vol. 1, p. 202-203.

فصل سوم

سکس در جامعه بدوی

آیا روابط جنسی در جامعه بدوی آزاد بوده است؟

بله . در میان اولین گروه های انسانی که متشکل از مادر , فرزندان وی و برادران و خواهرانش بودند در ابتدا هیچگونه محدودیت جنسی وجود نداشته است. نه تنها خواهران و برادران با یکدیگر نزدیکی جنسی داشته اند بلکه روابط میان مادر و فرزند نیز آزاد بوده است .

ما آثار و بقایای این نوع روابط را, اگر نخواهیم به وجود آنها تا مدتها بعد در میان یونانیان , رمی ها , ایرانیان , "تورانیان" , هونها و غیره اشاره کنیم , هنوز هم , حد اقل تا اواخر قرن ۱۹ , در میان "کادیاک" (Kadiak) ها در تنگه های "به رینگ" (Behring) , "کادیاکز" های نزدیک آلاسکا , و در "تی نه" (Tinneh) در قسمت‌های درونی آمریکای شمالی متعلق به بریتانیا در انبوه گزارش های "لتورنو" (Letourneau) در این مورد, در میان سرخ پوستان "چی په وا" (Chippewa) , در میان "گوگوس ها" (Cucus) در شیلی, "کارببها"

(Carib) "، و در میان " کارنها" (Karen) در برمه مشاهده می‌کنیم.^۱

البته این روابط جنسی آزاد، که تنها در مراحل اولیه دوران بدویت جریان داشته است، بعداً دچار محدودیت می‌گردد. اولین ممنوعیت جنسی شامل رابطه میان والدین و فرزندان و بعد برادران و خواهران می‌گردد. قبل از این ممنوعیت‌ها کودکان به همه مردان و زنان کلان تعلق داشته‌اند بطوری‌که همه مردان و زنان کلان حکم پدران و مادران آنها را داشته‌اند.

هنگامی که آمیزش جنسی میان والدین و فرزندان ممنوع می‌گردد، در نتیجه روابط جنسی گروهی تنها در میان رده‌های سنی مشابه که به نوعی خواهر و برادر بوده‌اند مجاز می‌گردد. ولی بعداً که ممنوعیت جنسی، خواهران و برادران را نیز در بر می‌گیرد در نتیجه کلیه مردان و زنان کلان که به نوعی برادران، خواهران و یا والدین و فرزندان یکدیگر بوده و مجاز به آمیزش با یکدیگر نبوده‌اند مجبور می‌شوند که جفت خود را از بیرون از کلان انتخاب کنند. در این مرحله است که کلانهای برون همسر بوجود می‌آیند و آمیزش جفتی جایگزین آمیزش گروهی می‌گردد. به علاوه، روابط جنسی در درون کلان بکلی ممنوع می‌گردد.

آثار روابط جنسی آزاد میان انسانهای بدوی را هنوز هم می‌توان کم و بیش در میان اقوام بجا مانده از دوران‌های گذشته مشاهده نمود. از جمله اینکه "بنکرافت" (Bancroft) در گزارش‌های خود از سرخپوستان کالیفرنیا، در اواخر قرن ۱۹، توضیح می‌دهد که چگونه هر سال قبایل مختلف دور هم جمع می‌شدند و جشنی را بر پا می‌کردند که هدف آن سکس آزاد در میان زنان و مردان بود.

این رسم همچنان در میان بومیان استرالیا تا حد اقل آن زمان رایج بوده است. در بعضی جوامع دیگر، مردان سالمند مانند روسا و جادوگران - کشیش ها، جماعتی از زنان را در اختیار خود داشته اند که در جشنها و گردهمائیهای بزرگ، زنان مزبور مجاز بوده اند با مردان جوان بخوابند. این نوع مراسم بنا به گزارشهای "وستر مارک" (Westermark) در کتابش "تاریخ ازدواج انسان" (۱۹۸۱) صفحات ۲۸ و ۲۹، در هندوستان و آفریقا نیز وجود داشته است.

این آمیزش های گروهی و یا سکس آزاد که موقتا در جشن های سالیانه برگزار می شده، بقایای آمیزش های گروهی در ایام قدیم بوده که همچنان تا اواخر دوران بربریت وجود داشته است.^۲

البته بهیچ وجه نباید فکر کرد که سخت گیری های جنسی درون گروهی از دید محدود گرایانه اقوام بدوی نسبت به سکس و فعالیت جنسی ناشی می شده است. هدف از این محدودیتها بنا بر نظر بعضی از انسان شناسان، انتقال روابط جنسی به خارج از کلان و قبیله و برقراری هر چه بیشتر روابط دوستانه و صلح آمیز میان قبائل از طریق پیوند عشقی میان آنها بوده است. چرا که هر چه آمیزش درون گروهی بیشتر محدود می شده، آمیزش برون گروهی که باعث مودت میان کلانها و قبایل می شده تقویت گشته و این به نوبه خود روابط میان قبایل را که در ترس و دشمنی دائمی نسبت به یکدیگر بسر برده و در گیریهای میان آنها ادامه و بقاء شان را در معرض خطر جدی قرار می داده است، بهبود می بخشیده است.

از اینرو بسیاری از انسان شناسان منجمله "تیلور" معتقد بوده اند که برون همسری ناشی از تمایل به تامین بقاء قبیله از طریق ایجاد اتحاد با قبایل دیگر، و انتخابی میان آمیزش با غریبه ها یا نابود شدن

بوده است.^۳ این ممنوعیتها آنچنان جدی و سختگیرانه بوده که در بسیاری از موارد حتی روابط عادی میان جنسهای مختلف در درون کلان را نیز در بر می گرفته است .

برای همین ، در درون کلان ، جنسهای مخالف حق معاشرت و گاهی حتی صحبت کردن و یا نگاه کردن به یکدیگر را هم نداشته اند. در "نیو کالدونیا" برادران و خواهران پس از رسیدن به سن بلوغ ، نمی توانند با یکدیگر مقاربت اجتماعی داشته باشند؛ آنها از مصاحبت با یکدیگر ، حتی با حضور فرد سوم نیز منع می شوند ، و در صورتی که احیانا به هم بر بخورند ، بلافاصله باید راهشان را کج کنند، و در صورت امکان دختر باید خودش را با صورت به روی زمین بی اندازد.^۴ در جزایر "هروی" (Hervey Islands) پسر اول حق بوسیدن خواهرش را ندارد.^۵ در سیلان پس از آن که دختر به سن بلوغ می رسد ، پدر بهیچ وجه حق دیدن او را ندارد. همین طور است در مورد مادر و پسر.^۶ در جزایر "سوسایتی" و "ساندویچ" پسرها به محض آنکه قادر به غذا خوردن می شوند ، از مادرشان دور نگه داشته می شوند و از پائین ترین سنین خواهران و برادران مجاز به خوردن غذا با یکدیگر نیستند.^۷

بعدا هنگامیکه کلانها از طریق برون همسری بهم می پیوندند و تشکیل "فراتری" یا طایفه را که متشکل از چند کلان بهم پیوسته است می دهند، برون گردی اعضای کلان برای روابط جنسی شکل قاعده مند تری بخود می گیرد ، باین معنا که برادران و خواهران هر کلان با برادران و خواهران کلان مقابل رابطه جنسی پای دارتری برقرار میکنند با اینحال هنوز خانواده بوجود نیامده است . بطوری که جفت های جنسی مزبور ، تا اواخر دوران بربریت که نطفه های خانواده شروع به

شکل گرفتن می کند، حتی در زیر یک سقف هم با هم زندگی نمی کنند.

عبارت دیگر مردانی که از یک کلان یا طایفه با زنان کلان و طایفه دیگر رابطه جنسی داشته و جفت آنان بحساب می آمده اند، همچنان در کلان خود و عضو همان کلان باقی می ماندند

آمیزش جفتی و پدیده ازدواج

در گذشته هنگامیکه در میان قبایل بدوی آمیزش جنسی گروهی وجود داشت و حتی مدت‌ها بعد از آن در دوران جفت‌گرائی چیزی بنام ازدواج وجود نداشت. بنابراین، ازدواج در جامعه بدوی امری ناشناخته بود. این پدیده بعنوان مقدمه پیدایش خانواده، بسیار با تاخیر و در واقع در دوران بربریت و آنهم در اواخر آن بود که شروع به پیدایش نمود.

با اینحال خود پدیده ازدواج نیز بدون مقدمه و بطور ناگهانی قدم به عرصه وجود نگذاشت. قبل از آن، در دوران بربریت، این جفت‌گرائی یعنی رابطه جنسی میان یک زن و مرد بود که با محدودیت‌هایی که بر روی آمیزش گروهی گذاشته شد بوجود آمد. با اینحال میان آمیزش جفتی و ازدواج هنوز فاصله زیادی وجود داشت. اولین مانع در این راه این بود که مرد و زنی که در چهارچوب رابطه جفتی با یکدیگر رابطه داشتند، رابطه‌شان لحظه‌ای و غیر مداوم بود. به این معنا که آنها دور از هم و در کلانهای متفاوت زندگی می کردند. این عدم امکان ماندن دائمی با یکدیگر یک امر دلخواهی یا اتفاقی نبود، بلکه دلایل ویژه و خاص خود را داشت.

چگونه آمیزش گروهی جای خود را به آمیزش جفتی می‌دهد

در گذشته، هنگامیکه روابط جنسی درون گروهی بود، اینکار عملی بسیار طبیعی قلمداد می‌شد، چرا که دسته‌های مردان و زنانی که با یکدیگر می‌آمیختند همگی از اعضای یک گروه یا کلان بودند. ولی حالا زنان و مردان هر کدام به کلانهای متفاوت تعلق دارند.

وابستگی کلانی، یعنی واقعیت پیوستگی حیات هر فرد به کلان خود به حدی قدرتمند است که شخص به هیچ وجه نمی‌تواند مستقل از کلان و به تنهایی زندگی کند. او در سایه آزادی عملی که از ویژگی‌های زندگی اشتراکی در کلان است می‌تواند هر لحظه که اراده کند از کلان خود جدا شود، ولی مجبور است برای ادامه بقاء خود بلافاصله به کلان دیگری مراجعه کرده و تقاضای پیوستن به آنرا بکند. چیزی که بنا به گزارش رابرتسون اسمیت در میان قبایل عرب بکرات اتفاق می‌افتاده است.

به این ترتیب، کلان همه چیز فرد، و فرد بدون کلان، هیچ بوده است. فرد خارج از کلان خود نه تنها در معرض انواع خطرات و در واقع مرگ قرار داشته بلکه همچنین هیچگونه هویت و حمایت‌کننده‌ای نیز برای خود نداشته است.

از اینرو، هنگامی که روابط جنسی به روابط میان زن‌ها و مرد‌های میان دو طایفه محدود می‌شود، اقامت مرد در کلان غریبه برای دیدن جفت یا دوست دخترش، محدود به دوره‌ای کوتاه و بازگشت فوری وی

به کلان خودش می گردد . تازه همین ملاقات کوتاه نیز می بایست در خفا و دور از چشم دیگران انجام پذیرد .

در میان بومیان "فی جی" , این کاملاً بر خلاف رسم و رسوم آنانست که یک فرد شب را با دوست دخترش در زیر یک سقف بگذرانند . او امکان ندارد که شب را در جائی جز یکی از محل های عمومی شهر یا دهکده اش که "بور" (Bur) نامیده می شود , اطراق کند . زنان و دختران در خانه می خوابند . " زن و شوهر قرار ملاقات خود را در اعماق جنگل , در جائی که جز خودشان کسی از آن با خبر نیست می گذارند." همه جمعیت مذکر , مجرد یا مزدوج , در " بور" ها یا کلوپ خانه ها که در هر دهکده معمولاً ۲ تا ۳ تای آنها وجود دارند می خوابند . پسرها نیز تا سن معینی یکی از آنها را برای خود دارند .

به این ترتیب , هنگامیکه مرد برای دیدن رفیقه اش به قبیله دیگر میرفت برای اقامت , نه به محل زندگی وی , بلکه به یکی از خانه های عمومی که ویژه مردان ده بود میرفت و فقط هنگام شب "در گوشه ای در اعماق جنگل , که جز خود آنها از آن خبر نداشتند , رفیقه اش را ملاقات می نمود."^۸

در میان مردم "کافا" (Kafa) در آفریقای شرقی نیز, مردان در خانه جمعی جداگانه ای زندگی می کردند, و شوهر و زن فقط هنگام شب بود که یکدیگر را ملاقات می نمودند . آنها در طی روز هرگز یکدیگر را نمی دیدند.^۹ باین ترتیب است که آمیزش جفتی جایگزین آمیزش گروهی می گردد

در اینجا باید توجه داشت که مفهوم زندگی جدا از جمع یک زوج , آنطور که ما بعداً در خانواده پدرسالار می بینیم , برای اقوام بومی

اساساً امری ناشناخته بوده است. در نظر آنان اینکه دو نفر در گوشه ای همراه با فرزندان شان، جدا از دیگران زندگی نمایند بی معنا بوده است. در میان آنان همانطور که می دانیم کودکان به همه تعلق داشته اند و همه با هم بطور اشتراکی زندگی و کار می کرده اند. همین طور در نزد آنان اینکه دو نفر برای خودشان جداگانه غذا بپزند و جداگانه آنرا میل نمایند بی معنا بوده است.

این مفاهیم، همگی با پیدایش مالکیت خصوصی و خانواده پدر سالار که زندگی افراد را به مرزهای زمین و دارائی خصوصی شان محدود نموده و دقیقاً از همان جا آنرا از زندگی دیگران جدا می نماید است که در فرهنگ و ذهن بشر بعنوان شیوه رایج زندگی ظهور می نمایند.

برای انسان بدوی، مرزهای زندگی و فعالیتهايش در مرزهای کلان خلاصه می شود. او در شکارگاه های کلان است که شکار میکند، در زمینهای کلان است که می کارد. در خانه های عمومی کلان است که می خوابد، می خورد و زندگی می کند. در جشنهای کلان است که شرکت می کند و با افراد کلان است که از نظر جنسی می آمیزد. خارج از کلان برای او تنها سوء ظن، جنگ و دشمنی وجود دارد. این شیوه ایست که او طی صدها هزار سال و در تمام دوران بدویت با آن زیسته و به آن عادت کرده است.

اکنون که تحت الزاماتی ناچار به برون همسری شده است، برای اولین بار برای آمیزش جنسی، باید به خارج از قبیله مراجعه کند. او تا کنون رابطه اش با قبایل دیگر تماماً بر پایه دشمنی، سوء ظن و جنگ بوده است.

برای یک دوره که هنوز به تمایز کامل خود از حیوانات پی نبرده بوده است، به اعضای گله های انسانی دیگر، همچون حیوانات خطرناک می نگریسته و هر گاه که یکی از آنان را گرفتار می کرده وی را کشته و گوشتش را می خورده است. و بعد هم، از آنجا که به وجود بیماری بعنوان علت مرگ واقف نبوده و همه چیز، از بیماری و مرگ گرفته تا حوادث ناگوار دیگررا، به روح شریر، چشم زخم و جادو و جمبل همسایه نسبت میداده، فقط برای جنگ و خون بهای فرد از دست رفته و از میان برداشتن جادوی مرگ آور دشمن بوده است که رو به سوی قبیله دیگر می آورده است.

ولی اکنون که برای اولین بار و بعنوان یک امر غیر رایج، برای آمیزش با فردی غیر از کلان خود به کلان دشمن می رود، طبیعی است که نه تنها دست به کار غیر رایجی که با شیوه تائکونی زندگی کلانی مغایرت دارد میزند بلکه و بهمین دلیل، مجبور است این کار را با ترس و لرز و بطور مخفیانه انجام دهد.

بعبارت دیگر، مردی که برای دیدن جفتش به قبیله دیگر می رود، در واقع و در تصور خود به سرزمین دشمن قدم می گذارد. او نه تنها برای انجام امر غیر رایجی که قبول آن برای کلان و قبیله زن دشوار است به آنجا می رود بلکه همچنین با انواع و اقسام احساسات سوء ظن آورو دشمنانه ای که معمولا هر قبیله نسبت به قبیله دیگر دارد است که مورد استقبال قرار می گیرد.

از اینرو، رسم برون همسری، هرچند برای نزدیکی کلاتهای متفرق و ایجاد قدرت بندی قابل اتکاء تری در مقابل دیگران بر پا شده بود، ولی در پس زمینه دشمنانه و سوء ظنانه ای که وجود داشت، به آسانی و راحتی قابل هضم و پذیرش نبود.

"ارنست کرایلی" که مانند "اولین رید" همین امر یعنی سوء ظن به مرد غریبه را دلیل پنهان کاری‌ها در روابط جنسی زن و مرد می‌داند در کتاب خود بنام "مادران" از قول "سووانتون" انسان‌شناس دیگری که در میان "تایدا" (Thaida) ها تحقیق کرده است نقل قول جالبی می‌آورد.

وی میگوید که در میان اقوام مزبور، دشمنی میان خانواده عروس و داماد به حدی است که آنها مکررا از یکدیگر بعنوان دشمنان هم یاد می‌کنند.^{۱۰} این احساس دشمنی به حدی بوده است که در میان اعراب بدوی در گذشته، شوهر غریبه پس از بازگشت از چادر زنش توسط اعضای قبیله حتی کتک می‌خورده است.^{۱۱}

کتک زدن شوهر غریبه، حتی به شکل نمادی آن هم که شده بهر حال احساس دشوار کلان نسبت به ورود یک غریبه و آمیزش جنسی وی با عضو کلان خودی را به نمایش می‌گذارد.

این رسم در "کامچاتکا" (Kamachatka) در روسیه در میان "کوریاک" (Koryak) ها هم وجود دارد. همینطور در میان مغولهای دره "چی یینگ چانگ" (Chien Chang).

بهرحال، زندگی مشترکِ زوجه، بعنوان اولین شرط خانواده تک همسر، که قرار است در آینده از درون ویرانه‌های کلان و زندگی اشتراکی و جمعی آن سر بر آورد، نطفه‌اش در همین آمیزش جفتی در ۸ هزار سال قبل یعنی در پایان دوران بدویت و آغاز دوران بربریت است که نهاده می‌شود. در حالی‌که آمیزش گروهی شکل رابطه جنسی در دوران بدویت را تشکیل می‌دهد، آمیزش جفتی شکل این رابطه در دوران بربریت است.

تناقضات این نوع آمیزش با زندگی کلانی در مخفی کاری ها ، و درگیری های آن بعنوان چیزی گویا متناقض با زندگی کلانی ، خود نشانی از آن است که نطفه های چیزی متضاد با کلان ولی هنوز بخشی از آن ، در . حال شکل گرفتن در دل آن می باشد .

با اینحال ، آمیزش جفتی هنوز راه درازی را تا خانواده تک همسری پدر سالار در پیش دارد . قبل از همه ، و در قدم بلافاصله بعدی ، این رابطه باید به رابطه ای ماندگار و دائمی تر ، به رابطه ای زیر یک سقف ، تبدیل شود .

آزادی سکس در جوامع ماقبل تمدن

همانطور که قبلا گفته شد ، در نظام جفتی این عمل جنسی میان مرد با زن نبود که همچون عملی غیر قابل قبول باید مخفیانه و دور از چشم دیگران انجام می گرفت . آنچه که برای عضو کلان غیر مجاز و پذیرش علنی و بلاواسطه آن دشوار بود، حضور یک مردغریبه از طایفه غیر خودی در کلان بود .

بعبارت دیگر ، این درست است که در جریان انتقال از نظام جنسی گروهی به نظام جفتی، انسان بدوی در روابط جنسی خود ، به اندازه ای که نمی توانست در درون کلان با کسی رابطه داشته باشد ، محدود می شد ، و روابط برون گروهی وی نیز با اشکال و در خفا انجام می گرفت، با اینحال اینها هیچ کدام به معنی این نبود که او دید آزاد و طبیعی خود را نسبت به سکس از دست داده بود .

در این مورد شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می دهد چگونه روابط جنسی میان آنها بخصوص قبل از ازدواج کاملاً آزاد و امری طبیعی بوده است .

در جزایر تروبریانند در شمال غربی "ملانزی" ، عشق بازی جوانان از طریق مراسمی که نام آن " یولی تایل " (Ulitile) است انجام می گیرد . این مراسم با حرکت گروهی جوانان برای عشق بازی از یک ده به ده دیگر آغاز می شود که با اجرای آواز و موسیقی در راه همراه است . صدای طبل در سکوت شب و از راه دور ، دختران دهی را که جوانان بسوی آن در حرکت اند از نزدیک شدن جوانان به ده می آگاهاند و آنوقت ، دختران ، هر چند از قبل ، از طریق قرار و مدارهای قبلی از آمدن پسرها به ده خود با خبرند ولی با شنیدن سر و صدای پسران از خانه های خود بیرون آمده و با رسیدن آنها یکی یکی با عشاق خود به لای بوته ها می روند .

این نوع خوش گذرانی های شبانه به جمع تنها پسران محدود نمی شود . دختران نیز در مراسم مشابهی بنام "کاتویاسی" (Katuyausi) هنگام عصر ، وقتی که مردها برای ماهی گیری و شکار به خارج ده رفته اند ، مانند پسرها ، بطور گروهی به سوی ده دیگر راه می افتند ، با این تفاوت که که با خود انواع و اقسام گیاهان خوشبو را همراه می برند و از اینرو گروهشان از پسران مزین تر و رنگین تر است .
بعلاوه ، در مراسم پسران آنها علناً وارد روستا نمی شوند بلکه در نزدیکی روستا ، صدای موزیک شان را قطع و در جایی مخفی می گردند تا دخترها به سراغشان بروند . ولی در مورد دختران ، آنها علناً وارد ده شده و در جایی کنار هم می نشینند و به آرایش و خواندن آوازهای

گوناگون مشغول می شوند. بعد بزرگترها و تقریباً کل ده از خانه های خود بیرون آمده در مقابل آنها می نشینند.

آنوقت پسرها شروع به جوک گفتن و خوش و بش با آنها می کنند تا وقتی که کم کم از همدیگر خوششان می آید و باین ترتیب جفت های خود را پیدا می کنند. بعد دادن هدایا از طرف پسرها شروع می شود و البته برای پسرهای خجالتی اینکار را پیرمردها انجام می دهند و درحالی که هدیه را که ممکن است شانه، گردن بند و یا چیز دیگری در ردیف آن باشد، به دختری دهند به او می گویند: هدیه آشنائی، فلانی این را برای تو داد که عزیزش باشی. اگر دختر هدیه را قبول کند، این علامت آنست که پذیرفته است شب را با او بگذراند.

بعد از این است که دخترها و پسرها دوتا دوتا، دست در دست هم به جنگل میروند و در آنجا بعد از اینکه باهم آواز میخوانند و مواد خوشبویی را می جوند و می کشند، با هم تا نزدیکی های صبح بسر می برند.

دختران وقتی که قبل از روشن شدن هوا به ده خود باز می گردند، با آنکه مردان از همه چیز خبر دارند، با اینحال رسم است که مخفیانه وارد خانه شوند.

البته در حال حاضر بخاطر نفوذ سفیدها، این نوع مراسم بطور گروهی انجام نمی گیرد، وگرنه در گذشته هر سال ۲، ۳ یا ۴ بار انجام می گرفت.^{۱۲} جالب آنست که اقوام بدوی در روابط آزاد جنسی میان خود بسیار متمدنانه عمل می کرده اند و برخلاف جامعه متمدن اثری از تجاوز به عنف و زور در این روابط دیده نمی شده است. در میان آنها حتی علاقه به چشم چرانی در مورد روابط جنسی دیگران هم وجود نداشته است.

سکس در جامعه بدوی

وجود همین روابط طبیعی و آزاد جنسی میان دختران و پسران جوان بوده است^{۱۳} که خشم کشیشان مردسالار و کوتاه بین را که تحمل هیچ نوع آزادی، خودمختاری، لذت جوئی و شادی بشری را نداشته اند بر می تافته است.

یک نمونه از این نوع کوتاه نظری های کشیشانه را در گلایه های پدر "باگرت" (Baegert) از روابط جنسی بومیان سرخپوست کالیفرنای جنوبی هنگام ورود اروپائیان مردسالار به امریکا میبینیم. او اظهار میدارد:

"در واقع، آنها قبل از استقرار هیئت مذهبی درسزمینشان در منتهای هرزگی می زیستند، و هر فردی در زندگی روزمره بدون شرم و بدون ترس مرتکب زنا میشد، و احساس حسادت برای آنها چیزی ناشناخته بود. قبائلی که با هم مجاور بودند غالباً از یکدیگر دیدار می کردند، فقط باین منظور که چند روزی در هرزگی و عیاشی آشکار بسر ببرند، و در طول چنین روزهایی یک فسق و فجور عمومی همه جا را فرا می گرفت."^{۱۴}

رابطه جنسی برای اقوام بومی امری چنان طبیعی و بقول کشیش "باگرت" چنان دور از حسادت بود که برای مثال در جزایر "تروبریانند" رسم بر این بود که وقتی کسی میمرد، مردم از تمام محله های اطراف برای همدردی و شرکت در آوازه ها و مراسمی که تا پاسی از شب ادامه داشت می آمدند، و وقتی که شب دیر وقت، به خانه های خود باز می گشتند، رسم بود که بعضی از دختران در پشت سر می ماندند تا با پسران معینی از ده شخص از دست رفته بخوابند. جفتها و معشوقه های

رسمی و شناخته شده این دختر و پسرها هیچگونه حق مداخله ای نداشتند و مداخله ای هم نمی کردند.^{۱۵}

هم چنین ، یکی از بازی های سکسی آنها به نام "کیمالی" (Kimaly) از این قرار بود که در حالی که پسرها در جایی جمع می شدند ، دخترها از طریق شوخی و دست انداختن پسرها تا چنگ انداختن بر بازو و بدن آنها ، و حتی زدن و گاهی مجروح کردن آنها با وسیله تیزی ، علاقه جنسی خود را به آنها نشان می دادند . در این بازی ، پسر در صورتی که تمایلی به دختر مزبور نداشت ، با فرار کردن از دست وی ، عدم تمایل خود به او را نشان می داد، درحالی که سکوت و تن در دادن بردبارانه وی در برابرخشونت دختر ، به نشان قبول دعوت وی ، به این منجر می شد که انتقام خود را شب ، بهنگام هم آغوشی با او، بگیرد .^{۱۶} دلیل دیگری که نشان دهنده دید آزاد و طبیعی اقوام مزبور نسبت به سکس بود آموزش عملی و بی پروایانه سکس به کودکان بوده است .

مالینوفسکی در مشاهدات خود در میان اهالی جزایر تروبریاند می گوید که در برابر کودکانشان براحتی از سکس صحبت می کنند و حتی در اینکه کودکان شاهد عشق بازی و نزدیکی جنسی والدین شان باشند هیچ گونه ابایی ندارند ، جز آنکه ممکن است از آنها بخواهند که سرشان را با پاره جلی بیوشانند .

بعلاوه ، بچه ها از همان اوائل کودکی، از طریق بازی های کودکانه مختلفی که دارند بارمز و رموز سکس آشنا می شوند. عشق بازی ها و تماسهای جنسی کودکانه و قبل از بلوغ ، که بیشتر کنجکاوی آنان را ارضاء می کند تا سکس واقعی، از طرف والدین با بی تفاوتی و حتی پشتیبانی از آن استقبال می شود . تنها از آنها خواسته می شود که

بازی ها و تمرین های جنسی خود را در میان بوته زارها و نه در درون خانه انجام دهند .

در یک کلام , آنطور که مالینوفسکی می گوید " مهم است که باین نکته توجه داشته باشیم که بزرگترها هیچگونه دخالتی در زندگی جنسی کودکان نمی کنند."^{۱۷} عبارت دیگر , کودکان آزادند که در بازی های خود یا در واقعیت , از نظر جنسی تا هر کجا که مایلند پیش بروند . هر چند این آزادی بخاطر آنکه هنوز به سن بلوغ نرسیده اند کمتر به عمل جنسی واقعی بین آنان منجر می گردد , و بیشتر از روی کنجکاوی و لذت های مختصر جنسی از تماس ساده با یکدیگر است که به آن می پردازند .

بهر حال همین آزادی شبه جنسی در دوران کودکی است که با رسیدن به سن بلوغ بطور خود بخود , و فارغ از هرگونه مقررات کنترل کننده ای , جز محدودیت های درون همسری , به فعالیتهای جنسی جدی و کاملاً آزاد آنها مبدل می گردد .

یادداشتها

فصل سوم

- ¹ - Bancroft, Hubert, "the Native Races of the Pacific States of North America, 1875, vol. 1. In Ferederick Engels, 'The Origin of the Family, Private Property and the State, 1942, p. 31.
- ² - Ferederick Engels, 'The Origin of the Family, Private Property and the State, 1942, p. 44.
- ³ - Sir E. B. Talor, "A Method of Investigating the Development of Institutions," F. A. I. (1889), xviii, p. 267. In Ernest Crawley, the Mystic Rose, vol. 2, p. 242.
- ⁴ - V. de Rochas, La Nouvelle Calodnie et ses Abitants (1862), p. 239, Ernest Crawley, the Mystic Rose, pp. 262-3.
- ⁵ - Crawley Ernest, the Mystic Rose, p. 263.
- ⁶ - "The Weddos," Transactions of the Ethnological Society of London", (1865), n.s, iii, 71, in Crawley Ernest, "the Mystic Rose", Vol 1, pp. 263.
- ⁷ - W. Eliss, Narrative of a Tour through Hawaii (1826), p. 368, in Crawley Ernest, The Mystic Rose, vol. 1 pp. 263.
- ⁸ - B. Seemann, Viti (1862), p. 110 & 191. In Crawley Ernest, The Mystic Rose, vol. 1 pp. 46.
- ⁹ - R. Caille, Travels through Central Africa to Timbuctoo, vol. I, p. 94. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 514.
- ¹⁰ - J. R Swanton, "the Haida", vol. v, part I, p. 62. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 517.
- ¹¹ - W, Robertson Smith, "kinship and Marriage in early Arabia", p. 69 n.
- ¹² Malinowski Bronislaw, "the Sexual Life of Savages", (1929), p.267-77.
- ^{۱۳} - فیلم "Muting on Bounty", با شرکت "مارلون براندو", از "مترو گلدوین مایر", نمونه ای از زندگی اشتراکی و سکس آزاد در میان اقوام اولیه در جزایر ساندویچ" و مقایسه آنرا با زندگی وحشیانه و از نظر جنسی کوتاه نظرانه سفید پوستان اروپایی را به نحو بسیار جالبی نشان می‌دهد. دیدن این فیلم به درک زنده این تفاوت کمک زیاد می‌کند.
- ^{۱۴} - Baegurt, Jacob, "a Reader in General Anthropology", Ed. by Carleton, S. Coon, p. 73, 1950.

نقل از اولین رید، انسان در عصر توحش: تحول زنان، ترجمه محمود عنایت، صفحه ۴۰۹

- ¹⁵ - Malinowski Bronislaw, "the Sexual Life of Savages, (9291), p.952.

۱۶- همانجا، صفحه ۷-۲۵۶

۱۷- همانجا، صفحات ۵۶-۵۹.

فصل چهارم

پیدایش خانواده و خانواده پدرسالار

بوکوماتالا یا خانه های عشق

گام بعدی در جهت زندگی مشترک میان زن و مرد، پیدایش خانه هائی است که دختران و پسران جوان شب را بجای گذران در جنگل در آنها می گذرانند .

این خانه ها نشان بوجود آمدن هم اعتماد بیشتر به جفت های غریبه و پذیرش آنها در درون کلان و هم تسهیلات بیشتری است که برای رابطه آنها با دختران کلان دیگر فراهم آمده است . این خانه ها در جزایر "تروبریاندا" ، "بوکوماتالا" (Bukumatala) نامیده می شوند و در زمان تحقیقات مالینووسکی درسالهای ۱۹۲۰، در روستای "اوماراکانا" (Omarakana)، پنج و در روستای "کاسانا" (Kasana) چهار تای آنها وجود داشت .^۱

در این خانه ها که صرفا شامل چند تخت و زیر انداز می شد، و هیچ وسیله دیگری در آن وجود نداشت، عشاق جوان اوقات تنهائی با یکدیگر را در آنها می گذرانند. نکته مهم این است که این خانه ها به

هیچ وجه محل زندگی و گذران دائمی جفت ها نبود. آنها در طی روز در روستاهای خود با دیگران کار می کردند و یکی دو ساعتی از شب ، و یا تمام آنرا، در اینجا در کنار یکدیگر می گذراندند.

رابطه افراد در این خانه ها صرفا یک رابطه جنسی بود . آنها در روابط خود کاملا آزاد بودند و هیچ تعهد یا هدفی جز لذت بردن جنسی از یکدیگر را دنبال نمی کردند ، بطوری که هر لحظه ممکن بود یکی از آنها روابط عاشقانه جدیدی را باجفت دیگری دریک بوگوماتالای دیگر شروع کند.

چنین چیزی فقط به بومیان جزایر "تروبریاندا" اختصاص نداشت . ما در میان "ماسائی" (Massai) ها، "کیم بی" (Kimbi) ها، و "بوئی یا" (Bhuiya) ها در هند، "گوآی کورا" (Guaycura) ها، "گووانا" (Guana) ها در برزیل ، و "مونشی" (Monshi) ها در نیجریه شمالی و " آکامبا" (Akamba) ها در آفریقای شرقی و بسیاری نقاط دیگر نیز چنین روابطی را می بینیم .

بهرحال ، از درون همین روابط صرفا جنسی ، متعدد و لذت جویانه و آزاد بود که بتدریج روابط و علائق جدیدتری میان بعضی از آنها بوجود میآمد که در آن جنبه صرفا جنسی رابطه جای خود را به هم آهنگی ها و جذابیت های روحی - شخصیتی میان دو نفر میداد.

در این مرحله بود که جفتهای مزبور آمادگی بیشتری برای گذران اوقات طولانی تری را با یکدیگر از خود نشان می دادند و در واقع رابطه میان آنها شکل جدی تری را بخود می گرفت . همین که تمایل و آمادگی برای داشتن رابطه متداومتر بین آنها بوجود میآمد ، این امر راه را برای رسیدن به این نتیجه که با یکدیگر ازدواج نمایند، هموار می کرد.

چگونه مرد برای اولین بار به خانه زن راه میابد

با آنکه دختران با معشوقه های خود شبها را در زیر یک سقف می گذرانند و این کار حتی ممکن است برای مدتی طولانی ادامه یابد و حتی به ماندگار شدن طولانی تر آنان با یکدیگر در خانه های مجردین بی انجامد ، ولی این هنوز ازدواج محسوب نمی شود. در واقع ازدواج ، بعنوان آنچیزی که ما با آن مواجه هستیم در میان اقوام بدوی امری نا شناخته بوده است و تنها در پایان دوران بربریت است که بعنوان یکی از نطفه های نظام آتی شروع به پیدایش می کند . در جامعه بدوی رابطه میان زن و مرد ، تا آنجا که صرفا بعنوان دو جنس مخالف مورد نظر است یک رابطه صرفا جنسی و عاشقانه بوده است .

تا اینجا هنوز، مرد ، با آنکه با زن از طایفه دیگر رابطه دارد ولی بجز شبها، همچنان جدا از وی و در روستا و طایفه خود است که زندگی می کند. از اینرو ، تا ازدواج و ماندن همیشگی اش نزد زن و اقوام وی راه درازی در پیش دارد . دو چیز این راه را هموار و حضور با دوام تر مرد در میان اقوام زن را قابل قبول تر می کند: هدیه دهی به اقوام ذکور زن و وساطت خالو یا مادر زن .

هدیه دهی از این پس به جزء تفکیک ناپذیر رابطه مرد با زن و بعدها ازدواج با وی تبدیل می شود. هدیه دهی در واقع وسیله ای برای جلب دوستی اقوام زن و همه آنهاست که از آمدن مرد غریبه به میان قبیله نگران و ناراضی بوده و لذا رابطه او با زن قبیله، هر چند بطور سمبلیک، ولی بهر حال دور از چشم آنان انجام میگرفت. کسانی که دشمنی و خصومت آنان امنیت مرد غریبه را در طایفه به خطر می

انداخت. همین نقش را میانجی که پرنفوذترین شخصیت حول و حوش زن را تشکیل می دهد یعنی مادر و گاهی دایه وی ایفا مینموده است. مادر زن ، پر هیبت ترین شخص در نظر فردی که به قبیله غیر خودی وارد می شده بوده است . این نه تنها بخاطر قدرت و اهمیت تعیین کننده زن در جوامع مزبور، نقش وی در ایجاد و حفظ اصل و نسب قبیله و ادامه آن بلکه ، همچنین بخاطر اعتقاد به قدرت جادوگرانه وی در انجام هر کاری منجمله نزول مرگ بر علیه غریبه ای بود که به حریم ممنوعه قبیله قدم می گذارد .

مادر زن اغلب حکم یک موجود فوق طبیعی را داشت . یک "زولو" به سر مادر زنش قسم می خورد^۲

"سلحشور زلولئی ، نیزه در دست ، مظهر خشونت و بیرحمی است ، ولی وقتی در گذرگاهی با مادرزانش مواجه میشود لای بته ها میخزد و آنقدر بحال اختفا می ماند می ماند تا وی دور شود.^۳

در استرالیا در جزایر "فریزر" (Frazer's Islands) ، مادر زن هیچوقت نباید به دامادش نگاه کند ، آنها عقیده دارند که اگر چنین کند مرد دیوانه می شود و مانند یک مرد وحشی می رود و به جنگل زار پناه می برد.^۴

در "کرام" (Cream) او ممکن نیست نزدیک مادر زنش بیاید و هیچ یک ممکن نیست نام یکدیگر را بر زبان بیاورند.^۵

دلیل این ترس را می توان بروشنی در توصیف "فرچون" از اوضاع و احوال جاری در "دوبو" و محیط ترس آوری که در آن بنابر قانون برون همسری ، مردان و جوانان قبیله دیگر در میان قبیله زن خود

داشته اند مشاهده کرد. باید توجه داشت که "دوبو" ناحیه ای است که تا زمان گزارش فرسون هنوز از مرحله آدمخواری چندان دور نشده است وی میگوید:

"یک بومی در دهکده ای ازدواج میکند (که به پندار او) قلمر و جادوگران، ساحران، و دشمنان قبیله اوست؛ او می داند که بعضی از آنها افراد قبیله او را کشته اند یا از جمله اولاد این قتل هستند. شب برای عشاق روستاها را از هم جدا می کند، فاصله یکصد متری برای یک کار ساده به هزار یا ده هزار متر تبدیل می شود. حتی رفت و آمدهای جنسی باید هنگامی که شب هنوز جوان است انجام بگیرد. (چرا که) در فواصل ظلمانی بین روستاها ذوات شریر و مرگ آفرین و ارواح خبیثه زنان و مردان قبائل دیگر، و جادوگران و ساحران، همه در رفت و آمد هستند. در این صورت نوجوانانی که شبانه بقصد خوشگذرانی های جنسی از خانه بیرون می روند شجاعانه به استقبال ظلماتی سرشار از ترس و وحشت می شتابند. آنها به وجدان خیرخواهانه ای متکی هستند که مانع از تجاوز به سالمندان سایر قبائل می شود؛ واقعیتی که در مورد والدین ایشان چندان مصداق ندارد. با اینحال، آنها قدم به عرصه ای خطرناک و بلاخیز می گذارند زیرا معروف است که در موارد جادوگری و نیرنگ آفرینی، روح انتقام بومی ممکن است سینت و گناهان پدران، مادران و خالوها را نسل به نسل تلافی کند."^۶

در چنین شرایطی است که جلب رضایت مادر و میانجی گری وی برای مردغریبه از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. در خراسان رسم بر این بود که مادر زن داماد را محرمانه از در عقب به خانه بیاورد؛ اقوام مرد قرار بود که از این ملاقات بوئی نبرند، و مرد باید قبل از سپیده صبح خانه را ترک می کرد.^۷ در زبان ژاپنی یکی از کلماتی که برای ازدواج بکار می رود "یومه تری" (Yome-tri) است که معنای آن "شب را در خانه خوابیدن" می باشد.^۸

آغاز ازدواج

باین ترتیب ، اولین گام مستقیم بسوی ازدواج " با دعوت زن از مرد برای اطراق شبانه در خانه مادر و بعبارت دیگر خانه وی انجام می گیرد . همانطور که در جامعه مردسالار همین کار ممکن است با دعوت مرد برای اقامت زن در خانه وی انجام پذیرد .

بهرحال ، هدف این است که مادر دختر مجبور شود که او را بعنوان داماد خود تلقی و بعنوان شوهر رسمی دختر سر و سامان بخشد... فورچون تصویر تماشائی و جالبی از چنین برخوردی بین مادر زن و داماد در "دوبو" بدست می دهد .

در آغاز ، جوان دزدانه بهنگام شب به خانه زن وارد می شود. اگر او قبل از سپیده دم محرمانه آنجا را ترک نکند و بلکه آنقدر درنگ کند تا آفتاب سر بزند و در نتیجه ، مادر زن بتواند او را در آنجا ببیند جوان تقاضای خود را مبنی بر اینکه بعنوان فرزند خوانده نزد وی پذیرفته شود با او در میان می گذارد. هم چنانکه فورچون بیان کرده است ، جوان تعمداً خواب خود را طولانی می کند. مادر زن قبل از زوج و زوجه از خواب بر می خیزد ، قدم به سکوی خانه می گذارد و در آنجا ، بی سر و صدا ، و در حالی که محل خروج خانه را سد کرده است می نشیند.

به روایت فورچون جوان احساسی از احترام و ترس نسبت به مادر زن ، (به پندار او) این افسونگر سالخورده پرهیبت دارد؛ (سرانجام) نقشها شکل می گیرند و تقاضای جوان برای مزاجت پذیرفته می شود. جلوس مادر زن بر سکوی خانه ، درست نظیر اعلانی که در جراید امروز چاپ میشود، واقعه تازه ای را اعلام میکند:

"روستائیان احساس می کنند که رویداد تازه ای بوقوع پیوسته است. آنها جلوی خانه جمع می شوند و برای دیدن جوان کنجکاو نشان می دهند. خبر به روستاهای مجاور می رسد و مردم از هرسو به تماشا می شتابند. همه گرداگرد خانه حلقه می زنند و خیره خیره به آن می نگرند. در مقابل چشمان کنجکاو عامه مردم، عروس و داماد آتی سرانجام از سکوی خانه فرو می آیند و پهلو به پهلو می هم بر بورئی روی زمین می نشینند. حاضران به همان حال می مانند و حدود نیم ساعتی جز خیره شدن کاری انجام نمی دهند. این خیره نگری، رسمی است که وقوع نامزدی را اعلام می کند. این افشای جسورانه مناسبتی است که قبلا بی محابا جنبه خصوصی داشته است."^۹

اکنون مرد قبل از آنکه به مقام شوهری دختر پذیرفته شود باید آزمایش دشواری را پشت سر بگذارد و آن نشان دادن این است که فرد کارکن خوب و شایسته ای برای جمعی است که قرار است، بعنوان شوهر یکی از اعضا، به آن بپیوندد.

برای همین "گومز" در کتابش بنام "۱۷ سال زندگی در میان" سی دیاک" (Sea Dyak) های "برنئو" (Borneo) می گوید که در آنجا زنان "معمولا قصدشان از ازدواج یافتن مردی است که برای آنها کار کند" و "وقتی که زن از شوهرش جدا می شود خیلی ساده بخاطر آنست که او تنبل است."^{۱۰}

از این پس مرد باید برای مدتی که شاید دوران نامزدی وی محسوب می شد و گاهی تا یک سال طول می کشید برای نشان دادن لیاقت خود برای پذیرفته شدن بعنوان شوهر زیر نظر مادرزن بطور پیگیر به کار باغبانی و کارهای دیگر میپرداخت.

همینطور هنگامی که خواستگاران یک زن زیاد بودند، همان طور که در میان قبایل "تویی" در برزیل رایج بود، همه آنها می بایست

در مزرعه خانوار زن برای دو سه سال کار می‌کردند تا بهترین آنها برای دامادی انتخاب شوند.^{۱۱}

در میان "واکراس" ها و سایر قبایل آمازون ، شوهرها در مسابقه تیراندازی با تیر و کمان انتخاب می‌شدند ، و اگر مرد در کار تیراندازی مهارت نداشت زن تقاضای ازدواج با او را تحت این عنوان که وی قادر به شکار ماهی و طعمه های دیگر برای خانوار نیست رد می کرد.^{۱۲}

همانطور که بریفالت نتیجه گیری می‌کند "تمامی ازدواجهای "مادرگاهی" (Matrilocal)* از نوع ازدواجهای از طریق خدمات بوده اند و به عقیده من دلیل این امر بطور قطع اینست که این نوع ازدواج تقریباً در همه جا قدیمی ترین شکل قرارداد ازدواج جفتی را تشکیل می‌داده است." بنظر او کار کردن مرد نه نوعی بردگی مرد برای زن بلکه آزمایش مرد برای اطمینان از اینست که خصوصیات لازم برای زندگی مشترک با زن را دارا می باشد.^{۱۳}

بهرحال ، ازدواج رسمی با هم غذا شدن زن و مرد آغاز می گردید که نشان ترک خصومت‌های پیشین و دوستی میان آنها محسوب می گردید.

در دوران های اولیه از آنجا که عقیده براین بود که غذا گوشت می سازد و گوشت به خون وصل است، بنابراین، دو نفر با خوردن غذا از یک گوشت و خون می شدند .

بعلاوه ، این میتوانسته نشان شکستن تابوی غذا میان افرادی که نسبت به هم منع شده بودند باشد. چون می دانیم که افراد یک کلان که با هم رابطه جنسی نداشتند ، با هم غذا هم نمی خوردند.^{۱۴}

*نظامی که در آن مرد و زن هر دو در محل و قبیله زن سکونت میکنند.

برای همین ، در دره های "هندوکش" عروس و داماد پس از ازدواج با هم یک کیک می خوردند.^{۱۵} و در مراسم عروس و داماد قبل از دخول جنسی با هم غذا صرف می کنند.^{۱۶}

البته تا مدتها بعد عروس و داماد پس از ازدواج هم چنان جدا از هم زندگی می کردند . این جدائی ادامه سنتی بود که در نظام مادر تبار وجود داشت . چرا که در این نظام نه تنها زن و مرد هر یک به قبیله خود تعلق داشتند ، بلکه محل زندگی و غذای زنان و کودکان کلان نیز از مردان آن جدا بود ، بخصوص اگر مرد از طایفه دیگری بود. این رسمی بود که دهها هزار سال جریان داشت . ازدواج ، زندگی مشترک زن و مرد ، پدیده های نویی بودند که می کوشیدند بدنه نظام مادر تباری را بدرند ، و هسته شکل اجتماعی جدیدی از همزیستی زن و مرد، همزیستی جفتی و جدا از جمع را، که با شکل موجود، همزیستی گروهی قبیله با یکدیگر، تناقض داشت در دل آن قرار دهند. البته این امر ، صدها و شاید هزاران سال طول کشید تا خود را به ثمر برساند . ولی بتدریج با مستقر کردن خود در دل نظام مادر تباری راه را برای پیدایش خانواده پدرسالار از خلال استقرار مالکیت خصوصی و تلاشی جامعه کلان هموار می کرد.

چگونه نطفه های خانواده در دل کلان

شکل میگیرد؟

خانواده همانطور که قبلا گفته شد پدیده ای بود مربوط به عصر تمدن و جامعه طبقاتی. خانواده بعنوان واحد پایه ای جوامع عصر تمدن با ساختمان درونی هیرارشیک اش بکلی با کلان و ساختمان اشتراکی و برابری طلبانه آن متفاوت بود. خانواده و کلان بعنوان دو

پدیده کاملاً متفاوت واحدهای پایه ای دو جامعه متفاوت را تشکیل می دادند. کلان واحد پایه ای جامعه اشتراکی، و خانواده واحد پایه ای جامعه طبقاتی بود. از این رو هر یک در دل خود تمام خصوصیات یا تناقضات جامعه ای را که خود بخشی از آن بودند داشتند. از این رو میبینیم که چگونه با فروریختن نظام اشتراکی در پایان دوران بربریت، و جایگزینی آن با جامعه جدید، کلان نیز از هم می پاشد و جای خود را به خانواده، خانواده پدر سالار می دهد.

با این حال این امر یک شبه انجام نمی گیرد. قبل از آنکه خانواده پدر سالار تماماً و بطور کامل حدود ۵ تا ۴ هزار سال قبل از ویرانه های جامعه اشتراکی سر بر آورد، نطفه ها و عناصر متشکله آن در دل جامعه اشتراکی در دوره بربریت شکل گرفته و رشد می یابند.

ما دیدیم که چگونه پدیده ازدواج در جامعه بربریت با معرفی

مرد توسط زن به مادر خود و پذیرش وی توسط او شروع به پیدایش میکند. با اینحال این هنوز به دلایل مختلف نمیتواند ازدواج بحساب آید چرا که مرد هنوز غریبه محسوب شده و همچنان بطور جداگانه و مستقل از زن، چه در کلان و طایفه خود و چه در نزدیکی خانوار زن زندگی می کند. بعبارت دیگر، ازدواج هنوز در اینجا معنای یکی شدن زن و مرد و تشکیل یک واحد مستقل اقتصادی بنام خانواده را نمی دهد همین امر در مورد پدریت صدق می کند. در این مرحله که

انسان هنوز از نقش مرد در بارداری زن بی خبر است، پدریت هنوز یا بوجود نیامده است و یا هنوز بهیچ وجه مفهوم بیولوژیک امروزی خود را نیافته است. در جامعه بدوی مردان و همه آنهائیکه در تربیت و یاددهی مهارتهای جنگ و شکار به پسر سهیم بودند می توانستند پدر وی محسوب شوند. اما از نظر فرد امروزی، آنها تنها مردانی بودند که نقش

آموزگاری وی را بعهدہ داشتند و بیش از این نقشی در بوجود آوردن وی نداشتند.

در دورہ بربریت که آمیزش جفتی جای آمیزش گروهی را می گیرد، و در اواخر این دورہ که کلان از مجموعہ خانوارهای مادری جداگانہ تشکیل میشود، برای مدتی، این نقش آموزگاری و سرپرستی را دائی کودک یعنی برادر زن بعهدہ می گیرد. در این دورہ است که دائی اهمیت زیادی پیدا می کند.

با اینحال، از آنجا که نظام موجود هنوز مادرتباری است لذا دائی قدرت خود را همچنان از خواهر خود که صاحب واقعی کودک است می گیرد و تنها بعنوان حافظ وی و فرزندان او است که اهمیت پیدا می کند. ما بعدا می بینیم هنگامی که شوهر زن می کوشد در رقابت با او جای وی را در سرپرستی فرزندان خود بگیرد چه تحولاتی در جهت استقرار نظام پدر سالاری بجای مادر تباری صورت می پذیرد.

بهرحال در این مرحلہ هنوز هیچگونه رابطہ ای میان پدر و فرزند وجود ندارد. در واقع این ما هستیم که می دانیم که او پدر بچه های مادر است، در حالی که خود وی و جامعہ بدوی از چنین چیزی بکلی بی اطلاع است و لذا دلیلی به سپردن بچه ها برای آموزش به او نمی بیند. طبیعی است که از نظر جامعہ بدوی برادرِ مادر که تنها مردِ نزدیک به خانوار مادری است شایسته ترین فردی است که می تواند سرپرستی پسران را برای آموزشهای مردانہ به آنها بعهدہ بگیرد.

به این ترتیب است که در خانوار مادری که از مادر، برادران و فرزندان مادر تشکیل شده است جایی برای پدر وجود ندارد. پدر علی رغم تماسهای گاهگاهی با همسرش همچنان در کلان خود و یا در مرحلہ پیشرفته تر بطور مستقل در نزدیکی زن ولی برای خود و بطور مستقل

زندگی می کند. این همان دورانی است که مرد باید بعضی از اوقات خود را صرف کار برای زن و بچه های او و بقیه را صرف کار برای کلان خود بنماید. خانوار های متعدد مادری که به تازگی در درون کلانها بوجود آمده اند، هرچند هنوز مادر تبار بوده و با خانواده پدر سالار تفاوت ماهوی دارند، ولی بهر حال نقش شبهی از آنرا ایفا می کنند که تنها با تغییراتی اساسی در خود می توانند به خانواده پدر سالار تبدیل گردند.

از جمله این تغییرات یکی اینست که باید همبستگی و رابطه برادر با خواهر و فرزندان او قطع گردد و پدر واقعی کودکان بعنوان سرپرست جای دائمی آنها را بگیرد. بعبارت دیگر برادر باید به دنبال فرزندان واقعی خود در کلان دیگر (کلان همسرش) برود و پدر غربتی نیز باید جای او را گرفته به پدر واقعی و مسئول، یعنی به صاحب اصلی فرزندان خود، تبدیل گردد.

لازمه اینکار در هم شکستن سیستم مادر تباری و سازمان درونی کلان و جایگزینی آن با نظام جدید است. این همان انقلابی است که در پایان دوران بربریت اتفاق میافتد و در اینجا تنها مقدمات آن در حال فراهم شدن است.

یکی از این مقدمات پیدایش مفهوم پدر سلطه وی بر کودکان خود می باشد. بدون پیدایش مفهوم پدریت و کنترل پدر بر فرزندان خود، خانواده پدر سالار نمی توانست بوجود آید.

پیدایش پدر

اولین گام در جهت پیدایش پدیده پدر ظهور رسم "کوواده"

(Couvade) است که نه تنها در میان بومیان آمریکا بهنگام کشف این قاره، بلکه در سایر نقاط کره زمین میان اقوام باقی‌مانده از دوران بربریت نیز مشاهده شده است. "کوواده" بیان اولین گامی است که مرد می‌تواند برای ورود به خانوار مادری، نزدیک شدن به بچه‌ها و بعهده گرفتن نقشی در رابطه با آنان بر دارد.

بنا بر این رسم به محض آنکه زن وضع حمل می‌کند بدنبال کارهای بیرون می‌رود، در حالی‌که مرد به درون رختخواب رفته و وانمود می‌کند که دراز کشیده است.^{۱۷}

همچنین در جزایر "آندامان" همانطور که زن بهنگام آبستنی از خوردن بعضی مواد امتناع می‌کند، شوهر نیز بهنگام آبستنی زن از خوردن عسل و "ایگوانا" (جانوری که شکل سوسمار را دارد ولی کوچک است) پرهیز می‌نماید.^{۱۸}

در میان بومیان کالیفرنیا، با تولد کودک که پیرزن‌ها وی را می‌شویند، "شوهر هرچند هیچ دردی از تولد بچه را متحمل نشده است... ولی اجازه خارج شدن از خانه و خوردن ماهی و گوشت را ندارد."^{۱۹}

در "سیله پس" (Celebes) کالیفرنیا و بسیاری جاهای دیگر مرد پس از تولد بچه در رختخواب می‌خوابد و زن از او مراقبت می‌کند.^{۲۰} و سرانجام در هند جنوبی، میان اقوام "اروکالا-وانزو" (Erukala-Vandhu)، همینکه زن اولین ضربه‌های درد زایمانرا احساس می‌کند، شوهرش را از آن مطلع می‌سازند. آنوقت او "لباسهای زنش را می‌پوشد، روی پیشانی‌اش علامتی را که معمولاً زنان می‌گذارند مینهد، به اطاق تاریکی که در آن تنها نور کمی وجود دارد میرود و روی تخت دراز می‌کشد و شمدِ بلندی را بروی خودش می‌کشد. وقتی که بچه بدنیا آمد، او را می‌شویند و در کنار پدر می‌گذارند. بعد همه غذاهائی را که باید به

مادرش بدهند به او می خوراندند. در طول طهارت آئینی، مرد بهمان صورتی که از زن پس از زایمان مراقبت می کنند، تحت مواظبت قرار می گیرد. او اجازه ندارد که بسترش را ترک کند، ولی هر چیزی را که احتیاج دارد برایش می آورند.^{۲۱}

در قبایل تروبریان، وظیفه مرد پس از زایمان زن، تنها به عملیات تقلید آمیزی که او را به بچه ها نزدیک می کند محدود نمی شود. علاوه بر این، وی بچه ها را مشتاقانه در آغوش می گیرد، جا بجا نموده و تمیز می کند، شستشو می دهد، و به آنها غذای گیاهی نرم شده ای را، علاوه بر شیر مادر می خوراند. در واقع بغل کردن و گذاشتن بچه روی زانو، که در زبان بومی "کوپویی" (Kopo'i) نامیده می شود وظیفه و نقش ویژه پدر است.

"باز هم بگویم، اگر کسی سؤال کند که چرا بچه ها نسبت به پدرشان، که نسبت به آنها غریبه بشمار می رود، وظیفه مندند، پاسخ بدون استثناء این است: "بخاطر "پلا کوپویی" (Pela Copo'i) یعنی نگهداری از آنها. "بخاطر اینکه با دستهای کثافات او را پاک کرده است. "^{۲۲}

به این ترتیب، بچه ها که قبلا در برابر مرد هیچ وظیفه ای نداشتند برای نخستین بار در برابر وی وظیفه مند می شوند و باین ترتیب برای اولین بار میان آنها رابطه متقابلی، مستقل از زن، بوجود می آید و این خود در واقع مرد را یک گام به مقصد نهائی اش نزدیک تر می سازد. با اینحال، او هنوز جزء غریبه خانوار زن محسوب می گردد و از اینرو، هنوز در محیط پر سوء ظنی بسر می برد، و لذا می بایست همچنان با احتیاط عمل بکند. در واقع اولین فردی بود که ممکن بود

هر گونه مرگ و میری منجمله مرگ کودک ، که امری رایج در میان بومیان بود، بگردن او انداخته شود و این می توانست عواقب وخیمی برای وی به همراه داشته باشد.

عدم اعتماد به غریبه ها و پذیرش آنها در جوامع اولیه امری طبیعی بود. چرا که آنها هنوز از واقعت مرگ طبیعی بی اطلاع بودند و هرگز فکر نمی کردند که کسی ممکن است بدلائل طبیعی بمیرد ، از اینرو اغلب مرگ اعضای خود را به جادو و جمبل کلان های دیگر بخصوص کلانهای دشمن نسبت می دادند.

در میان قبایل "دیری" (Dieri) و "کاگ نیت" (Cognate) در استرالیا " هیچ کس به مرگ طبیعی نمی میرد ؛ فرض بر این است که علت مرگ ، روح شریری است که فردی از قبیله خود یا همسایه ، او را به تصرف خود در آورده است.^{۲۳} و یا بنا بر گزارش های اواخر قرن ۱۹ از مصر " به عزیزترین فرزندان خود بدترین لباسها را می پوشانند . اغلب می توان دید که یک زن درست و حسابی ، که با لباس خیلی مرتب قدم می زند ، در کنارش پسر یا دختری ، که کودک خودش است ، با صورتی پوشیده از کثافت ، و با لباسهایی که گوئی ماههاست شسته نشده اند، راه می رود . علت این کار اینست که او را چشم زنند .^{۲۴}

برای همین همانطور که "هارتلند" خاطر نشان می کند در میان "مائوری ها" وقتی طفلی می میرد و یا حتی دچار سانحه کم اهمیتی می شد بستگان مادر به سرگردگی برادرش با تمام قوا به پدر هجوم می بردند. "پدر می بایست آنقدر از خود دفاع کند تا مجروح شود. بمحض اینکه خون نمایان می شد نبرد متوقف می گردید، اما گروه مهاجم خانه پدر را مورد تاراج و چپاول قرار می دادند و هر چیزی را که می شد به آن دست اندازی کرد به غارت می بردند، سرانجام در جشنی

که از طرف پدر مصیبت زده و بدبخت برپا می شد حضور می یافتند.^{۲۵۱۱} بهر حال این برای اولین بار است که بعد از آنکه مرد به عنوان شوهر زن پذیرفته شده است، اکنون به عنوان کسی که از کودک نگهداری می کند به درون خانوار مادری راه می یابد و در آن بطور موقتی هم که شده ساکن می گردد.

قبلا او برای آنکه به عنوان شوهر زن پذیرفته شود می بایست صلاحیت کاری خود را در باغداری و کار برای خانوار مادری به ثبوت میرساند و حالا برای آنکه بعنوان شوهری که در خانه زن زندگی میکند قبول شود باید مسئولیت نگهداری بچه ها را بعهده بگیرد.

در هر دو مورد قدم به قدم رابطه مرد با زن که قبلا فارغ از هر گونه مسئولیتی و فقط یک رابطه جنسی بود به رابطه ای تبدیل می شود که در آن مرد مقید به انجام کار و قبول مسئولیتی در برابر زن و خانوار وی می گردد. چیزی که راه را برای وقتی که مرد در خانواده پدر سالار مسئول و صاحب اختیار همه چیز می شود هموار می سازد.

با این حال او هنوز یک "توماکاوا" یا "تاماما"، آنطور که بومیان جزایر تروبرویاند صدایش می زنند و به معنای غریبه ای که با مادر بچه ها در یک خانه زندگی می کند محسوب می شود.

تنها فرق او با عنوان قبلی اش، "شوهر غریبه"، در این است که اکنون او با مادر بچه ها در یک خانه زندگی می کند و این یک قدم به جلو به سوی پیدایش خانواده است. با اینحال او هنوز نه تنها صاحب بچه ها نیست بلکه همچنان در نظام مادر تباری نسبت به دیگران از کمترین اهمیت برخوردار است. تصویر تماشائی و جالب خاطری از منزلت حقیر پدر بدوی را "ریورز" در معرفی و توصیف سرخ پوستان "باجا"ی کالیفرنیا ارائه داده است. وی می گوید:

"اعضای ذکور خانواده به ترتیب اهمیت در زیر حفاظ ساده و بی پیرایه ای نشسته بودند؛ برادر ارشد از همه نزدیک تر به آتش نشسته بود؛ بعد از او برادرانش به ترتیب سن و سال ، و آخر از همه پدر خانوار بود که غالباً در معرض باد و باران در بیرون می نشست." ۲۶

بعلاوه، همخانه شدن او در خانه زن نیز موقتی و تنها بواسطه رابطه شوهریش با زن است چنانکه به محض در خواست زن برای طلاق و یا مرگ وی ناچار است که به اشاره ای اسباب و اثاثیه خود را جمع نموده و از خانه زن به روستا وکلان خودش برود. درست مانند وضعی که زن در خانواده پدرسالار در صورت طلاق یا مرگ شوهر خود پیدا می‌کند.

همینطور ، نزدیکی وی به بچه ها موقتی است. نه تنها نزدیکی و پرستاری وی از کودکان تنها شامل کودکان مذکر می شود ، بلکه کودکان مزبور نیز پس از سن چهار سالگی به نزد دایی خود برای اخذ آموزشهای مردانه فرستاده می شوند .

از این به بعد مرد برای رسیدن به مقام واقعی پدریت یعنی موقعیت پدر در خانواده پدر سالار چاره ای ندارد جز آنکه خود را به صاحب واقعی کودکان مبدل نماید تا بتواند از موقعیت و مقام کم اهمیتش در خانوار مادرتبار به موقعیت بالای پدریت در خانواده پدرسالار ارتقاء یابد.

از لحظه ای که او قادر به اخذ حق پدری می گردد ، خانوار مادری به خانواده پدر سالار تبدیل می شود . ولی این چیزی نیست که بنا به اراده و میل او انجام پذیرد . تحقق این امر مستلزم تحولات اقتصادی است که باید رخ دهند تا او را قادر به این کار نمایند. تحولاتی

که در پایان دوره بربریت ، خارج از اراده وی ، ولی دست بر قضا ، در جهت مقاصد او رخ می دهند. یکی از این تحولات پیدایش دامداری و گسترش آن در دست مردان است.

تبدیل هدیه به زن بها

دامداری و پیدایش آن در عصر بربریت و گسترش آن در اواخر این عصر ، نقش مهم و تعیین کننده ای در تقویت موقعیت مرد در جامعه مادر تبار ایفا مینماید . تا این موقع کار هدیه دهی میان کلانها برای برقراری دوستی و مودت میان آنان از جمله وظایف مردان بود . همانطور که جنگ میان آنان نیز از وظایف مردانه به حساب می آید.

بر پایه همین زمینه بود که با پیدایش جفت گرائی و زن گزینی از طریق مراسم هدیه دهی این کار نیز از طریق مردان قبیله و کلان بود که انجام می پذیرفت . مرد از جمله با دادن هدیه به اقوام مذکر زن سعی می کرد که موافقت آنان را برای پذیرفتن وی بعنوان شوهر یا بعبارت بهتر جفت جنسی زن تامین نماید.

ما قبلا در مورد هدف هدیه دهی صحبت کردیم . هدیه برای ایجاد دوستی و هموار کردن راه برای پذیرش مرد که در قبیله زن غریبه بحساب می آمد بود و بهیچوجه برای خرید زن بکار نمی رفت . برای همین ، زن هر زمان که می خواست مرد را ترک می نمود .

در ابتدا این مواد غذایی یا وسائل دست ساخت بود که بعنوان هدیه به کار می رفت . ولی بدنبال اهلی کردن حیوانات و پیدایش دامداری و گسترش آن که تماما در حیطه فعالیت های مردان انجام می گرفت ، رمه جای هدیه برای گرفتن زن را گرفت.

رمه ها در ابتدا به دائی یا اقوام دیگر زن داده می شدند. با

اینحال همانطور که گفته شد این بمعنای خرید زن نبود. چرا که زن هرزمان که میخواست میتواندست مرد را ترک نماید. از اینرو، دادن رمه برای گرفتن زن، بهیچ وجه معامله خرید زن با رمه بحساب نمی آید، بلکه رمه حکم هدیه ای را داشت که از جانب کلان مرد یا خانوار خواهر وی به خانوار یا کلان زن، برای جلب دوستی آنها، و بمنظور ایجاد رابطه "فامیلی"، داده می‌شد.

زمانی کار معاوضه زن با رمه از حالت هدیه دهی خارج و به مبادله و خرید زن با رمه تبدیل گشت که مالکیت خصوصی و با آن محرومیت زن از حق طلاق بوجود آمد. چرا که اکنون زن با از دست دادن حق طلاق مانند یک کالای مصرفی در اختیار مرد بود و نمیتوانست در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرد و بنابراین در جریان معاوضه با گله مانند یک شیئی بی اراده خرید شده بود. باین ترتیب بود که هدیه به وسیله خرید و بموازات آن زن نیز به کالا و برده سر به فرمان مرد و خریدار خود تبدیل می شد. باین ترتیب بود که بتدریج رمه حکم زن بها را پیدا کرد و از طریق آن، ابتدا زن و بعد بچه به مالکیت مرد درآمدند.

با پیدایش مالکیت خصوصی، خرید زن و حاکم شدن مرد بر سرنوشت زن، خانوار مادرسالار جای خود را به خانواده پدرسالار داد و یکی از پایه های اساسی نظام جدید قدم به عرصه هستی گذارد.

یادداشتها

فصل چهارم

-
- ¹ - Malinowski Bronislaw. "the Sexual Life of Savages, (1929), p. 71.
- ² - J. Shooer, the Kafirs of Natal and Zulu County, (1857), p. 101. In Ernest Crawley, the Mystic Rose, Vol. 2, p. 152.
- ³ - Hoebel, E. Adamson. "Man in Primitive World: An Introduction to Anthropology", p. 243, 1955.
نقل از اولین رید، انسان در عصر توحش، ترجمه محمود عنایت، صفحه ۴۶۱
- ⁴ - E. M. Curr, "the Australian Race, (1886-1887), i. 97. In Ernest Crawley, the Mystic Rose, Vol. 2, p. 155.
- ⁵ - Ernest Crawley, the Mystic Rose, Vol. 2, p. 751.
- ⁶ - Fortune, R. F. Sorcerers of Dobu: the Social Anthropology of the Dobu Islanders of the Western Pacific. 1963 (1932) , p. 23-24.
- ⁷ - Xavier Raymond, Afghanistan, p. 40. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 514.
- ⁸ - Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 1, p.513.
- ⁹ - Hoebel, E. Adamson. "Man in Primitive world: An Introduction to Anthropology", p. 22.
نقل از اولین رید، انسان در عصر توحش، ترجمه محمود عنایت، صفحه ۴۷۷-۴۷۸.
- ¹⁰ - E. H. Gomes, "Seventeen years Living Among the Ses Dyaks of Borneo". In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 209.
- ¹¹ - Descripcão Geographica do America Portuguesa, Revista Trimensal do Instituto Historico e Geographico do Brazil, i . p.207702. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 209.
- ¹² - A. R. Wallace, A Narrative of Travels on the Amazon and Rio Negro, p. 498. In Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 203.
- ¹³ - Brifault, Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 211.
- ¹⁴ - Ernest Crawley, the Mystic Rose, vol. 2, p. 121.
- ¹⁵ - Ibid, p. 129.
- ¹⁶ - Ibid, p. 132.
- ¹⁷ - Sir E. B. Taylor, "Research into the early History of Mankind" (1878), p. 288. In Ernest Crawley, the Mystic Rose, vol. 2, p. 123.
- ¹⁸ - Ibid.
- ¹⁹ - Ibid.
- ²⁰ - Ibid, pp. 179-180.
- ²¹ - J. Cain, "in the Indian Antiquary (1874), iii. 151. In Ernest Crawley,

the Mystic Rose, vol. 2, p. 180.

²² - Malinowski Bronislaw, "the Sexual Life of Savages, pp. 20, 21(1929).

²³ - Crawley Ernest, the Mystic Rose, vol. 1, p.101.

²⁴ - E. W. Lane, An Account of the Manners of Customs of the Modern Egyptians, (1871), i. p. 60. In Crawley Ernest, the Mystic Rose, vol. 1. p. 318.

²⁵ - Hartland E. Sidney, "Primitive Paternity: the Myth of Supernatural Birth in Relation to History of the Family. Vol. 1, 1909-10.

نقل از: اولین رید، انسان در عصر توحش، ترجمه محمود عنایت، صفحه ۵۷۶.

²⁶ - Rivers, w. H. R. "Social Organization", p.89.

نقل از اولین رید، انسان در عصر توحش، ترجمه محمود عنایت، جلد دوم، صفحه ۵۳۸.

فصل پنجم

مالکیت خصوصی و تلاشی نظام مادرتباری

پیدایش مالکیت خصوصی و اضمحلال نظام کلان

همانطور که گفته شد از میان امکانات و وسائل تولیدی متفاوتی که در اختیار اقوام بدوی قرار داشت، رمه و گله داری، رشته تازه و نوبی بود که تحت کنترل مردان قرار داشت و با بازدهی و رشد فزاینده اش، چه به عنوان یک منبع غذائی دائمی و چه به عنوان رشته ای که محصولات متنوع و بیشماری را در اختیار افراد کلان قرار میداد، از اهمیت زیاد و به مراتب بیشتری از سایر رشته های تولیدی برخوردار بود. در نتیجه، با رشد سریع خود، منجر به تمرکز بخش مهمی از ثروت و دارائی کلان در دست مردان و افزایش اهمیت آنان شد. بخصوص که گسترش کشاورزی و امکان انبار کردن علیق و علوفه برای غذای رمه در زمستان به سرعت تولید و تکثیر رمه افزود و بیش از پیش مردان را به کنترل و بهره برداری شخصی از ثروتی که در اختیارشان بود تشویق نمود.

قبل از این به واسطه سطح پائین تولید، همه آنچه که تولید

می شد، به مصرف کلان و قبیله می رسید و اساسا مازاد تولیدی وجود نداشت تا کسی به تصاحب شخصی آن وسوسه شود. ولی اکنون با ورود به عرصه های جدید تولید مانند دامداری و کشاورزی پیشرفته و تاثیرات متقابل آندو بر هم و همین طور، با اکتشافات جدیدی نظیر کشف فلزات- که بر کارآیی و تکمیل وسائل تولید منجمله وسائل کشاورزی و صنایع دستی می افزود، اختراع خیش آهن، چرخ، تبر فلزی، خط و تقویم و امثال آن، حجم تولید از سطح مصرف کلان فزونی یافته و انسان برای اولین بار صاحب مازاد تولید می شد.

پیدایش این مازاد تولید برای اولین بار کم و بیش در تولیدات دامداری رخ میدهد و لذا این مردانند که برای اولین بار از آن برخوردار میشوند. قبل از آن قسمت اعظم ثروت و دارائی کلان در بخش کشاورزی و توسط زنان بود که تولید میشد. ولی در آنزمان هرچه که تولید میشد به مصرف میرسید و مازاد چندانی در دست زنان باقی نمیماند. ولی اکنون با پیدایش رمه و بردگان - که همان اسرای جنگی بودند، نه تنها بخش مهمی از ثروت کلان در کنترل مردان قرار میگرفت، بعلاوه برای اولین بار ثروت جدیدی بوجود می آمد که حالت منقول داشت و باسانی میتوانست مورد مبادله قرار گیرد.

از آنجا که کار مردان عمدتا جنگ و شکار بود و لذا کار ارتباط گیری با کلانها و قبایل دیگر منجمله جنگ و صلح با آنان بود، لذا روسای کلان و قبایل در همه جا از میان مردان انتخاب می شدند.

مثلا، "کوباری" (Kubary) برای ما میگوید که در میان جزیره نشینان "په لو" (Pelew Islander)، "قدرت روسای مرد تنها به مردان اعمال می گردد، زنان حتی به آنها سلام هم نمی کنند. آنها بدون مشاوره با شورای سرکرده های خانوارها حق انجام هیچ عملی را ندارند.

درمعیت چند زن سالخورده، که به او در تصمیم‌گیری کمک می‌کنند ، برای مدتی در را بروی خودش می‌بندد.^{۱۱}

چنین تقسیم‌کاری بطور طبیعی یعنی بر اساس توانائیهای مادرزایی و طبیعی دو جنس و نه برتری یکی بر دیگری انجام گرفته بود. کما اینکه زنان نیز بدلالی از این قبیل، کار جادو و ارتباط با نیروهای نامحسوس طبیعت، طبابت، باغداری و کشاورزی اولیه و نگهداری از کودکان و سالمندان را بعهده داشتند. کار رمه‌داری نیز در رابطه با شکار و اهلی کردن حیوانات بخود مردان تعلق داشت. بنابراین همه چیز بر پایه این تقسیم طبیعی و جنسی کار قرار داشت.

از طرف دیگر، همینکه تولید از نیازهای فردی شخص برای زنده ماندن فراتر رفت، برده کردن اسرا برای استفاده از نیروی کار آنان در مزارع و سایر کارها برای تولید اضافه‌ای که آنها به بار می‌آوردند، رایج شد. در گذشته برده کردن و بطور کلی استثمار دیگران بکلی بی‌معنا بود. زیرا آنچه که فرد تحت کنترل تولید می‌کرد در بهترین حالت صرف تغذیه برای زنده ماندن خود وی میشد.

برای همین اسرای جنگی یا برای خدایان در طی مراسمی قربانی می‌شدند و یا با حقوق کاملاً برابر با دیگران به عضویت کلان در می‌آمدند. ولی اکنون با افزایش بازدهی تولید نه تنها کشتن آنها به صرفه نبود، بلکه با افزایش فعالیت‌های تولیدی، به کار آنان نیز نیاز بود و لذا نگهداری اسرای جنگی و استفاده از کار و خدمات آنها به عنوان برده جای کشتن آنها را گرفت.

از طرف دیگر، از آنجا که هر اسیر به همان کسی که او را در جنگ دستگیر کرده بود تعلق داشت، لذا برده‌ها به مردان که کار جنگ بعهده آنان بود تعلق می‌گرفت. باین ترتیب بود که در کلان و در

میان مردان ، به تدریج قشری که نسبت به دیگران ثروت بیشتری را در اختیار داشت بوجود آمدند.

بعلاوه ، پیشرفت تولید و پیدایش اضافه تولید در مرحله معینی از تکامل اجتماعی ، نه تنها راه را برای پیدایش انگیزهٔ تصاحب شخصی ثروت و مالکیت خصوصی در میان انسانها هموار می کند ، بلکه این انگیزه را مقدماتا در میان مردان و بخصوص روسا و مقامات قبیله و در یک کلام آنهایی که بخش بیشتری از ثروت کلان را تحت کنترل خود داشتند، گسترش می دهد .

این همان قشری است که بعدا به قشر اریستوکرات قبیله تبدیل شده و میکوشد به انحاء مختلف بر ثروت و دارائی های کلان دست اندازی نموده، کنترل کلان و دارائی های آنرا به نفع خود بدست آورد.

این امر در مورد زنان ، هنگامی که کشاورزی عمده ترین منبع غذایی کلان را تشکیل میداد و از اینرو قسمت اعظم ثروت کلان در کنترل آنان بود رخ نداد ، زیرا در آن موقع نه تنها هنوز انسان به مرحله تولید مازاد ، حداقل آنطور که در مرحله توسعه گله داری شاهد آنیم، نرسیده بود ، بلکه در ضمن ثروتی که در دست زنان قرار داشت، بخاطر غیر منقول بودنش، براحتی گله قابل مبادله و انباشت نبود.

با این حال، در مورد زنان نیز ما شاهد آن بودیم که چگونه در مراحل نهائی بربریت ، با رشد کشاورزی و در نتیجه دارائیهای تحت کنترل آنها ، قدرت و نفوذ زنان نیز به اوج خود می رسد . این همان دورانی است که خدایان زن بوجود می آیند و مردان برای آنکه مورد قبول همسران آتی خود و خانوار آنان قرار گیرند ، بنحوی ، مانند مورد زنان در نظام پدرسالاری، مجبور میشوند تا حدودی در خدمت آنان قرار گیرند و منجمله در مزرعه و باغ آنها برایشان کار کنند .

بهر حال، این قدرت فزاینده، در مسیر پیشروی خود است که ناگهان با پیدایش و گسترش دامداری در دست مردان و انتقال ثروت و قدرت در دست آنان مواجه می‌گردد و از آنجا که گله و دام بخاطر سرعت تکثیر، با شدت بیشتری از کشاورزی افزایش میابد، بنابراین، بتدریج، قدرت زنان تحت تاثیر قدرت فزاینده مردان قرار گرفته و سر انجام این مردانند که بعنوان دارندگان عمده ثروت کلان بخش ثروتمند و آریستوکرات کلان و قبیله را تشکیل میدهند.

باین ترتیب است که در بسیاری نقاط مردان بعنوان دارندگان رمه وارد کار مبادله میشوند و از این طریق نه تنها بر دامنه ثروت تحت کنترل خود می‌افزایند بلکه همانطور که خواهیم دید با تبدیل هدیه‌ی ازدواج (دادن هدیه برای خواستگاری و ازدواج) به زن بها و سپس پچه بها، راه را برای خرید و فروش زنان، تصاحب فرزندان و ارثی کردن ثروت در تبار خود هموار می‌کنند.

همچنین، اکنون که طعم شیرین مالکیت خصوصی، مردان را سرشار از میل دسترسی به ثروت اضافی کرده است، افزایش ثروت از طریق تصاحب اموال کلان و قبیله نیز به انگیزه‌اشتها آور دیگری نزد آنان برای انباشت ثروت تبدیل شده است.

باین ترتیب است که تعرض بخشی از کلان برای تصرف اموال عمومی به نفع خود، تعرضی مردانه از آب در می‌آید و به همین دلیل این تعرض منجر به استقرار هر چه بیشتر مالکیت خصوصی در دست مردان و نه زنان می‌گردد.

به این ترتیب است که بتدرج در پیشرفته‌ترین کلانها که از سطح بالاتری از تکنیک و در نتیجه دارائی و ثروت برخوردار بودند، سران کلان که البته همگی از مردان بودند شروع به تصاحب اموال و

ثروت کلان به نفع خود مینمایند و علیرغم مقاومت افراد عادی کلان و قبيله ، بخصوص زنان ، سرانجام قدرت مردانه خود را بر کلان تحمیل می کنند.

جایگزینی نظام پدرتباری

بجای مادرتباری

با برقراری مالکیت خصوصی ، در مرحله اول ، رمه ها نیز مانند بسیاری چیزهای دیگر به مالکیت شخصی مردان در می آید . اکنون رمه ای که برای گرفتن زن به اقوام وی داده میشود ، این انتظار را به بار می آورد که معادل آن چیزی به وی داده شود. ز این مردان قادر می شوند با نیروی ثروتی که بصورت رمه و سایر اموال قابل مبادله بدست آورده اند ، آنچه را که مایلند ، منجمله زنان را ، علیرغم میل آنان ، بدست آورند . البته این رسم تا بصورت بالا و بطور کامل شکل مبادلاتی خود را پیدا نماید ، در مناطق مختلف و به اشکال گوناگون ، از یک سلسله مراحل بینابینی عبور می نماید .

فی المثل در میان "تودا" (Toda) ها ، گله ای که برای زن پرداخت میشود میان اقوام مرد زن تقسیم می گشت و طبق قانون ، نزد آنها برای رفع نیازهای احتمالی زن و بچه هایش باقی میماند . بنابراین زن میتواند قانونا بهنگام نیاز از هریک از آنها که در واقع مهریه او را نزد خود نگه میداشتند ، تقاضای کمک کند .^۲

به این ترتیب بود که رسم پیش کشی هدایا برای ازدواج جای

خود را به مبادله زن با رمه داد و پدیده ازدواج رمه ای در میان قبایلی که به کار شبانی مشغول بودند، بوجود آمد. چیزی نگذشت که کار به جایی رسید که مردان بر سر معامله زنان با رمه حتی با یکدیگر معامله و سود بری میکردند.

به این ترتیب با تبدیل پیشکش ازدواج به "زن بها" و خرید زن برای ازدواج، کنترل زن بدست مرد افتاد.

تا اینجا عناصر اولیه تشکیل خانواده پدر سالار یعنی مالکیت شخصی مرد بر وسائل معیشت و مالکیت وی بر زن حاصل شده بود. آنچه که باقی میماند تملک مرد بر فرزندان زن بود که آنهم بخودی خود و از طریق مالکیت مرد بر زن بدست می آمد.

باید توجه داشت که تا آن زمان هنوز به رابطه بیولوژیک مرد و فرزندان وی پی برده نشده بود و لذا همچنان موانعی که بر سر تعلق کودکان به پدر واقعی شان وجود داشت ادامه داشت.

بنابراین حق پدری بر فرزندان زن میبایست از طریق دیگری جز رابطه بیولوژیک آنان بدست میآمد. این حق از طریق "بچه بها" حاصل گشت.

"بچه بها" همان زن بها بود. به این معنا که تملک زن توسط مرد، خود به خود تملک کودکان وی را نیز به همراه می آورد. در واقع مرد، "زن بها" را نه مستقیماً برای تملک زن بلکه بیشتر برای تملک بچه های او بود که می پرداخت. به همین دلیل در میان بسیاری از اقوام "بچه بها" مصطلح بود تا "زن بها".

"کرالی" از قول "هیکسن" (Hickson) می گوید که در میان

"میناهاسا" (Minahasa) های "سیله پس" (Celebes)، "هارتا" (Harts) یا

"زن بها" نباید بعنوان قیمت زن در نظر گرفته شود، بلکه حکم ما به ازائی را دارد که برای جبران یک فرد کارکن و عنصر بچه آور خانواده پرداخت می شد.^۳

برای همین در میان این اقوام، دخترِ باکره برای ازدواج چندان ارزشی نداشت، چرا که هنوز معلوم نبود که قادر به زائیدن باشد و در نتیجه ازدواج با وی میتوانست از نظر مالی مخاطره آمیز باشد.

همین طور در میان بومیان "آکامبا" در آفریقای شرقی، دختری که آبستن بود بهترین زن برای ازدواج بحساب می آمد.^۴ و یا در کنگو در نظر قبایل "مونگواندی" (Mongwandi) زنی که قبلاً بچه زائیده بود قیمتش ۶ برابر دختر باکره بود.^۵

همچنین، در بین بانتهوا گله ای که برای مبادله با زن داده میشد "لوبولا" نام داشت و هنوز ضرب المثلی باین شرح وجود دارد که میگوید: "گله ها بچه ها را بوجود می آورند." "رالف پدینگتون" که در این مورد در میان بانتهوا تحقیقات جالب توجهی دارد میگوید:

"... این وضع به نحو آشکارتری در بعضی از گروههای بانتهو مشهود است. در آنجا، در صورت وقوع طلاق، فرزندان نزد پدر می مانند مگر اینکه گله ای که در موقع ازدواج به خانواده عروس تحویل داده شده بود مسترد میشد، که در آنصورت بچه ها به گروه یا قوم مادر تعلق می گرفت. این رسم در ضرب المثل رایجی خلاصه شده است: بچه ها در جایی هستند که گله ها نیستند."^۶

در زمان ساسانیان در ایران نیز، همانطور که قبلاً گفته شد، بهنگام ازدواج، مبلغ مهر را تعیین میکردند و آنرا به پدر دختر پرداخت مینمودند. ولی اگر زن عقیم در میآمد، آن پول را دوباره به مرد باز میگرداندند، چرا که اینطور استدلال میشد که دختر به قیمتی بالاتر از

بهای واقعی‌ش فروخته شده است.^۷

بعدها، وقتی که سهم مرد در ایجاد نطفه شناخته شد، جامعه مردسالار حتی یک گام جلوتر گذاشت و نقش زن را در ایجاد کودک بکلی منکر شد. باین ترتیب که مثلا در میان یونانیان متفکران آنان که همگی مردسالار بودند اعلام کردند که مردان به تنهایی کودکان را بوجود می‌آورند و "زه‌دان زن چیزی جز محفظه مناسبی برای پرورش کودک نیست، مادر در نهایت یک پرستار است و پدر والد منحصر به فرد.^۸

اهمیت تصاحب بچه‌ها در این مرحله، به جز اهمیت شان به عنوان نیروی کار، یکی هم، و شاید هم به عنوان عامل مهم‌تر، در این بود که مرد بتواند ثروتی را که اینک تحت تملک خود در آورده است، در خانواده و تبار خود حفظ کند.

اگر در مرحله اول، تلاش مرد متوجه برقراری تملک و کنترل خود بر ثروتی بود که بنا بر خصلت اشتراکی جامعه بدوی، به کلان تعلق داشت، اکنون دل‌نگرانیش حفظ این ثروت در تبار خود بود. و این کار تنها از طریق نظام پدرتباری که لازمه اش انتقال ارث از پدر به فرزندان و بخصوص به پسر بود ممکن می‌گردید.

البته نباید تصور کرد که این تغییرات یک شبه و به آسانی انجام می‌پذیرند. برعکس، گذار جامعه مادر تبار به جامعه پدر تبار به کندی، در طی هزاران سال، و تنها از خلال پیدایش و مبارزه نطفه‌هائی که در دل خود جامعه مادر تبار و بر علیه آن بوجود آمده بودند، و از طریق رشد تدریجی آنها، تحقق می‌پذیرد.

نمونه‌ای از این تقابل نیروهای تازه و قدیمی را میتوان در گزارش

"الیزابت کولسون" از زندگی بومیان "پلاتوتونکا" که در زمان وی هنوز هم در برابر فشار عوامل مردسالار مقاومت میکردند، مشاهده نمود. بومیان مزبور به وی میگویند:

"بر طبق ضوابط کهن، سر و بازوی راست به پدر، و بدن و بازوی چپ به دودمان مادر تعلق داشت. این مشارکت، الگوی معمول سنتی بشمار میرفت. اما اخیرا مردها اظهار نارضایتی میکنند که تمامی طفل به پدر تعلق دارد چرا که زن بها برای مادر را در موقع ازدواج، آنها پرداخته اند. معهذا اعتراضات آنها هنوز در نظام مادر تباری تغییری حادث نکرده است."^۹

همینطور است که ما در میان "تین کیت" (Tinkit) های آلاسکا میبینیم که طبقات دارا پدرسالار و طبقات ندار مادر تبارند.^{۱۰} منجمله، در سواحل آفریقای جنوبی در "داهومی" نیز شاهد این هستیم که روسا و آریستوکراسی زمیندار، پدرتبار، و مردم عادی مادر تبارند.^{۱۱}

این مبارزه سرانجام به نفع طبقات دارا و شکست زنان تمام میشود و بدنبال آن، خانواده پدر سالار پا به عرصه وجود میگذارد و زنان که زمانی در مرکز جامعه و دارای مقامی شامخ بوده اند، مغلوب قدرت مردان میشوند. تا جائیکه در یونان، پیشرفته ترین تمدن مردسالار، او را در خانه زندانی و بر بالای سرشان سگهای نگهبان میگذارند، در هند برای شستن گناهان شوهرش او را به آتش میاندازند، و در ممالک اسلامی بخاطر عشق آزاد و رابطه جنسی اش با دیگران زن را شلاق زده و سنگسار می کنند.

مقایسه نقشهای زن و مرد در دوران قبل و بعد از تاریخ

با ظهور خانواده و نظام پدرسالاری نه تنها رابطه زن و مرد در اساس بلکه در جزئیات خود نیز تغییر میکند. به این معنا که همه مقررات و اخلاقیات مربوط به نحوه های رفتاری زن و مرد جای خود را به یکدیگر میدهند .

این امر بخصوص در اواخر دوران مادرتباری که مصادف با کشف و توسعه اولیه کشاورزی بوده و در آن موقعیت و قدرت اجتماعی زنان به اوج خود میرسد محسوس میگردد . دورانی که نظام مادرتباری با تمرکز نسبی ثروت در دست زنان بطور ضمنی و در عین حفظ مناسبات برابری طلبانه تمایل به نوعی مادرسالاری و سلطه زن بر مرد مینماید ولی قبل از آنکه فرصت تحقق واقعی آنرا بیابد با پیدایش مالکیت خصوصی در دست مردان بکلی ساقط و از میدان بدر میشود .

به هر حال مقایسه فهرست وار نقش های زن و مرد و تفاوت های اخلاقی و رفتاری میان آنها خالی از فایده نیست. بخصوص که چنین مقایسه ای نشان میدهد که چگونه اصول اخلاقی مربوط به طرز رفتارهای مردانه و زنانه در هر دوره بهیچ وجه اصول ابدی و قائم به ذات نبوده و بیشتر محصول موقعیتهای اجتماعی متفاوتی است که زن و مرد در آن بسر می برند ، بطوری که با تغییر این موقعیتهای اصول مزبور نیز دچار تغییر و تحول می شده اند.

در نظام مادر تباری ، در دوران نهائی آن در عصر پیدایش باغداری ، باغها و املاک کشاورزی تحت کنترل زنان بوده است . علت

این امر آن بوده است که کار کشاورزی و باغداری در ابتدا کار زنانه بوده و مردان به جز شکار، جنگ و بعداً دامداری تنها زیر نظر زنان بوده است که به عنوان نیروی کمکی و آنهم در موارد خاصی به کار باغداری می پرداخته اند. منجمله همانطور ی که قبلاً دیدیم پس از معرفی داماد به مادر زن، اولین کاری که مادر دختر برای آزمایش داماد و شوهر آینده دخترش میکرد این بود که او را روانه کار باغداری مینمود تا زیر نظر وی کار کند.

در همین دوران، برعکس دوران پدرسالاری، به هنگام جدائی، این مرد بود که اسباب و اثاثیه خود را جمع می کرد و به قبيله یا کلان خود می رفت. "آشور رایت" (Ashur Wright)، عضو هیئت های مذهبی در میان سنکاهها، یکی از قبایل سرخپوست آمریکای شمالی، این طور گزارش می دهد.

"وقتی که بنا بر سیستم خانوادگیشان، در خانه های قدیمی و دراز سکونت می کردند... این زن بود که از کلانهای دیگر شوهرش را به این خانه ها میآورد ... معمولاً بخش زنان بر خانه حکومت می کرد... ذخائر به همه تعلق داشت؛ ولی بدا به حال شوهر یا معشوقه نگون بختی که نتواند سهم خودش را در تهیه این ذخائر ادا کند. در اینصورت، بی آنکه مهم باشد چند تا بچه و چقدر مواد و وسائل در خانه دارد، هر لحظه ممکن بود که به او دستور دهند که پتو و وسائش را برداشته و پی کار خود برود؛ و در صورت چنین دستوری، بهیچ وجه کار عاقلانه ای نبود که نافرمانی کند. چرا که ممکن بود در خانه دچار مضیقه شود؛ و ... او باید به کلان خودش باز میگشت؛ یا همانطور که اغلب اتفاق میافتاد، میرفت و در کلان دیگری زن تازه ای برای خودش پیدا می کرد. زنان در درون کلان ها همانطور که در هر جای دیگری از قدرت عظیمی بر خور دار بودند."^{۱۲}

واضح است که در چنین حالتی کودکان نیز نزد مادر خود می ماندند. در حالیکه در نظام پدرسالاری همه اینها آنهم به شکل جابرا نه ای به عکس خود تبدیل می گردد. به این معنا که نه تنها املاک و خانه به مرد تعلق داشته و این زن بود که به هنگام طلاق باید محل خانه را ترک کرده و به خانه پدرش میرفت بلکه کودکان نیز بطور کامل به او تعلق داشتند و به هر کجا که او اراده میکرد منتقل میشدند. پدر نه تنها هیچگونه حقی بر گردن کودک نداشت بلکه حتی از حق تربیت وی نیز محروم بود.

کودکان آموزشهای مردانه را، پس از تبدیل آمیزش گروهی به آمیزش جفتی، از دائیشان می گرفتند و در هر موردی در این مورد به او و نه پدرشان مراجعه میکردند.

در نظام مادر تباری، بچه ها از مادر و نه از پدر خود ارث می بردند. متقابلاً ارث پدر نیز نه به فرزندان وی بلکه به خواهر زادگانش می رسید. باید توجه داشت که این مائیم که از پدر بچه ها صحبت می کنیم.

در دورانی که ما از آن سخن می گوئیم انسان هنوز به نقش مرد در ایجاد نطفه پی نبرده بود، و از اینرو چیزی بنام پدر وجود نداشت. از اینرو مرد فقط دوست پسر زن محسوب می شد و هیچگونه حق و حقوقی بر گردن بچه ها نداشت. همانطور که در نظام مردسالاری حقوق سرپرستی و مالکیت کودک به مرد تعلق میابد. حتی ما میدانیم که در مناطق روستائی، حداقل در بسیاری از کشورهای خاورمیانه، هنوز هم، از کلمه مادر برای نام بردن از وی استفاده نمی گردد. در این مناطق از مادر تحت عنوان "خانه مرد" نام برده می شود.

همین طور در نظام مادر تباری، این زن بود که در کار ابراز علاقه به مرد و همسر یابی پیشقدم میشد. نقشی که در نظام پدرسالاری در عهده مردان قرار میگیرد.

"بریفالت" پس از اشاره به وجود نمونه هائی از این امر در میان قبایل "کورنایی" در استرالیا، گروه های ساکن "ملانزی"، "بریتانیای نو" و "ایرلند نو"، همین طور در میان "ملانزی" های "گینه نو"، در جزایر "سولومون"، "کالدونیای نو" و "فوجی" نتیجه گیری می کند که از آنجا که در نظام مادرتباری مرد میبایست در میان اقوام زن زندگی و برای آنها کار می کرد و از اینرو آوردن مرد به قبیله خود (زن) از نظر اقتصادی به نفع زن و کلان او بود، از اینرو، این زن بود که در جستجوی مرد و همسر برای خود بر می آمد.^{۱۳} بنابراین، بی دلیل نبود که در نظام مادر تباری برعکس نظام پدرسالاری این مرد بود که پس از "خواستگاری" زن را به خانه خود یا والدینش میبرد و نه بالعکس.

شاید تفاوت بعدی میان نقش زن و مرد در نظامهای مزبور نیز از همین جا ناشی میشود. این تفاوت که در نظام مادرتباری، مردان بیش از زنان به آرایش و زینت گری خود می پرداختند.

در جزایر "آدمیرالتی" استفاده از زینت آلات خاص مردان است و زنان از چنین چیزی محرومند.^{۱۴}

در میان بومیان استرالیائی زن مویش بسیار کوتاهتر از مرد است، و از آنجائی که بسیاری از آنان موهای فردار بی نهایت زیبائی دارند این قابل تاسف است.^{۱۵} در میان "ساکنان" فوجی" این زنان اند که موهای مردان را شانه میکنند.^{۱۶}

اما از همه عجیب تر این بود که به هنگام مرگ زن، مرد یا شوهر در عزاداری خود برای وی، همان کارهائی را میکرد که معمولا

زنان در نظام های پدر سالار میکنند . به این معنا که دست به گریه و زاری و کتک زدن خود میزد .

بقایای این رسم هنوز هم در میان قبایل ویکتوریای غربی وجود دارد . در بین قبایل مزبور " یک مرد زن مرده بمدت سه ماه برای همسرش سوگواری میکرد. هردو شب یک مرتبه شیون براه می انداخت و با بر شمردن محاسن و مکارم او ذکر مصیبت مینمود، و (در اینحال) آنقدر با ناختها پیشانی اش را می خراشید تا خون بر گونه هایش روان میشد ...^{۱۷}"

البته ، علت این خود آزاریها کاملا با علت عزاداری و خود آزاری زنان در دوران پدر سالاری فرق میکرد . در اینجا ، از آنجا که به پدیده مرگ طبیعی واقف نبوده و آنرا نتیجه جادو و جمیل قبیله دیگر می دانستند، از این رو مرد که در میان قبیله زن غریبه بحساب میآمد، با این شیون و زاریها و خود کتک زدنها سعی میکرد که به قبیله زن نشان دهد که او در مرگ زن نقشی نداشته است . نمونه این سوء ظن ها را میتوان در میان قبایل "دی پری" (Dieri) و "کوگنات" (Cognate) در استرالیا یافت، که "از نظر آنها هیچ کس به مرگ طبیعی نمی میرد، و فرض بر این است که باعث مرگ فردی از قبیله خودی یا همسایه است که به تصرف شیطان در آمده است."^{۱۸}

همین سوء ظن و غریبه بودن مرد همچنین باعث آن میشد که "هنگامی که کودک زن میمرد، بستگان زن به سرکردگی برادر وی که خالو و سرپرست واقعی بچه بود ، با این گمان که تنها پدر که از قبیله دیگر است میتواند باعث مرگ وی شده باشد، دسته جمعی به سر او ریخته به شدت کتکش می زدند . در بین "مائوری" ها " پدر می بایست آنقدر از خود دفاع کند تا مجروح شود . به محض اینکه خون نمایان

میشد نبرد متوقف میگشت ، اما گروه مهاجم، تازه پس از این ، خانه پدر را مورد تاراج قرار می دادند و هرچیزی را که میشد به آن دست اندازی کرد به غارت می بردند ، و سرانجام در جشنی که از طرف پدر مصیبت زده و بدبخت برپا میشد حضور میافتند.^{۱۹}

سرانجام کار نگهداری و تر و خشک کردن بچه حداقل برای مدتی توسط مرد انجام می گرفت که ما قبلا در این مورد بقدر کافی صحبت کردیم . اما در مورد یک سلسله مسائلی که بعداً در نظام پدر سالاری جنبه تعصب آمیز پیدا میکند نیز ، این تفاوتها وجود دارند.

در میان بومیان "کارولینا" ، دختری که معشوقه های فراوان دارد برای ازدواج بیشتر خواهان داشت ، بطوری که هر چه بیشتر با این و آن می رفت ، محترم تر جلوه می کرد.^{۲۰}

همینطور ، در میان بومیان "برامس" (Brames) ، این مایه غرور یک شوهر بود که زنش مورد توجه دیگران باشد. از اینرو، زنی که عشاق فراوان داشت ، این از طرف شوهرش به حساب لیاقت وی گذاشته می شد.^{۲۱}

سرانجام ، به مسئله حسادت، یکی از ویژگی های نظام پدر سالاری و جای نسبتاً خالی آن نظام مادرتباری میرسیم . در نظام مادر تباری چیزی بنام حسادت یا وجود نداشته و یا بسیار ضعیف بوده است . در مورد مسائل مادی ، از آنجا که همه برابر بوده و کسی چیزی بیش از دیگری نداشته ، از اینرو زمینه ای برای بروز حسادت وجود نداشته است. میماند موارد مربوط به روابط میان زن و مرد که در این موارد نیز از آنجا که روابط جنسی میان افراد آزاد بوده ، و بعلاوه حق فرد در این مورد که با چه کسی رابطه داشته باشد کاملاً رعایت میشده ، لذا در این مورد نیز

زمینه ای برای بروز نمونه های حداقل حاد حسادت وجود نداشته است .

نمونه های ذکر شده در بالا هرچند خود شواهدی کافی بر این مدعا هستند که حسادت اساساً پدیده ای مربوط به نظام مالکیت خصوصی است و اگر هم در جوامع اولیه وجود داشته بسیار جزئی و خفیف بوده ، با اینحال مطالعه یکی از این موارد و عکس العمل بومیان نسبت به آن مسئله را بیشتر روشن می کند. "مالینووسکی" که سالها برای تحقیق در میان بومیان جزایر "تروبریانند" زندگی میکرده است، گزارش میدهد:

"در اکتبر ۱۹۱۵ "توکووای لابیگا" یکی از پسران رئیس قبیله برای مدتی روستای خود "اومارکانا" را برای انجام کاری ترک می کند. هنگام بازگشت "به او می گویند که زنش "دی-گیا گایا" در غیبت او با پسر دیگر رئیس قبیله بنام "موای دایله" خوابیده است و اینکه آنها همان صبح با یکدیگر به میان باغها رفته اند و زن به بهانه آب آوردن، ظروف آب را نیز با خود برده است . با شنیدن خبر او دنبال آنها میکنند و بنا بر شایعات در گوشه، آنها را در حالیکه با یکدیگر مشغول بوده اند پیدا می کند . هرچند حقیقت امر چندان معلوم نیست ، ولی بهرحال، "توکووای لابیگا" که البته مرد خون آشامی نیست ، بر می آشفد و با شکستن کوزه های آب انتقام خود را از زنش می گیرد. واضح است که "توکووای لابیگا" نه قصد مشکل آفرینی داشت ، و نه آنکه می خواست بر احساسات لطمه دیده خود سرپوش بگذارد. همان شب من دیدم که در جشنی شوهر خشمگین ، در هماهنگی کامل با همسرش در کنار وی نشسته است."^{۲۲}

ازدواج در میان اقوام بومی

در میان اقوام باقی مانده از دوران ماقبل تاریخ، بسیاری از تحقیقات بعمل آمده نشان میدهد که چگونه در میان آنها روابط زن و مرد بطور کلی و روابط جنسی بطور اخص از پیشرفته ترین جوامع متمدن در عصر حاضر نیز پیشرفته تر و متمدانه تر میباشد.

ما در مورد روابط قبل از ازدواج دیدیم که چگونه آزادی جنسی در میان آنان در حدی است که پیشرفته ترین کشورهای اروپائی که از لحاظ انقلاب جنسی حتی از امریکا هم جلوترند، به پای آنها نمیرسند.

اما در مورد ازدواج باید گفت که در میان آنان ازدواج زمانی آغاز میگردد که انگیزه های سکسی کاهش یافته اند و این وقتی است که شخص بیشتر در پی یک رابطه پردوام و رفیقانه می باشد، رابطه ای که بر مبنای همدمی و هماهنگی روحی باشد تا سائقه های جنسی زود گذر. ما در گذشته دیدیم که چگونه دختران و پسران از خلال روابط جنسی و آشنائی های متنوع و گسترده ای که با یکدیگر دارند، آگاهانه جفت نهائی خود را برای ازدواج و زندگی دائمی با او بر می گزینند.

نتیجه این امر آنست که در میان بومیان، هرچه سن جفتها بالاتر میرود روابط آنها، مانند هر رابطه دوستی معمولی، قوی تر و مستحکم تر میگردد. نمونه این امر، در میان اقوام "گرینلند" (Green land) است که "در میان آنها هر چه سنشان بالاتر میرود عشقشان بیشتر می شود."^{۲۳} در میان "توکانتین" (Tocantin) های

برزیل نیز ، حتی " اگر یک بومی عاشق زنش نباشد حداقل به او بعنوان یک دوست و همدم سودمند نگاه میکند." ^{۲۴} البته باید توجه داشت که در جوامع اولیه چیزی از نوع عشق های سوزانِ عصر تمدن، که بنا بر یک نظر، ناشی از سرخوردگیها و کمبودهای روحی و روانی و ناکامی های جنسی رایج در این جوامع میباشد، وجود نداشته است.

یادداشتها

فصل پنجم

¹ - Kubary, Die Socialen Einrichtungen der Pelauer, p. 39. In mothers, vol.1 p. 497.

² - Crawley Ernest, "Mystic Rose", vol. 2, p. 140.

³ - J. Hickson, A Naturalist in north Celebes (1889), p. 282. In Crawley Ernest, "Mystic Rose", vol. 2, p. 140.

⁴ - C. Eliot, the East African Protectorate, p. 125. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3, p. 314.

⁵ - H. H. Jonston, G. "Grenfell and the Congo", p. 677. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3, p. 314.

⁶ - Peddington Ralf. "An Introduction to Social Anthropology" v. 1, p. 140.

نقل از تاریخ توحش، اولین رید، فارسی، جلد دوم، صفحه ۶۲۷.

۷- زن به ظن تاریخ، بنفشه حجازی، صفحه ۱۷۷.

⁸ - Brifault Robert, "the Mothers", vol. 1, p. 405.

نقل از تاریخ توحش، اولین رید، فارسی، جلد دوم، صفحه ۶۴۶.

۹- تاریخ توحش، اولین رید، فارسی، جلد دوم، صفحه ۵۸۸.

¹⁰ - W. H. Dall, Alaska and its Resources, vol. ii, p. 13. In Brifault Robert, the mothers, vol. 1, p. 482.

¹¹ - A. B. Ellis, the Ewe-Speaking People of the Slave Coast of West Africa, pp. 1775q. In Brifault Robert, the Mothers, vol. 1, p. 428.

¹² - Acienc Society of Researchs in the Lines of Human Progress from Savages through Barbarism to Civilization, Lewis H. Morgan, 1877, p. 464, In Engels Ferederick, 'The Origin of the Family, Private Property and the State, 1942, p. 43.

¹³ - Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 175.

¹⁴ - H. N. Moseley, " On the Inhabitants of the Admiralty Islands," Journal of the Anthropological Institute, vi, p. 399 .In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 177.

¹⁵ - E. Thorne, the Queens of the Colonies, p. 314. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 177.

¹⁶ - Bove, Atagonia G., Terra del Fuoco, Mari Australi, p. 129. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 177.

¹⁷ - Fraser Sir J. G. , Folk-Lore in the Old Testament, vol. 1, pp. 390-91.

¹⁸ - Crawley Ernest, "Mystic Rose", vol. 1, p. 101.

¹⁹ - Hartland E. S., Primitive Fatherhood, vol. 1, p. 279.

نقل از تاریخ توحش ، اولین رید ، فارسی ، جلد دوم ، صفحه ۵۷۶

²⁰ - J. Lawson, the History of Carolina, p. 62 S9. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3. p. 316.

²¹ - A. H. Post. Africaniche Juris Prudenz, vol. i, p. 466. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 3. p. 316.

²² - Malinowski Bronislaw, "the Sexual Life of Savages, (1929), p. 116.

²³ - J. Cranz, the History of Green Land, vol. i, p. 153. In Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 153.

²⁴ - Brifault Robert, "the Mothers", vol. 2, p. 153.

بخش چهارم

زن

در گذار به نظام

پدرسالاری

چگونه الهه آسمان به زانو در میآید

فصل اول

نظام های اشتراکی مادرتبار در همه جا

واژگون می شوند

اشرافیت قبیله ای و اضمحلال کلان

استقرار نظام مردسالاری از خلال خارج کردن قدرت اقتصادی و سیاسی از دست تنها زنان نبود که عملی گشت . در کنار زنان تمامی اعضای مذکر و عادی کلان نیز قدرت خود را از دست دادند. در واقع از زمانی که با پیدایش مالکیت خصوصی میل به کسب قدرت از طریق گردآوری اموال به مسئله مرکزی روسا و اقشار بالائی کلان تبدیل شد، آنگاه دیگر ، در نظر آنان ، جائی برای برابری و تعاون و زندگی جمعی و اشتراکی که پایه و اساس کلان بود باقی نماند . از آن ببعد بتدریج، هرچه که این اقلیت، در سایه مالکیت خصوصی و گردآوری اموال از قدرت اقتصادی و سیاسی بیشتری برخوردار میشد، چه از طریق قانون گذاری های جدید به زیان اعضای عادی و چه از طریق بکارگیری جبر و زور بر علیه آنها ، با قدر قدرتی بیشتری اموال عمومی کلان را به دایره کنترل خود در آورده و قدرت اقتصادی و سیاسی را از دست توده عادی کلان خارج میساخت .

این کار در همه جا، با جدا شدن تدریجی قشر بالائی قبیله (رهبران) از عضو عادی ، ایجاد قدرت مسلح ویژه برای خود و کار برد آن

بر علیه بقیه و در یک کلام ایجاد اشرافیت و قدرت جدیدی بر بالای سر مردم و کار برد آن از طریق وضع قوانین جدید بر علیه مالکیت عمومی و قواعد اشتراکی قبیله و خلع ید تدریجی اعضا از اموال عمومی و تصاحب آن به نفع خود انجام گرفت .

باین ترتیب بود که جامعه طبقاتی ، با ارگان های سرکوبش مانند دولت و ارتش مسلح ، از ویرانه های نظام اشتراکی کلان و قبیله بود که سر بر آورد و به الگوی جامعه در عصر تمدن مبدل گشت. در اینجا ما بطور خلاصه به نمونهٔ به قول انگلس کلاسیک این تحول در آتن یکی از دولت شهرهای یونان ، و از قول خود او میپردازیم.^۱

اضمحلال نظام کلان در آتن و رم

و عروج تمدنهای برده دار، سرکوبگر و پدرسالار از دل آنها

آتن

اطلاعات بدست آمده از کند و کاوهای باستانی در اطراف یونان خبر از سکونت اقوامی می دهد که تا ۷ هزار سال قبل از میلاد ، در این مناطق به کار شکار و جمع آوری دانه های گیاهی اشتغال داشته اند . در حدود ۷ تا ۴ هزار سال ق . م . اقوام مزبور که مطمئنا مانند همه اقوام بدوی بشکل مادر تبار و اشتراکی زندگی میکردند ، به مرحله کشاورزی و باغداری اولیه و بعد گله داری تکامل می یابند . این اقوام در دورانی میان ۱۶۰۰ تا ۱۱۰۰ ق . م . دورانی که به عصر اساطیری (Heroic Age) در اشعار هومر* باز می گردد، مرحله گذار از نظام

* هومر شاعر اساطیری یونان که در نیمه دوم قرن هشتم ق . م . میزیسته و در دو منظومه معروف خود اودیسه و ایلیاد تاریخ اساطیری یونان را در سده های ۱۶ تا ۱۱ قبل از میلاد بازگو میکند .

اشتراکی و مادر تباری را به نظام پدر تباری طی می‌کردند. در این دوران است که قبایل مزبور برای اولین بار در هیئت ملت‌های کوچک با یک دیگر متحد شده و در شهرهایی که دور تا دورشان با برج و بارو محصور گشته بود مستقر می‌گردند.

در همین دوران است که با توسعه گله‌داری، کشاورزی و آغاز صنایع دستی، تولیدات و ثروت آنان افزایش میابد، و این امر به تدریج اثر خود را در تفاوت ثروت و زندگی سران قبایل نسبت به اعضای عادی و پیدایش قشری از اشرافیت و آریستوکراسی قبیله‌ای پدیدار می‌سازد.

تمرکز تدریجی ثروت در دست اشرافیت قبیله‌ای در پی جنگ‌های پی در پی ای که قبایل متحد شده مزبور برای تصاحب زمینهای بهتر و صد البته غارت و چپاول همسایگان ثروتمندتر خود به آن دست می‌زدند، تشدید می‌شود. چرا که نه تنها قسمت عمده اسرایی که بصورت برده در این جنگ‌ها و چپاولها بدست می‌آمدند نصیب آنان می‌گردد. بعلاوه، قسمت اعظم ثروت‌های بدست آمده نیز در اختیار آنان قرار می‌گیرد.

بموازات افزایش قدرت اقتصادی، به تدریج قدرت سیاسی اشرافیت قبیله‌ای نیز افزایش میابد. بطوریکه شورای قبایل که قبلاً متشکل از سران همه کلانهای کوچک و بزرگ بود و اکنون تنها بخش دست‌چین شده و کم و بیش آریستوکرات‌های آنان را در بر می‌گیرد، بر عکس گذشته که نمی‌توانست دست به هیچ تصمیمی جدا از توده اعضای خود بزند، اکنون در چهارچوب اختیاراتی که برای اولین بار

بدست آورده است ، درمورد بعضی مسائل مهم مستقلانه تصمیم می‌گیرد. همان شورائی که "دیونسیوس" (Dionysius) در اشعار مربوط به دوران اساطیری تحت عنوان شورای اشراف و نجبا (Kratistoi) از آن صحبت بمیان می آورد.

در اشعار ایلید* نیز نطفه های پیدایش حکومت فردی که کاملاً مغایر با نظام دمکراتیک سازمان قبيله ای بوده است به چشم می خورد چنانکه هنگامیکه " اُدیسه" (Odysseus) از "آگاممنون" (Agamemnon) فرمانده عالی ارتش فدرال در برابر شهر اشغال شده "تروا" (Troy) سخن می گوید، هنگامیکه در میان یونانیان اختلاف پیش آمده است، در تکه ای چنین میگوید: " حکومتِ جمع، شر است ؛ بگذار فرمانده یکنفر باشد"

قدم بعدی استقرار یک قدرت مرکزی در آتن است که بجای شورای قبایل اگر نه همه ، ولی حداقل بخشی از اموری را که قبایل و کلانها مستقلاً در دست داشتند در اختیار خود بگیرد. و قانون اساسی جدیدی که جایگزین قانون کلان شود و بجای عضو قبيله ، شهروند آتنی را ، یعنی همه ساکنین " آتیکا" * را صرفنظر از عضویت یا عدم عضویت شان در قبيله برسمیت بشناسد.

در واقع هم، در قانون اساسی جدید که به "تسئوس" (Theseus) منتسب میباشد ، برای اولین بار ، کل مردم صرفنظر از اصل و نسب کلان و قبيله ای شان، به سه طبقه نجبا (Cupatridai)، کشاورزان

* یکی از منظومه های اساطیری هومر شاعر یونانی که در مورد محاصره شهر " توری " توسط یونانیان و جنگ با آن است .

* قلمرو دولت شهر آتن.

(Geomoroi) ، و صنعتگران (Demiourgoi) تقسیم می شوند که در آن حق انتخاب به مقامات بالا انحصارا به نجبا تعلق می‌گیرد . در حالیکه در نظام کلان طبقات اجتماعی وجود نداشت و همه اعضای کلان می‌توانستند بطور مساوی برای مقامات بالا انتخاب شوند. هویت فرد نیز از عضویتش در کلان و نه از این یا آن طبقه خاص نشأت می‌گرفت .

به این ترتیب است که با افزایش ثروت وارثی کردن و حفظ آن در نسب پدری ، از درون اشرافیت قبیله ای طبقه جدیدی از نجبا و اشراف شکل می‌گیرد که با متمایز کردن قدم به قدم خود از لحاظ اقتصادی ، سیاسی و نظامی ، همچون قدرتی خارج از کنترل مردم ، خود را بر بالای سر جامعه اشتراکی و نظام قبیله ای آن قرار می‌دهد . از این پس تاریخ جامعه ، تاریخ این طبقه است ، تاریخ غارتگری ها ، سلطه جوئی ها و سرکوبگری ها و در یک کلام تاریخ پیشروی آن به سوی قدرت بیشتر.

البته اینکار به آسانی به پیش نمی‌رود ، چنانکه برای هر گامی که این طبقه نوپا می خواهد به جلو بردارد ، باید به همان اندازه ، توده قبیله و عضو عادی کلان را به عقب براند ، او را از لحاظ اقتصادی ، سیاسی و نظامی خلع ید نماید ، و از اینرو مقاومت وی را در برابر خود خنثی کند به این ترتیب است که قبل از اصلاحات سولون ، کار غارت و تجاوز به حقوق و اموال مردم به آنجا می‌رسد که در برابر اشتباهی سیری ناپذیر طبقه تازه به قدرت رسیده ، هیچ چیزی در امان نمی ماند . مبادله و اقتصاد پولی که به یکی از وسائل مهم گردآوری ثروت تبدیل شده و در کنار آن نزول خواری و رهن (اختراع یونانیان) ، اعضای معمولی کلان را که در برابر از دست دادن تمامی امتیازات زندگی

اشتراکی و قبیله ای ، و به یمن مالکیت خصوصی ، صاحب تکه زمینی شده بودند ، اکنون محروم از حمایت اقتصادی و سیاسی کلان ، در چنگال خون آشام مالک و نزولخوار تازه به دوران رسیده و بدهی های سنگین به آنها گرفتار کرده است .

کم کم کار رهن و تصرف زمینهای اعضای معمولی کلان به جایی میرسد که در مزارع " آتیکا " زمینی یافت نمی شود که بر آن این اعلان نصب نشده باشد که : این زمین در برابر فلان مقدار پول در رهن فلان مالک قرار دارد . زمینهایی هم که فاقد چنین اعلاناتی هستند ، آنهایی اند که یا قبلاً بهمین ترتیب زیر بار قرض و رهن ، توسط نزول خوار مصادره شده اند و یا در اختیار دهقانان خوشبختی قرار گرفته اند که شانس اینرا داشته اند تا در قبال پرداخت پنج ششم از محصول خود به مالک جدید ، اجازه ماندن و کار کردن بر روی زمین خود را بدست آورند .

و تازه قضیه به همین جا ختم نمی شد . اگر قیمت زمین کمتر از بدهی صاحب زمین بود وی مجبور می شد ، علاوه بر زمین ، فرزندش را نیز بعنوان برده در اختیار نزولخوار و رهن گیرنده بگذارد . به این ترتیب ...فروش فرزند اولین ثمره ناشی از حق پدری بود که عضو سابق کلان طعم آنرا می چشید . تازه ، در صورتی که فروش فرزند هم کفاف بدهی وی را نمی داد مجبور بود خودش را نیز برای فرونشاندن عطش فرو ناپذیر نزولخوار به بردگی وی بسپارد .

چنین بود اوضاع وخیمی که سر انجام به اصلاحات سولون منجر شد . اوضاعی که در آن نزول خواران کار تعرض به جان و مال مردم و اعضای ساده کلان را بجائی رسانده بودند که دولت که وظیفه اش حفظ

تعداد برای محافظت از کل نظام و طبقات حاکمه بود، ناچار شده بود تا جلوی زیاده روی های بخشی از آنان را بگیرد.

اصلاحات سولون

با اصلاحات سولون در ۵۹۴ ق. م، تمام بدهی دهقانان لغو می گردد و آزادی بی حد و حصر نزول خواران محدود می شود، تمام اعلانات فروش از روی زمین ها برداشته شده و همه کسانی که فرار کرده، یا به بردگی فروخته شده بودند به خانه و کاشانه خود بازگردانده می شوند. بعلاوه، تمام اهالی اینبار به ۴ طبقه بر حسب مقدار دارائی شان تقسیم می شوند: صاحبان ۵۰۰، ۳۰۰، و ۱۰۰ "مدیم نی" (Medimni) (هر "مدیم نی" معادل ۱۶۰۱ بوشل بود و بنابراین هر "مدیم نی" زمین مقدار زمینی بود که همین مقدار گندم میداد) سه طبقه اول را، و بی زمینها، و آنها که کمتر از ۱۰۰ "مدیم نی" زمین داشتند طبقه چهارم را تشکیل میدادند.

تمام مقامات دولتی به ۳ طبقه اول و بالاترین مقامات به طبقه اول تعلق می گرفت. طبقه چهارم که پائین ترین طبقه بود از تنها حق رای در مجمع عمومی برخوردار می شد. تمام مقامات از طریق رای گیری در مجمع عمومی انجام می گرفت که در آن طبقه چهارم نیروی اکثریت را تشکیل میداد. باین ترتیب، حق انحصاری بالاترین طبقه برای آنکه در راس قدرت قرار گیرد رسمیت می یابد. همین طور حق مالکیت خصوصی که در قانون اساسی سولون بزیان نظام کلان تکمیل می گردد. طبق این قانون، زمین های کلان که قبلا تنها در داخل کلان قابل خرید و فروش بودند، اکنون می توانند به فرد خارج از کلان نیز

فروخته شوند و این کلان را که قبلا بعنوان پایه قدرت بی مصرف شده بود ، اکنون بعنوان یک واحد اقتصادی نیز از هم می پاشاند .

جایگزینی ارتش حرفه ای بجای توده مسلح کلان

بهمین روال و بموازات این تغییرات ، کار جدا شدن قدرت نظامی از توده کلان و قرار گرفتن آن در دست طبقات حاکم نیز تکمیل می گردد . در اصلاحات سولون ، سواره نظام که بخش مهم ارتش بود از اعضای تنها دو طبقه اول تشکیل میافت ، و پیاده نظام از طبقه سوم . طبقه چهارم یا بعنوان پیاده نظام سبک و بدون سلاح و یا در ناوگان دریائی بصورت احتمالا مزدبگیر خدمت می نمود.

باین ترتیب، در جریان استقرار نظام مردسالاری و مالکیت خصوصی و بدنبال آن از هم پاشیدگی کلان ، این تنها زنان نبودند که همانطور که در گذشته دیدیم ، از موقعیت برابر و بالای خود در کلان به وضعیت برده وار خود در نظامات بعد از آن سقوط می کردند . در اینجا می بینیم که چگونه ، به همراه آنان ، تمامی توده عادی کلان نیز موقعیت برابر خود را از دست داده و به وضعیت فلاکت بار موجود می افتد . تفاوت تسلیح همگانی در کلان با تسلیح حرفه ای در نظام بعد از کلان در همین بود .

در گذشته و در نظام قبیله ای ، نظام تسلیح همگانی با ساختار اشتراکی و یکدست جامعه سازگاری داشت . در نظام مزبور که در آن همه افراد قبیله مسلح بودند ، بهنگام خطر ، همچون تنی واحد برای دفاع از خود بپا می خاستند . در حالیکه اکنون ، نظام جدید برای

حفظ ساختار متناقض و چند پاره شده خود نیاز به نیروی ویژه ای داشت تا از یکی در برابر دیگری دفاع نماید. طبقه جدید به موازات آنکه میبایست فرد عادی کلان را خلع سلاح می کرد لازم بود تا از همان افراد خلع سلاح شده نیز، برای دفاع از خود در برابر تعرض دیگران، نیروی مسلح ویژه ای بسازد.

این کار را آتنی ها ابتدا و در دوران قبل از اصلاحات سولون، با ایجاد یک نیروی دریائی مختصر برای حمایت کشتی های تجارتی خود و جنگهای دریائی کوچک شروع و بعد با تقسیم کل حوزه تحت نفوذ خود به ۱۲ ناحیه "Naukrariai" و موظف کردن هر ناحیه به فرستادن نفرات و تجهیزات لازم برای یک کشتی جنگی به اضافه دو سواره نظام تکمیل نمودند. باین حال، با گذشت زمان و بدنبال اصلاحات سولون، توسعه تولید و ثروت اجتماعی و ترکیب قدیمی طبقات به مقدار زیادی تغییر کرده بود، بطوریکه در پی پیشرفت مبادله و تجارت و کلاً توسعه تولید بر تعداد بردگان به مقدار کاملاً چشم گیری افزوده شده بود و در نتیجه اگر در گذشته تناقض اصلی جامعه میان اشرافیت و توده مردم بود، اکنون با افزایش چشم گیر بردگان، این بردگان و در کنار آنان تحت الحمایه ها (خارجی ها و ها و برده های آزاد شده) بودند که در برابر کل شهروندان قرار می گرفتند.

در دوران بعد از سولون، آتنی ها، در شکوفاترین دوران خود، از نود هزار شهروند آزاد، ۳۶۵ هزار برده و ۴۵ هزار عضو تحت الحمایه (خارجی ها و بردگان آزاد شده) تشکیل می شدند. برای همین است که در این دوره سازمان نظامی آتن شکل دیگری بخود می گیرد. به این معنا که در حالی که کنترل ارتش در دست ثروتمندترین طبقه قرار می

گیرد و طبقه چهارم در آن نقش بسیار کمی می‌آید ، بردگان در آن هیچ نقشی را دارا نمی‌شوند . بنابراین ، در اینجا هم ... دولت ، بقول انگلس حتی در عالی‌ترین شکل اش ، یعنی در شکل جمهوری دموکراتیک اش در آن ، بر پایه نیروی مسلح جدا از مردم قرار می‌گیرد. در سازمان نظامی جدید ارتش و ناوگان دریائی اش نفرات خود را مستقیماً از مردم یعنی شهروندان تامین می‌نمایند . بعبارت دیگر نیروی مسلحی که قبلاً از بخشی از شهروندان در برابر بخش دیگر تشکیل میشد ، اکنون که بردگان به خطر اصلی تبدیل شده اند ، از کلیه شهروندان و فقط از آنان تشکیل یافته است

برای همین است که در سازمان جدید بردگان بهیچ وجه حق حمل اسلحه و شرکت در ارتش را ندارند. کار این ارتش دفاع در برابر دشمن خارجی و کنترل بردگان می‌باشد .

باین ترتیب است که دموکراسی یونانیان و در راس آن آتنیان ، که روشنفکران متمدن غرب برای پوشاندن کثافات تاریخ خود آنقدر به آن می‌نازند ، همچنان دموکراسی برای بخشی از جامعه و نه مانند کلان برای تمامی آن است . تازه همین دموکراسی نیمه کاره نیز پایش بشدت میلنگد . آتنی‌ها در کنار ارتش که همانطور که گفته شد آنرا برای دشمن خارجی و کنترل بردگان مسلح کرده بودند ، نیروی پلیس ویژه ای را نیز ، که به قول انگلس عمر آن به قدمت تاریخ تمدن شان است ، برای کنترل شهروندان عادی خود بوجود آورده بودند. در حالی که سازمان کمون و نظام کلان ، تنها یک ارتش همگانی برای دفاع از خود در برابر قبایل دیگر داشت . برای امور داخلی خود نه نیاز به ارتش داشت و نه نیروی پلیس ویژه . این تفاوت افتخار آمیز کلان و جامعه بدوی با

عالیترین شکل دمکراسی در دوران تمدن بود .
 قصد من از توضیح نسبتاً مشروح بالا نه تنها نشان دادن نکته مزبور بلکه همچنین این بود که گذار از جامعه آزاد ، عادلانه و برابری طلبانه انسان اولیه به جامعه غیر عادلانه ، نابرابر و اسارت بار بعد از آن ، به آسانی انجام نگرفت و نمی‌توانست هم بگیرد .
 بعبارت دیگر ، اسیر کردن ، برده ساختن ، به فحشا کشاندن و به ذلت و پستی انداختن انسان ، که به هزاران و صدها هزار سال سال زندگی شرافتمندانه و آزاد عادت کرده بود ، جز از طریق زور ، سرکوب و آزمودن پی در پی اشکال متفاوت بکار بردن آنها امکان پذیر نبود . در حالی که نظام اجتماعی قدیم ، بخاطر ماهیت انسانی اش ، بطور کاملاً خودبخودی و طبیعی ، و دور از هرگونه درگیری حداقل داخلی ، برقرار شده بود، ولی نظام اجتماعی جدید بخاطر تناقض اش با سرشت آزاد و طبیعی انسان ، فقط با زور و سرکوب و در یک دوره طولانی و پایان ناپذیر بود که می‌توانست خود را بر زندگی انسان اولیه تحمیل کند .

۴

ما همین تغییر و تحولات را ، حتی با شدت و حدت کاملاً بیشتری ، در رم ، در جریان فروپاشی نظام کلان و تحول آن به جامعه طبقاتی بعد از آن نیز مشاهده می‌کنیم . در آنجا نیز ، مانند نمونه آتن ، در جریان رشد ثروت و اتحاد قبایل بدوی که قبلاً مادر تبار بوده اند اشرافیت قبیله ای ، بوجود آمده و رشد می‌کند ، و در طول زمان ، در جریان جنگهای غارت گرانه بعدی قدرتمند تر می شود ، و سرانجام در حالی که قدم به قدم قواعد زندگی اشتراکی کلان ها را با قوانین جدید

خود کنار زده و از اعتبار می اندازد ، پایه های قدرت خود را بعنوان یک طبقه جدا و مسلط بر دیگران محکم می کند ، و سر انجام با رسمیت بخشیدن به مالکیت خصوصی و ایجاد ارگانهای سرکوب و دولت خود را در برابر توده کلان و مردم درمقیاس کشوری و بعد نیمه جهانی سازمان می دهد .

در اینجا نیز مانند نمونه آتن ، این روند به تشدید تمایزات درونی و پیدایش طبقات متفاوت منجر می شود: "پاتریشین" (Patrician) ها که ... طبقات زمیندار ، صاحب تجارت و صنایع دستی هستند ، "پوپولوس" ها و "پلب" ها که شهروندان عادی و طبقات میانی را تشکیل می دهند ، و "پرولتاریا" که متشکل از کارگران و طبقات بی چیز می باشند.

در اینجا نیز بدنبال حرص و آز لجام گسیخته طبقات تازه به دوران رسیده ، و بخصوص سرکوبها ، انقلابات و درگیری های بی پایان خونین ، سرانجام ، بنا بر قانون اساسی جدیدی که شباهت به قانون اساسی یونان بخصوص قوانین سولون داشت ، همه مردانی که حق حمل اسلحه را دارند، بر حسب میزان مالکیت و ثروت شان به ۵ طبقه تقسیم می گردند و ششمین طبقه ، پرولتاریا را ، که یا اصلا مالکیتی نداشته و یا دارائی اش کمتر از دارائی طبقه پنجم بوده بکلی خلع سلاح و از حق حمل اسلحه محروم می نمایند.

در اینجا نیز در مجمع عمومی که محل کلیه تصمیم گیری هاست ، طبقه اول که نه از لحاظ نفرات ، بلکه از لحاظ آراء ، که متناسب با میزان مالکیت هر طبقه بوده ، اکثریت را داشته دست بالا را بدست می آورد و هر تصمیمی را که مایل است به تنهایی از تصویب می

گذراند .

در اینجا نیز پس از آنکه در اثر توسعه ثروت و در نتیجه آن جمعیت بردگان ، کنترل آنان عمده می شود، نیروی نظامی ویژه ای بوجود می آید که وظیفه اش دفاع از اموال طبقه دارا در برابر خطر خارجی و شورش بردگان و پرولتاریا می باشد .

در اینجا نیز از درون کشمکشهای طولانی میان " پاتریشین " ها و " پلبین " ها بر سر تصاحب زمینها و مقامات دولتی ، سرانجام با یکی شدن " پاتریشین " ها با طبقه زمینداران بزرگ و نزولخواران و بلعیدن زمین های دهقانان کوچک و استفاده از کار بردگان جامعه بحد نهائی خود قطبی می شود و باین ترتیب راه به روی عروج امپراطوری کاملاً مردسالار و قدرتمند رم هموار می گردد.

حمله و سلطه اقوام پدر سالار

بر جوامع مادر تبار

روشن است که اقوام مادرتبار همگی به یکباره و بطور همزمان نبود که به نظام پدرسالاری تحول یافتند. این امر بطور تدریجی انجام گرفت . در ابتدا یک سلسله از اقوامی که در شرایط اقتصادی و جغرافیائی مناسب تری قرار داشتند در این مسیر افتادند و بدنبال آنان اقوام و جماعات دیگر . گروه هائی هم برکنار از چنین تحولاتی برای قرنهای و حتی تا دورانهای اخیر هنوز به شیوه زندگی گذشته خود ادامه می دهند .

با اینحال نباید فکر کرد که تمام قبایل مادرتبار صرفاً از طریق تغییرات درونی خود بود که به نظام نوین مالکیت خصوصی و مادرتباری

قدم گذاردند. حملات اقوام پدرسالاری که عمدتاً به کار گله داری و تاخت و تاز و شکار اشتغال داشتند به اقوامی که همچنان در مرحله مادرتباری و کشاورزی اولیه باقی مانده بودند عامل دیگری بود که بخش دیگری از جوامع مادر تبار را تحت این حملات و به زور، به دایره مناسبات جدید کشاند.

این قبایل که در دشتهای وسیع شمالی از استپ های سیبری گرفته تا سرزمین های شمالی چین پراکنده بودند، و عمدتاً به کار شکار و تاخت و تازهای قبیله ای اشتغال داشتند، در دورانی حدود ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ قبل از میلاد و حتی تا مدت ها بعد از آن، در پی یافتن سرزمینها و مراتع جدید، با حملات سهمگین خود به سرزمین های آباد و حاصلخیز جنوبی، بسیاری از جوامع مادر تبار موجود را از میان برداشته و به موقعیت برتر زنان در این مناطق برای همیشه پایان دادند. در چین قبایل پدرسالار ترک و مغول که مجهز به ارابه های جنگی (War Chariots) بودند از شمال، فروانروائی مادرتبار "شانگ" را در جنوب به نابودی کشاندند و خود به لردهای فئودال سرزمین چین که از این دوره وارد عصر تاریکی میشود تبدیل شدند.

در بین النهرین نیز نه تنها سومریان در دوره های اولیه تمدن خود، بلکه پاتانهای عرب نیز هنوز مادر تبار بوده اند. همین وضع در مصر، در "مینه ئون" (Mineon) در جزیره "کرت" (Crete) و در یونان ماقبل هومر نیز صادق بوده است. البته در این جوامع اخیر همانطور که در مورد یونان دیدیم، تحول به نظام پدرسالاری عمدتاً از طریق تحولات درونی و بدون دخالت خارجی انجام گرفت.

در ایران و هند نیز هنگامی که قبایل مردسالار آریائی در اوائل

هزاره دوم قبل از میلاد، از شمال و از ناحیه قفقاز، در پی یافتن سرزمینهای جدید، به دشتهای حاصلخیز جنوبی مهاجرت می کنند در این مناطق نظامهای زن تبار برقرار بوده است.

در ایران، تحقیقات باستان شناسی خبر از وجود انسان در مناطق مرزی غرب در کردستان عراق حداقل تا حدود دویست تا چهارصد هزار سال قبل را می دهد.^۲ این تحقیقات، حاکی از وجود اقوام شکارگر در دوران های بعدی در مناطق بختیاری در شمال شرقی شوشتر^۳ و مدتها بعد پیدایش کشاورزی در نزدیکی بهشهر^۴ در چهار هزار سال ق. م میباشند.

این دورانی است که در این مناطق نظام مادرتباری برقرار بوده و زنان با اختراع کشاورزی و کنترل آن در دست خود از مقام بالائی در جامعه برخوردار بوده اند.^{*} تا جائی که در بعضی مناطق مانند کردستان زنان حتی فرماندهی ارتش را نیز به عهده داشته اند.^۵ اقوام آریائی، که دامدار و جنگجو بوده اند، پس از سلطه بر فلات ایران، در ابتدا سعی مینمایند تا زنان را که به کار کشاورزی اشتغال داشته اند تحت کنترل خود در آوردند. "سپند ارمد" یکی از ۶ امشاسپندی (فرشته) که برای برقراری آبادانی بر روی زمین، توسط "هورمزدا" آفریدگار جهان خلق میشود، مظهر کشاورزی و در ضمن فرمان برداری می باشد^۶ که

* برای نمونه می توان از خدای ایلامی زن "کیر یشا" (Kirisha) نام برد که قبل از ورود آریاها، بعنوان رب النوع فراوانی مورد ستایش بوده و پیکره های او به اشکال مختلف در ایلام (خوزستان، لرستان، پشت کوه و کوه های بختیاری، شوش، اهواز و خرم آباد کنونی) پراکنده بوده. آئین این رب النوع تحت عنوان "نانابه" تا عصر پارتها ادامه داشته. کلمه ننه بمعنی مادر در میان ایرانیان از نام همین خدای زن است که تاکنون برجا مانده است. نقل از: "زن به ظن تاریخ"، بنفشه حجازی، صفحه ۳۴.

خود نشاندهنده وضعیت موجود، یعنی تمایل آریائی‌ها به فرمان برداری زنان بومی که عهده دار کشاورزی و از اینرو صاحب قدرت بوده‌اند از مردان بوده است. بعلاوه، وجود سه امشاسپندی زن در میان شش امشاسپندی که اهورامزدا برای خلق و اداره جهان می‌آفریند، نشان آنست که آریائی‌ان به هنگام مهاجرت به مناطق مادر تبار جنوبی به یکباره و به آسانی نمی‌توانند بر زنان مسلط شوند و آنها را تحت کنترل مطلق خود در آورند.

اینکه در مذهب زرتشت نسبت به مذاهب مردسالار دیگر بخصوص نسبت به مذاهب سامی بعد از خود، تحمل بیشتری نسبت به زنان وجود داشته و در آن زنان که هرچند همچنان تحت سلطه مردان قرار دارند، ولی بهرحال کمتر از مذاهب مزبور مورد سرکوب و خشونت قرار میگیرند، بخاطر مقاومت و نفوذ همین اقوام مادرتبار و میزبان بوده است که در مراحل اولیه شکل‌گیری نظام پدرسالاری، به مردان اجازه چنین زیاده روی را نمیداده‌اند.

ما همین را به طرز برجسته تری در هند در "ودا"ها (اوراد مذهبی آریائی‌ها بهنگام ورود به هند) می‌بینیم. این اوراد هرچند به اقوام آریائی مردسالار تعلق دارد، ولی در آنها نیز هنوز نمونه‌های زیادی از آزادی زنان به چشم می‌خورد که در اینجا نیز ناشی از نفوذ و قدرت زنان در جوامع مادرتبار میزبان بوده است که پس از شکست از آریائی‌ها، قدرت و نفوذ آنها یکسبه از میان رفتنی نبوده است. چنانکه منابع چینی باقی مانده از آن زمان مانند "Ha Hun Shu" گزارش میدهند که آریائی‌ان ساکن هند "زنانشان را مورد احترام بالائی قرار می‌دهند، هر آنچه که زن بگوید شوهرش با آن موافقت می‌کند. همچنین آنان نام

شخصیشان را از پدر و نام خانوادگی شان را از مادرشان میگیرند"^۷ که این خود نشان وجود قدرتمند نفوذ سنن مادرتباری در میان آنان بوده است. و یا در یکی از اوراد "ودیک" چنین آمده است:

" بگذار همسرت ، بانوی مطلق پدر شوهرش ، بانوی مطلق خواهران شوهرش باشد ، بگذار او بانوی مطلق برادران شوهرش باشد ."^۸

در حالیکه ، همانطور که "بریفالت" می گوید ، جامعه ای که در "ودا" ها ترسیم شده است از نظر سازمانی اساساً یک جامعه پدرسالار است ؛ یک جامعه شبانی و جنگجو ، با طبقات اریستوکراتیک ، مذهب و ادبیات تکامل یافته ای که بهیچوجه با این نوع اشکال اولیه اجتماعی که در آن زنان این چنین قدرت داشته باشند انطباق ندارد. بنابراین ، اوراد مزبور تنها می‌تواند حاکی از مرحله ای از تغییر نظام مادر تباری به پدرسالاری باشد که در آن ، جامعه مردسالار سعی میکند جامعه رقیب و تحت کنترل خود را ، که از لحاظ نظامی و سیاسی بر آن غلبه کرده است ، از نظر فرهنگی نیز ، از طریق سازش و به طور تدریجی ، در درون خود هضم نماید.

برای همین است ، که ما می بینیم چگونه ، بعداً و پس از گذشت سالیان دراز ، در دوران اساطیری ، وقتی که در "ماهاباراتا" (اثر اساطیری معروف هند) می‌آید که " زن تنها از طریق اطاعت از شوهرش است که به بهشت می رود." کار هضم جامعه مادرتبار توسط نظام جدید کم و بیش به پایان می رسد و نظام پدر سالار کاملاً بر نظام مادر تبار غلبه می کند.^۹

منتها نباید فراموش کرد که بهرحال و علیرغم این سازش های

تاکتیکی، استقرار مناسبات جدید، نه تنها در جوامعی که در خلال تحولات درونی به نظام مردسالاری تحول یافتند بلکه در جوامعی هم که در اثر حملات قبایل وحشی پدرسالار به دایره مناسبات جدید پرتاب شدند، اغلب از طریق خشونت و با دشواری انجام گرفته است. باین معنا که در جریان حمله اقوام مردسالار نواحی شمالی به مناطق جنوبی و سرزمینهای حاصلخیز آن، هرچند در بعضی مناطق، این جایگزینی با مقاومت و در نتیجه خشونت کمتری عملی گشت، ولی عمدتاً و در اغلب قریب به اتفاق موارد، سلطه مردان و نظام مردسالاری بر زنان طی مبارزات طولانی، جنگها و خشونتهایی که گاهی قرن‌ها بطول می‌انجامید ممکن میگشت.

از این خشونتها در روایات اوستا تحت عنوان جنگ با "دیوان مازندران" و "شیاطین گیلان" که همان اقوام مادرتبار ساکن این مناطق بوده اند یاد می‌شود. بنابر این روایات، یشت سیزدهم که تشکل جامعه ایران را با کیومرث یا "گیا مرتن" (Gaya Maratan) آغاز می‌کند کیومرث را جد اقوام آریائی و اولین انسانی که ندای اهورامزدا را شنید معرفی مینماید.

بعبارت دیگر اوستا آریائیان را از آغاز مزدا پرست میدانند. پس از کیومرث هوشنگ سرسلسله پیشدادیان (بمعنی قانون اولیه و پیشین و یا نظام پیشین) میشود. هوشنگ از کوه هرا به مناطق جنوب دریای خزر رفته و دیوان مازندران و شیاطین گیلان را مغلوب میکند. پس از هوشنگ "یما" به سلطنت میرسد. در برخی از اساطیر "یما" بجای کیومرث آمده است. او همان یمی یا جم است که به جمشید یا یم درخشنده، تبدیل شده است.^{۱۰}

از اینرو، از آنجائیکه از نظر بعضی محققین، اقوام آریائی ساکن در شمال، بخشاً از شمال به جنوب دریای خزر و به مناطق گیلان و مازندران مهاجرت میکنند، بنابراین جنگ آنان با دیوان و شیاطین، همان جنگ با اقوام مادر تباری بوده است که همانطور که آثار باستان شناسی در بهشهر نشان میدهد به کار کشاورزی در این مناطق مشغول بوده اند.

واضح است که جنگ آریائی های مهاجم با دیوان، که شرح آنرا بخشا در اوستا و شاهنامه میخوانیم، از نظر اجتماعی مقابله دو نظام اجتماعی- اقتصادی متضاد با یکدیگر بوده است. نظام ضد انسانی و سرکوبگر مبتنی بر مالکیت خصوصی، و نظام انسانی، برابری طلبانه و دمکراتیک مبتنی بر مالکیت اشتراکی.

واضح است که چه در داستان های اوستا و چه در داستان های شاهنامه فردوسی دیوان همان اقوام مادرتبار و شاهان نیز از همان اقوام پدرسالار بوده اند، اقوامی که نظام مردسالار، وحشیانه و ضد انسانی خود را که بر پایه مالکیت خصوصی، آریستوکراسی عشیره ای و سرکوب رده های پائینی اعضای عادی قبیله قرار داشت، بر ویرانه های نظام اشتراکی، و برابری طلبانه ساکنان اولیه و مادرتبار فلات ایران بر قرار نمودند.

این تضاد و رویارویی بطور روشن و گویائی در اشعار شاهنامه در جنگهای میان ضحاک که نماینده توده مردم و نظام دمکراتیک اشتراکی بوده، و جمشید که طبقات و خانواده یعنی ارکانهای تازه تشکیل یافته نظام جدید و اشرافیت وابسته به آنرا نمایندگی میکرد است، بخوبی منعکس شده است. در این اشعار فردوسی بروشنی اظهار میدارد که

چگونه جمشید پس از پیروزی بر ضحاک که متکی به نیروی مردم بوده است، به تحکیم طبقات و خانواده که همان خانواده پدرسالار میباشد، همت میگمارد.^{۱۱}

بنابراین، بنظر میرسد که داستانهای اساطیری شاهنامه نیز مانند اشعار هومر و تقریبا همه ادبیات اساطیری منعکس کننده دورانی است که در آن نظام مادرتباری و اشتراکی در ایران در حال تحول یافتن به نظام پدرسالار و طبقاتی بوده است. چنانکه قدرت میان مردم و اشرافیت طبقاتی در حال دست بدست شدن بوده است.

بنابراین، شاهنامه و ماهابراتا، همچنانکه اشعار هومر، همگی بخشی از ادبیات نظام وحشی مردسالارانه در دورانی هستند که در آن، جامعه پدرسالار میکوشد به کمک اشعار زیبا و داستانهای تحریف شده اساطیری، به ضد قهرمانهای تاریخ بشری چهره ای قهرمانانه، و به قهرمانان واقعی آن چهره ای دیو گونه بدهد.

همین قهرمانان هستند که همچنانکه افسانه باصطلاح دمکراسی یونان خون را در رگ روشنفکران مردسالار غرب به جوشش در میآورد، چهره ناسیونالیست های ایرانی و هندی را نیز از روی تعصب و غرور نسبت به تاریخ پر عظمت ولی نه چندان پرافتخار گذشته شان بر افروخته می سازد.

و اما نظامهای مادرتبار در ایران و هند هنگامی که مورد حمله اقوام مردسالار آریائی نژاد از مناطق شمالی قرار گرفتند، به نظر میآید که در مقایسه با یکدیگر در وضعیتهای متفاوتی به سر میبردند. در حالیکه اقوام مادر تبار در ایران، بخصوص در شرق آن، بصورت جمعیت های پراکنده زندگی میکردند و فاقد تمرکز و قدرت چندانی بودند، در

هند تمدن مادرتبار " هاراپا" از انسجام و قدرت بالاتری برخوردار بود. در نتیجه ، در ایران اقوام مهاجم توانستند احتمالا بدون آنکه با مقاومت سرسختانه ای مواجه شوند با دشواری کمتری بر اقوام مادرتبار ساکن در منطقه ، مسلط شده و نظام خود را جایگزین نظامهای مادر تبار موجود کنند، بی آنکه اجازه دهند رد پای چندانی از نظام قبلی در نظامهای بعدی باقی بماند (هرچند نقش گهگاهی زنان ایرانی بعنوان ملکه یا نایب السلطنه در قدرت و یا ازدواجهائی که در دربار میان مادر و پسر انجام می .گرفت ، همگی بقیائی از نظام مادر تباری در گذشته بودند که بصورت سنتهای باقی مانده از گذشته همچنان پابرجا مانده بودند).

و اما در هند وضعیت به نحو دیگری بود . در آنجا همانطور که اشاره شد تمدن مادرتبار قدرتمندی وجود داشت که سلطه بر آن تنها از طریق جنگهای ویرانگر و طی مسیر های پر کشمکش ، طولانی و پر پیچ و خم امکان پذیر بود . اینرا می توان از مقایسه بخش های قدیمی تر و جدید تر اوراد "ودیک" دریافت .

در بخشهای قدیمی تر که قبل از ورود آریائی ها به هند تنظیم یافته اند ، در آنها سخنی از بیگانگان و جنگ با آنان به چشم نمی خورد . در حالیکه در بخشهای متاخرتر که مصادف باورود آنها به هند میباشد ، از جنگ با بیگانگان که همان بومیان مادرتبار قاره هند بوده اند، نام برده میشود . در همین بخش از "ودا" هاست که "ایندرا" خدای جنگ آریاها ، و در واقع یکی از بزرگترین خدایان آنان ، لقب "پوراندارا" (Purandara) به معنی "ویرانگر شهرها و باروها" را به خود میگیرد.

به این ترتیب، تسلط اقوام آریائی در این منطقه نه تنها از طریق

جنگها و خرابی های بسیار می‌گردد ، بلکه همچنین مقاومت بعدی زنان نیز باعث می‌گردد که اقوام مهاجم نتوانند پس از پیروزی ، خدایان مرد خود را براحتی و بلافاصله جایگزین خدایان زن کرده، اعتقادات جاری و زن تبارانه مردم را ، به آسانی بنفع خود تغییر دهند.

بخاطر همین مقاومتها بود که اقوام مهاجم ناچار میشوند دست به سازش زده و مذهب مردسالارانه خود را با آئینهای مادر تبار محلی باقی مانده از تمدن شکست خورده "هاراپا" در هم بیامیزند . از اینرو ست که می بینیم در تمدن های مردسالار بعدی در هند، بر عکس هند ، بر عکس ایران ، حد اقل تا آنجا که به مراسم و آئین های مذهبی آنها مربوط میشود ، تا مدتها بعد و حتی تا عصر حاضر نیز ، رد پای آئین های مادر تبار گذشته با قدرت بسیار بیشتری برجا میماند.

با اینحال ، این در هم آمیزی و سازش نیز بسرعت و به آسانی ممکن نمی‌گردد بلکه از مسیر طولانی و پر پیچ و خمی طی طریق میکند. ابتدا، با هجوم اقوام آریائی، مبارزه میان مرد و زن تشدید میشود و با غلبه این اقوام ، "دیاس" (Dyas) خدای بهشت که مرد است از آنجا که نمیتواند بر "پری تیوی" (pritiivi) خدای زمین که زن است مسلط شود ناچاراً با وی ازدواج میکند و با این ازدواج که آن دو را در کنار هم قرار می دهد، زمین و جهان در کنار هم قرار گرفته و از این طریق کل جهان بوجود میاید. ولی البته این سازش به معنای این نیست که خدایان مرد که قدرتشان در آسمانها بیان چیزی جز قدرت مردان آریائی بر روی زمین نبوده است ، در مبارزه خود برای سلطه هرچه بیشتر بر زنان ، در این نقطه متوقف میشوند و به پیش روی خود ادامه نمیدهند، چنانکه طی دوره بعدی، موقعیت زنان چنان پائین میرود که در اسطوره

های "رگ_ودا" (Reg-veda) ، کتاب مقدس آریائی‌ها، از همسران خدایان مرد حتی نامی هم برده نمی شود .

بعدا در دوران رنسانس و بازگشت هند به دوران گذشته است که با نفوذ مجدد عناصر فرهنگی تمدن قدیم مادر تبارانه "هاراپا" ، عنصر زن مجددا ولی با کندی رشد می کند تا آنجا که سرانجام ، در "برهمناس" (Brahmanas) و "اوپانیساذ" (Upanisads) دوگانگی جنسی خدایان مزبور مورد قبول قرار می‌گیرد و بعد با تبدیل برهمنیسم به هندوئیسم ، این دوگانگی پیچیده تر میشود و علیرغم یکی شدن کامل بعدی آن دو در شکل دوگانه " شیوا " (Shiva) ، که طرف راستش مرد و طرف چپ اش زن است ، سرانجام پذیرفته میشود . با اینحال این دو معمولا بشکل جدا از هم و در شکل سمبل های جداگانه " لینگا " (Linga) و " یونی " (Yoni) است که باقی میمانند .^{۱۲}

بعدا این "تان تاراس ها" (Tantarass) هستند که تنها به ستایش...خدایان زن مانند "شیوا" (shiva) و "ویشنو" (Visnu) می پردازند و بخصوص تان تاراس های چپی (Vama-Margis) که فقط خدایان زن "دورگا" (Durga) و "رادها" (Radha) را می پرستند .

برای همین است که "تان تارایسم" در مناطقی چون بنگال ، آسام و جنوب هند رشد می‌کند. چرا که این مناطق ، به علت قرار گرفتن در جنوب ، کمتر زیر نفوذ آریائی های مهاجر از شمال قرار گرفته و هندو می‌شوند. برای همین است که در آنجا نفوذ کیش مادر بزرگ (Great Mother) پابرجا تر می ماند.

باین ترتیب می بینیم که چگونه سیستم پدرسالاری آریاها پس از حمله به هند قرن‌ها طول کشید تا خود را بر عقاید و روابط مردم

مسلط کند . با این وجود به دلائلی که گفته شد هیچگاه نتوانست کیش ستایش مادر بزرگ را بکلی از میان بردارد.

چنانچه هنوز هم در بعضی روستاهای هند ، مادر بزرگ _ که امروز "گرامادواتا" (Gramadevata) نامیده میشود ، در معابدی که شکل آلت زندق و کیشیهای آن نه از برهمن ها بلکه از نجس هائی هستند - که احتمالا نسب شان به دوران قبل از آریاها یعنی به تمدن "هاراپا" باز میگردد، ستایش میشوند. چنانکه ما می بینیم در "تانتاراسارا" (Tantara sara) در سرودی خطاب به مادر کبیر که نقش فرمانروای جهان را دارد چنین میآید:

" آه مادر ،

علت و مادر جهان !

تو هنر تنها اولین وجود،

مادر مخلوقات بی شمار،

خالق."^{۱۳}

و یا در "راما کریشنا" اینطور میخوانیم :

"هنگامیکه نه خلقت وجود داشت ،

و نه خورشید،

نه ماه ،

نه ستاره گان ،

و نه زمین ،

و هنگامیکه تاریکی در تاریکی فرو رفته بود ،

مادر ،

کسی که هیچ شکل و صورتی نداشت ،
مطلق و یکی بود. "۱۴"

باین ترتیب است که در تحول مادرتباری به پدر سالاری با افول
اولی ، بتدریج که خدایان زن موقعیت خود را از دست میدهند ، ابتدا و
برای یک دوره ، در سازش با خدایان مرد ، با آنان در یک رده قرار گرفته
و همسر آنان می گردند و در مرحله بعد است که سرانجام جای خود را
به خدایان مرد میدهند .

با اینحال اینکار هم به یکباره انجام نمیگیرد ، به این معنا که در
ابتدا ، این پسران آنانند که بجای شوهرانشان، بخاطر آنکه از تبار خود
آنها میباشند ، جانشینان آنان میگردند.

برای نمونه در اساطیر سومری ، خدای کبیر بنام "نین هور
سانگ" (Ninhursang) که زن بوده و از لحاظ مقام نامش در بالای
لیست خدایان قرار داشته، بتدریج که در جریان قدرتیابی مردان در
جامعه ، مقامش را از دست میدهد، جایگاهش به محلی زیر "انلیل"
(Enlil) که خدای هوا و پسرش بوده تنزل میابد .

اهریمن سازی از خدایان زن

جایگزین کردن خدایان مرد بجای خدایان زن امری نبود که
صرفاً با زور بتواند انجام پذیرد . چرا که اعتقاد و احترام به خدایان جزئی
از اعتقادات هزاران ساله مردم بود و تنها با تغییر در این اعتقادات بود که
ممکن بود بتوان آنها را تغییر داد . هرچند ، تغییر خود واقعیت ، یعنی
قدرت یابی مردان ، خود مهم ترین عامل در تغییر اعتقادات مزبور بود ،

ولی بهر حال ، مبارزه نظری با این عقاید و تغییر آنها بنفع عقاید مردسالارانه نیز چیزی بود که به این تغییر شدت و شتاب می بخشید و بدون آن ، استقرار کامل نظام مردسالاری بجای نظام قدیم باسانی ممکن نمی گردید. از جمله این مبارزات عقیدتی ، یکی هم بدنام کردن و اهریمن سازی از خدایان زن بود. این اهریمن سازی چه بعنوان عاملی در جهت تغییر نظام مادرتباری و چه بعنوان نتیجه تبعی و روبنائی خود این تغییر ، بهر حال ، چیزی بود که در جریان تمام فرهنگهای مردسالار بچشم میخورد . در این اهریمن سازی ، خدایان زن که در نظام مادرتباری مظهر قدرت، روشنائی و حاصلخیزی بودند به مظاهر تاریکی و شرارت تبدیل میشوند .

مثلا در کتاب اساطیری "اکدیان" (Akkadian) بنام "انوما ایلیش" (Enuma elish) ، "تیامات" (Ti'amat) مادرِ والا و خدای زن که همه هستی ، منجمله خدایان زن و مرد ، از رحمِ وی؟ زاده شده اند ، در نظام پدرتباری ، به نماینده تاریکی و بی نظمی در جهان تبدیل میشود و از همین روست که خدایان مرد گرد هم می آیند تا در مبارزه با وی در برابر جهانی که او نماینده آنست ، جهانی با نظم را برپا کنند. این امر در نهایت ..به جنگ میان آنان منتهی می شود . خدایان مرد که از " تیامات" بشدت وحشت دارند "مردوک" (Marduk) را انتخاب میکنند تا هدف آنان را دنبال کند . "مردوک" در مبارزه با تیامات تور قدرتمندش را باز میکند و او را در آن می اندازد ، و هنگامیکه تیامات دهان باز میکند تا او را بلعد وی را از میان برمیدارد . و یا در اساطیر یونان ، که تاریخ آن به دوران گذار جامعه از نظام مادرتبار به پدرسالار مربوط میشود ، این تغییر باین صورت تصویر شده است که "خدای زن

"هرا" (Hera) دلش به حال فاخته خیس ، کثیف و بیچاره ای می سوزد و او را در میان سینه هایش میگیرد و گرم میکند . این فاخته برادرش " زئوس " است که در شکل فاخته در آمده و سرانجام با زور بر هرا مسلط شده ، تاج و علامت فرمانروائی او را بچنگ می آورد . بعدا هنگامی که " هرا" و طرفدارانش بر علیه زئوس قیام میکنند، زئوس او را از یکی از کنگره های بهشت از پا آویزان و بدار میکشد.^{۱۵}

هنگام حمله اسپانیائی ها به قاره امریکا نیز "مایاها" خدایان زن را پرستش میکردند . ولی پس از سلطه اسپانیائی ها بر آنها ، زیر فشار مسیحیت که به شدت مردسالار بود ، خدایان زن آنها ، بتدریج به خدایانِ مسئول اعمال بد و به دیوان تبدیل میشوند . مثلا "گوادالوپه" که زمانی بعنوان خدای حاصلخیزی و تولید و توالد مورد پرستش قرار میگرفت ، بعد از سلطه مسیحیت به اهریمنی تبدیل میشود که دور تا دورش را ماران خطرناک فرا گرفته اند . این تصویر تحریف شده ، برای آن بود که مردم عادی معتقد شوند که زنان از مردان کم ارزش تر و موجوداتی خطرناکند.

یادداشتها

فصل اول

¹ - Ferederick Engels, 'The Origin of the Family, Private Property and the State, English, p. 98-118.

۲- "تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز"، ا.آ. گرانوسکی، صفحه ۲۴ نقل از "زن به ظن تاریخ" بنفشه حجازی، صفحه ۲۹.

۳- "ایران از آغاز تا اسلام"، ر.گریشمن، صفحه ۱۰. نقل از "زن به ظن تاریخ"، بنفشه حجازی، صفحه ۳۰.

۴- "تاریخ اجتماعی ایران"، مرتضی راوندی، صفحه ۲۷. نقل از "زن به ظن تاریخ"، بنفشه حجازی، صفحه ۳۰.

۵- "ایران از آغاز تا اسلام"، ر.گریشمن، صفحه ۳۰. نقل از همانجا، صفحه ۳۲.

۶- "زن به ظن تاریخ"، بنفشه حجازی، صفحه ۳۰.

⁷ - Brefault Robert, the Mothers, p. 359, vol. 1, 1952(1927).

⁸ - Reg Veda, x 85. 84. A. Ludwig's Translation, vol. ii, p. 537, In Brefault Robert, the Mothers, 1952(1927), vol. 1, p. 347.

⁹ - Mahabarata, xiii, 46. Calcata edition, vol. 1. In mothers vol. 1, p. 346.

۱۰- ایده آل بشر، تجزیه تحلیل افکار زرتشت، مهندس جلال الدین آشتیانی، صفحه ۳۳.

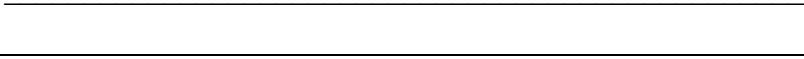
۱۱- رضی هاشم، دانشنامه ایران باستان، عصر اوستائی تا پایان دوران ساسانی، جلد اول، ص ۲۰۰، شماره ۱۴۸ اژی ده در مورد جنگ ضحاک و جمشید

۱۲- دو نوشته مذهبی که همچون ضائم "رگ-ودا" بحساب میآیند. مطالب "برهمناس" و "اوپانی سادز" به سالهای بین ۸۰۰ تا ۶۰۰ ق. م و پس از آن مربوط میشوند.

¹³ - Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, pp. 165-166.

¹⁴ - Ampbell Oriental Mythology, p. 165. In Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, (1974), p. 165-8.

¹⁵ - Masculine/ feminine, Reading in Sexual Mythology and the Liberation of Women, p. 33, Edited by Betty Roszak and Theodore Roszak.



فصل دوم

نظام پدر سالاری و مذاهب جدید

مذاهب پدر سالار

تمام مذاهب موجود مانند یهودیت ، مسیحیت ، اسلام ، هندوئیسم ، زرتشت ، بودیسم ، کنفوسیوس ، تائوئیسم و ... که پیدایش آنان به دوران بعد از پیدایش مالکیت خصوصی و شهر نشینی و تمدن مربوط میشود پدر سالار بوده اند . این امر بهیچوجه اتفاقی نبوده است . نظام مردسالار به نوع جدیدی از مذاهب احتیاج داشت که با مذاهب گذشته متفاوت و حامی و مَبْلَغ ارزشهای جدید مردسالارانه باشند . برای همین ، در تمام دوران پدرسالاری ، مذاهب زن تبار بشدت سرکوب می شده اند و به آنها به هیچ صورتی امکان ابراز وجود و عرضه اندام داده نمی شده است . در نتیجه در این دوران تنها مذاهب مردسالار حق پیدایش و حیات داشته اند .

خصوصیت دیگر این مذاهب این بوده است که همگی مدافع مالکیت خصوصی بوده ، متجاوزین به مالکیت خصوصی را سرزنش و مورد مجازات قرار میداده اند.^۱ علت این امر این بوده است که همانطور که در گذشته بیان شد پیدایش مذاهب مذبور همزمان با پیدایش مالکیت خصوصی و از جمله برای دفاع از آن بوده است . برخورد بسیاری از مذاهب مزبور با زن ، بعنوان موضوع مالکیت ، و فرامین و احکام آنان

در دفاع از حقوق مالکیت پدر و شوهر بر دختر و زن خویش ، و در یک کلام کل اعضای خانواده خویش ، خود نمونه دیگری از این واقعیت است که چگونه پیدایش و تاریخ مذاهب پدر سالار مزبور ، با پیدایش و تاریخ مالکیت خصوصی و سیستم های اجتماعی مربوط به آن گره خورده است .

در واقع همگی این مذاهب نقش روبنای ایدئولوژیک و حقوقی نظامهای مبتنی بر مالکیت خصوصی و مردسالارانه ای را داشته اند که به نیازهای نظام های مزبور برای استقرار سلطه خود پاسخ می داده اند . از این رو وظیفه اصلی این مذاهب منجمله به کرسی نشانیدن ارزشهای مردسالارانه حاکم ، در اذهان و باورهای مردم و دفاع از این ارزشها بوده است .

از جمله مهمترین این مذاهب ، مذاهب سه گانه سامی یعنی یهودیت ، مسیحیت و اسلام می باشند که در فاصله بین ۲ هزار سال ق . م (مذهب یهود) تا ۶۰۰ سال پس از میلاد(اسلام) بوجود آمده و بتدریج در سراسر جهان نفوذ پیدا کرده اند .

مذاهب دیگری نیز که در مناطقی مانند هند ، چین و آسیای جنوب شرقی راه افتاده اند ، مانند مذاهب هندوئیسم ، کنفوسیوس ، تائوئیسم و بودیسم در همین دوران پیدایش یافته اند . این دوران دورانی است که در آن ، همان طور که قبلا به آن اشاره شد ، بشریت قدم به عرصه تمدن ، شهرنشینی و مالکیت خصوصی میگذارد.

البته مذاهب بشمار دیگری نیز طی این دوره در نقاط مختلف جهان پیدایش یافته اند که یا در همان ابتدا در رقابت با دیگران فرصت رشد نیافته و از میان رفته اند و یا بدون آنکه امکان گسترش وسیع یافته باشند در همان حد اولیه خود باقی مانده اند .

درک خطی از تاریخ و نقش آن در شکل گیری مذاهب توحیدی

نظام پدر سالاری مصادف با زمانی بود که نه تنها دست آوردهای تکنیکی و نیازهای مادی حاصل از آن ، بلکه همچنین بعضی تحولات ذهنی انسان در این دوره نیز راه را برای شکل گیری آن هموار نمود. از جمله این تحولات ، یکی هم دستیابی انسان به درک خطی از تاریخ بود که این به نوبه خود راه را برای شکل گیری مذاهب توحیدی ، که باورهایشان بر پایه پیدایش و پایان هستی قرار داشت ، باز میکرد.

در گذشته و در دوران مادرتباری ، همان طور که در قبل به آن اشاره شد ، بشر به طبیعت وابسته بود و مکانیسم های هستی را عمدتاً از طریق مقایسه و تشبیه آنها با مکانیسم های طبیعت درک می نمود. از جمله اینکه، زمان در نظر او در سیکل های بسته ای جریان داشت که تاریخ همواره در آنها تکرار میشد. مثلاً همانطور که بهار آغاز آفرینش و باروری طبیعت و خزان پایان آن بود و این آفرینش و مرگ ، دائماً در هر سال تکرار می شد ، بنابراین ، در نظر انسان ، آینده و گذشته نیز فراتر از یک دوره سالیانه نمیرفت . بنابراین، سیکل زمانی ، در واقع یک سیکل طبیعی بود . چرا که سال ، خود با گردش کیهانی بود که بوجود می آمد و با حالات مختلف آن در شکل فصول متفاوت تقسیم بندی و مشخص می شد .

دورانی که انسان این چنین فکر میکرد مصادف با دوران مادرتباری بود . دورانی که در آن همه چیز منجمله بارآوری زن نیز به

بارآوری طبیعت تشبیه و همچون تقلیدی از آن تلقی میگشت ، و از همین رو به زن ، در این دوران ، بعنوان مادر و زاینده هستی نگاه میشد.

درک خطی از تاریخ و مذهب زرتشت

درک خطی از زمان که در آن انسان، تصور خویش از تاریخ را از قید طبیعت و سیکلهای تکراری آن رها کرده و آنرا در خطی از گذشته، حال و آینده میدید ، باید هزاران سال قبل از میلاد به وجود آمده باشد . نیچه پیدایش آنرا برای اولین بار به ایرانیان و مذهب زرتشت نسبت میدهد . در واقع نیز "زروان اگرته" یا زمان بیکرانه (Zravan Akarana) عنوان منشاء هستی و اصل نخستین ، یکی از ایزدان "اوستا" بوده است . چنانکه در ابتدای هستی ، اهورامزدا و اهریمن توسط همین خدای زمان بیکران بوده است که زاده میشوند.^۲

با اینحال ، زمان بیکران زروان هنوز گرفتار ادوار سیکلی بنام "زمان بزرگ" بوده است . باین معنا که بنابر عقاید مندرج در این مذهب ، حوادث روی زمین پس از هر چند هزار سال ، دوباره عینا تکرار می شده اند. این طرز تلقی از زمان خود بیانگر مرحله انتقالی از درک سیکلی از زمان به درک خطی از آن بوده است . بهرحال ، همین خدای زمان است که در زمان ساسانیان و سپس تحت تاثیر دین "مانی" به خدای بزرگ و آفریدگار اصلی ایرانیان تبدیل می شود. بااین وجود، از نظر برخی از محققین سابقه خدای زمان از این هم عقب تر میرود و به دوران آریائیها، قبل از زرتشت و قبل از آنکه به دو شاخه ایرانی و هندی

تقسیم شوند، بازمیگردد.^۳ چرا که در "وداها" * که او را آریائی های هندی می باشد نیز از آن بنام "مهاکاله" (Mahakala) یاد شده است. در اینجا نیز کلمه مزبور همان معنی زمان بی کرانه را می دهد. بعلاوه، "شیوا"، خدای هندی نیز دارای القاب مختلفی است که یکی از آنها "کاله" یا "مهاکاله" می باشد.

درک خطی از زمان و پیدایش خدای زمان فقط به اقوام آریائی در ایران و هند محدود نمی شده است. در یونانیان باستان نیز به خدائی معتقد بودند که نامش "کرونوس" (Chronos) یا خدای زمان بود. "زئوس" بزرگترین خدای یونانی، از ازدواج همین خدا با خواهرش "رآ" (Rhea) بود که زاده می شود.^۴

بهر حال، اعتقاد به درک خطی از تاریخ در عین آنکه بیان گر یک تحول اساسی در ذهن انسان بود، در عین حال، راه را برای متافیزیک و عقاید خرافی در مذهب زرتشت (برای احتمالاً اولین بار) و مذاهب بعدی منجمله مذاهب مردسالار سامی باز کرد. چرا که این ایده به انسان اجازه میداد بدنبال نقطه شروعی برای آغاز هستی در گذشته و نقطه پایانی برای آن در آینده بگردد و این امر نیز بنوبه خود راه را برای پیدایش آئینهای تک خدایی باز میکرد. چرا که هنگامیکه انسان قائل به تاریخ خطی و بدنبال آن نقطه شروع و نقطه پایانی برای آن میشد در نتیجه نیازمند به خدائی برای آغاز این نقطه شروع یعنی خلق هستی و پایان آن یعنی روز قیامت میگشت

باین ترتیب، عصر خدای واحد مرد در بیش از چهار هزار سال پیش شروع میشود. برای همین است که برای نمونه در عهد عتیق و

* سرودهای مقدس آریائی های مهاجر به هند.

عهد جدید میخوانیم که "در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید، و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه بود، و روح خدا سطح آبها را فرا گرفت... و خدا گفت آبهای زیر زمین در یکجا جمع شوند و خشگی ظاهر گردد، و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید... و خدا گفت زمین نباتات برویاند... و گفت: آبها به انبوه ماهیان پرشود و پرندگان بر بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند... و گفت زمین جانوران را به اجناس مختلف و حشرات و بهائم را به اجناس مختلف بیرون بیاورد... و پس گفت که آدم را شبیه خودمان بسازیم تا بر ماهیان.. دریا و پرندگان آسمان و بهائم و حشراتی که بر زمین میخزند حکومت نماید. پس آدم را آفرید و ایشان را نر و ماده آفرید... و آدم را از خاک سرشت... و در بینی وی روح حیات دمید... و خداوند باغی در جهت مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت... و چهار نهر بیرون آمد تا آن باغ سیراب کند... و خداوند همه اینها را در شش روز به پایان رسانید." (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب اول)^۵ در تقویم رسمی یهود، سال کنونی سال ۵۷۵۸ از خلفت دنیا است و روز ۷ اکتبر سالروز آفرینش جهان^۶ و یا در قرآن آمده:

"آسمانها و زمین را در شش روز آفریدیم (بقره ۱۱۷) و شب را تاریک و روز را روشن آفریدیم... پس زمین را بگسترانیدیم و کوهها را ستونهای آسمان ساختیم (نازعات ۲۷-۳۳) و آبها را به صورت دو دریای شور و شیرین آفریدیم و این دو دریا را با حائلی از یکدیگر جدا کردیم (فرقان ۵۳)، و همه جانوران را از آب آفریدیم که بعضی از آنها بر شکم راه روند و برخی بر دوپا و برخی نیز بر چهار پا (نور ۴۵)، و آدم را از خاک آفریدیم (آل عمران ۵۹)، و به کامل ترین صورت آفریدیم (مومن ۶۴)، و روح خویش را بر او دمیدیم (حجر ۲۹) و چراغهای آسمان را برای راهنمایی او در تاریکی های بیابان و دریا افروختیم (انعام ۹۷)^۷

از این طریق است که درک خطی از تاریخ راه را برای ورود ماوراء الطبیعه ، خدا و آفریننده جهان و فرمانروای آن به تفکر انسان باز کرد . و از آنجا که این تحول مصادف با قدرت یابی مردان و پیدایش مردسالاری بود از اینرو خدای واحد مرد از آب در آمد . بنابراین، خلق خدای واحد بعنوان فروانروای جهان در حالی که خود بیان قدرت یابی مرد در زمین بود ، به نوبه خود نیز راه را برای جا انداختن ذهنیت پدر سالارانه که در آن مرد را به فرمانروای خانه تبدیل می نمود باز میکرد . بعبارت دیگر ، خدای آسمان همزاد طبیعی خدای خانه یعنی پدر بود که همانطور که اولی بر جهان حکمروائی میکرد ، دومی نیز بر قلمرو ...خانه پادشاهی داشت .

باین ترتیب ، همزمانی اندیشه خدای واحد مرد در صحنه تاریخ ، در هزاران سال پیش از میلاد، با پیدایش خانواده و نظام مردسالار در همین زمان اتفاقی و بدون دلیل نبود.

مذاهب تک خدائی لازمه ایدئولوژیک نظام پدرسالاری بودند که پیدایش آنها به پیدایش و شکل گیری نظام پدر سالار که خانواده در مرکز آن قرار داشت کمک میکرد. بی دلیل نبود که مذاهب مردسالار تقریباً همه و تماماً مذاهب توحیدی بودند که همزمان با پیدایش نظام پدر سالاری و به منظور توجیه و تکمیل ایدئولوژیک آن بوجود آمده بودند . به این معنا که ظهور مذاهب توحیدی و قرار گرفتن آنها بجای مذاهب چند خدائی جزئی از روند پیدایش نظام مردسالاری و خانواده پدرسالار بود .

گناه آلودگی سکس در نظام پدرسالاری

در نظام پدر سالاری ، کنترل بر روابط جنسی زن که در نظام قبل ، فاقد هرگونه ضرورت اقتصادی و اخلاقی بود ، به یکی از اصول خدشه ناپذیر زندگی خانوادگی و اخلاقیات مربوط به آن تبدیل می گردد . به این دلیل است که خانواده بعنوان نهادی که در آن روابط آزاد انسانها جای خود را به روابط تحت کنترل و محدود شده توسط مرد می دهد قدم به صحنه می گذارد .

بااین حال ، این به معنای پایان یکباره و کامل همه آنچه که مربوط به گذشته بوده است نیست . هنگامیکه درک طبیعی انسان بدوی از سکس همچون یک رابطه ساده و غریزی با درک نظام پدرسالار از آن بعنوان وسیله لذت جوئی شخصی مرد و موضوع مالکیت وی روبرو می شود ، ...برای مدتها همچنان در برابر آن مقاومت می کند . از جمله به اشکال مختلف می کوشد تا در برابر توجیهات و فلسفه بافیهای مردسالارانه از جنبه طبیعی و واقعگرایانه خود دفاع نماید.

منجمله در حالیکه نظامهای مردسالار و مذاهب یکتا پرستانه مربوط به آن ، شهوت رانی را بعنوان امری شنیع و گناه آلود و نشانی از سلطه تن بر روح قلمداد کرده و تنزه و پاکی انسان را مستلزم رهایی روح از خواستههای تن منجمله رهایی وی از شهوت می دانسته اند ، در مقابل آنان ، نظامهای مادرتباری که هنوز در برابر سلطه مردان مقاومت می کرده اند ، روح و تن را در وحدت با یکدیگر و نه در برابر هم تصور کرده اینطور استدلال می کرده اند که خواستههای تن مانند شهوت نه تنها

همچون باری بر دوش روح قلمداد نمی شده است بلکه ارضای آن بدون آنکه گرفتار هیچ گونه محدودیتی باشد باعث پاکی و جلای روح تصور شده و براحتی حتی توصیه می شده است .

مثلا در میان "تان تارایست" (Tantarists) ها که از اقوام مادرتباری هستند که قبل از حمله اقوام مردسالار آریائی به هند در آن سرزمین می زیستند و بقایای آنها هنوز هم در بعضی از نقاط هند وجود دارند ، بخصوص تا آنجا که به تان تارایست های موسوم به چپ مربوط می شود ، سکس نوعی عبادت و صواب محسوب می شده است . از نظر آنان سکس وسیله نزدیکی افراد به یکدیگر بوده ، و از آنجا که دو طرف ، بخصوص در لحظه اوج لذت جنسی ، بکلی خویشتن را فراموش کرده در هم یکی شده ، و در نتیجه به بالاترین سطح یگانگی دست می‌افته اند امری بسیار مثبت و متعالی بحساب می آمده است . بخاطر همین جنبه یگانه بخشی سکس بوده است که آنها معتقد بوده اند که دو نفری که عمل جنسی میان آن دو رخ می دهد هرچه بیشتر با هم تفاوت داشته باشند بهمان اندازه عمل جنسی آنان از صواب و مزیت بیشتری برخوردار می باشد .

بر این اساس سکس میان دو فرد زشت و زیبا یا دو فرد پیر و جوان یا با رنگهای متفاوت از اهمیت و مقبولیت بیشتری برخوردار بوده است . همینطور بوده است نزدیکی جنسی میان فرد متاهل با فرد مجرد . چرا که در همه این موارد هر چه تفاوتها بیشتر باشد درجه وحدت بخشی سکس بالاتر رفته از نقش برجسته تری در نزدیک کردن افراد به یکدیگر برخوردار می شده است .

واضح است که چنین دیدی با دید گناه آلود و ممنوعه ای که در جوامع مردسالار و منبعث از مذاهب آنان رایج است از زمین تا آسمان

متفاوت است .

نتیجه چنین دید باز و راحتی که در میان تان تاریسته‌های چپ وجود داشته است یکی هم این بوده که هیچگونه محدودیتی بر رابطه جنسی میان افراد برقرار نبوده و رابطه جنسی بعنوان یک امر طبیعی و معمولی و بالاتر از آن مقدس بحساب می آمده است .

منجمله آنکه در معابد آنان مجسمه های بزرگی از آلت مرد وجود داشته که زنان با در آغوش گرفتن مجسمه مزبور ، بوسیدن و نوازش آن و حتی نشستن بر سر آن نوعی مراسم عبادی را بجا می آورده اند . همانطور که بعدا در مذاهب مردسالار بوسیدن و در بر گرفتن مقبره امامان و پیامبران مقدس و مجسمه های آنان رایج می گردد . همین مجسمه ها در میان بومیان قاره آمریکا در بعضی روستاهای پرو نیز وجود دارد که در محل‌های مخصوصی از آنها نگهداری می شود . در اینجا نیز زنانی که بچه دار نمی شوند به محل مزبور رفته و با نشستن بر سر مجسمه مزبور طلب شفا و باردار شدن را می کنند. این نوع علائم مورد احترام ، نه تنها شامل آلت جنسی مرد ، بلکه آلت زنان را نیز در بر می گرفته است . بطوریکه در معابد آنها مجسمه هائی از مهبل زن نگهداری می شده است که برای هرچه بیشتر واقعی جلوه دادن آن ، از جدار آنها قطرات آب برای مرطوب نگاهداشتن داخل آنها ، بوده است .

اینها همه نشان موقعیت کاملا متفاوت سکس در جوامع مادر تبار نسبت به جوامع بعدی بوده است . طبیعتا با سلطه نظام پدر سالاری بر جوامع مادر تبار دید باز و راحتی که در این جوامع نسبت به سکس و رابطه جنسی در میان مردم وجود داشته است براحتی و به یکباره از میان نمی رود و تا مدتها حداقل آثاری از آن در جوامع مردسالار باقی می ماند . در واقع نیز ما بسیاری از اطلاعات خود را در مورد جوامع مادر

تبار و روابط میان زن و مرد در آنها از همین آثار باقی مانده از دوران ماقبل تاریخ است که بدست می آوریم .

از جمله این آثار یکی هم مجسمه های کوچکی است که در نزد سومریان که از جمله قدیمی ترین اقوام متمدن بشری و در ابتدا مادر تبار بوده اند ، یافت شده است . این مجسمه ها که در بعضی از آنها مردان و زنان و در بقیه مردان باهم در حال سکس می باشند باضافه مجسمه های دیگری که آلت مردان را نشان می دهند همگی حاکی از این اند که چگونه اقوام مزبور دید باز و روشنی نسبت به سکس داشته و در میان آنان که در دوران قبل از تاریخ می زیسته اند همجنس گرائی و سکس امری طبیعی و قابل قبول بوده است . بعلاوه آنان هر سال در جشنهای سال نو ، مراسم خاصی برای آزمایش قدرت جنسی مردان داشته اند ، که در آن یک کشیش مرد و زن در برابر دیگران بطور علنی با یکدیگر عمل جنسی انجام می داده اند.^۸

در اروپا نیز قبل از مسیحیت در میان قبایل جرمن همانطور که در گذشته یادآور شدم نظر باز و راحتی نسبت به سکس رایج بوده چنانکه در داستانهای فولکلوریک اسکاندیناوی که در قرن ۱۳ در ایسلند نوشته شده و همچنین در اوراد مذهبی ، طنین سکسی زیادی وجود دارد . با اینحال این دید نسبت به سکس پس از برقراری نظام مردسالاری و بخصوص با آغاز مسیحیت که دیدی کاملاً منفی به سکس داشته ، مغلوب و از میان برده می شود .

در مذهب زردشت نیز (۶۰۰ ق . م) سکس جنبه طبیعی و قابل قبول خود را از دست می دهد. این مذهب هرچند در مراحل اولیه شکل گیری نظام پدرسالاری بوجود میآید، ولی در مورد سکس دیدی کاملاً مردسالارانه و گناه آلود دارد . بطوریکه همانطور که گفتیم به

سکس بعنوان چیزی تنها برای تولید مثل می نگرد تا جائیکه هر نوع فعالیت جنسی را که به چیزی جز تولید مثل منجر شود محکوم می کند.

این مذهب نیز که مانند دیگر مذاهب پدرسالار روح و تن را در مقابل هم و در تضاد با یکدیگر قرار می دهد ، معتقد است هنگامیکه تن بر روح پیروز شود آنوقت تن ، باری بر دوش روح می شود . از این رو انسان برای داشتن یک زندگی خوب باید روح را از سنگینی بار شهوت که از خصائص تن است رها کند . باین ترتیب است که در این مذهب نیز محدودیت سکس برای جلوگیری از چیرگی شهوت بر انسان توصیه می گردد .

ما در اینجا نقش دو مذهب را که در تغییر نظام زن تباری به پدر سالاری نقش موثری داشته اند مورد بررسی قرار می دهیم . این دو مذهب یکی اسلام در شبه جزیره عربستان در نیمه قرن هفتم بعد از میلاد و دیگری مسیحیت در قاره امریکا و در میان سرخ پوستان و بومیان این قاره در قرن ۱۵ و بعد از آن میباشد .

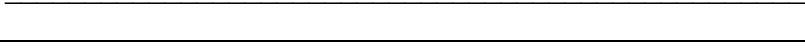
البته مذاهب پدر سالار دیگر نیز همگی به نوبه خود دارای چنین نقشی بوده اند . منتهای مراتب ، دو مذهب مزبور از آنجا که اخیرترین آنها بوده و لذا دارای تاریخ مستند و نوشته شده ای هستند بما این امکان را می دهند که نقش آنان را در استقرار نظام پدرسالاری در این مناطق بصورت مستند تری پی گیری نمائیم .

یادداشتها

فصل دوم

-
- ^۱ --سوره نساء آیه ۵ ، سوره زخرف آیه ۳۲ ، سوره انعام آیه ۱۶۵ ، سوره اسراء آیه ۶ ، و سوره های دیگر ، نقل از علی میرفطروس ، مقدمه ای در اسلام شناسی جلد اول ، صفحه ۴۸ ، چاپ ۱۲
- ۲- برای اطلاع بیشتر به دکتر مهدی فرشاد، تاریخ علم در ایران ، جلد دوم ، صفحات ۵۹۵ و ۵۹۶ ، ۱۳۶۶ ، مراجعه نمایید.
- ۳- ایده آل بشر، تجزیه و تحلیل افکار زرتشت مزدیسنا و حکومت، مهندس جلال الدین آشتیانی، صفحات ۱۵۰-۱۵۱، چاپ ششم، بهار ۱۳۷۱.
- ۴- ایده آل بشر، تجزیه و تحلیل افکار زرتشت مزدیسنا و حکومت، مهندس جلال الدین آشتیانی، صفحه ۱۵۱، چاپ ششم، بهار ۱۳۷۱.
- ۵- شجاع الدین شفا ، تولدی دیگر ، صفحه ۲۳۹
- ۶- همانجا، ص ۲۴۰.
- ۷- همانجا ، همان صفحه.

⁸- Amaury de Riencourt. Sex and Power in History, p. 25 (1974).



فصل سوم

اسلام و نقش آن در استقرار نظام پدرسالاری در میان اعراب

اوضاع اقتصادی - اجتماعی عربستان قبل از اسلام

هنگامی که محمد در قرن هفتم میلادی در شبه جزیره عربستان علم پیغمبری را بر افراشت ، جامعه عربستان مانند نقاط دیگر ، هرچند با تاخیر ، در تلاش بود تا کار گذار از نظام اشتراکی و مادرتباری به نظام مالکیت خصوصی و پدرسالاری را به پایان خود برساند.

این تاخیر دلایل متفاوتی داشت . یکی آنکه شبه جزیره عربستان به دلیل آب و هوای خشک و کویری اش نه از زمینهای کشاورزی وسیع و پر آب برای کشاورزی برخوردار بود و نه دارای مراتع بزرگ برای پرورش دام در مقیاس وسیع بود . از اینرو نظام مردسالاری در عربستان عمدتاً متکی به قبایلی بود که عمدتاً به طور خود کفا به دامداری و کمی هم کشاورزی اشتغال داشتند .

همین امر، یعنی محدود بودن منابع طبیعی برای رشد کشاورزی و دام داری به مقیاس وسیع ، تجارت را به تنها عامل رشد و

ترقی جامعه بخصوص در شهرها تبدیل می نمود. برای همین است که تا قبل از کشف راه تجارتي مانسون توسط یونانیان و هندی ها، شبه جزیره عربستان، برای یکدوره، بخاطر قرار گرفتن اش در مسیر راه های تجارت جهانی، از رونق و شکوفائی بسیار بالائی بخصوص در شهرها و مناطق جنوبی (یمن) و شمالی (اردن و سوریه) که محل عبور کاروانهای تجاری مزبور بودند برخوردار می شود. در همین دوره است که شهرهای پروونقی که در کنترل مهمترین قبایل مرد سالار بودند بوجود می آیند.

با کشف راههای جدید تجارت دریائی از طریق دریای سرخ، مسیر کاروانهای تجاری تغییر می یابد و در نتیجه رونق اقتصادی در عربستان دچار رکود و کندی می شود. بطوریکه بسیاری از شهرها خالی از سکنه می گردند. این امر به همراه عوامل ویران کننده دیگر، نه تنها ادامه تکامل اقتصادی و اجتماعی شبه جزیره عربستان را در همپایی با نقاط دیگر جهان متوقف می سازد، بلکه حتی بخشهای پیشرفته تر آنرا بعقب کشانده به سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی مناطق بدوی و عقب افتاده آن نزدیک میسازد و در نتیجه از تکامل نظام مردسالاری و فرودستی کامل زنان در عربستان، آنطور که در یونان، رم، ایران و سایر نقاط پیشرفته شاهد آن بودیم جلوگیری به عمل می آورد.

بعبارت دیگر، با به سر رسیدن دوران موقت شکوفائی اقتصادی، که در اثر رونق تجاری حاصل آمده بود، نظام اقتصادی در مناطق پیشرفته عربستان که از مرحله بدوی عبور کرده بود، نه تنها نمیتواند به مناطق عقب افتاده مرکزی و غربی گسترش یابد، بلکه در قلمرو خود نیز به حالت بینابینی عقب نشینی می کند.

از اینرو، به هنگام عروج اسلام، نظام مردسالاری و مالکیت خصوصی در عربستان مرکزی هرچند مدت نسبتاً زیادی از عمر آن

گذشته بود ، لیکن هنوز نتوانسته بود از نظر سطح تکامل اجتماعی تا مرحله نهائی خود یعنی مرحله تشکیل دولت و سلطه کامل مردان بر زنان تکامل یابد. در نتیجه، در بسیاری از قبایل عرب، هر چند مردان نیروی مسلط در قبایل را تشکیل می دادند ولی هنوز نتوانسته بودند زنان را از عرصه فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی بطور کامل خارج نموده ، آنان را در وضعیت مشابه زنان در نقاط پیشرفته تر مانند یونان ، رم و ایران ، یعنی به موقعیت برده جنسی و خانگی خود تنزل دهند. از جمله وجود کسانی مانند خدیجه همسر محمد که از جمله بازرگانان عرب بود و محمد را در استخدام خود داشت شاهی بر این مدعی بشمار می رفت .

برای همین در نظام مردسالاری عربستان به هنگام ظهور اسلام ، هنوز بقایایی از نظام مادر تباری وجود داشت ، بطوریکه در آن ، در حا لیکه در قبایل مادر تبار زنان تا حدود زیادی با مردان برابر بودند، در بقیه نیز هرچند تحت کنترل مردان ، ولی از موقعیت نسبتا بالائی برخوردار بودند . نقش اسلام در واقع از میان برداشتن این حالت بینابینی و چند گونگی تاریخی و در نتیجه بیرون راندن کامل زنان از عرصه زندگی اجتماعی ، فرستادن آنان به درون خانه ، محروم کردنشان از تمامی حقوق فردی و اجتماعی ، و در یک کلام تکامل نظام مرد سالاری به سطح موجود آن در پیشرفته ترین نقاط جهان و در نهایت بردگی کامل زنان در دست مردان بود.

بقایای نظام مادرتباری در عربستان و نقش اسلام در از میان بردن آن

یکی از برجسته ترین بقایای مادرتباری در میان اعراب در دوران قبل از اسلام پرستش خدایان زن بود. این خدایان نه تنها در خانه کعبه و نقاط دیگر مورد پرستش دائمی آنان قرار داشتند، بلکه در جنگها نیز برای مددگیری از نیروی آنان بصورت علائم خاص حمل شده مورد اتکاء قرار میگرفتند

مثلا در میان قبیله قریش بهنگام جنگ بر علیه مسلمانان این تصاویر خدایان زن بنام "لات" (Lat)، "منات" (Manaat) و "عزی" (Ozza) بودند که توسط ابوسفیان یکی از رهبران قریش حمل می گشتند. چرا که بنا بر اعتقادات قبایل مزبور این خدایان آنان بودند که با جنگ میان خود سرنوشت نهائی جنگ را تعیین می نمودند.

از اینرو رسم بر این بود که قبیله ای که در جنگ شکست می خورد چه بسا خدای شکست خورده خود را کنار می گذارد و خدای قبیله فاتح و یا خدای قدرتمند دیگری را برای خود انتخاب می نمود. دیگر اینکه در زمان پیدایش اسلام هنوز قبایل مادر تبار در عربستان وجود داشتند. از جمله آنها قبایل "کِنده" (Khanda) و "قاديله" (Gadila) بودند.

خود پیغمبر از جانب مادری به قبیله ای تعلق داشت که مادرتبار بود، چنانکه خودش را پسر "اواتک" (Awatek) از قبیله "سولیم" می خواند.^۱ بعلاوه، بنابر سنت مادرتباری، پیشنهاد ازدواج معمولاً از جانب زن آغاز و تحت کنترل وی (Uxorilocal) قرار داشت.

باین معنا که این زن بود که شوهر خود را انتخاب و برای ازدواج قدم پیش می گذاشت . خدیجه زن پیغمبر خود نمونه ای از این مورد بود. نمونه دیگر "لیلی خطیم بن عدی" بود که خود نزد پیغمبر می رود و تقاضای ازدواج می کند و به او می گوید:

"من دختر کسی هستم که با باد هم عنان بود. من لیلی دختر خطیم هستم. آمده ای خودم را بتو عرضه کنم که مرا بزنی بگیر . پیمبر گفت چنین کردم. لیلی سوی قوم خویش بازگشت و گفت: "پیغمبر مرا بزنی گرفت." گفتند: "بد کردی که تو زنی حسودی و پیغمبر زنان مکرر دارد، برو و خویشتن را رها کن." لیلی پیش پیغمبر رفت و گفت: "مرا رها کن" پیمبر گفت: "رها کردم."^۲

این داستان بروشنی نشان می دهد که اولاً این زن بوده است که پا پیش می گذاشته و از مرد تقاضای ازدواج با خود را می کرده است، و ثانیاً اینکار را بدون اجازه پدر و یا شخص دیگری انجام می داده است که همگی اینها در جامعه پدرسالاری که بعد از اسلام برقرار می شود به عکس خود تبدیل می گردند .

همین طور در قبایل مادر تبار، بهنگام ازدواج این شوهر بوده است که به خانه و قبیله زن نقل مکان می کرده و نه آنطور که بعداً در نظام پدرسالاری رایج می گردد ، که در آن نقل مکان زن به خانه شوهر و خانواده وی باب می شود. بعبارت دیگر، چادر که در زندگی قبیله ای حکم خانه را داشت به زن تعلق داشته و بهنگام ازدواج این مرد بود که از قبیله خود خارج و برای زندگی به قبیله زن و به چادر او نقل مکان می کرد.

حق زنان در گرفتن طلاق قبل از اسلام

قبل از اسلام زنان در قبایل مادرتبار نه تنها خود در مورد ازدواج یا رابطه با مرد مورد علاقه شان تصمیم می‌گرفتند، بلکه در این قبایل بطور کامل از حق طلاق نیز برخوردار بودند و می‌توانستند بدون هیچگونه توضیحی و هر زمان که اراده کنند از شوهر خود جدا شوند. در کتاب "آلآغانی آمده است:

"زنان در عهد جاهلیت، یا حداقل بعضی از آنها، حق متارکه شوهران شان را داشتند، و شکل این متارکه باین نحو بود که اگر آنها باهم در یک چادر زندگی میکردند، زن برای طلاق شوهرش چادر را ۱۸۰ درجه به دور خود می‌چرخاند. باین ترتیب که اگر در آن بسوی شرق بود حالا بطرف غرب قرار میگرفت، و باین ترتیب مرد می‌فهمید که دیگر نباید وارد چادر شود و به قبیله خود می‌رفت."^۳

بعبارت دیگر، از آنجا که چادر یا خانه به زن تعلق داشت زن قصد جدائی خود را با برگرداندن در ورودی چادر به سمت مخالف ابراز می‌کرد و شوهر همین که اینرا میدید دیگر به چادر او وارد نمی‌شد و به قبیله خود باز می‌گشت.

علاوه بر این، در جامعه قبل از اسلام، در عین حال که با نقوذ نظام پدرسالاری چندزنی رایج بود، نظام چند شوهری نیز بعنوان بقایای باقیمانده از نظام مادرتباری همچنان هرچند بطور نادر وجود داشت که در آن زن می‌توانست تا ۱۰ شوهر داشته باشد ولی فراتر از آن بعنوان فحشا قلمداد میشد. عایشه زن پیغمبر می‌گوید:

" گروه آنان تا ۱۰ نفر می توانست برسد . آنها هر کدام می توانستند وارد شوند و با زن بخوابند . وقتی که او حامله می شد و می زائید دنبال آنها می فرستاد و هیچکس نمی توانست از آمدن سر باز بزند . آنها بدور زن جمع می شدند و او به آنها می گفت " خبر دارید که چه شده من یک بچه زائیده ام پسر است . " و او هر یک از آنها را که می خواست بعنوان پدر و مسئول بچه انتخاب می کرد . و آن مرد نمی توانست آنرا رد کند ."^۴

حتی در قبایل پدر سالار نیز اگر نخواهیم بپذیریم که زنان خود در مورد ازدواجشان با مردان تصمیم می گرفته اند، ولی بنا بر شواهدی که وجود دارد، قدر مسلم، این امر بدون مشورت و جلب رضایت آنان انجام نمی گرفته است.

چگونه در اسلام نظام چند زنی برقرار میشود

نظام چند زنی مدتها قبل از محمد در عربستان رایج شده بود. رواج چند زنی در عربستان نتیجه نفوذ و رشد نظام مالکیت خصوصی بود که در این منطقه نیز مانند سایر نقاط جهان از مدتها قبل آغاز گشته بود، ولی از آنجا که این نظام هنوز ، بطور کامل به سراسر مناطق عربستان مرکزی، جائیکه اسلام در آنجا آغاز گشت گسترش نیافته بود، از اینرو در کنار آن نظام مادر تباری نیز به حیات خود ادامه میداد. بنابراین در زمان محمد در عربستان دو نوع نظام در کنار هم وجود داشته و بحیات خود ادامه میدادند.

محمد که خود به بخش پدر سالار جامعه عربی تعلق داشت و از سنن رایج در این بخش پیروی میکرد، در آیه های قران نیز مشخصا از

این نظام حمایت نمود، و پس از تثبیت قدرت خود نیز با ممنوع کردن قواعد نظام مادرتباری، قوانین نظام پدرسالاری و منجمله قانون چند زنی را به تنها قانون در ممالک اسلامی تبدیل نمود و باین ترتیب نقش خود در از میان بردن کامل بقایای نظام مادرتباری و تثبیت نهائی نظام مالکیت خصوصی و پدر سالاری در عربستان را بپایان رساند.

بنابر آیه های قران هر مرد مسلمان می تواند تا چهار زن عقدی و تا هر اندازه که می خواهد کنیز و معشوقه برای خود داشته باشد.

" اگر از اینکه با یتیمان مانند فرزندان خودتان رفتار نکنید ترس دارید ، با چنین زنی که فکر میکنید برایتان مناسب است ازدواج کنید ، با دو یا سه یا چهار تن از آنان- اما اگر می ترسید از اینکه ممکن است با آنها رفتار خوبی نداشته باشید ، پس فقط یک زن بگیرید.^۵

یکی دیگر از شواهد آزادی زنان قبل از اسلام وضعیت زنان انصار در مقایسه با زنان مکه بود ، چنانکه آنها کمتر از زنان مکه تحمل سلطه مردان بر خود را داشتند . چنانچه خلیفه عمر شکایت از این داشت که

" ... ما قریشی ها عادت داریم که بر زنانمان مسلط باشیم . ما وقتی به میان انصار می رویم ، آنها نشان داده اند که مردمانی هستند که زنانشان بر آنها مسلط اند ، و این باعث می شود که زنان ما نیز شروع به سرمشق گرفتن از عادات زنان انصار نمایند ."^۶

نمونه های زنان در موقعیتهای بالا قبل از اسلام

علامت دیگری که از وجود بقایای مادر تباری و موقعیت بالای زنان در عربستان قبل از اسلام خبر می‌دهد، وجود زنانی چون خدیجه زن محمد بود که از ثروت و موقعیت بالائی در جامعه برخوردار بودند و بنام خود تجارت می‌کردند. خدیجه مردان را برای کارهای تجاریش استخدام می‌کرد و آنها را در سود خود شریک می‌نمود. محمد یکی از آنها بود،

و باز بنا بر یک سنت زن تباری این خدیجه بود که پیشنهاد ازدواج به محمد را داد در حالی که خود قبلاً دو بار ازدواج کرده بود. عصما " دختر "مُخاریبه" نیز یکی دیگر از این نوع زنان بود که او نیز از ثروت قابل ملاحظه‌ای برخوردار و به کار تجارت اشتغال داشت. نمونه دیگری از وجود بقایای نظام مادرتباری در عربستان قبل از اسلام، مربوط به زنی بنام "زنوبیه" در قرن سوم قبل از میلاد است که در پالمیرا منطقه‌ای در شمال عربستان به نیابت پسرش برای مدتی به قدرت می‌رسد، وی با سرسختی در برابر امپراطوری روم ایستد و از سرزمین خود دفاع می‌کند و با گرد آوردن مناطقی از متصرفات شرقی روم برای خود، بنام پسر کوچکش "وهاب آل لات" که به "هدیه خدای زن" آل لات معروف بوده، پادشاهی هرچند کم عمر ولی قدرتمندی را فراهم می‌کند، ولی سرانجام شکست خورده و بصورت اسیر به روم برده می‌شود.^۷

"آل لات" همان خدای زنی است که در میان قریش حتی تا

زمان پیدایش اسلام نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود. همان طور که از اسم " وهاب آل لات " معلوم است نسب وهاب به زن و بعبارت دیگر خدای زن " لات " میرود و این نشان دیگرست از اینکه چگونه قبل از اسلام در عربستان نظام مادر تباری برقرار بوده است .

" هند بنت ربیّه "، زن ابوسفیان ، یکی دیگر از زنان عرب بوده که در جنگ با مسلمانان زره به تن می کرده و مانند مردان کلاه جنگ آوران عرب را بر سر می گذارده و همچون آنان میجنگیده است . معروف است که او زنی مستقل بوده و در همه امور ، خودش تصمیم میگرفته. این گفته معروف وی به پدرش است که " من زنی هستم که اختیار زندگیش در دست خودش است و می‌داند چه می‌خواهد."^۸

موقعیت بالای زنان تنها محدود به تجارت ، امور اقتصادی و جنگ نمی‌شد . در موارد دیگر نیز کم نبودند زنانی که از موقعیتی بالاتر از مردان برخوردار بودند. بنا بر تحقیقات " هنری جورج فارمر " در کتاب خود بنام " تاریخ موسیقی در غرب " ، موسیقی از جمله عرصه های دیگری بوده است که زنان در آن سرآمد بوده اند . چنان که قبل از اسلام زنانی که مقام بالای استادی را در موسیقی داشته اند کم نبوده اند. پس از فتح مکه توسط مسلمانان ، از ۳ زنی که بر علیه اسلام آواز می سرائیده اند، دو تن با قبول اسلام بخشیده شده وسومی به قتل میرسد.

مقایسه موقعیت بالای زنان قبل از اسلام با موقعیت کاملا دون و برده وار آنان پس از روی کار آمدن اسلام ، که در آن زنان نه تنها مطلقا دارای هیچ گونه منصب و مقام بالائی نبودند ، بلکه اصولا از زندگی اجتماعی بطور مطلق کنار رفته و در پس خانه زندانی و به برده جنسی و خانگی مرد تبدیل می شوند ، خود گویای عقب گرد عظیمی

است که با سلطه اسلام در موقعیت آنان پدید می آید .
 اینکه طرفداران اسلام استدلال می کنند که اسلام موقعیت زنان را در شبه جزیره عربستان ارتقاء داده چرا که رسم زنده به گور کردن کودکان دختر را که قبل از آن رایج بوده لغو نموده است ، یک استدلال واهی و بی پایه است . چرا که اصولاً رسم کشتن پسران و بعد دختران رسمی بوده است که کم و بیش در تمام جوامع بشری در دوره ای رایج بوده است و در همه این جوامع منجمله در شبه جزیره عربستان منع آن گامی در جهت تحکیم مردسالاری و نه تضعیف آن بوده است .
 همین قدر در اینجا مختصراً اشاره کنم هنگامی که با استقرار پدرسالاری ، دختران بعنوان کالا، قابل خرید و فروش و در نتیجه صاحب ارزش می شوند ، از آن پس زنده بگور کردن آنان برای سودجویی از خرید و فروش آنها منع می گردد. این مرحله ایست که در همه جوامع مردسالار دیگر طی می شود و ویژه اسلام نمی باشد .

آیا بهشت زیر پای مادران است یا روی دوش آنها؟

در مورد مدعیاتی نیز نظیر اینکه در قرآن از زنان تمجید بسیار به عمل آمده ، منجمله اینکه گفته شده است که " بهشت زیر پای مادران است " باید گفت که اینها هیچ کدام به معنای بالا بودن مقام زن در اسلام نمی باشد . چرا که اولاً در اینجا صحبت از مادران و نه زنان است و از اینرو این تعریف و تمجیدها از مادران برای تشویق فریب آمیز آنان در انجام وظیفه تولید مثل و نگهداری از کودکان مرد بکار رفته است .

ثانیا این بیشتر به وعده سرِ خرمن می ماند چرا که اگر واقعا اسلام برای زنان اهمیت قائل بود، در این دنیا حقوق آنان را برسمیت می شناخت و وعده خوشبختی برای آنان را به آن دنیا حواله نمی داد.

ثالثا این وعده نیز از روی دروغ و نیرنگ است. چرا که در قرآن بهشت انحصارا در اختیار مردان است و در هر جا که از جنس مونث و زنان در بهشت یاد شده از آنان بعنوان حوریان بهشتی که برای لذت جوئی مردان بکار می روند یاد شده است و از اینرو وعده تمام لذتها در آن دنیا برای مردان و نه زنان است.

"میهمانان بهشتی (بقره ، ۸۲) در این سرای جاودانی از سعادت ابدی برخوردارند(نساء، ۱۳) و از پاداشی بیکران بهره می برند (مائده،) میوه های بهشتی همواره در دسترسشان است (یس، ۵۷)، و نوشیدنی های فراوان (صافات ، ۴۵) و شراب پاک (مطففین ، ۲۵) که توسط حوریان بر آنها عرضه می شود(دخان ، ۴۴)، حوریانی سپیداندام و فراخ چشم (طور ، ۲۰) ، به لطافت مروارید هائی در صدف (واقعه ، ۲۳) ، که در کنارشان زیر سایه با آنها می آرامند(یس ، ۵۶) و پیش از آن دست هیچ جن یا آدمی به آنان نرسیده است (الرحمن ، ۵۶) و به زیبائی یاقوت و مرجانند (الرحمن ، ۵۸) ، و همیشه باکره اند(واقعه ، ۳۶)"^۹

بنابراین ، چگونه بهشت زیر پای مادران است، در حالی که طبق مندرجات صریح قرآن و روایات مذهبی حضور زنان در بهشت هم ، همچنان که در این دنیا ، فقط و فقط برای خدمتگزاری ولذت جوئی جنسی مردان است و نه چیز دیگر.

سادیسیم لذت جوئی از زن در میان مسلمانان به حدی بوده است که غزالی عالم بزرگ اسلامی در احیای علوم الدین ، اثر معروف خود ، به طور بیمار گونه ای از قول پیغمبر نقل می کند که به هر مرد

مسلمانی که به بهشت می رود دقیقا چهارصد حوری باکره و پانصد حوری دست دوم و هشت هزار بیوه برای همسری تعلق می گیرد.^{۱۰} گفتیم که در عربستان قبل از ظهور اسلام هر چند مالکیت خصوصی و طبقات اجتماعی بوجود آمده و نظام مادر تباری از مدتها قبل در معرض اضمحلال قرار گرفته بود، با این حال هنوز به کلی از میان نرفته بود و در زمان اسلام هنوز بقایایی از آن به حیات خود ادامه می داد.

از همین رو، در میان جماعت مردسالار، نامیدن شخص با نسب مادری نوعی اهانت به وی قلمداد می شد. و این خود نشان این بود که چگونه هنوز، آثار و بقایای نظام مادر تباری زیر تهاجم و حمله قرار داشت. از جمله اینکه دشمنان مردسالار محمد وقتی که میخواستند بزعم خود به او اهانت کنند وی را "ابن آبی کبشاه" یعنی پسر "آبی کبشاه" که یک اسم مونث بود خطاب می کردند.

نمونه دیگری از تلاش اسلام برای تغییر وزنه به نفع مرد سالاری حمایت از قانون عده و تحمیل آن به زنان بود.

قبل از اسلام، در نظام مادرتباری، از آنجا که فرزندان به مادر تعلق داشته و به نسب وی می رفتند، از اینرو باردار بودن زن بهنگام جدائی از شوهرش مانعی در ازدواج بلافاصله وی با شوهر جدید او بوجود نمی آورد. چرا که بچه به مادر تعلق داشت. از اینرو، مهم معلوم بودن مادر بچه و نه پدر وی بود.

ولی هنگامی که در نظام پدر سالاری مالکیت و نسب کودک از زن به مرد منتقل میگردد، از آن ببعد نه تنها سیستم چند شوهری، بلکه همچنین ازدواج بلافاصله زن پس از جدائی از شوهرش نیز ممنوع میگردد. علت این ممنوعیت این بود که چنانکه زن بهنگام جدائی از

شوهرش باردار نطفه وی میبود، آنگاه ازدواج وی با دیگری قبل از بعمل آمدن این نطفه ، میتوانست امر تعیین پدر واقعی کودک را دچار اشکال نماید .

از اینرو اسلام برای رفع این مشکل، زن را موظف به حفظ "عده" یعنی تعویق ازدواج مجدد زنی که از شوهرش جدا شده ، برای مدت زمان معینی (۳ ماه) ، بمنظور روشن شدن وجود احتمالی نطفه و هویت پدر واقعی کودک نمود .

اهمیت قانون "عده" نه در خود آن بلکه در نقشی است که قانون مزبور و به تبع آن اسلام ، در رفع موانع موجود بر سر انتقال کامل جامعه عربستان از نظام مادر تباری به نظام پدر سالاری و در اینجا انتقال حق مالکیت بچه از زن به مرد داشته است .

ما در اینجا دیگر از بعضی موارد واضح مانند قانون ارث که در آن دختر نصف پسر ارث می برد و یا ارزش شهادت زن در دادگاه که نصف مرد است سخن بمیان نمی آوریم . اینها همگی قواعد و مقررات مردسالارانه ای بودند که در شبه جزیره عربستان و در برابر قواعد مادرتبارانه در حال رشد بودند و اسلام نقش نهائی را در استقرار آنها بعنوان تنها قانون جامعه مردسالار ایفا نمود.

کشیدن زنان به زیر پردهٔ حجاب و

قطع رابطه شان با مردان

یکی دیگر از مواردی که در آن اسلام نقش خود را در تغییر نظام جنسی در شبه جزیره عربستان نشان می دهد، حذف قدم به قدم زنان از زندگی اجتماعی ، کشیدن شان به زیر چادر و پرده حجاب یا

بُرَقه و قطع رابطه شان با مردان است .

اینکار در درجه اول توسط خود محمد و در مورد زنان خود وی انجام می گیرد . تا آن موقع تماس شخصی میان زن و مرد در عربستان از نظر سنن موجود نه تنها هیچگونه اشکالی نداشت ، بلکه بسیار رایج بود. فعالیت اقتصادی زنان و همینطور شعر و آواز خوانی آنان که لازمه اش تماس مستقیم زن و مرد با یکدیگر بوده است نمونه هائی از آزادی تماس میان زن و مرد میباشند. بعلاوه ، بسیاری از زنان ، در مقام استادی ، در کلاسهای موسیقی، خود، شاگردان مرد داشته اند .

بعلاوه ، در این دوره ، زنان دارای هیچگونه حجابی که صورت و یا دست و پای آنانرا بپوشاند نبوده اند و آزادانه با مردان رو برو می شده اند . در حالیکه ، بعدا ما میبینیم که با سلطه اسلام ، زنان تمام این آزادی ها را از دست می دهند. تا جائی که نه تنها مجبور به پوشاندن و مخفی نگه داشتن کامل بدن خود از چشم مردان نا محرم شده و حتی حق تماس و صحبت معمولی با آنان را نیز از دست می دهند ، بلکه اصولا از شرکت در ملاء عام و مراسم عمومی در کنار مردان نیز محروم شده و حتی حق خارج شدن از خانه به تنهائی را نیز از دست میدهند و عملا در کنج خانه زندانی می شوند .

محمد اینکار را ابتدا از زنان خود شروع می کند . باین معنا که در خانه خود پرده ای می کشد و زنان متعدد خود را در پس آن قرار می دهد تا توسط پیروان و اشخاصی که دائما به خانه او رفت و آمد داشته اند دیده نشوند .

بعلاوه برای جلوگیری از تماس مردان مزبور که بعضی از آنها از اقوام زنان وی بوده و برای دیدن و گفتگو با آنها می آمده اند آیه اِیْرَا از جانب خدا می آورد که در آن از پیروان وی خواسته می شود که

در صورت نیاز به تماس با زنان وی ، اینکار را از پس پرده انجام دهند .
 به این معنا که اگر درخواست آب آشامیدنی یا غذا از آنان کردند ، آنرا از پشت پرده دریافت نمایند . این درخواست بخاطر آن بوده است که گاهی مهمانان به هنگام درخواست و دریافت نوشیدنی و غذا از زنان محمد دستشان با دست آنان تماس پیدا کرده و این خوش آیند او نبوده است . از این روست که آیه ای به این مضمون توسط وی به پیروانش ابلاغ می گردد.

" ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه اذن دهید ... و هر گاه از زنان رسول متاعی می طلبید از پس ... پرده طلبید که حجاب برای آنکه دل های شما و آنان پاکیزه بماند بهتر است و نباید هرگز رسول خدا را (در حیات) بیازارید و نه پس از وفات هیچ گاه زنانش را به نکاح خود در نیاورید که این کار نزد خدا (گناهی) بسیار بزرگ است."^{۱۱}

همینطور در آیه ای از زنان پیغمبر خواسته می شود که از خدا بترسند و با مردان به نرمی و نازکی صحبت نکنند مبادا که آنان را تحریک نمایند .

" ای زنان پیغمبر شما مانند یکی دیگر از زنان نیستید . اگر خدا ترس و پرهیز کار باشید پس زنهار نازک و نرم با مردان سخن مگوئید مبادا آنکه دلش بیمار است و به طمع بیافتد (بلکه متین و) درست سخن بگوئید."^{۱۲}

جالب است که در هر دوی این موارد محمد هنوز قدرت اعلام و اجرای این مقررات را برای کل زنان عرب ندارد چرا که مقررات مرد

سالارانه مزبور با معیارها و ارزشهای موجود در جامعه بسیار فاصله داشته اند و از اینرو آنها را ابتدا فقط در مورد زنان خود اعلام می نماید . حتی دلیل و بهانه ای را که برای این منظور مورد استفاده قرار می دهد نه یک دلیل جنسی که به همه زنان عرب مربوط گردد بلکه دلیل خاص متفاوت بودن زنان خود با زنان دیگر عرب می باشد. تازه همین کار نیز به زور تهدید و تشویق است که به زنان محمد تحمیل می شود. و گرنه نیازی به آوردن آیه های تهدید آمیز از این نوع نبوده است.

" ای زنان پیامبر ، هر یک از شما که کار ناروایی انجام دهد، او را در برابر دیگران عذاب خواهیم داد و این کار بر خدا آسان است و هر کدام از شما که از او و رسول او فرمانبرداری کند ، و نکوکار باشد ، پاداشش را دو برابر خواهیم کرد. " ^{۱۳}

اینها همگی نشان می دهد که قوانین اسلام برای زنان به هیچ وجه جنبه رهایی بخش نداشته است . چرا که در غیر این صورت، میبایست داوطلبانه پذیرفته شده و احتیاجی به این همه تهدید و تشویق نداشته است .

بالعکس ، اینها همه حاکی از آنند که زنان عرب بهیچوجه در موقعیتی نبوده اند که بتوان موقعیت آنها را یک شبه و با یک فرمان تغییر داد. بلکه محدود کردن آنان از زندگی اجتماعی و حقوق فردی شان تنها به تدریج و تنها با استفاده از تاکتیک های قدم به قدمی که محمد بکار می برده امکان پذیر بوده است .

بعبارت دیگر، شخصی بودن دلایل مورد استفاده محمد، برای محدود کردن زنانش ، خود بقدر کافی نشان می دهد که چگونه جامعه آنزمان عربستان هنوز دارای اخلاقیات و ارزشهای مردسالارانه کافی -

حداقل در این موارد، برای آنکه وی بتواند با تکیه بر آنها مقررات مردسالارانه خود را در مورد زنان پیاده کند نبوده است .

منع آرایش و بیرون رفتن از خانه

در مورد منع بیرون رفتن زنان از خانه نیز محمد کار را ابتدا از زنان خود آغاز میکند و از آنها می خواهد که در خانه مانده ، آرایش نکنند و مانند عربهای پاگان (کافر) در بیرون گشت نزنند .

"در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرائی نکنید..."^{۱۴}

در اینجا نیز واضح است که آرایش نکردن زنان معیار جدیدی است که در جامعه موجود یعنی در دوره جاهلیت (این صفتی است که اسلام به جامعه قبل از خود نسبت می دهد تا محتوای جهل پرستانه خود را در زیر آن پنهان نماید ، در حالی که عصر جاهلیت در واقع با ورود اسلام است که آغاز می شود) وجود ندارد و محمد سعی در برقراری آن در میان اعراب دارد . چنانکه در آیه دیگری نیز سعی در برقراری حجاب و پوشاندن بدن زنان از چشم مردان غریبه دارد .

"زنان باید چشمانشان را از نگاه نارو بپوشانند و همینطور بر سینه و شانه شان مقنعه بگذارند و زینت و جمال خود را جز برای شوهرشان و افراد خانواده بر کسی آشکار نکنند و طوری پا بزمین نزنند که زینت پایشان معلوم شود..."^{۱۵}

واضح است که در اینجا آرایش زنان برای تنها شوهرانشان و ممنوعیت انجام آن برای دیگران، ممنوعیت صحبت کردن با دیگران، پوشاندن سینه و پا و زینت آلات آن از چشم دیگران و استفاده از آنها فقط برای شوهران خود و سرانجام در خانه ماندن و در بیرون گشت نزدن همگی اجزای گوناگون سناریویی بوده که هدف آن خانه نشین کردن زنان و و قرار دادن آنها تحت کنترل مردان بوده است.

بعلاوه، نفس محدود کردن آزادی های زنان از طریق مقررات جدید، خود دلیل محکمی بر وجود این آزادی ها در گذشته (در دوران جاهلیت !!!) و نقش اسلام در از میان بردن آنها در عربستان بعد از اسلام می باشد.

چرا در اسلام و مذاهب دیگر

قوانین ضد زن بمرور ایام جابرا نه تر میشوند؟

البته حذف کردن زنان از زندگی اجتماعی همان طور که قبلا نیز به آن اشاره شد به آسانی و یک شبه انجام نمی گیرد و اینجا و آنجا با مقاومت های زیادی مواجه می گردد که زنان خود محمد را نیز در بر می گیرد.

مثلا عایشه یکی از زیباترین زنان عرب که در سن کودکی به عقد محمد در می آید، به سختی زیر بار شرایط جدید میرفته است. منجمله اینکه همواره از قبول حجاب و استفاده از آن خودداری می ورزیده و اینطور استدلال میکرده که اگر خدا این زیبایی را به من داده چرا باید آنها را بپوشانم.

بهرحال زنان، همچنان تا مدت ها، کم و بیش در زندگی

اجتماعی حضور دارند. فی المثل، زن عمر خلیفه دوم، به هنگام خلافتِ وی به مسجد می رفته و همچنان در میان مردان نماز می گذارده است.^{۱۶} و یا "نصیبه بنت کعب" زنی است که در جنگهای مسلمانان به نفع آنان شمشیر می زده است. وی ۱۳ بار در جنگ زخمی می شود تا وقتی از جنگ کناره می گیرد.

در جبهه مخالف مسلمانان نیز، همانطور که در گذشته گفته شد، ما زنانی چون زن ابو سفیان را داشته ایم که دوش به دوش مردان میجنگیده اند.^{۱۷}

اینها همه نشان می دهند که نفوذ زنان و موقعیت آنان در میان اعراب، هنگام عروج اسلام، طوری نبوده است که به سادگی و یک شبه بتوان آنها را از میان برد.

حتی هنگام مرگ محمد، که روگردانی از اسلام و شورش های قبیله ای بر علیه آن بخاطر جور و ظلم حکومت اسلامی بالا میگیرد، ما همچنان شاهد نقش و حضور زنان در این شورشها و حتی رهبری یکی از آنها در یکی از این شورشها هستیم.

"سجاح"، دختر "حارث بن سُؤید"، زنی است که در مخالفت با اسلام ادعای پیغمبری می کند و بلافاصله طایفه "هُذَیل" که مسیحی بوده اند به او می پیوندند. همچنین، گروهی از طایفه "بنی تمیم" به او می پیوندند.^{۱۸}

در قیام خوارج بر علیه خلافت علی خلیفه چهارم در ۶۵۸ میلادی نیز، بعضی از فرقه های آنها مانند "شبییه" در انتخاب خلیفه فرقی میان زن و مرد نمی گذاردند و امامت زنان را نیز جایز می شماردند^{۱۹} که اینها همگی حاکی از بقایای سنن قوی مادرتباری در عربستان و نقش برابر زنان با مردان در بعضی قبایل بوده است.

با اینحال به تدریج که پایه های قدرت و حکومت اسلامی مستقر و گسترش میابد، به موازات آن آخرین مقاومت های زنان نیز سرکوب و از میان رفته و ارزشهای پدر سالارانه بطور کامل در جامعه مستقر می شود. هرچند این امر بیش از یک قرن به طول می انجامد.

سرانجام، با روی کار آمدن حکومت عباسیان، بخصوص در زمان خلافت هارون الرشید (۷۶۰ م.)، یعنی بدنبال بیش از یک قرن مقاومت و مبارزه، زنان تقریباً بطور کامل از زندگی اجتماعی کنار گذاشته می شوند. بطوریکه دیگر بدون شوهر و یا مردی از اقوام درجه اول شان نمی توانند در ملاء عام دیده شوند. و یا حجاب زنان که از زمان محمد و از خانواده وی شروع می گردد، در جریان یک سرکوب صد ساله است که سرانجام با زور و تهدید همه جا گیر می شود. ما دیدیم که حتی خود زن محمد عایشه حاضر به قبول آن نمی گردد.

با اینحال، حتی همین که حجاب از خانواده محمد فزونی یافته و عمومی می شود باز هم تا زمان انتقال مرکز خلافت به بغداد در زمان عباسیان هنوز پوشاندن صورت شامل آن نمی شود، و تنها در این زمان یعنی پس از نزدیک به ۱۲۰ سال مبارزه و فشار است که با مجبور کردن زنان به پوشاندن صورت خود در زمان هارون الرشید، حجاب و در پرده نگاه داشتن زنان کامل می شود.

ما در اسلام نیز مانند یهودیت و مسیحیت می بینیم که به تدریج که در طول قرن ها قدرت اشراف و زمینداران فئودال که همگی مرد بوده اند افزایش می یابد، قوانینی که بر علیه زنان وضع می گردد به مرور زمان هرچه شدیدتر و ظالمانه تر می گردد. برای همین است که ما شاهد این هستیم که قوانین حدیث در مورد زنان جابرانه تر از قوانین قرآن اند. چنانکه برای مثال در قرآن قوانین مربوط به حجاب شامل

پوشاندن صورت نمیگردد. در حالیکه بعداً زنان مجبور به پوشاندن صورت خود نیز میگردند. و یا در حالیکه در ابتدا، بنا بر آیه های قرآن مجازات زنا برای زنان و مردان یکسان و برابر ۱۰۰ ضربه تازیانه بوده است.^{۲۰} ولی طی قرن‌ها بعد که نظام اسلامی بر پایه های فئودالی جا افتاده و قدرت اقتصادی مردان با فتوحات خود قدرتمند تر و از اینرو سلطه مردان بر زنان بیشتر می شود، نه تنها مجازات زنا تشدید می‌گردد بلکه همچنین برای زنان نسبت به مردان مجازات بالاتری در نظر گرفته می شود. برای زن شوهر دار سنگسار و برای مرد تنها ضربه شلاق.

در اوائل مسیحیت نیز چند زنی جایز نبوده و تاکید زیادی بر این می شده که مرد باید تا پایان عمر با زنش باقی بماند.^{۲۱}

در حالیکه بعداً با جذب مسیحیت توسط فئودالیسم و قدرت مند شدن کلیسا و کشیش ها این قوانین تغییر یافته و عوض می شوند، بطوری که در زمان سنت اگوستین وی و دیگران اعلام می دارند که چند زنی نه برای ارضای جنسی بلکه برای تضمین باز تولید و تکثیر جامعه بشری مجاز و مطابق میل و اراده خدا می باشد. همانطور که گفته شد همواره در هر جامعه ای شدت و حدت قوانین و مقررات ضد زن تابعی است از موقعیت زنان و درجه سلطه مردان بر آنها و بعبارت دقیقتر تعادل قوا میان طبقات حاکم مرد سالار و طبقات تحت ستم منجمله زنان. در نتیجه ما در همه جوامع می بینیم که چگونه به تدریج که همراه با رشد نیروهای مولده و ثروت انباشت شده در دست مردان، قدرت آنان افزایش مییابد، این افزایش قدرت، بر سلطه آنان بر زنان نیز، همچنانکه بر همه گروههای اجتماعی دیگر می افزاید. افزایش همین قدرت است که خود را در تشدید قوانین ضد زن در طول تاریخ همه

مذاهب نشان می دهد

در تورات عهد عتیق و عهد جدید نیز این تفاوت قوانین نسبت به زنان به چشم می خورد. چنانکه در اولی مجازات پدری که دخترش را به غیر یهود شوهر می دهد آتش زدن مغازه اوست، در حالی که در دومی علاوه بر این، قتل وی نیز توصیه می شود. حتی در یونان نیز، در دوران "ایونی" که در آن، در به روی زنان قفل، و برای جلوگیری از خیانت زنان، بر سر آنان، سگهای نگهبان گمارده می شد، وضع زنان نسبت به یونان "دوریک" در دوران قبل از آن، بدتر بوده است.

آیا اسلام وضع زنان در ایران و سرزمینهای

مفتوحه را بهبود بخشید؟

اسلام، نه تنها در عربستان، بلکه در خارج از آن نیز، به هر کجا که می رود، همینکه با کوچکترین حقوق باقیمانده از گذشته برای زنان مواجه می گردد، این حقوق را تحت قوانین اسلام و با خشونت از میان برمی دارد. ایران ساسانی تنها یک نمونه از این موارد به شمار می آید.

هنگام حمله مسلمانان به ایران، سابقه نظام پدرسالاری در این سرزمین به حدود ۲۵۰۰ سال قبل میرسید. این زمانی بود که اقوام مردسالار آریائی با نفوذ خود از مناطق شمالی مناسبات مادر تبار در ایران را در هم پیچیدند و نظام پدرسالار خود را جایگزین آن نمودند. ما قبلاً دیدیم که چگونه زنان علیرغم اینکه در اثر این حملات تحت سلطه مردان قرار گرفتند، ولی در ابتدا، بخصوص در دوران

ودیک در هند ، همچنان از حقوق بسیار بالائی برخوردار بودند. با اینحال ، با افزایش قدرت و ثروت مردان در طول تاریخ ، که از طریق استثمار بردگان در نظامهای برده داری و بعدا سرفها در نظام فئودالی در این مناطق حاصل شده بود ، به تدریح سلطه مردان بر زنان به جائی می رسد که زنان چه در ایران و چه در هند تقریبا تمامی حقوق خود را از دست می دهند.

با این وجود، با سلطه مسلمانان ، در این مناطق نیز مانند نقاط دیگر ، زنان که از مدتها قبل به بردگی مردان در آمده اند ، همان اندک حقوقی را هم که از گذشته برای خود حفظ کرده اند به کلی از دست می دهند. نمونه ای از این امر را می توان در ایران ساسانی مشاهده کرد. در اینجا نیز هر چند نظام پدرسالاری قدرتمندی برقرار بود ، با این حال زنان از حقوق اندک بیشتری نسبت به آنچه که اسلام به آنان عرضه می کرد برخوردار بودند .

از جمله و تنها برای نمونه اینکه ، در دوران ساسانیان دختر می توانست به میل خود و بدون اجازه پدر نیز ازدواج کند که در این صورت او را "خود سرا" می نامیدند ، هر چند مقام او از دختری که با اجازه والدین خود ازدواج کرده بود پست تر بود.^{۲۲}

همینطور ، اگر دختری در اثر رابطه جنسی با غیر شوهر خود صاحب فرزند میشد ، نه تنها از ارث محروم نمی شد ، بلکه تا زمانی که هنوز شوهر نکرده بود از پدر خود نفقه دریافت میکرد.^{۲۳}

در حالیکه در اسلام ، همانطور که دیدیم نه تنها رابطه خارج از خانواده بکلی ممنوع بود ، بلکه فرد خاطی با مجازات سختی نیز روبرو می شد. ما در کشورهای اسلامی دیدیم که چگونه دخترانی که قبل از ازدواج باردار شده بودند، اگر به دست پدر یا برادر خود به قتل نمی

رسیدند ، بدون شک و برای همیشه از خانه اخراج و حتی از گرفتن نام فامیل برای فرزند خویش محروم می شدند، چه رسد به اینکه برای کودک خود نفقه ای دریافت کنند .

در اینجا نیز ، اسلام ، مانند عربستان ، نقش خود در از میان بردن مختصر آزادی های باقی مانده از گذشته بطور کامل ایفا می کند و با محروم کردن زنان از هرگونه آزادی، سیاهترین شکل پدرسالاری را به آنها تحمیل می کند.

یادداشتها

فصل سوم

¹- the Arab Women in the Pre-Islamic and Islamic Periods, Dar Ihya el Kotob el Arabia, 1921, p. 1950. In Nawal El Sa'dawi, "Hidden Face of Eve, Women in the Arab World", p.126.

^۲- طبری محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، جلد چهارم، فارسی ص ۱۲۹۷.

³- About Farag El Esfahani, Al Aghani, Vol. 16, p. 2. In Nawal El Sa'dawi, "Hidden Face of Eve, Women in the Arab World", p. 127.

⁴ - Ibid., p. 27.

۵ - سورة النساء، آیه ۳، قمیشی.

⁶ -Wall, Muhamad at Madina, pp. 381-2. In Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, (1974), p. 188.

⁷ - Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, (1974), p.75.

⁸ - Mohamad Ibn Saad, Al Tabakat El Kobra,1970, Vol. 8, p.320. In Nawal El Sa'dawi, Hidden Face of Eve, Women in the Arab World, p. 125.

^۹ - شجاع الدین شفا، تولدی دیگر، صفحه ۳۳۶، فارسی، چاپ ویژه امریکا.

۱۰- غزالی، احیای علوم الدین، جلد چهارم، چاپ قاهره، ۱۳۴۸ هجری. نقل از تولدی دیگر، شجاع الدین شفا، صفحه ۳۳۶.

۱۱- قرآن، سوره احزاب، آیه ۵۳ (۵۳-۳۳)، قمشه ای.

۱۲- قرآن، سوره احزاب، آیه ۳۲ قمشه ای.

۱۳- قرآن، سوره احزاب، آیه ۳۰ و ۳۱. قمشه ای.

۱۴- قرآن، سوره احزاب، آیه ۳۳، قمشه ای.

۱۵- قرآن، سوره النور، آیه ۳۱، قمشه ای.

¹⁶ - Parinder, Edward Geoffrey, Sexual Morality in the World Religions, p. 173-4, 1996.

¹⁷ - Mohamad Ibn Saad, El Tabakat El Kobra, Vol. 8, Cairo, 1970 p. 320. In Nawal El Saadawi, Hidden Face of Eve, Women in the Arab World, p. 125.

۱۸- تاریخ طبری جلد ۲، ص ۴۲۷؛ روضه الصفا، جلد ۲، صفحه ۶۰۸-۶۱۲. نقل از "مقدمه ای در

اسلام شناسی"، جلد اول، صفحه ۷۵، چاپ دوازدهم.

- ۱۹- تاریخ طبری ، جلد ۸ ، صص ۳۶۲۴-۳۶۲۶ ؛ الفرق بین الفرق ؛ صص ۴۷- ۷۰ . نقل از "مقدمه ای در اسلام شناسی" ، جلد اول، علی میرفطروس (بابک دوستدار)، صفحه ۷۵ ، چاپ دوازدهم
- ۲۰- "باید شما مومنان هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات کنید و هرگز در مورد آنان در دین خدا رفت و ترحم روا ندارید ... " قرآن ، سوره النساء، آیه دوم، قمیشی و یا " زنهایی که مرتکب زنا شوند در خانه نگهدارید تا عمرشان پایان برسد و یا الله برای آنها راهی پیدا کند." قرآن ، سوره نساء ، آیه ۱۵
- ۲۱- " هر کس که زنش را کنار بگذارد و یا با کس دیگری ازدواج کند مرتکب زنا بر علیه زن خود می‌شود." ، از گفته های منسوب به مسیح .
- ۲۲- کشور داری و جامعه ایرانیان در زمان ساسانیان ، عباس مهرین ، صفحه ۱۰۲ ، نقل از "زن به ظن تاریخ" ، بنفشه حجازی ، صفحه ۱۷۶
- ۲۳- تاریخ ایران باستان ، حسن پیرنیا، صفحه ۹۵۲ ، نقل از "زن به ظن تاریخ" ، بنفشه حجازی ، صفحه ۱۷۶.

فصل چهارم

تلاشی نظامهای اشتراکی مادر تبار در آمریکا بدست اروپائیان

مسیحیت پدر سالار در برابر سرخپوستان مادر تبار

نمونه دیگر از نقش مذاهب مردسالار در استقرار نظام پدرسالاری مربوط به مسیحیت به هنگام کشف قاره امریکا و ورود اروپائیان به آن از قرن ۱۵ میلادی به بعد می باشد .

در اینجا نیز ما می بینیم که چگونه هیئت های مذهبی مسیحی با کمک دولتهای مربوطه ، کوشش سازمان یافته و کاملا سیستماتیکی را بخرج می دهند تا از طریق فریب ، رشوه ، زور و خشونت ، نظام مادر تبار در میان سرخپوستان قاره آمریکا را از میان برده و ارزشهای پدر سالارانه ای را که با خود از اروپا به ارمغان آورده بودند، جایگزین آن نمایند.

این نظام پدرسالارانه در دوره ای که اروپائیان به این قاره پا می گذارند و بخصوص در جریان تغییر و تحولات بعدی آن ، بر پایه مالکیت خصوصی و کنترل انحصاری وسائل تولید توسط مردان و تفکیک حوزه فعالیت مردان و زنان از یکدیگر بنا شده بود. زنان به کار در داخل

خانه و مردان عهده دار امور خارج از خانه بودند. این تقسیم کار میان زن و مرد، همان طور که در گذشته دیدیم، بیان تئوریزه شده همان بردگی جنسی و ... خانگی زن در نظام سرفداری و بی حقوقی وی بود که همچنان در نظام سرمایه داری اروپا به شکل معاصر شده آن ادامه داشت. به یکی از توصیفات اروپائیان از یک زن ایده آل توجه کنید:

"از حیوانات اهلی، شما می بینید که چگونه یک تازی یا یک سگ "Mastiff" و یا یک سگ کوچک، چه در جاده، چه سرمیز، یا در بستر خواب، همیشه کنار کسی که از او غذایش را می گیرد می ماند، و در حالی که با بقیه سخت و تند است نسبت به او خجل و شرمنده است."^۱

همین طور، به بخشی از نطق نیچه، فیلسوف آلمانی در قرن ۱۹ که به بهترین وجهی دید حقارت آمیزی را که جامعه مردسالار اروپائی، بهنگام مواجهه با بومیان آمریکای شمالی، نسبت به زنان داشته مجسم می سازد. این نطق برای دخترانی که مدرسه آشپزی را به پایان رسانده اند ایراد شده است:

"زنان می خواهند متکی به خود شوند و به این دلیل شروع به روشن کردن مردان نسبت به اینکه "زنان چنان و چنان" اند کرده اند: این یکی از بدترین چیزهایی است که برای زشت کردن اروپا پیش آمده است... زنان باید خجالت بکشند؛ چقدر علم فروشی، سطحی گری، آقا معلم شدن، خرده گستاخی، هرزگی و بی حیائی در زنان نهفته است - رفتار آنها را تنها می توان با رفتار کودکان مقایسه کرد - و چه خوب که تاکنون همه اینها به کمک ترس از مردها تحت کنترل و سرکوب قرار گرفته است ... هنر بزرگ زن دروغگوئی است، مهمترین چیز برای او ظاهر و زیبایی اش است ... آیا هرگز دیده اید که خود زنان به وجود عمق و تعمق در مغز خودشان اعتراف کرده باشند، یا به وجود عدالت در قلبشان؟ و آیا این حقیقت ندارد که

تاکنون ، بیش از همه ، این خود زنها بوده اند که خودشان را تحقیر کرده اند_ و نه بهیچوجه ما مردان؟

حماقت در آشپزخانه: زن بعنوان آشپز: بی فکری وحشتناکی که باعث شده تغذیه خانواده و ارباب خانه به فراموشی سپرده شود! زن هنوز نمی داند معنای غذا چیست- و آنوقت می‌خواهد آشپز شود . اگر زن ، موجود با فکری بود ، بعد از هزار سال آشپزی ، بطور قطع ، تاکنون توانسته بود حقایق بزرگی را در مورد فیزیولوژی انسان کشف کند ، و هنر درمان کردن را به دست آورد. وجود آشپزهای بد- و نبود آشکار عقل در آشپزخانه - تا همین حالا ، تکامل انسان را برای مدت درازی به تعویق انداخته و بیش از همه به آن لطمه زده است: حتی امروز هم اوضاع بهبود چندانی حاصل نکرده است.^{۲۱}

در مقابل آن ، تقسیم کار در جوامع مادرتبار در میان اقوام بدویِ ماقبل تمدن قرار داشت ، که در آنها ، همانطور که دیدیم ، کار مردان شکار و جنگ و کار زنان جمع آوری دانه های گیاهی و بعد باغداری و کشاورزی اولیه بود . در این تقسیم کار ، زنان تولید کننده عمده مواد غذایی و در نتیجه از موقعیت اجتماعی- اقتصادی برابر و حتی از بعضی لحاظ قابل اهمیت تری از مردان برخوردار بودند .

این وضع بخصوص در مراحل پایانی نظام اشتراکی و مادر تبار در جوامع مزبور صدق می‌کرد ، چرا که در این دوره با کشف باغداری و کشاورزی توسط زنان و کنترل آن توسط آنان ، قدرت و اهمیت زنان به اوج خود می رسد . با اینحال، همانطور که گفته شد هر چند زنان از نقش اقتصادی مهمتری نسبت به مردان برخوردار بودند، با اینحال پایه های اشتراکی و همگانی مالکیت مانع از آن می‌گشت که نقش برتر افراد در حیات اقتصادی جامعه به سلطه آنان بر دیگران و پیدایش گروه‌های اجتماعی مسلط منجر گردد . از اینرو بود که زنان در این جوامع با وجود

نقش اقتصادی مهم‌ترشان همچنان در موقعیت برابری با مردان بسر می‌بردند .

بومیان قاره آمریکا نیز بهنگام ورود اروپائیان ، و تا چند قرن بعد که اروپائیان مردسالارنظام اجتماعی آنان را بطور کامل متلاشی و در خود حل کردند در چنین وضعیتی بسر می‌بردند. در این جوامع که در آن زمان مراحل نهائی نظام مادرتباری و نظام اشتراکی را طی می‌کردند ، مردان به کار شکار و جنگ و زنان به کار کشاورزی مشغول بودند . از اینرو کنترل و استفاده از زمینها تماما در دست زنان قرار داشت .

قبایل بومیان امریکای شمالی هر کدام بطور متوسط حداکثر تا ۴۰۰۰ نفر عضو داشتند. چنان که کل اعضای کنفدراسیون ایروکوای ها (Iroquois) که از اتحاد ۵ قبیله بوجود آمده بودند به حدود ۲۰ هزار نفر برآورد میشدند. البته قبیله ای مانند چروکی نیز وجود داشت که به تنهائی تا نزدیک به ۲۶ هزار نفر را در بر می گرفت .^۳

در مناطق رو به جنوب ، مانند مکزیک ، که در آن اقوام بومی نسبت به مناطق امریکای شمالی ، به مراحل بالاتری از تکامل اجتماعی و اقتصادی خود دست یافته بودند ، نظام اجتماعی قدیم تقریباً دچار اضمحلال شده بود . ولی در امریکای شمالی که در آن اقوام کوچک و بدوی تر بومیان می زیستند ما بیشتر به شکل تیپیک و دست نخورده تر تقسیم کار رایج در میان جوامع مادر تبار برمی خوردیم . از جمله این اقوام ، بومیان قبیله سنکا (Seneca) بودند.

نظام اشتراکی و مادرتبار در میان "سنگا" ها

"سنگاها" یکی از ۵ گروه اتحادیه ایروکوای ها (League of Iroquois) را که مدتها قبل ، از غرب "میسی سی پی" مهاجرت و در روستاهای شرقی نیویورک امروزی ساکن شده بودند تشکیل می دادند. بهنگام ورود اروپائیان به آمریکای شمالی در قرن هفدهم، مردان در این روستاها به کار شکار و جنگ و زنان به امر کشاورزی اشتغال داشتند .

از جمله تاریخ اساطیری آنان با خدای زنی شروع می شد که از آسمان به زمین افتاده بود تا اولین زن روی زمین را بدنیا آورد . این خدای زن به همراه خود دانه و ریشه هائی را بزمین آورده بود که درختان وحشی ، میوه ها و گلها از آنها روئیده شده بودند .

همینطور، بومیان سنگا بر این باور بودند که محصولاتمانند سیب زمینی ، لوبیا، کدو، ذرت و غلات ، که زنان سنگا در این زمان کشت می کردند از گیاهانی که از گور این خدای زن روئیده شده بودند بعمل آمده اند.

واضح است که زندگی و کار در این قبایل اشتراکی و دسته جمعی بود . افراد در گروههای ۵۰ الی ۶۰ نفری بطور جمعی و اشتراکی باهم زندگی می کردند و در هر شهر نزدیک به ۲۰ تا ۳۰ عدد از این خانه ها وجود داشت .

نه تنها تولید محصولات کشاورزی، بلکه توزیع و کنترل مواد اضافی نیز در دست زنان بود . چنانکه آذوقه هر یک از خانه های مزبور توسط سالمندترین زن گروه میان آنها تقسیم می شد .

کودکان نسب مادری داشته و از وی ارث می بردند . زن و مرد

پس از ازدواج به کلان مادری می پیوستند . روابط میان زن و مرد تک همسرانه بود ، با اینحال زنانی که دو شوهر داشتند کم نبودند . سازماندهی کشاورزی، منجمله تقسیم موقت زمین برای کشت میان گروههای مختلف توسط زنان انجام می گرفت . همینطور سازماندهی کشت دسته جمعی بر روی زمینهای مزبور .

در این سازمان دهی، گروههای زنان بدون ناظر و بطور دسته جمعی و آزادانه ، در حالی که بچه هایشان در کنارشان بودند ، کار و با هم غذا می خوردند . نه تنها شرکت در کار بلکه شرکت در جنگ نیز امری داوطلبانه بود. با اینحال ، همه افرادِ قادر به کار یا جنگ، بنا بر تعهد داوطلبانه اخلاقی ، در آن شرکت می کردند. زنان با مردان در برابری کامل بسر برده و در همه تصمیم گیری ها بطور مساوی با هم شرکت داشتند .

"هنری دیربورن" (Henry Dearborn) نماینده قانون (Adjutant General) در ماساچوست ، در خاطرات خود در ۱۹۰۴ می نویسد: زنان در "برابری کامل" با شوهرانشان بسر می برند. آنها "از روی عشق است که با شوهرانشان زندگی می کنند ، چرا که وسائل معیشت شان را خودشان و حتی بهتر از آنها تامین می نمایند. سنکها هنوز نسب مادریشان را دنبال می کنند و بسیار پر احساس، مهربان ، دقیق و در مراقبت از فرزندان کوچکشان بسیار سخت کوش اند . در میان آنان ، زن و مرد کاملاً برابر و همچنین در همه چیزهایی که به هر دو ی آنها مربوط میشود مستقل" اند.^۴

در میان سنکها ، همچنان که در میان سایر بومیان رایج بود ، تصمیمات در مورد همه مسائل از طریق رای گیری عمومی که همه زنان و مردان در آن شرکت می کردند انجام می گرفت و تا وقتی که همه

افراد در مورد چیزی به توافق نمی رسیدند آنرا به مرحله اجرا در نمی آوردند سنکاها یکی از ۵ قبیله ای بودند که میان خود فدراسیون "ایروکوای" را تشکیل می دادند .

تعداد اعضای شورای فدراسیون ۵۰ نفر بودند که تمامی روسای کلانهای ۵ قبیله "ایروکوای" را در بر می گرفت . مثلاً قبیله سنکا دارای ۸ کلان بود که هر ۴ تای آنها یک طایفه یا فراتری (phratry) را تشکیل می دادند . رهبران انتخابی هر ۴ کلان ، شورای طایفه و رهبران ۸ کلان شورای قبیله را تشکیل می داند . ۸ کلان مزبور با نام های حیوانات مختلف مانند گرگ ، لاک پشت ، خرس ، آهو و امثال آن نامگذاری شده بودند .

روسای کلانها هرکدام از طرف تمامی زنان و مردان کلان انتخاب می شدند . در ضمن هر لحظه می توانستند توسط اعضای کلان برکنار شده و در رده اعضای معمولی کلان قرار گیرند . روسای کلان قدرت و نفوذشان صرفاً اخلاقی بودو هیچ قدرت اجرائی خاصی نداشتند. این شوراها تنها در مورد مسائلی مانند "خون بها"، مذاکره و قرار و مدار برای دادن هدیه یا وسائل با ارزش دیگر برای جبران خونی که از عضو کلان یا قبیله دیگر ریخته شده بود ، پذیرش افراد غریبه به عضویت کلان و امثال آن تصمیم می گرفتند . تمام تصمیم های مهم مانند جنگ و صلح مستلزم رای و توافق عمومی اعضای کلان یا قبیله از زن و مرد بود.

در اجلاس شوراها ، از شوراهای کلان گرفته تا شورای قبیله ، هر عضو معمولی کلان آزاد بود نظرات خود را بگوش شورا برساند .

در ضمن ، هر کلان به هنگام جنگ ، برای خود یک فرمانده

نظامی انتخاب می کرد که وظیفه وی تنها هدایت جنگ بود که گاهی با

پایان جنگ نیز وظیفه وی به پایان می‌رسید. بهمین ترتیب، شورای کنگدراسیون نیز، در کنار رهبران کلانها که اعضای آنرا تشکیل می‌دادند، دارای دو رهبر نظامی نیز بود که مانند معادل‌های خود در رم (۲ کنسول) و در اسپارت (۲ شاه) دارای اختیارات کاملا برابری بودند.^۵

به این ترتیب، هنگام ورود اروپائیان به قاره امریکا، بومیان امریکا از نظر سطح تکامل اجتماعی و مناسبات تولیدی، در همان وضعی بسر می‌بردند که فاتحان آنها در چندین هزار سال قبل قرار داشتند. از اینرو جای تعجب نیست که این تازه واردین "متمدن" که مدنیت شان بر استثمار و بردگی انسان و سرکوب زنان پایه گذاری شده بود، اکنون، هر چند از لحاظ تاریخی چندین هزار سال در مرحله جلوتری قرار داشتند، ولی از لحاظ انسانی و حقوق و آزادی‌های دمکراتیک و روابط میان زن و مرد، از بومیان این قاره یا بقول خودشان "وحشی‌های غیر متمدن" بسی عقب افتاده تر بودند. اینها اروپائییانی بودند که همچنانکه در اعتقادات مسیحی شان مشهود بود، نه تنها برای زنان هیچگونه ارزشی قائل نبودند، بلکه علنا آنان را در ردیف کودکان و دیوانگان قرار می‌دادند. وحشیانی که جنگ، خون‌ریزی و غارت "متمدنانه"، کار دائمی شان بود و مالکیت خصوصی و بردگی و استثمار دیگران، وسیله ترقی شان.

از اینرو، هنگامی که اروپائیان با بومیانی که در نهایت برابری و روابط انسانی با یکدیگر زندگی می‌کردند مواجه شدند، در هم شکستن این روابط و بخصوص خلع زنان از موقعیت بالایشان را به عنوان شرط ضروری اضمحلال و بردگی آنان، وجه همت خود قرار دادند، و این کار خود را متمدن نمودن بومیان وحشی نام نهادند. همان تمدنی که بشریت در شش هزار سال قبل با افتادن در گرداب آن گرفتار بزرگترین وحشی

گری های تاریخی خود شد .

زنان سنکا و مسئله زمین

در اینجا نیز ، اروپائیان متمدن چنان در این ماموریت تباه کننده و وحشیانه خود غرق بودند که در میان آنها حتی "دی یر بورن" هم ، که در مورد بومیان چنان ستایشگرانه می‌نوشت و در برخورد با "نسل شریف و والای سنکاها" ، چنان احساسات رمانتیکی از خود بروز می‌داد ، نمی‌توانست و شاید هم نمی خواست که خود را از زیر بار وظیفه کورکورانه و جاهلانه متمدن کردن وحشیان خلاصی بخشد

او هم در خاطرات خود نتیجه گیری می کرد که بومیان را باید بزور وادار بکار کرد و اینکه هر کوششی برای تغییر آنان باید از زنان آغاز شود، از زنان که سنتا کشت کنندگان زمین، تهیه کنندگان لباس و اداره کنندگان امور خانگی و اقتصادی جمع بودند. عقاید او در این مورد ، بیانگر راه حل عمومی و مشترک سپید بوستان مهاجر برای درهم شکستن مقاومت بومیان و اعمال کنترل بر آنها بود . او عقیده داشت که در قدم اول باید زمین را که تا آنموقع به طور اشتراکی توسط زنان کشت می شد ، از دست آنان خارج و میان مردان قبیله تقسیم و به مالکیت خصوصی آنان در آورد تا مانند آنچه که در میان سفید پوستها رایج است بعدا بتواند به فروش و یا به ارث رفته و از اینطریق نهایتاً به چنگ سفید بوستان بی افتد. از نظر او هم چنین، نمایندگان مالکین می بایست جایگزین مردم در تصمیم گیری ها بشوند.^۶

باید توجه داشت که در آنموقع حق رای همگانی بویژه حق رای زنان در ممالک اروپائی هنوز حاصل نشده بود . برای مثال در فرانسه

پس از انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ تنها در صد بسیار کوچکی از مردم که آنهم از میان مالکین و صاحبان ثروت بودند حق رای داشتند و یا در انگلیس حق رای تنها شامل کسانی می‌شد که ثروت آنان بیش از حداقل ۴۰ شلینگ آن زمان - که مبلغ بسیار بالائی بود ، بالغ می‌شد. حق رای همگانی در انگلیس تقریباً یک قرن بعد در ۱۹۲۸ یعنی ۲۴ سال پس از زمانی که "دی یر بورن" در مورد بومیان "سنکا" مینویسد ، حاصل می‌شود .

بنابراین سیستم رای گیری همگانی ای که بومیان "وحشی" امریکا داشته اند بمراتب دمکراتیک تر از اروپائیان "متمدن" بوده است نه تنها از این لحاظ که همه افراد بالغ از زن و مرد میتوانستند در آن شرکت کنند ، بلکه همچنین ، بخاطر آنکه تصمیمات بر اساس رای مستقیم خود مردم و اعمال اراده مستقیم آنان و نه نمایندگان شان اتخاذ می‌شد .

بهرحال ، "دی یر بورن" در خاطراتش در ۱۹۰۴ توصیه می‌کند که طرح پاره پاره کردن زمینها باید از طریق دادن گله و خیش به مردان و بیل و کج بیل و شن کش به زنان عملی گردد. بعبارت دیگر باید وسایل عمده تولید مانند زمین ، گله و شخم را به مردان و وسائل کار را به زنان داد تا با آن برای مردان کار کنند .

باید توجه داشت که بومیان از گله داری و گاو آهن و وسایل دیگری که بازدهی تولید را بالا می‌برد کاملاً بی اطلاع بودند و این خود دلیل عمده ادامه مادرتباری در میان آنان بود . از اینرو ، اروپائیان که در اصل ، در پی در هم شکستن مناسبات موجود در میان بومیان و جایگزینی آن با نظام مالکیت خصوصی ، و استقرار واحد اقتصادی خانواده بجای واحد اشتراکی کلان ، و قرار دادن پدر در راس آن بودند ،

اصرار به این داشتند که مردان با گرفتن زمین از دست زنان و تقسیم آن میان خود، آنها را وادارند تا مانند سفید پوستان ، بجای کار روی زمین قبيله ، روی زمین خودشان کار کنند. تنها به این شرط بود که آنها حاضر بودند به مردان سنکا گله بدهند تا آنها هم مانند خودشان صاحب زمین و گله شوند.

این نه تنها نظام اجتماعی اقتصادی سپید پوستان را جایگزین نظام موجود بومیان می‌کرد، بلکه زنان را نیز از موقعیت ممتازی که داشتند ساقط و به تبعیت مردان در می‌آورد، و این همان جای‌گزینی نظام پدرسالاری بجای مادر تباری بود که همانطور که قبلا هم دیدیم با نظام مالکیت خصوصی و نابرابری اجتماعی و بردگی زن عجین بود .

بعلاوه ، طرح جایگزین کردن مالکیت خصوصی بجای مالکیت اشتراکی در میان بومیان ، طرح متعلق به همه سپید پوستهای مهاجر به قاره امریکا نبود. این طرح ، توطئه بخشی از سپید پوستان بود، سپیده‌های مالک و سرمایه داری که برای آنها ، مالکیت خصوصی شرط اول استثمرار دیگران و بالارفتن از نردبان مال اندوزی و سلطه بر دیگران را تشکیل می‌داد. آنها نه تنها از اینطریق بر جمعیت کارگر و زحمتکش خود مسلط شده بودند ، حالا هم ، در مواجهه با جامعه اشتراکی سرخپوستان ، قصد بکار انداختن همان وسیله را داشتند .

آنها برای بلعیدن قاره ای که در پیش روی خود داشتند می‌بایست اول آنرا آماده بلعیدن کنند و برای این منظور ، باید در قدم اول، بومیان را که چند هزار سال از تاریخ وحشی‌گری و جنگ و خون و در یک کلام مالکیت خصوصی عقب بودند بجلو بکشاند و معاصر خود کنند و در این راه کاملا مصمم و متفق القول بودند .

در واقع نیز اصرار به تقسیم زمین میان مردان و دادن گله و

خیش به آنها، چیزی جز رشوه دادن به آنها، برای همراه کردنشان با خود بر علیه زنان و مالکیت اشتراکی نبود.

باین ترتیب، همانطور که در تاریخ گذشته، ننگ مالکیت خصوصی، طبقات و نابرابری اجتماعی، با نام مردان و سلطه آنان گره خورده بود، در اینجا نیز زندگی و مالکیت اشتراکی و افتخارات آن چنان با نام زن و نظام مادر تباری در هم تنیده بود که نابودی یکی بدون دیگری امکان نداشت. برای همین بود که اولین گام در راه ساقط کردن زنان از موقعیت والائی که داشتند، نابودی مزارع اشتراکی و تقسیم آن به مالکیت‌های خصوصی و خانوادگی بود. بدون از میان بردن نظام اشتراکی نابودی زن در موقعیتی که داشت امکان پذیر نبود.

چگونه سفیدپوستان نظام مادر تباری بومیان "سنکا" در آمریکا را

متلاشی کردند

تجربه بومیان "سنکا"، یکی از پنج ملت اتحادیه "ایروکوای" در برخورد به مهاجرین اروپائی نمونه برجسته ای از این واقعیت تلخ بود. هنگامی که در جریان جنگ استقلال آمریکا،^۷ سنکاها جانب انگلیسها را گرفتند، بهای این جانبداری را، با خسارات ناشی از حملات انتقام جویانه و وحشیانه استقلال طلبان امریکائی به مزارع خود و ویرانی آنها پرداختند. جانبداری سنکاها از انگلیسها بخاطر آن بود که انگلیسها بر عکس "انقلابیون" امریکائی مالکیت بومیان بر زمین های شان را تضمین می کردند.^۸

از جمله این حملات، تهاجمات وحشیانه آنها در ۱۷۷۹ بود که در آن، بنا به فرمان ژنرال واشنگتن^۹ واحدهای امریکائی زیر فرماندهی

"جان سولیوان" با حمله به زمینهای کشاورزی بومیان، نزدیک به ۶۰ هزار بوشل ذرت، ۲ تا ۳ هزار بوشل لوبیا، خیار، هندوانه و کدو را از میان بردند. به لیست این خسارات باید نابودی ۵۰۰ هکتار زمین زیر کشت و ۴۰ شهر و روستای بزرگ شامل خانه های اشتراکی بومیان سنکا را نیز اضافه نمود.

سال بعد مرض سرخک که بومیان با آن ناآشنا بودند و توسط اروپائیان به قاره امریکا آورده شده بود، چنان مرگ و میری را در میان آنان ببار آورد که طی آن سنکاها با از دست دادن درصد بالائی از جمعیت شان که بیشتر از کودکان بودند، بکلی روحیه شان را از دست داده و دچار یاس و ناامیدی شدید در مبارزه با سپیدها شدند.

از خلال این مصائب و لطمات کمرشکن بود که از جمعیت ده هزار نفری سنکاها در طی چند سال بعد، بیش از یکی دو هزار نفر باقی نمانده بود که آنها هم در غرب نیویورک، در اطراف "بوفالو" و باریکه "کازه نوویا"، در سه الی چهار روستا، به گرد هم جمع شده بودند. اوضاع چنان بود که آنها بارها در اثر تمام شدن ذخایر غذایی شان ناچار شده بودند به اردوگاه سربازان امریکائی برای درخواست غذا مراجعه کنند. و این، مصائبی بود که سنکاها تنها در آن سال متحمل شده بودند. سابقه جنایات و کشتارهای کاروان پدرسالارانه تمدن به سالها قبل باز می گشت. صد سال قبل در ۱۶۸۷ و ۱۶۹۶ فرانسوی ها شهرهای بزرگ سنکاها را ویران کرده بودند. در ۱۶۶۸ فقط در یک شهر ۲۵۰ نفر در اثر امراض اروپائی جان خود را از دست داده بودند و در ۱۶۹۶ در یکی دیگر از شهرهای سنکا ۶۰ کودک در اثر سینه پهلو بی جان شده بودند.^{۱۰} تحت چنین شرایطی از استیصال و ناامیدی روحی بود که هنگامی که پیشنهاد دولت امریکا در ۱۷۹۱ برای مذاکره توسط

مردان سنکا رد میشود ، زنان ، از روی استیصال ، برای قبول مذاکره ، نمایندگان خود را نزد نماینده دولت که بنابر خصلت پدرسالاری خود زنان را بحساب نمیاوردند فرستاده و اعلام می کنند:

" شما باید همانطور که به رهبران مرد گوش می دهید به آنچه که ما زنان می گوئیم هم گوش دهید . زیرا مائیم که صاحبان این سرزمین هستیم و این زمینها مال ماست . مائیم که آنها را برای مصرف خود و آنها می کاریم . بنابراین بما گوش دهید ، زیرا این مائیم که از منافع همگانی صحبت می‌کنیم ، و آنچه را که مردان به شما می گویند ، چیزی است که ما به آنها گفته ایم ."^{۱۱}

۳ سال بعد در چنین جوی است که زنان با آنکه قبلا پیشنهاد خرید زمین توسط سفید پوستان را با قاطعیت رد کرده بودند ، مجبور به پذیرش آن می شوند. این بار زنان که در نگرانی شدیدی از آینده خود و کودکانشان بسر می بردند پیشنهاد سفید پوستان مبنی بر گذاردن صد هزار تومان در بانگ ، برای استفاده از آن بهنگام استیصال و کمبود مواد غذایی را می پذیرند و باین ترتیب زنان از بخشی از زمینهای خود دست می کشند .

برای سفیدها خارج کردن زمین از چنگ زنان از طریق خرید آن ، راحت ترین وسیله ساقط کردن زنان از موقعیت بالای اجتماعی شان و در نتیجه تلاشی کردن نظام اجتماعی سرخپوستان و جایگزینی الگوی مردسالارانه خود بجای آن می‌باشد. باین ترتیب، با خرید زمین راه برای اقدامات بعدی سفیدها باز می شود . قدم بعدی ارسال معلم و هیئت های مذهبی به میان بومیان برای آموزش کشاورزی و یاد دادن شخم زدن به مردان و نخ ریزی و بافندگی به زنان می باشد.

در ابتدا این امر با بی‌علاقگی سنکاها روبرو می‌شود بطوریکه در منطقه "بوفالو کریک" و سایر روستاها به معلمین و هیئت‌های مذهبی مسیحی اجازه ورود نمی‌دهند و حتی پیشنهاد هیئت مذهبی "کوئیکرها"^{۱۲} را برای مذاکره رد می‌کنند.

اینبار "کوئیکرها" به حيله جدیدی متوسل می‌شوند. آنها به مردان وعده می‌دهند که اگر کشاورزی کنند به آنها پول نقد می‌دهند و همین پیشنهاد را به زنان در صورتی که حاضر به کار نخ‌ریسی و بافندگی شوند می‌نمایند. نماینده کواکرها فریب کارانه می‌گوید: این منطقی نیست که زنها، مادرها و خواهرها تمام روز را در مزارع و جنگلها کار کنند و آنوقت مردها با تیر و کمان هایشان بازی کنند.

در اثر این تطمیعات و حيله‌ها است که سرانجام بخشی از زنان و مردان سنکا دست از مقاومت شسته و تقسیم کار پدرسالارانه سفیدها را قبول می‌کنند. بدنبال این امر است که یکی از رهبران سنکا بنام "ذرت کار" (Corn planter) با ارسال معلم به روستاهای سنکا موافقت می‌کند.

"کوئیکرها" برای درهم شکستن مقاومت بقیه، با دادن گاو، خیش و آموزشهای کشاورزی و وسائل تکنیکی بالاتر به مردان، کاری می‌کنند که آنها نسبت به زنانی که حاضر به دست کشیدن از کشاورزی نشده‌اند محصولات بیشتری تولید کنند. تحت چنین رقابت هائیکه مثلاً خواهر "ذرت کار" که یکی از بانفوذترین زنان در روستا است، نوه دختری و دختر جوان دیگری از اقوام خود را نزد "کوئیکرها" می‌برد تا به آنها نشان دهد که چه خوب نخ‌ریسی و بافندگی می‌کنند.

تا این زمان و در اثر این حيله‌ها و فشارها، صد خانوار حاضر شده بودند که با حصار کشیدن دور زمینهایشان، مثل سفیدها، بطور

فردی به کار کشاورزی و گله داری پرداخته و ساختار پدر سالارانه خانواده تک همسری را بپذیرند .

چگونه زنان سنکا

در برابر توطئه سفیدها مقاومت می‌کنند

با وجود آنکه بخشی از زنان زیر فشار سفیدها تسلیم آنها میشوند ، با اینحال ، در میان زنان سنکا ، دو دستگی و اختلاف وجود دارد . بعضی زنان سالخورده تر هوشیارانه تغییرات مزبور را تهدیدی برای موقعیت زنان در روستا دانسته و با اقتصاد فردگرایانه و تفرقه افکنانه جدید که آنها را به واحدهای کوچک و رقیب تقسیم نموده ، و با جدا کردن آنها از یکدیگر ، حلقه های همبستگی و دوستی سنتی میان آنان را از میان می‌برد، به شدت مخالفت می ورزند.

آنها به دختران توصیه می‌کنند که شوهرانی را که راه و روش جدید را پذیرفته اند ترک نمایند. آنها فراكسیون رقیبی را در مقابل "ذرت کار" و "دریاچه زیبا"، جانشین جدید وی که حامی رفرم های "کوپکرها" بود ... تشکیل میدهند و بر علیه آنها به مبارزه بر می خیزند. این مبارزه با پیشروی تدریجی سفیدها دائما شدت میابد. کار به جائی میرسد که مخالفین زنان دست به اعمال خشونت و حتی اعدام و قتل زنان مقاوم می زنند .

بعضی زنان پیر ، توسط رهبران مردِ قبیله که چشم به امتیازات و برتری های نظام مردسالاری و منافی که از این طریق عایدشان می گردد دوخته اند ، به اتهامات واهی مانند جادوگری متهم و محاکمه و اعدام می گردند و به اینطریق محیط آزاد قبیله که در آن ترس از

دیگری معنا نداشت برای اولین بار در اثر توطئهٔ سپیدپوستان به محل ترس و ترور تبدیل می‌گردد. در یک مورد پیر زنی را پس از محاکمه همانجا در جا اعدام می‌کنند و پیرزن دیگری، در جایی دیگر، هنگام کار در مزرعه خودش به شکل مرموزی کشته می‌شود.

این اقدامات خود نشان می‌دهد که آنان نمی‌توانند اهداف شریب و ضد انسانی خود را براحتی و فارغ از مقاومت سایر افراد قبیله پیش ببرند. چنانکه در یک مورد دیگر، بهنگام اعدام چهار تن از زنانی که در میان اقوام "ایروکویی" به بهترین زنان معروف بودند، مجریان اعدام که از مردان معمولی قبیله بوده‌اند از اجرای حکم دادگاه سر باز می‌زنند و به اینترتیب طرح رهبران مردسالار را بی نتیجه می‌گذارند. با این وجود، "کویکرها" و همدستان شان، به محیط رعب و هراسی که از این طریق بوجود می‌آورند، بسنده نمی‌کنند و با متهم کردن زنان مقاوم به جادوگری با کمک رهبران مرد قبیله تقاضای محاکمه و اعدام آنانرا می‌نمایند و در بسیاری از موارد هم موفق می‌شوند.

"دریاچه زیبا" یکی دیگر از رهبران مرد سنکاست که بسیاری از زنان را متهم به چنین اتهاماتی می‌کند، بطوری که وی به سمبل تلاش برای جای‌گزینی مناسبات جدید به جای مناسبات قدیم تبدیل می‌گردد. در مناسبات جدید، مردان معیشت خانواده را تامین می‌کردند و زنان عهده دار کار خانه می‌شدند.

در ۱۸۲۱ از طرف اولین مدرسه‌ای که برای آموزش به "ایروکوای" ها در روستای "آلی‌گنی" (Alligheny) تاسیس می‌شود، بمنظور تبلیغات، جعبه‌ای درست می‌کنند که بر روی آن تصاویری از دختران "سنکا" در حال نخ‌ریسی و بافندگی نقش بسته است، و بر

بالای آن، نقل قولهایی از "انجیل" به این مضمون حک شده است: "او دستی را بر دوک نخ ریسی نهاده و چرخک آنرا در دستی دیگر گرفته... او بخوبی از شوهرش تبعیت میکند و نان بیعاری نمیخورد."^{۱۳}

روستای "آلی گنی" برای "کویکرها" روستای نمونه بود بطوری که آنها کم کم خود را آماده می‌کردند تا در قدم بعدی، بومیان را به مذهب مسیحیت بکشانند. ولی در "بوفالو کریک" اوضاع هم چنان بحرانی بود. در سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۲۲، در آنجا نیز، اتهام جادوگری به زنان مقاوم رواج پیدا می‌کند تا جائی که در آنجا هم در "توسکارورا" (Tuscarora) زنانی اعدام می‌شوند. در اینجا نیز مانند "آلی گنی" مخالفین بیشتر از زنان پیر بودند.

با اینحال، هیئت‌های مذهبی دست از فشار و تحریکات خود بر نمی‌دارند. در ۱۸۱۹ بنا به درخواست مجمع هیئت‌های مذهبی نیویورک (New York Missionary Society) و تصویب شورای عمومی "بوفالو کریک" یک کشیش "اوانجلیست" (Evangelical)^{۱۴} روانه آنجا می‌شود. در مدرسه‌ای که با پول دولت آمریکا ایجاد می‌گردد، آموزش کشاورزی به پسران و نخ‌ریسی و بافندگی به دختران آغاز می‌گردد. ولی این امر با مخالفت دختر بچه‌ها مواجه می‌شود و وقتی که آنها را تنبیه می‌کنند، دخترها نزد والدینشان شکایت می‌برند. سرانجام قرار می‌شود که مدرسه، دخترها را بجای تنبیه ابتدا تشویق به یاد گرفتن نخ‌ریسی و بافندگی نماید و چنانچه این کار نتیجه نداد، آنها را بدست والدین‌شان بسپارد و اگر همه این اقدامات بی نتیجه ماند آنوقت کودک بعنوان کافر و بی‌دین از مدرسه اخراج شوند. با اینحال، یکی از مقامات مسیحی بنام "تی اس هریس" در دفتر خاطراتش می‌نویسد این روش

آموزشی غیر قابل قبول است چرا که استفاده از "ترکه روشی است که خودِ خداوند قرار آنرا گذاشته است"^{۱۵}.

تحمیل نظام پارلمانی بر نظام شورائی بومیان

در ۸۴۸۱، قانون اساسی جدیدی برای ایجاد نظام حکومتی جدید در میان بومیان "سنکا" وضع می‌گردد. این قانون اساسی قرار است نظام پارلمانی را جای‌گزین نظام شورائی سنکا کند. بنا بر قانون اساسی جدید، کلیه زنان و مردان از طریق انتخابات عمومی سه قاضی برای قوه قضائیه و ۱۸ نماینده برای قوه قانون‌گذاری انتخاب می‌کنند. علاوه، در نظام جدید، روش سنتی تصمیم‌گیری بر پایه توافق همگانی^{۱۶} (Consensus) جای خود را به روش تصمیم‌گیری بر اساس نظر اکثریت می‌دهد. با اینحال، تحت تاثیر سیستم گذشته، همچنان برای هر تصمیمی سه چهارم آراء عمومی و سه چهارم رای زنان ضروری دانسته می‌شود. مضافاً بر این که فروش یا اجاره زمینها تنها با توافق همه افراد بالای ۲۱ سال امکان‌پذیر می‌باشد.

موقعیت زنان در نظام جدید

در نظام جدید، زنان، حد اقل در عرصه سیاسی، حق برابر خود با مردان در انتخابات را حفظ می‌کنند، و این همانطور که گفته شد مصادف با زمانی است که در صد مایلی سنکا، برای اولین بار، تعدادی از زنان سفیدپوست امریکائی، جمع می‌شوند تا در گرد همائی

تاریخی خود مبارزه طولانی خود برای کسب حق رای زنان آمریکائی در انتخابات را تازه آغاز کنند .

با اینحال ، زنان سنکا ، هر چند حتی پس از خلع یدشان از قدرت ، هنوز هم نسبت به زنان سفید پوست از حقوق بمراتب بالاتری برخوردار می باشند ، ولی آنچنان که در نظام سرمایه داری رایج است قدرت اقتصادی گذشته شان را به عنوان صاحبان زمین های کشاورزی از دست می دهند و در عمل در موقعیتی ضعیف تر از مردان قرار می گیرند .

با این وجود ، همچنانکه در عربستان ، اسلام برای پوشاندن نقش ضد زن و مردسالارانه خود موقعیت بالای زنان در دوران ماقبل خود را تحریف نموده و وارونه جلوه می داد و بطورریاکارانه ای مدعی وضعیت اسفناک زنان در دوران " جاهلیت " و قبل از اسلام می شد ، در اینجا نیز بهمان نحو ، ما شاهد آنیم که مسیحیان مردسالار ، بی شرمانه در مورد بردگی زنان در میان بومیان قلم فرسائی می کنند .

برای نمونه " کارل شورز " (Carl Schurs) وزیر امور داخلی در ۱۸۸۱ در حالی که از مدرسه " کارلایل " بخاطر مشغول داشتن دختران در آشپزخانه ، اطاق نهارخوری و خیاطی و در سایر کارهای خانگی ستایش می کند می نویسد : آموزش دختران بومی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد ، زیرا او احساس می کند که زنان بومی تنها حیوانات باربری بودند که همچون اقلام تجارتهی همینه که به سن بلوغ می رسیدند به فروش می رفتند ، و رفتار شوهرانشان هم با آنها به نوبه خود تنها " از روی تمایلات حیوانی " و با " سبعیت بی رحمانه یک صاحب برده " بود.^{۱۷}

او پیش بینی می کند که وابستگی به خانه ، زنان را متمدن

خواهد کرد و اینکه این وظیفه زن است که خانه را دلپذیر کند. او می‌بایست در مرکز کار خانگی قرار گیرد و از اینطریق برای خود احترام بدست آورد. "با تربیت دختران، امروز ما مادران فردا را تربیت می‌کنیم، و با تربیت این مادران خود را برای تربیت نسل‌های آینده آماده می‌سازیم" ^{۱۸} همچنین "ست لو" (Set Low) که بعداً رئیس دانشگاه کلمبیا می‌شود ریاکارانه اظهار می‌دارد:

"آموزش مختلط دختر و پسر، زنان بومی را از بندگی و خواری بیرون می‌کشد، بطوری‌که شوهران آنها و مردان علی‌العموم، با آنها با همان جلال و احترامی که خواهران سفیدشان از آن برخوردارند رفتار خواهند کرد." ^{۱۹}

میدانیم که آموزش دختران از نظر این کوتاه نظران اروپائی چیزی جز آشپزی، دوزندگی، رختشوئی و در یک کلام آماده کردن دختران برای بردگی خانگی نبود.

بهرحال، این وضع تا پایان قرن ادامه می‌یابد بطوری که در ۱۹۰۷ در کلاسهای مدرسه "توماس" هنوز هم به پسران کشاورزی و به دختران خانه داری برای کار در خانه خودشان یا خانواده‌های سپید پوست یاد داده می‌شد. معدود دخترانی هم که از هوش زیادی برخوردار بودند برای کار معلمی تربیت می‌شدند.

بسیاری از دختران در محل خود در مناطق خاص بومیان موسوم به (Reservation) ازدواج و زندگی می‌کردند. بقیه نیز چند سالی به کار معلمی و یا ظرفشوئی برای خانواده‌های "سیلور کریک" می‌پرداختند.

آمارگیری سال ۱۹۱۰ نشان می‌داد که از ۲۹۰۷ سنکائی که

بجز ۲۰۰ نفرشان همگی در ایالت نیویورک می‌زیستند، ۱۲۱۹ نفرشان زن بودند. از این تعداد، در میان مردان، بیش از ۶۰ درصدشان و در میان زنان، تنها ۱۲ درصدشان شاغل بودند. مردان شاغل، همانطور که سفیدها می‌خواستند، عمدتاً کشاورز، کارگر کشاورزی، چندتائی هم کارگر راه آهن، مواد شیمیائی و کارگر ساختمان و زنان شاغل نیز ۲۳ نفرشان پیشخدمت خانگی سفیدها و ۶ نفرشان خیاط شده بودند. این آمار نشانگر موقعیت خوار و فرودست زنان در جامعه مردسالار سفید بود. موقعیتی که قرار بود "سرشار از جلال و احترام" باشد.

جالب است که از میان زنان مبارز پیری که در مقابل طرح هیئتهای مذهبی مقاومت کرده بودند ۳۱ نفرشان همچنان بکار سنتی کشاورزی برای خود مشغول بودند و ۸ نفر هم بکار سبذبافی.^{۲۰} باین ترتیب، سفیدهای "متمدن" سرانجام، هرچند نه بطور کامل، ولی در مجموع موفق می‌شوند از طریق حيله گری، دروغ، رذالت، خشونت و زور و رشوه و پول، نقشهای جنسی خود را آنچه‌ان که مناسب جایگاه زن در نظام دمکراسی است، جای‌گزین مناسبات برابری طلبانه و مادر تبار در میان بومیان کنند.

به این ترتیب، انقلابی را که تمدن پدر سالار، در ۵ هزار سال قبل بر ضد نظام اشتراکی مادر سالار در "مساپوتیمیا" شروع کرده بود، در شبه جزیره عربستان به کمک اسلام در ۳.۵ هزار سال بعد و در قاره امریکا در ۵۰۰۰ سال بعد به پایان می‌رساند.

با اینحال، علیرغم از میان رفتن اقتصاد سنتی، زنان بومی امریکا همچنان به نقش فعال خود در سازمانهای قبیله ای - که بعضاً در مناطق ویژه بومیان همچنان حفظ شده اند، و به استقلال عمل در

زندگی روزمره شان هر چند نه به اندازه گذشته ، ولی کما بیش ادامه داده اند .

بعلاوه ، آنها در این مناطق ، سنت های کهن خود را که متناقض با نظام دموکراسی و مالکیت خصوصی ، سود ، و تبعیت زن از مرد می باشند کما بیش حفظ کرده اند . در بسیاری از مناطق زمینهای بومیان آمریکا تقسیم و تکه تکه شده اند ، ولی در بعضی مناطق دیگر ، قبایل بومی همچنان به زمینهای اشتراکی خود چسبیده و از تقسیم احمقانه آنها به تکه های جدا از هم امتناع ورزیده اند و در ایمان خود به برتری فرهنگ اشتراکی و انسانی خود نسبت به فرهنگ فردگرایانه ردیالنه ، سودجویانه و تفرقه افکنانه دموکراسی سرمایه داری پا بر جا مانده اند.

در سال ۱۹۱۰ ، کمیسر امور بومیان گزارش می دهد که بومیان سنکا در مناطق مخصوص خود ، همچنان به حفظ زمینهای اشتراکی کوشا بوده و از سازمانهای قبیله ای قدرتمندی برخوردار می باشند . آنها همچنان از قبول قوانین ازدواج سفیدها امتناع می ورزند و ازدواج شان اغلب معادل هم خانه شدن و طلاقشان تنها وابسته به میل خودشان است . کمیسر مزبور همچون یک ابله علاج ناپذیر اظهار می دارد:

" چنین شرایطی نسبت به حساسیتهای والاتری که در میان نوع انسان متمدن وجود دارد مضمئز کننده است."^{۲۱}

یادداشتها

فصل چهارم

^۱ - G. De Lorris and J. de Meun, the Rmance of Rose. In Murstein Bernardl. Love, Sex, and Family through Ages, 1974, p. 145.

^۲ - Roszak, Betty and Theodore, editors, Masculine/Feminine, Reading in Sexual Mythology and the Liberation of Women, 1969, pp. 4-5.

^۳ - Fredric Engels. The Origin of the Family. Private Property and the State. part 111, The Iroquois Gens. p. 82. New York. 1942

^۴ - Joan M. Jensen. Native American Women and Agriculture . A Seneca Case Study. in Unequal Sisters. Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois. p. 78. 1994

^۵ - Fredric Engels. The Origin of the Family. Private Property and the State. part 111. The Iroquois Gens. p. 85. New York, 1942.

^۶ - Joan M. Jensen. Native American Women and Agriculture . A Seneca Case Study. in Unequal Sisters. Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois. p. 77. 1994.

۷ - شورش و جنگ‌های مهاجرین ساکن آمریکای شمالی بر علیه سلطه انگلستان که سرانجام در سال ۱۷۷۶ به پیروزی استقلال طلبان آمریکای شمالی منجر شد.

۸- البته باید توجه داشت که ضمانت انگلیسی ها در واقع ارزشی نداشت. چرا که آنها هم اگر پیروز می شدند همان بلایی را بر سر بومیان می آوردند که " انقلابیون " امریکائی آوردند.

^۹ - Joan M. Jensen. Native American Women and Agriculture . A Seneca Case Study. in Unequal Sisters. Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois. p. 72. 1994.

۱۰- همانجا ، صفحه ۷۱

۱۱- همانجا ، صفحه ۷۳ . نقل از :

Stone. W.L. the Life and Times of Red-Jacket. or Sa - G0 -ye -wat - Ha, p. 56, New York & London:Wiley & Putnam. 1841.

۱۲- اعضای "انجمن دوستان" که توسط شخصی بنام "جورج فوکس" در قرن ۱۷ بنیان گذارده شد.

13- Joan M. Jensen. Native American Women and Agriculture . A Seneca Case Study. in Unequal Sisters. Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois. p. 75. 1994.

۱۴- یکی از گروه‌های مذهبی مسیحی.

15 - Joan M. Jensen. Native American Women and Agriculture , A Seneca Case Study. in Unequal Sisters. Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois. p. 75. 1994.

۱۶ - در میان بومیان امریکا ، تصمیم گیرها بر اساس توافق عمومی انجام می گرفته است . این سنت قدیمی امروزه هم همچنان در میان زاپاتیستهای شورشی مکزیک که برای احقاق حقوق بومیان و بعضی رفرمهای عمومی مبارزه می کنند ، رایج است . باین معنا که مسائل مهم بجای تصمیم گیری از بالا توسط رهبران ، در پائین در میان توده های روستائی به بحث گذارده می شود و این بحث و گفتگو تا آنجا ادامه می یابد که یا همه در مورد آن به توافق برسند و یا آنکه از حیطة تصمیم گیری خارج میگردد.

17 - Puch, F. . (ed.) Americanizing the American Indians: Cambridge. Masas. : Harvard University ress. 1973. from- Joan M. Jensen. Native American Women and Agriculture . A Seneca Case Study. in Unequal Sisters. Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois. p. 79. 1994.

۱۸- همانجا ، همان صفحه.

۱۹- همانجا ، صفحه ۸۰ .

۲۰- همانجا ، همان صفحه نقل از:

U. S. Department of Commerce. Bureau of Census. Indian Population in the United States and Alaska. Washington, D.C., 1937.

21 - Joan M. Jensen. Native American Women and Agriculture , A Seneca Case Study. in Unequal Sisters. Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol DuBois. p. 81, 1994.

فصل پنجم

نقش مسیحیت در برقراری نظام پدرسالاری

در میان "چروکی ها"

توطئه برای بیرون آوردن زمین از چنگ چروکی ها

در مورد "چروکی" (Cherokee) ها نیز وضع بهمین منوال بود. در اینجا نیز، مانند مورد "سنکا"، مسیحی و متمدن کردن بومیان "وحشی" چیزی جز شکاف انداختن میان آنان از طریق توطئه و زور و رشوه، بیرون آوردن زمین از چنگ زنان و تقسیم آن میان مردان، و از میان بردن نظام اشتراکی و مادرتبار کلان و جایگزینی آن با نظام مرد سالار و نابرابر سرمایه داری و فقر و فلاکتهای ناشی از آن نبود.

در واقع، هدف اصلی، در آوردن زمین از چنگ بومیان چروکی بود، که در مناطق شمالی "جورجیا"، شمال شرقی "آلاباما"، جنوب شرقی "تنسی"، و جنوب شرقی "کارولینای شمالی" سکونت داشتند. آنها از همان ابتدا، یعنی از زمان "جفرسون" این هدف را دنبال می کردند. او گفته بود انتقال شرّ بپا کنندگان برای "تمدن" به مناطق دور دست، هم به نفع ما و هم به نفع خود آنان است.

اما همین که با مقاومت چروکی ها مواجه شدند ترجیح دادند که این کار را ابتدا، با خریدن زمینهای آنان، که راه ساده تری به نظر

می رسید، انجام دهند. ولی خرید زمینها بطور یکجا ممکن نبود، زیرا چروکی ها و بخصوص زنان حاضر به فروش و از دست دادن زمینهای خود نبودند. آنها سالها از طریق شکار و کشاورزی به روی این زمینها ارتزاق می کردند و به هیچ وجه حاضر نبودند این تنها وسیله معیشت خود را از دست بدهند. از اینرو مانند مورد "سنکا" به شدت با فروش زمینهای خود مخالفت می کردند.

باز هم مقاومت زنان در برابر طرح تقسیم زمین

در ۱۸۱۸، گروهی از زنان چروکی در مخالفت با فروش زمین این پیام را توسط نماینده خود به شورای ملی چروکی ها که متشکل از روسای ۷ قبیله و همه از مردان بودند، ارسال می دارند:

"زنان چروکی با حضور در شورای روسا و جنگجویان فکر می کنند که این وظیفه آنان بعنوان مادر است که روسای و جنگجویان محبوب خود را که اکنون گرد هم آمده اند از نظرات خود مطلع سازند."^۱

با اینحال، شورای ملی در همان سال ۱۸۱۷، بر سر معامله بخشی از زمینها، با دولت آمریکا توافق می کند. ولی هنگامی که در ۱۸۱۸ قصد معامله زمینهای بیشتری را دارد، با مخالفت عمومی چروکی ها مواجه می گردد.

با سد شدن این تلاش، دولت آمریکا ناچار می شود تا هدف های خود را از طریق طرح شناخته شده دیگری، یعنی تقسیم زمین های اشتراکی میان بومیان به پیش برد. تا زمانی که در میان بومیان

نظام اشتراکی برقرار بود و کسی شخصا حق فروش زمین را نداشت ، بدست آوردن زمین لازمه اش رود رویی با کل قبیله بود، در حالیکه طرف شدن با افراد بطور جداگانه و در آوردن زمین امر چنگ تک تک آنها کار بسیار آسان تری بود. اما مانع اصلی در این مورد زنان بودند . چرا که آنها بعنوان کشت کاران زمین ، بیش از همه متضرر ، و در برابر این طرح مقاومت می نمودند.

سال بعد در ۱۸۱۸ ، در جلسه شورای ملی ، زیر فشار دولت امریکا و هیئت های مذهبی ، طرح تقسیم زمین ، دوباره به بحث گذارده می شود. دولت و هیئت های مذهبی می دانند که در درجه اول باید با زنان و نظام مادرتباری مقابله کنند . به این معنا که نظام پدر سالارانه خود را جایگزین آن نمایند. این کار از طریق پیاده کردن الگوی پدرسالارانه سپیدها ، یا الگوی مسیحیت ، که در آن مرد بعنوان مالک خانه ، زمین و گله ، بکار کشاورزی و گله داری ، و زن به کار خانه داری می پردازد عملی بود. طرح استقرار خانواده تک همسری، که دولت آمریکا و هیئت های مذهبی مبلغ آن بودند ، برای سرمایه داران آمریکائی دو نفع داشت: اول آنکه قدرت را از چنگ زنان بدر آورده و نیروی مقاومت اصلی در برابر تقسیم زمین و استقرار نظام مالکیت خصوصی را خنثی می نمود ، و دوم آنکه میان قبیله شکاف انداخته و مردان را به طمع وعده مالکیت و آقائی و سروری بر زنان از آنان جدا و در کنار سپیدها قرار می داد . این همان طرحی بود که در مورد سنگاها نیز با موفقیت به مرحله عمل در آمد. در اینجا نیز طرح مزبور ابتدا با مخالفت زنان مواجه می گردد. زنان چروکی اعلام می کنند :

" ما با احساسی از درد شنیده ایم که قرار است زمینی که در تملک ... خود داریم به قطعات بسیار کوچکی تقسیم گردد. این زمین از جانب روح بزرگ به ما، بعنوان

یک حق عمومی داده شده است برای آنکه بر روی آن بچه هایمان را بزرگ کنیم ، و برای آنکه با آن از نسل های بعدی مان نگهداری نمائیم . از اینرو ما از فرزندان عزیز خود ، از سرکرده ها و جنگجویان ، فروتنانه می خواهیم که تا آخرین نفر حقوق عمومی یمان بر این زمینها را حفظ کنند ، ملت چروکی اولین ساکنین این زمین ها بوده اند ؛ از این رو این مائیم که ادعای حق بر این خاک را داریم ... برای همین ما در گردهمایی خود بر آن شدیم که سرزمینمان را بطور اشتراکی نگه داریم همانطور که تاکنون نگه داشته ایم."^۲

علاوه بر این ، دولت آمریکا برای جلب بومیان به تقسیم زمین ، به آنان وعدهٔ تابعیت دولت آمریکا را نیز می دهد . ولی زنان چروکی با هشیاری آنرا رد می کنند . چرا که از یک طرف تبعیت از قانون اساسی امریکا که بر اساس احترام به حق مالکیت خصوصی تدوین شده است ، با قوانین آنان که مبتنی بر مالکیت اشتراکی است تناقض دارد و در ثانی از آنجائی که در آنزمان ، در آمریکا ، زنان سفید از بسیاری از حقوقی که زنان چروکی داشتند منجمله از حق رای ، حق مالکیت بر زمین و اموال دیگر محروم بوده ، و حتی مزد آنها هم به شوهرشان تعلق داشت ، لذا قبول تبعیت آمریکا برای زنان چروکی نه تنها پیشیزی هم ارزش نداشت بلکه منجر به از دست دادن کامل حق و حقوق موجودشان می شد . در آن زمان بر اساس قوانین آمریکا اموال زن بطور خودبخود به مرد تعلق داشت .

واضح است که مقاومت زنان ، تنها به این موارد خلاصه نمی شده است و به احتمال زیاد ، مانند مورد سنکا ، اشکال جدی و خشن تر را هم در بر می گرفته است . با اینحال ، در مدارک موجود ، تنها از نام و نشان زنانی که تسلیم طرح سفیدها شده بودندو با آنها همکاری می نموده اند نام برده شده است ، چرا که این مدارک همگی بدست

مردان یا هیئت های مذهبی مردسالار نوشته شده بودند .

توطئه مردان، قانون اساسی جدید و بیرون انداختن زنان از شورای ملی

در ۱۸۲۶ ، شورای ملی چروکی ها از ملت چروکی دعوت عمل می آورد که برای تدوین یک قانون اساسی جدید دست به انتخاب نمایندگان خود بزند. طبق آئین نامه ای که برای انتخاب نمایندگان تدوین می شود ، قید می گردد کسی جز شهروندان مرد که از بلوغ کافی سنی برخوردار باشند هیچ کس دیگری حق رای ندارد.

همین طور ، در قانون اساسی که در سال ۱۸۲۷ توسط نمایندگان مزبور که در غیاب کامل زنان چروکی انتخاب شده بودند ، و تقلید کاملی از قانون اساسی سپیدها بود، چنین قید شده بود که " هیچ کسی جز مرد آزاد چروکی که به سن ۲۵ سالگی رسیده باشد ، حق داشتن کرسی نمایندگی در شورای عمومی را ندارد."^۳

باین ترتیب است که زیر فشار دولت آمریکا و مبلغان مذهبی مسیحی ، سرانجام ، زنان چروکی نیز همچون هم جنسان اروپائی و سپید خود^۴ متمدن شده و بطور کامل از زندگی سیاسی و اجتماعی بکنار گذارده می شوند. با اینحال ، نباید فکر کرد که چنین موضعی توسط مردان در شورای ملی ، بر علیه زنان چروکی ، فی البداهه و بدون یک سلسله تحولات قبلی انجام گرفته است .

هنگامی که سپید پوستان مهاجر و هیئت های مذهبی مسیحی با طرح خود مبنی بر تقسیم زمین ، مردان چروکی را به وسوسه انداختند، آنها در شرایطی بودند که نمی توانستند براحتی در برابر چنین

وسوسه ای مقاومت نمایند . علت این امر آن بود که کار پر رونق فروش پوست آهو به سفید پوستان که توسط مردان چروکی و از طریق شکار انجام می گرفت، دچار رکود شده بود و مردان چروکی را دچار انفعال و خطر از دست دادن نقش اقتصادی شان در جامعه چروکی کرده بود . طرح سپیدها نه تنها آنان را از خطر می رهند، بلکه به طور چشمگیری بر اهمیت و نقش اقتصادی و اجتماعی شان نیز می افزود . همین مردان و بخصوص قشر بالائی آنان ، که بطور عمده در شوران ملی جای داشتند بودند که همچون اشرافیت قبیله ای در گذشته ، سعی می نمودند تا به انگیزهٔ منافع شخصی خود و به پیروی از طرح سپیدها ، قدم به قدم قواعد کلان را به نفع نظام پدر سالاری و مالکیت خصوصی تغییر داده ، با از میان بردن سیستم دمکراتیک بدوی ، سیستم سلسله مراتبی و کنترل از بالا را جایگزین آن کنند .

اشرافیت قبیله ای ، تشکیل ارگان اجرائی دولتی

و نیروی پلیس

بدنبال بیرون کردن زنان از ارگان های تصمیم گیری ، گام بعدی اشرافیت مردسالار ایجاد ارگانی است که بتواند تصمیمات آنرا به مرحله اجرا در آورد . در گذشته نیروی اجرائی تصمیمات شورا های کلان و قبیله خود مردم بودند . چراکه خود آنها تصمیم گیرندگان واقعی بودند و لذا خود ضامن اجرائی تصمیماتی بودند که خود می گرفتند . از اینرو ، برای اجرای تصمیمات شورای قبایل ، به نیروی پلیس یا هیچ نیروی جداگانه ای احتیاج نداشتند .

اکنون شورای ملی به ارگانی بر بالای سر آنها تبدیل شده و تصمیمات آن نه تنها در دشمنی با منافع نیمی از اعضای قبایل، یعنی زنان، بود، بلکه در مورد نیمه دیگر نیز نفع بخش کوچکی از آن، یعنی اشرافیت را، بر منافع بخش بزرگتر آن که توده مردان قبیله بودند، ترجیح میداد و طبیعی بود که برای اجرای مصوبات خود دیگر نمیتوانست به نیروی اجرائی خود اعضای قبیله تکیه کند، بلکه نیاز به نیروئی جدا و بالای سر آن داشت. این نیرو، نیروی پلیس بود.

همین اشرافیت مردسالار است که در ۱۸۰۸، در شورائی از روسای مرد چروکی، بدون آنکه زنی در میان آنان باشد، دست به ایجاد نیروی پلیس ملی ای میزنند که کار آن محافظت از دارائی های فردی منجمله دارائی هایی است که از " پدر و شوهر برای فرزند و همسر بیوه او به ارث " مانده اند. با این کار است که شورای مزبور تلاش می کند تا با استقرار حق پدری راه را هر چه بیشتر برای طرح پدر سالارانه سپیدها هموار نماید.

دو سال بعد، در ۱۹۱۰، شورایی به نمایندگی هر ۷ قبیله چروکی، که باز همه از مردان می باشند، رسم خون بها را که از جمله وظایف مهم کلانها بشمار می رفت لغو نموده و وظیفه مجازات تخلفات افراد را به نیروی پلیس و دادگاههای قبیله واگذار می نمایند.^۵

و به این ترتیب، با انتقال بخشی از مسئولیت های سازمان قبیله ای به ارگانهای انتصابی، راه را برای انحلال نهائی آن باز میکنند.

در ادامه اقدامات بالا است که در ۱۸۱۷، از میان شورای ملی قبایل، برای اولین بار، یک هیئت اجرائی که دارای حق تجدید نظر در اقدامات شورای ملی بود بوجود می آید. شورای ملی که مانند " اتحادیه ایروکوئی " از اتحاد ۷ قبیله مختلف بوجود آمده بود، و در گذشته، در

بر گیرنده منتخبین توده اعضا در شوراهای شهری چروکی و از اینرو یک ارگان دمکراتیک قبيله ای بود ، در خلال این تحولات است که به ارگانی بر بالای سر مردم تبدیل می شود.

از اینرو ، هنگامی که شورای ملی ، سرانجام در قانون اساسی ۱۸۲۷ خود ، زنان را بطور کامل از حق رای محروم و از زندگی سیاسی بیرون می اندازد ، این پایان موفقیت آمیز نه تنها یک دوره مبارزه برای استقرار نظام پدر سالاری در میان چروکی ها ، بلکه همچنین نشان جایگزینی کامل دمکراسی پارلمانی سرمایه داری و نهادهای مالکیت خصوصی آن با دمکراسی شورائی و مادرتبار کلان است.

چگونه نظام دمکراسی

به حق مالکیت خصوصی هم خیانت می کند

درست یک سال بعد از تصویب قانون اساسی جدید تجاوز به حق مالکیت خصوصی ، همان حق مقدسی که قانون اساسی جدید بخاطر آن بوجود آمده بود ، آغاز می گردد .

در ۱۸۲۸ ، قانون ایالتی "جورجیا" شهادت بومیان را در دادگاه بر علیه سپیدپوستان ممنوع می کند و به این ترتیب خیلی راحت راه را برای تجاوز سپید پوست ها به خانه و کاشانه بومیان و غصب اراضی تقسیم شده آنان به زور هموار می سازد.^۶

برای نمونه و طبق گزارش روزنامه "Cherokee phoenix" ، یکی دو روز بعد ، دو مرد سفید پوست به بهانه خرید مایحتاج خود ، به یک خانه چروکی مراجعه می کنند . در خانه هیچ کس جز پیرزنی که مردان سفید پوست از او تقاضای ذرت و لوبیا و غیره را می کنند نبود . پیر زن

به آنها می گوید که چیزی برای فروش ندارد . آنها هم بر می گردند ، ولی به طرفی که مزرعه خانوادگی چروکی قرار دارد حرکت می کنند . هنوز چند دقیقه ای از رفتن آنها نگذشته است که پیرزن مشاهده می کند که از همان طرفی که آنها براه افتاده بودند دود غلیظی بلند شده است .

او بلافاصله بطرف مزرعه می شتابد و متوجه می شود که این پست فطرت ها مزرعه را ، که چندتا از تیرکهای چوبی دور آن هنوز در آتش کامل می سوختند ، به آتش کشیده اند. آن روز بخاطر باد بسیار تندی که می آمد ، آتش چنان به سرعت به اطراف پراکنده می شود که کوششهای او برای خاموش کردن آن به جایی نمی رسد .

در نتیجه طی مدت کوتاهی تمام حصار خانه طعمه حریق می شود . می گویند در تمام مدتی که پیرزن برای خاموش کردن آتش تلاش می کرده است ، دو فرد مزبور ، در معرض دید وی ، در همان اطراف ، ایستاده بودند و از ته دل به او می خندیدند.^۷

آنچه که هر چه بیشتر انگیزه این نوع آتش سوزی ها را به تحریکات خود دولت امریکا و حکومت ایالتی مرتبط می ساخت، علاوه بر قانون منع شهادت بومیان علیه سفید پوستان، یکی هم این بود که نه تنها نیروهای گارد جورجیا هیچگونه حمایتی از بومیانی که خانه و مزرعه شان مورد تجاوز سفیدپوستان قرار می گرفت نمی کردند، بلکه حتی " گفته می شود که گارد جورجیا از به اصطلاح حکمران جورجیا دستور گرفته بود که زنانی را (که در برابر سفید پوستان یا ماموران دولتی مقاومت می کنند. از من) به جرم اهانت به آنان به مجازات برسانند. بطوری که آنها (سفیدپوستان و مامورین دولتی. از من) می

توانستند در مورد اهانتی که به آنها شده است خودشان نقش قاضی را ایفا کنند.^۸

به این ترتیب کسانی که با تزویر و ریا حق مقدس مالکیت خصوصی را در برابر مالکیت اشتراکی قبایل چروکی غلم کردند، پس از آنکه در کار خود موفق شدند، با تزویر و ریایی دو چندان حتی حریم همین حق را نیز شکستند و نشان دادند که چگونه مالکیت خصوصی همانطور که پرودن میگوید چیزی جز دزدی و حق چپاول دیگران نیست.

با اینحال، چندی بعد، طرفداران حق مالکیت خصوصی، در غضب اراضی چروکیها و زیر پا گذاردن آنچه که خود به آن "عقیده" داشتند، چنان بیتابی بخرج دادند که حتی حوصله نشستن به پای ظاهر سازبهای قانونی خود برای بیرون راندن بومیان از خانه و کاشانه شان را هم پیدا نکردند. آنها وقتی که دیدند سال بعد، بیشتر چروکبها، علی رغم این مزاحمتها و تهدید و اربابها، قصد کوچ کردن به غرب را نداشته و دوباره شروع به کشت زمین هایشان کرده اند، معطل ننشسته، با ببشرمی تمام ارتش را برای جمع آوری بومیان در مراکز مخصوص برای کوچ دادن نهائیشان به غرب به سراغ آنان فرستادند. در ۱۹۳۲، ربکا نوگین، در یکصد سالگی، خاطرات دوران کودکی خود از این حادثه تلخ را اینطور به رشته تحریر در می آورد.

"وقتی که سربازان به خانه ما آمدند پدرم میخواست با آنان بجنگد اما مادرم به او گفت که اگر دست به اینکار بزند آنها او را خواهند کشت، لذا ما همه بدون هیچ مقاومتی خود را تسلیم آنها کردیم. آنها ما را به محلی که در آن، دیگر زندانیان را نگهداشته بودند بردند. هنگامیکه آنها ما را از خانه مان خارج میکردند، مادرم به آنها

التماس کرد که به او اجازه دهند تا برگردد و از خانه مقداری وسائل خواب برای ما بیاورد. بنابراین، آنها به او اجازه دادند به خانه برگردد. در مراجعت او از وسائل خواب و آشپزی مقداری را که میتوانست با خود آورد و مجبور شد بقیه اموال خانواده‌گیمان را پشت سر خود گذارده و آنها را ترک کند.^۹

البته ، خانواده ربکا خانواده خوش شانسی بود . آنچه که جان برانت ، سربازی که در جریان کوچ چروکی ها بعنوان مترجم خدمت می کرد، ۵۰ سال بعد بیاد می آورد، نمونه رقت آورتری را بدست می دهد. او در یادداشتهایش شرح میدهد:

" مردان که در مزرعه مشغول کار بودند همگی دستگیر و به محوطه مخصوص برده می شدند . زنان از خانه هایشان توسط سربازانی که زبان آنها را نمیدانستند به بیرون کشیده می شدند. کودکان اغلب از والدینشان جدا شده و به محوطه ای که در آن آسمان روکش شان و زمین بالشت شان بود برده می شوند."^{۱۰}

او به یاد می آورد که چگونه خانواده ای مجبور شد جسد کودک اش را که تازه مرده بود به جا بگذارد و مادری در جریان بیرون کشیدن او و سه فرزندش از خانه ، در اثر سکت قلبی به زمین افتاد و جان سپرد . پس از دستگیری ، بسیاری از چروکی ها مجبور بودند با پای پیاده مایل ها در میان راههای سخت کوهستانی به سوی محللهای بازداشت پیاده روی کنند. کاپیتان " ال . ب . وبستر " برای زنش در مورد انتقال ۸۰۰ چروکی از کارولینای شمالی به بازداشتگاههای مرکزی در تنسی اینطور می نویسد :

" ۸ روز (۸۰ مایل) طول کشید که سفرمان را به پایان برسانیم . مشاهده کودکان و

زنان که بجز مریض‌ها با پای پیاده و رنج و مشقت روز افزون مجبور به طی تمام راه بودند دل آدم را به درد می آورد.^{۱۱}

ارتش امریکا در اصل قرار بود چروکیها را در تابستان ۱۸۳۸ به نواحی غرب کوچ دهد. ولی تعداد تلفات در سه دسته اعزامی اول بحدی بود که ادامه کار به پائیز همان سال به تعویق افتاد. در این فاصله، خانواده های چروکی، انسانهایی که تا آنروز، و تا آنجا که به یاد می آوردند، نسل اندر نسل، آزادانه در دامن طبیعت، زندگی و پرورش یافته بودند، اکنون باید، بخاطر حرص و طمع سفید پوستان متمدن!، در بازداشتگاه های آنان، در شرایط بسیار نامساعد نگه داشته شوند. در این شرایط نامساعد، بویژه زنان بیش از دیگران قربانی می شدند. یکی از این موارد، موردی است که در یادداشتهای "دانیال بوتریک" عضو گروههای تبه کار مسیحی ذکر شده است:

"چروکی های بیچاره نه تنها در معرض شرارتهای دنیوی، بلکه همچنین تباهی اخلاقی قرار گرفته بودند. یک روز فردی بمن اطلاع داد که دیده بود شش سرباز دولتی، دو زن چروکی را دوره کرده بودند. زنها در کنار درخت ایستاده بودند، و سربازها با یک بطری مشروب در دست سعی در وادار کردن زنان به نوشیدن آن داشتند، هرچند زنان هنوز در برابر آنها مقاومت می کردند. البته مسئله به اطلاع افسر فرمانده می رسد ولی می توان استنباط کرد که توجهی به آن نمیشود، چرا که با این وجود و طبق گزارش، سربازان، زنان مزبور را برای تمام شب با خود برده بودند. زن جوان و شوهرداری نیز که عضو جامعه متدیست بود همراه با دوستانش در کمپ بود، هرچند شوهرش در آن موقع آنجا نبود. گفته میشود که سربازان او را نیز گرفتند، و بدنبال خود کشیدند، و حالا چه از روی ترس، یا هر چیز دیگری، بالاخره او را فریب دادند که مشروب بخورد؛ بعد هم او را با خود بردند، بطوری که در حال حاضر او حتی در میان اقوام خودش نیز تنها و بی کس شده است. چه تعداد از زنان

بیچاره اسیر، به اینطریق، از راه ترس یا فریب، از راه به در شده اند؟ ، فقط چشمی که خواب ندارد گواه است.^{۱۲}

یادداشتها

فصل پنجم

¹- Presidential Papers Microfilms : Andrew Jackson (Washington, 19610, Series 1, Reel 22. In Unequal Sisters, Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol Du Bois, 1994 Cherokee Women and the Trail of Tears, Theda Perdue, p. 35.

۲- همانجا , همان صفحه :

Brainerd Journal, June 30th, 1818, (American Board Papers).

³- Laws of Cherokee Nation, pp. 79, 120-21, In Unequal Sisters, Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol Du Bois, 1994, Cherokee Women and the Trail of Tears, Theda Perdue, p. 37.

۴- جای تعجب است که نویسنده مقاله " زنان چروکی و جاده اشگ " که در اینجا به کرات از او یاد و از مواخذ وی استفاده شده است , از این که به هنگام تصویب قانون اساسی جدید چروکی ها در ۱۸۲۷ , زنان سفید پوست در امریکا هم از حق رای و حق انتخاب شدن محروم بوده اند اطلاعی ندارد . چرا که وی در صفحه ۳۷ هنگامی که از قانون اساسی جدید چروکی ها صحبت می کند اظهار می دارد که زنان چروکی در این قانون اساسی , به خلاف قانون اساسی ایالات متحده, از حق انتخاب شدن محروم می شوند . در حالی که اولین جلسه " سافریجیست " های آمریکائی برای مبارزه جهت بدست آوردن حق رای برای زنان سفید در آمریکا , تازه در ۱۸۴۸ است که تشکیل می شود..

⁵- Laws of Cherokee Nation, pp. 3-4, In Unequal Sisters, Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol Du Bois, 1994. Cherokee Women and the Trail of Tears, Theda perdue, p. .34.

⁶- George Lowrey, & etc to John H. Eaten, 11 feb., 1830, Letters Received, Office of Indian Affairs, 2824-1881, National Archives, Washington. In Unequal Sisters, p. 38.

⁷ - Cherokee Women and the Trail of Tears, Theda Perdue. In Unequal Sisters, Edited by Viki L. Ruiz and Ellen Carol Du Bois, 1994, p. 83.

⁸- Cherokee Phoenix, 26 March, 1831, 16 July, 1831. In Unequal sisters, p. 38

⁹-Forman, Indian Removal, . 302-303. In Unequal Sisters, p. 38.

¹⁰ -Ibid, Equal Sister.

¹¹ - Captain L. B. Webster, "Letters from a Lonely Soldier", Journal of Cherokees, Studies 3 (1978), p. 154. In Unequal Sisters, p. 39.

¹²- Journal of Daniel S. Butrick, n. d. (Payne Papers), In Unequal Sisters,.
p. 39.

منابع خارجی

A

Adamson Hoebel E. "Man in Primitive World: An Introduction to Anthropology". London and New York: McGraw-Hill, 1955.

Al Aghani Aboul Farag El Esfahani, Vol. 16.

Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, New York: K. McKay co., (1974).

Ampbell Oriental Mythology.

Aquinas Thomas, Summa Theologica, pt 1, Q. 92, art 1. Black Friars, New York, Mc. Graw-Hill(1964)

Ascha Ghassan. De Statut Inferieur de la Femme en Islam, Paris, 1986.

Wallace A. R. "A Narrative of Travels on the Amazon and Rio Negro", London, 1853.

Wall Muhammad at Madina.

B

Baegert Jacob, "an Account on Aboriginal Inhabitants of the California Peninsula".

Bachman Jerald, Johnston Lloyd, O,malley Patrick Monitoring the Future: Questionnaire Responses from the Nation's High School Seniors. Institutes for Social Research, the University of Michigan, 1986.

Bales Kevin, Disposable People, New Slavery in the Global Economy, University of California press, Berkeley, London, and Los Angeles.

Bancroft, Hubert, "the Native Races of the Pacific States of North America, 5 Vols. New York, 1875-7.

Blumstein Philip and Schwartz Pepper, American Couples: Money, Work, Sex, pocket Books,1985.

Brifault Robert, the Mothers: a Study of the Origin of Sentiments and Institutions. 3 vols. New York:

Macmillan; London: Allen and Unwin; 1952(1927).

Brown Curley, Helen, "Having it All: Love, Success, Sex, .Money", Simon & Schuster, Linden Press, NY, 1982.

Burrows, Guy, "On the Upper Welle District of the Belgian Congo,

"Journal of the Anthropological Institutes, Vol. xxviii, London, 1899.

Brumberg Joan Jacobs, the Body Project: an intimate history of America, New York, Random House, c1997.

C

Cain, J. "in the Indian Antiquary" 1874.

Caillie, Rene. "Travels through Central Africa to Timbuctoo, 2 vols. London, (1799)1830.

Campbell, Oriental Mythology, Matriarchal Civilization of Harapa in India, "Ramakrishna"

Carlip Hillary, Girl power, Young Women Speak Out, NY, 1955, p.53

Cathy Meils. Channels Pants for Steamy Telenovels, Television for Women in Europe.

Chapkis Wendy, Beauty Secrets, End Press,1986.

Childe, V. Gordon. "Man Makes Himself", New American Library,1951(1936).

Coon Carleton, S., "a Reader in General Anthropology", Ed. by London: Cape, 1950.

Cranz, J., the History of Green Land.

Crawley, Ernest, the Mystic Rose, 2 vols. Meridian Books, Inc. New York. 0691, (1927).

Curr, E. M. "the Australian Race, 4 Vol. Melbourne, London, 1886-1887.

Swamy Comara, Buda & the Gospel of Buddhism.

D

Dall W. H., Alaska and its resources.

Drecher Saymore and Engerman Stanley L., A Historical Guide to World Slavery, Oxford University press, Ny, 1998.

E

Eliot C., the east African Protectorate.

Eliss W. "Narrative of a Tour through Hawaii", (1794) 1826.

Ellis A. B., the Ewe-Speaking People of the Slave Coast of West Africa.

Engels Ferederick, the Origin of the Family, Private Property and the State, International Publishers, New York, 1942.

Engels Ferederick, the Origin of the Family, Private Property and the State, Introduction by Evelyn Reed, New York, Pathfinder, 1942.

Evelyn Reed, Evolution: from Matriarchal Clan to Patriarchal Family, Pathfinder Press, USA, 1975.

Farrell Warren, Why Men are the Way They are, Berkley Books, New York (1986)

Fraser, Sir J. G., Folk-Lore in the Old Testament, 3 vol, London, 1918.

Fortune, R. F., Sorcerers of Dobu: the Social Anthropology of the Dobu Islanders of the Western Pacific, New York: Dutton, 1963(1932)

G

Gomes E. H., "Seventeen Years Living Among the Sea Dyaks of Borneo".

Goodwin, Common Law on Marriage, Article 67.

Guisso, Richard and johanessen, Editors, Women in China, 1891. New York, H hilo press.

H

Halle F.W., Women in Soviet Russia, Humphreys, Buddhism.

Hartland E. Sidney, "Primitive Paternity: the myth of supernatural birth in relation to history of the family, Vol. 1, London: Nutt, 1909-10.

HeJib, Alaka, and Katherine K. Young. 1978a. Power of the Meek (abala): A Feature of Indian Feminism. "paper presented to the American Academy of Religion, New Orleans.

Hickson J., A Naturalist in North Celebes (1889).

I

Ibne Warraq, Islam & Mohammedanism.

J

Jackson Andrew p., Residential Papers Microfilms: Washington, 1961.

Jensen Joan M., Native American Women and Agriculture, A Seneca Case Study.

Johnston, G. H. H. "Grenfell and the Congo".

K

Kroeber A. L. and T.T. Waterman. Editor, Source book in Anthropology, New York: Harcourt Brace, 1931.

Krupianskaia V.U. Family, Structure and Life.

L

Lane, Edward W. "An Account of the Manners of Customs of the Modern Egyptians", 2 Vols. London,

Lawson J., the History of Carolina.

Ludwig A., Translation, Reg Veda, x 85. 84.

Luther Martin, Luther's Works, Vol I, ed. Jaroslav Pelican. St. Luis: Concordia Publishing house, 1958.

M

Mahabharata, xiii, 46. Calcutta Edition, vol. 1.

Malinowski Bronislaw, "the Sexual Life of Savages, (1929).

Meyer Fortes, ed. Social Structure, An Ashanti Case Study, New York Russell and Russell, 1963(1949)

Mohammad Ibn Sa'd, El Tabakat El Kobra, Vol. 8, Dar El Tahrir Publishers, Cairo, 1970.

Molly John T., Women's Dress for Success, NY, Warren books, 1977.

Morgan, Lewis H., Ancient Society of Researches in the Lines of Human Progress from Savages through Barbarism to Civilization, London, Marmilian & Company, 1877.

Moseley, H. N. "the Inhabitants of the Admiralty Islands, etc.," Journal of the Anthropological Institutes, London, 1877.

Moszkowski, M. "Die Volkerstamme am Mamberamo in Hollandisch-Neuguinea und auf den Vorgelagerten Inseln," Zeitschrift fur Ethnologie. Vo. xliii. Berlin, 1191.

Murstein Bernard I., Love, Sex and Family through Ages. New York, Springer pub. Co, 1974.

N

Nawaal El Sa'dawi, Hidden Face of Eve, Women in the Arab World, Zed Press, 1980.

P

Pan Chao, Instructions for Women,

Pantel Pauline Schmitt (editor), Arthur Goldhamer (translator), "A History of Women in the West", the Belknap press of Harvard University Press, 1992.

parinder, Edward Geoffrey, Sexual Morality in the World Religions, Oxford, England, 1996.

Patagonia G. Bove, :Terra del Fuoco, Mari Australi.

Peddington Ralf. "An Introduction to Social Anthropology" 2 vol. Edinburgh and London: Oliver and Boyd, 1952, 1957.

Peplau Leticia, Chapman DeBro Sheri, Veniegas ry C., Taylor Pamela L., "Gender Culture, and Ethnicity:", Current research About Women and men", 1999, Mayfield Publishing Company, Ca.

Peterson Burwell Barbara. Peterson Olly Bowles. Becoming a Beauty Queen, Prentice Hall ress, 1997.

Poretz Mel & Sinrod barry, The First Really Important Survey of American Habits, Los Angeles, ca. rice Stem Sloan, c 1999.

Pos A. H.t., Africa Niche Juris Prudenz, vol. i

Puch, F. (ed.), Americanizing the American Indians: Cambrage, Masas. : Harvard University press, 197.

R

Randall-McIver David and Wilk Anthony, "Libyan Notes". London, 1901.

Rivers, w. H. R. "Social Organization", New York: Knof, 1924.

Raymond Xavier, Afghanistan.

Riencourt Amaury de, Sex and Power in History, New York: K. Mc Kay co., (1974).

Rivers, w. H. R. "Social Organization".

Robertson Smith W., "kinship and Marriage in early Arabia", Edited by S. A. Cook, London, 1903.

Rochas, Victor de, La Nouvelle Calodnie et ses Abitants, Paris.

Rodriguez Jenius., Chronology of World Slavery, Santa Barbara, Calif, ABC-CLIO, 1997.

Rozsak, Betty and Theodore, editors , Masculine / Feminine, Reading in Sexual Mythology and the Liberation of Women, Harper Colophon Books. Harper & Row Publisher. New York, Evanston, and London, 1969.

Ruiz, Viki L. and DuBois, Ellen Carol , Editors, Unequal Sisters, a Multi-Cultural Reader in U. S. Women's History, Second Edition, Routledge, New York, London, 1994.

S

Sa'dawi Nawal El, "Hidden Face of Eve, Women in the Arab World", Zed Press, 1980.

Saad Mohammad Ibn , El Tabakat El Kobra, Vol. 8, Dar El Tahrir Publishers, Cairo, 1970.

Schork, Kurt, "Pakistan's Women in Despair", Guardian weekly.

Sharma Arvind, Women in World Religions, state University of New York Press, 1987.

Shooter. Joseph. , the Kafirs of Natal and Zulu Country, London, 1857.

Skolnick, Langbort, & Daym, Hardin & Ode, 1978, 1982.

Squet G.H. (1) L'Ethique Sexuelle de L'islam Paris, 1966.

Steichen Joanna . Marrying Up, New York, Rawson Associates, 1984.

Stone, W.L. the Life and Times of Red-Jacket, or Sa- G0 -Ye -Wat - Ha, New York & London: Wiley & Utman, 1841.

Swamy Comara, Budda & the Gospel of Buddhism.

Swanton, J. R. "the Haida".

T

Taylor, Edward Burnett. "On a Method of Investigating the Development of Institutions," "Research into the early History of Mankind", (1878).

Thomson George, Studies in Ancient Greek Society, 2 vol, Ny.

W

Warraq Ibn, Islam & Mohammedanism.

Warren Farrell, h.D. Why Men Are the Way They Are, Berkley Books, Ny., 1988.

Wayland Barber Elizabeth, " times", w.w. Norton & Company, New York, London,1994. Women's Work: the First 20,000 Years, Women, Cloth, & Society in early Times", W. W. Norton & Company, New York, London, 1994.

نشریات

مدارک و منابع آماری

A

Almanac, U.S. Bureau of Census. U.S. Statistics.1997.

Almanac, U.S. Bureau of Census. U.S. Statistics, 1998.

American's Health for Women, March, 1998.

B

Brainerd Journal, 03 June, 1818, (American Board papers).

C

Celebrity. November, 1988.

Cosmopolitan, xxviii. "Some types of Egyptian Women,"

Cosmopolitan, September, 1985.

Journal of Broadcasting & Electronic Media, Winter 1998.

Christian Science Monitor, May 2, 1997.

Cosmopolitan, September, 1986.

Cosmopolitan, Sept. 1984.

Christian Science. Monitor, May 2, 1997.

Cosmopolitan Magazine, April 1988.

D

Department of Labor, Steinke, Jocely.

E

Ebony Man, July, 1998.

G

Guardian Weekly, Schork, Kurt, "Pakistan's Women in Despair".

Gender and Society, September 1988.

Glamour, May, 1984.

I

Independent, July 7, 1992.

J

Journal of psychology and Human Sexuality, from Barbara Keesling,

Journal of Cherokees, "Letters from a Lonely Soldier", Webster Captain L. B. (1978).

Journal of Daniel S. Butrick, n. d. (ayne papers)

L

Los Angeles Times, Sept, 10, 2000.

M

Mademoiselle, September, 1998.

Media Report to Women, Nov.-Dec. 1987.

Media Report to Women. March-April, 1986.

Magazines for Libraries, 9th dition, 1997, Bill Katz, Linda Sternberg Katz, R.R.Bowder's.

Money Magazine, Americans and their Money, 1988.

Men's Health, May 1998.

N

National Center for Education of Statistics, 1995.

National Data Book, U.S. Dept. of Commerce, **Economic and Statistics Administration**, Bureau of Sensus.

New Women, May, 1998, John Marshall, What Women Want, What Men Want?

News Week, "A Controversial Spectator Sport" September 17th, 1984, M. Back.

New York Times, February 1st, 1999.

S

Survey of American Habits, Price Stern Sloan, 1989.

Seventeens, February, 1987.

SRDS, Consumer Magazine Advertizing Source, Oct. 1998.

SRDS, Consumer Magazine Advertizing Source, Nov. 1998.

SRDS, Consumer Magazine Advertizing Source, Dec. 1998.

Statistical Abstract of United States, 1997.

T

Teen Magazine, May 1998.

Trimensal do Instituto Historico e Geographico do Brazil, Descripcao

Descripcao Geographico do America Portuguese.

The World Almanac, 1989.

Thorne E , The Queens of the Colonie.

U

USA Today, September 14, 1989.

V

Veriety, July 13, 1988.

Vougue, June, 1988.

منابع فارسی

- آشتیانی مهندس جلال الدین**، ایده آل بشر و تحلیل افکار زدتشت مزدیستا و حکومت، شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم، بهار ۱۳۷۱.
- ابن طقطقی محمد وحید کلپایگانی**، تاریخ فخری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰ شمسی.
- الهی قمشه ای حاج محمد**، قرآن، ترجمه و تفسیر، انتشارات خورشید، تهران، ایران.
- اولین رید**، انسان در عصر توحش، (Women's Evolution)، ترجمه محمود عنایت، انتشارات زنان، لس آنجلس.
- روشنگر دکتر مجید**، بازشناسی قرآن.
- پیرنیا حسن**، تاریخ ایران باستان.
- حجازی بنفشه**، زن به ظن تاریخ، جایگاه زن در ایران باستان، نشر شهراب، ۱۳۷۰.
- راوندی مرتضی**، تاریخ اجتماعی ایران.
- رضی هاشم**، دانشنامه ایران باستان، عصر اوستائی تا پایان دوران ساسانی، جلد اول، هاشم رضی انتشارات سخن، چاپ نخست، ۱۳۸۱.
- شفا دکتر شجاع الدین**، تولدی دیگر، فارسی، چاپ ویژه آمریکا.
- طبری محمد بن جریر**، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، تهران (۱۳۵۲)، ۱۳۶۲.
- علی ابن ابی طالب**، نهج البلاغه، جواد فاضل، انتشارات علمی، تهران، ۱۹۷۱.
- غزالی امام محمد**، احیای علوم الدین، چاپ قاهره، ۱۳۴۸ هجری.
- فرشاد دکتر مهری**، تاریخ علم در ایران، فارسی، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- کراتوسکی ا. آ.** تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز.
- کزازی میر جلال الدین**، مازهای راز، جستارهایی از شاهنامه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰.

-
- مجلسی محمد باقر**، حلیة المتقین، انتشارات جاجرمی، تهران، ۲۰۰۰
- مظاهری علی اکبر**، خانواده ایرانی در دروان پیش از اسلام، ترجمه عبدالله توکل، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۳.
- میر فطروس علی** (بابک دوستار)، جلد دوم، پندار یک "نقد" به نقد یک پندار، نشر نیما، چاپ سوم.
- میر فطروس علی**، (بابک دوستار)، مقدمه ای در اسلام شناسی، جلد اول، چاپ دوازدهم.
- مهرین عباسی**، کشور داری و جامعه ایرانیان در زمان ساسانیان.
- مهین فرستاره**، اسطوره-حماسه ضحاک و فریدون، نشر قصه، تهران، ۱۳۸۳.
- همبستگی**، ارگان فدراسیون سراسری پناهندگان ایران، شماره ۸۸، مه ۲۰۰۰.